

Presented by: https://Jafrilibrary.com

۴

مخزن العرفان

در تفسیر قرآن

تعلیم

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی


بسم الله الرحمن الرحيم

مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مخزن العرفان در تفسیر قرآن - جلد۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲ .

عنوان و نام پدیدآور : مخزن العرفان در تفسیر قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر : اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۵ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۴-۲ : ؛ ج.۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۵-۹ : ؛ ج.۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۶-۶ : ؛ ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۷-۳ : ؛ ج.۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۸-۰ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۹-۷ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۰-۳ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۱-۰ : ؛ ج.۸ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۲-۷ : ؛ ج.۹ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۳-۴ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۴-۱ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۵-۸ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۷-۲ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۸-۹ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۹-۶ :

یادداشت : کتاب حاضر قبلا- تحت عنوان" تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن "توسط نهضت زنان مسلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات : ج.۱. الفاتحه، جزء اول بقره.- ج.۲. سوره بقره.- ج.۳. از اول سوره آل‌عمران تا آخر.- ج.۴. از اول سوره النساء جزء پنجم الی آخر.- ج.۵. الانعام - الاعراف - الانفال.- ج.۶. از اول سوره التوبه الی آخر سوره یوسف.- ج.۷. سوره الرعد الی آخر سوره الاسرار.- ج.۸. از سوره کهف الی سوره حج.- ج.۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصص.- ج.۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر.- ج.۱۱. سوره مبارکه یس تا آخر سوره شوری.- ج. ۱۲. سوره الزخرف تسع و ثمانون آیه و هی مکیه.- ج.۱۳. سوره الرحمن.- ج.۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات.- ج.۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر : تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۴ت۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۴۱۸۱۲

[جلد چهارم]

اشاره

از اول سورهٔ النساء جزو پنجم الی آخر سورهٔ المائدهٔ جزو ششم بقلم:

کمترین خادمه‌ئی از خدام آل رسول (ص) و کوچکترین ذره‌ئی از ذراری بتول (ع) و امه من اماء اللّه تعالی

صفحه : ۲

هدف عالی هستی و روح حقیقت و صداقت در خلال کلمات روح‌افزای الهی نمایان است

سورهٔ النساء

اشاره

مدنية و هى مائة و خمس و سبعون آية

[سوره النساء (۴): آيات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
يا أَيُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِی خَلَقَكُم مِن نَفسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنها زَوجَها وَ بَثَّ مِنهُما رِجالاً كَثِيراً وَ نِساءً وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الأَرحامَ إِنَّ اللّهَ كانَ عَلَيكُم رَقِيباً (۱) وَ آتُوا اليَتامى أَموالَهُم وَ لا تَتَبَدَّلُوا الخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَ لا تَأكُلُوا أَموالَهُم إِلى أَموالِكُم إِنَّهُ كانَ حُوباً كَبِيراً (۲) وَ إِن خِفتُم أَلاّ تُقسِطُوا فِي اليَتامى فَانكِحُوا ما طابَ لَكُم مِنَ النِّساءِ مَثنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِن خِفتُم أَلاّ تَعدِلُوا فَواحِدَةً أَو ما مَلَكَت أَيمانُكُم ذلِكَ أَدنى أَلاّ تَعُولُوا (۳) وَ آتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحلَةً فَإِن طِبنَ لَكُم عَن شَيءٍ مِنهُ نَفساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً (۴)

صفحه : ۳

(سورهٔ النساء) مفسرين گفته‌اند سورهٔ النساء تمامش مدنى است، و بقول بعضى در قرآن هر جا (يا أَيُّهَا النّاسُ) ذكر شده در مكه نازل گرديده و هر جا (يا ايها المؤمنون) خطاب نموده در مدينه فرود آمده، و بعضى ديگر گفته تمامش مدنى است مگر دو آيه و آن قوله تعالى (إِنَّ اللّهَ يَأمُرُكُم أَن تُؤَدُّوا الأَماناتِ إِلى أَهلِها) و آيه (يَستَفتُونَكَ فى النساء قُلِ اللّهُ يُفتِيكُم فِی الكَلالَةِ) تا آخر كه اينكه دو آيه در مكه نازل گرديده.

و عدد آياتش صد و هفتاد و هفت است نزد شاميان و صد و هفتاد و شش نزد كوفيان و صد و هفتاد و پنج نزد ديگران، و اختلاف در دو آيه است (تَضِلُّوا السَّبِيلَ) كه كوفى است (فَيُعَذِّبُهُم عَذاباً أَلِيماً) كه شامى است.

و عدد حروفش سه هزار و هفتصد و چهل و پنج كلمه و شانزده هزار و پانصد و سى حرف است.

و ابو امامه از ابى بن كعب روايت كرده كه رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود هر كس سورهٔ النساء را بخواند مثل كسى باشد كه بهر وارثى كه مستحق ميراث شده صدقه داده و او مثل كسى ماند كه آزادى از اسيرى بخرد و آزاد كند و از شرك برىء گردد و از آنكسانى گردد كه در مشيت خدا عفو شده باشد و خداوند از او راضى و خوشنود باشد.

[ترجمه]

بنام ايزد هستى بخش صاحب رحمت عام و خاص
اى مردم از عذاب پروردگارتان بترسيد آنكسيكه شما را از يك تن آفريده و از آن يك تن جفت او را آفريده و از آن دو در زمين مردهاى بسيار و زنان بسيار پراكنده گردانيده و بپرهيزيد از آن خدائى كه بنام او از يكديگر

صفحه : ۴

حاجت مى‌طلبيد و از قطع ارحام بپرهيزيد همانا خدا هميشه رقيب و نگهبان شما است [۱]

مالهای یتیمان را بآنها بدهید و مالهای حرام را بمالهای حلال پاک خود تبدیل نکنید و مالهای یتیمان را با مالهای خودتان نخورید و چنین عمل گناه بزرگی است [۲]

و اگر میترسید که در مال ایتام بعدل رفتار نکنید پس نکاح کنید آن زنی را که موافق طبع شما است، دو یا سه یا چهار، و اگر بترسید که بعدالت بین آنها رفتار ننمائید، یک زن یا یک کنیز اختیار کنید که اینکه بعدالت نزدیکتر است [۳]

و مهر زنان را در کمال رضایت و طیب خاطر بآنها بپردازید و هرگاه از مهر خود چیزی برضایت بشما دادند بگیرید و بخورید که آن بر شما گوارا و حلال خواهد بود [۴]

.

صفحه : ۵

(توضیح آیات)

یا أَیُّهَا النّاس ُاتَّقُوا رَبَّکُم ُخطاب بتمام افراد بشر است و اول وظیفه و حکمی که برای تمام افراد بشر مقرر فرموده تقوی است، و تقوی مأخوذ از وقایه و نگاهداری است و مراتبی دارد و موارد استعمال آن در کلام اللّه بسیار است، و ظاهرا در اینجا چون اینکه سوره مبارکه راجع باحکام و قوانین اجتماعی و تمدّن اسلامی است مردم را دعوت نموده و احکام و دستوراتی برای بشر مقرّر گردانیده از ارث و قانون زناشوئی و مطالب دیگر، اینکه است که میتوان گفت خصوصیت ذکر تقوی در اینجا، و تخصیص به (رَبَّکُم) که اشاره بصفت ربوبیت حق تعالی است نکته‌ئی دارد که برهنمائی زندگی و اجتماعی بشر مربوط است و باین وسیله سعادت افراد در پرتو عمل بقانون الهی بدرجه کمال میرسد.

و خلاصه اینکه آیه امر بتمام افراد بشر است بخصوص مؤمنین که نگاه دارید حکم پروردگار خود را و قانون الهی را که پروردگار شما از جهت ربوبیت و پرورش شما بتوسط رسولش ابلاغ کرده و در مرتبه عمل آرید.

بعضی از مفسرین از ابو سعید خدری و او از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت میکند که فرمود

(اتقوا اللّه فانّها جامع کلّ خیر)

یعنی تقوی جامع تمام خوبیها است، و نزد اهل تحقیق تقوی اجتناب نمودن از هر چیزی است که جز از خدا باشد، و از بزرگان اهل تحقیق نقل میکند که گفته‌اند: تقوی کل تقوی کسی را سزد که قول او قول خدا باشد و هر گاه قصدی کرد نیّت او خدا باشد و در آن غیر خدا نباشد.

الَّذِی خَلَقَکُم مِن نَفس ٍواحِدَةٍ ظاهرا مقصود اینکه است که تمام افراد بشر از یک مرد و زن خلقت شده‌اند با کثرتیکه بین افراد است و تماما در حقیقت انسانیت یکی و متحد میباشند و از یک اصل و ریشه

صفحه : ۶

پیدایش نموده‌اند و شاهد آن خود آیه است که فرموده (خَلَقَکُم مِن نَفس ٍواحِدَةٍ) زیرا که ضمیر (کم) راجع بتمام افراد است.

وَ خَلَق َمِنها زَوجَها راغب گفته بهر نر و ماده‌ئی که از طبقه حیوان باشد و با یکدیگر جفت گردند زوج گفته میشود، و معنای وسیع آن القاء قید حیوانیت است، بنابراین بهر دو موجودی که با یکدیگر قرین باشند چه حیوان و چه غیر حیوان زوج گفته میشود، و وسیع‌تر از آن اطلاق زوج است بر هر چیزی که با چیز دیگر که مانند یا ضدّ او است همراه باشد قال اللّه تعالی (فَجَعَل َمِنه ُالزَّوجَین ِالذَّکَرَ وَ الأُنثی) (وَ زَوجُک َالجَنَّةَ) و زوجه در مؤنث لغت پستی است. [پایان] در اینکه خدای تعالی حواء را از چه چیز آفریده دو

قول است، اکثر مفسرین و مشهور بین آنها اینکه است که پس از آفرینش آدم علیه السّلام حواء را از دنده چپ آدم بیرون آورده لکن بعض اخبار آنرا انکار مینماید.

در تفسیر عیّاشی از عمرو بن ابی المقدام از پدرش روایت کرده (قال سألت ابا جعفر علیه السّلام من ایّ شیء خلق اللّه الحواء) وقتی سائل از حضرت سؤال میکند که خدا حواء را از چه چیز آفرید حضرت فرمود مردم چه میگویند! گفت میگویند خدا حواء را از دنده‌ئی از دنده‌های آدم [ع] خلق کرده فرمود دروغ میگویند آیا خدا عاجز بود که او را از غیر دنده آدم خلقت گرداند، سائل گوید گفتم (جعلت فداک) یا بن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس او را از چه چیز خلق کرده!

فرمود پدرم از پدران خود مرا خبر داد که رسول اللّه [ص] فرمود خدای تعالی مشتی از خاک برداشت و بدست راست با هم مخلوط گردانید و هر دو دست او یمین است و از آن آدم را خلقت نمود و از زیادتی خاک آدم حواء را آفرید.

و نیز در کتاب علل الشرایع در ضمن حدیث طویلی از زرارهٔ از ابا عبد اللّه علیه السّلام نقل میکند که گفته از ابا عبد اللّه [ع] از خلقت حواء سؤال نمودم که مردم میگویند خدای عز و جل حواء را از دنده چپ آدم آفریده، حضرت فرمود

صفحه : ۷

(سبحان اللّه و تعالی عن ذلک)

آیا خداوند قادر نبود زوجه آدم را از غیر دنده او خلق کند و اینکه کلام شنیعی است که گفته شود، بعضی از اجزاء آدم با بعضی اجزاء دیگرش نکاح کردند تا آخر.

و طنطاوی در تفسیر جواهر گفته بدان که راجع بکیفیت خلقت آدم [ع] و حواء در قرآن دلیل قطعی نیامده مگر بقدری که عقول بشر اقتضاء فهم آنرا دارد و نفوس بتوانند فهم نمایند، و امّا تفصیل آن در کتب سماوی نیست مگر بقدریکه مقدمه باشد برای مطالبی که مربوط بآن است، و علماء از عرب و عجم در تفصیل و بیان آن کوشیده‌اند و جای تعجب است که بحقیقت و کیفیت آن پی نبرده‌اند و باصل حقیقت نرسیده‌اند تا آخر بیانش که توضیح میدهد که آنچه دانشمندان راجع بپیدایش موجودات گفته‌اند اغلب آن مخالف واقع است.

و از بعض مفسرین است که گفته ظاهر جمله (وَ خَلَقَ مِنها زَوجَها) اینکه است که میخواهد بگوید زوج اینکه فرد هم مثل خودش از همین نوع است و اینکه افراد پراکنده هم همه از یک اصل میباشند، بنابراین لفظ (من) نشریه است و اینکه آیه همان معنائی را بیان میکند که در آیات ذیل بیان شده میفرماید (وَ مِن آیاتِهِ أن خَلَقَ لَکُم مِن أَنفُسِکُم أزواجاً لِتَسکُنُوا إِلَیها وَ جَعَلَ بَینَکُم مَوَدَّةً وَ رَحمَةً) روم آیه ۲۰ (وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُم مِن أَنفُسِکُم أزواجاً وَ جَعَلَ لَکُم مِن أَزواجِکُم بَنِینَ وَ حَفَدَةً) نحل آیه ۷۴، و نظیر همین آیه است (وَ مِن کُلِّ شَیءٍ خَلَقنا زَوجَینِ) الذاریات آیه ۴۹، پس آنچه از کتب تفسیر ذکر شده که آیه در صدد بیان اینکه مطلب است که جفت اینکه فرد از خودش گرفته شده و اینکه طور که در بعض اخبار است که خداوند زن آدم را از یکی از دنده‌های وی آفریده هیچ شاهدی از خود آیه بر آن نمی‌توان یافت. (المیزان) آری چنانچه گفته شده چون در خود آیه از کیفیت خلقت حواء بیانی نشده و احادیثی که در اینکه خصوص رسیده مختلف است میتوان گفت که همان طوری که در بعض اخبار است خدای تعالی حواء را از بقیّه طینت آدم آفریده

صفحه : ۸

و بنابراین معنی آیه چنین میشود که خدا آدم را آفریده و از زیادتی گل او حواء را آفریده، و اینکه معنی بحقیقت نزدیکتر مینماید زیرا که زن و مرد هر دو انسانند و باید از یک ماده آفریده شده باشند.

وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالًا كَثِيراً وَ نِساءً و از آدم و حواء در زمین مردهای بسیار و زنهای بی‌شماری منتشر گردانید آیه در مقام امتنان بر بشر و اظهار لطف بر اینکه نوع از موجودات و برتری او بر بسیار از انواع برآمده و بیان فرموده که اولا آدم و حواء را از حقیقت وحدانی آفریده بدون آنکه از نوع دیگری گرفته شده باشد و در ثانی تمام افراد اینکه نوع واحد را بدون مدخلیت چیز دیگری و جهت دیگری که بآن ضمیمه گردد منتشر گردانیده و اینکه کمال قدرت خود و جامعیت آدم و منفرد بودن نوع بشر را در کمال میرساند و اینکه افراد بشر مرتبط بهم و هر یک دیگری را در تحصیل کمالات و رفع احتیاجات کمک مینمایند اگر بین افراد بهم پیوسته گی و اتحاد پدید گردد دیگر محتاج بمعاون خارجی نمیباشند.

وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِي تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ چون غرض اصلی از آفرینش انسان اینست که از راه علم و عمل بکمال کامل برسد و تحصیل کمال بدون تقوی که اس‌ّاساس کمال است برای کسی میسّر نخواهد گردید اینکه است که در اینجا ذکر تقوی را مقدّم انداخته و در اینکه آیه انسان را خاطر نشان مینماید و پس از اظهار کمال قدرت که شما را از یک نفس آفریدم، شاید در مقام برآمده که بایستی بشر بداند که هیچ نفسی کامل نمیگردد مگر بتقوی یعنی کسیکه طالب کمال جسمانی و روحانی باشد لابد باید دو عمل را مراعات نماید: یکی تقوی و ظاهرا مقصود از تقوی در اینجا نگاه داشتن و مراعات کردن احکام الهی و آن خدائی است که در موارد مهم باو قسم یاد میکنید یا در گفتگوهای خود او را شاهد و گواه گفتار خودتان قرار میدهید و دیگر (وَ الْأَرحام) که عطف است بر ضمیر مستتر (وَ اتَّقُوا اللّه) یعنی

صفحه : ۹

حکم خدا را در باره ارحام مراعات نمائید و اینکه آیه نظیر همان آیه چهلم در سوره نساء است که فرموده (وَ اعْبُدُوا اللّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً و تقوای دوم که از ضمیر مستتر (وَ الْأَرحام) فهمیده میشود تقوای خاص است پس از عام که در باره ارحام سفارش بیشتری شده.

شاید اشاره باین باشد که تمدن و جامعه بشری و تأمین زندگانی جمعی و فردی شما منوط بنیکی نمودن با اقرباء و خویشاوندان شما است و همین طوری که حق جل‌ّو علا در باره بندگی و نگاهداری امر خود بندگان را مأمور بتقوی گردانید در باره ارحام نیز امر بتقوی نمود.

در مجمع البیان در توجیه (وَ الْأَرحام) گفته همین طوری که خدا را بعظمت و بزرگی بدهنهای خودتان ستایش میکنید همین طور او را باطاعت بزرگ شمارید، و بمعنی دیگر (تَسائَلُونَ بِهِ) یعنی حقوق و حوائج و آنچه بین شما است از او طلب میکنید، و معنی (وَ الْأَرحام) یعنی خود را نگاه دارید از اینکه قطع رحم کنید. [إبن عباس و قتاده و مجاهده و ضحاك و از ابی جعفر علیه السّلام) پس بنابراین توجیه (وَ الْأَرحام) منصوب و عطف است بر اسم اللّه و دلالت بر وجوب صله رحم دارد و مؤیّد آن حدیث نبوی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که فرموده (قال اللّه تعالی خدا گفت من رحمانم و رحم را آفریدم و آنرا از نام خودم مشتق گردانیدم، کسیکه باو پیوندد من باو پیوندم و هر کس از او ببرد من از او ببرم و نظیر آن اخبار بسیاری راجع بصله رحم رسیده.

و اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السّلام چنین روایت کرده که فرموده بحقیقت هر گاه یکی از شماها در آن چیزیکه می‌پسندد غضب کرد پس بسبب آن داخل در آتش میگردد پس هر مردی از شما که بر ذی رحم خود غضب نمود و پس از آن با او مصافحه نمود قرار میگیرد زیرا که خویشاوند وقتی با خویشاوند خود مصافحه نمود غضب او قرار میگیرد و بدرستی که رحم متعلق بعرش الهی است و نداء میکند که ای خدا رحمت خودت را متصل گردان بکسیکه صله رحم

صفحه : ۱۰

ميكنـد و رحمت خودت را قطع كن بكسيكه قطع رحم ميكنـد. [پايـان] إِنَّ اللّه كـانَ عَلَيكُم رَقِيبـاً آيه بشـر را خاطر نشان ميكنـد كه بدانيد هميشه خداوند رقيب و حافظ اعمال شما است.

وَ آتُوا اليَتـامى أَموالَهُم وَ لا تَتَبَدَّلُوا الخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ يتامى جمع يتيم است و يتيم طفل كودكى را گوينـد كه بى پـدر گرديـده، و آيه باولياء ايتـام امر فرموده كه شـمائى كه ولايـت و وصايت در مال يتيم داريـد مالهاى ايتام را بآنها بدهيـد به اينكه طور كه در حاليكه صغير ميباشـند خرج آنها بنمائيـد و پس از رشـد و بلوغ مالشان را بخودشان تسـليم كنيـد و مال يتيم كه بر شـما حرام و خبيث است داخل مالهاى پاك خود منمائيد.

وَ لا تَأكُلُوا أَموالَهُم إِلى أَموالِكُم إِنَّهُ كانَ حُوباً كَبِيراً مقصود از (لا تَأكُلُوا) تصرف عدوانى در مال يتيم است و مقصود اينكه است كه وقتى مال يتيمى در تصـرف شما در آمد بنحوى آنرا نگاه داريد كه داخل مال خودتان نگردد زيرا كه تصرف ظالمانه در آن گناهى است بزرگ.

وَ إِن خِفتُم أَلّا تُقسِطُوا فِي اليَتـامى فَانكِحُوا مـا طـابَ لَكُم مِنَ النِّسـاءِ مَثنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِن خِفتُم أَلّا تَعـدِلُوا فَواحِـدَةً أَو ما مَلَكَت أَيمـانُكُم ذلِكَ أَدنى أَلّا تَعُولُوا در شأن نزول اينكه آيه در صـحيح بخارى از عايشه نقل كردهانـد كه گفته در زمان رسول صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم دختر يتيمى تحت تربيت كسـى بود و ولايت تصرّف در مال او داشت و ميخواست با او ازدواج كند و حق خدمت و مهر او را ندهـد و در مال او تصـرف تام نمايد اينكه آيه (وَ إِن خِفتُم أَلّا تُقسِطُوا فِي اليَتامى) تا آخر نازل گرديد اشاره به اينكه كه اگر بر نفس خود مطمئن نيستيـد كه بتوانيـد در بـاره دختران يتيم مراعات عـدالت نمائيـد و حق آنها را بدهيـد از نكاح كردن با آنها خوددارى كنيد و از زنهاى ديگر دو تا و سه تا و چهار عدد بگيريد و بين آنها تسويه و

صفحه : ۱۱

عدالت را مراعات نمائيد.

در اينكه آيات راجع بسه مطلب كه از بزرگترين و عمومترين قوانين جامعه بشرى بشمار ميرود و تمدّن مدنى و اصلاح بين جمعيات منوط بعـدالت و ميـانه روى بـآن است طرح ريزى نموده و بنيكوتر وجهى و بواضـحتر بيـانى در بـاره اينكه مطـالب احكام و قوانينى ترتيب ميدهـد و مسلمانان را موظف بر اجراء آن ميـدارد و دانشـمندان ميدانند كه بقدرى اينكه سه قانون كه يكى قانون زناشوئى و ديگر قـانون ارث و سوم راجع بايتـام روى ميزان حكم عقـل و منطق اسـتوار گرديـده كه اگر نبود مگر همين سه قـانون بر حقانيت و كامل بودن دين اسلام كافى بود چه جاى قوانين ديگر كه هر يك در جاى خود استوار است.

اهـل دانش اگر بنظر تحقيق بنگرنـد مىبيننـد در همين يـك آيه در مال يتيم و در تعـدّد زوجات چگونه عـدالت را مراعات نموده و بقـدرى از آيه تأكيـد بر ميآيـد كه حتى در جـائيكه انسـان بر نفس خود بترسـد كه مبادا اگر دختر يتيمى را بزنى گرفت و مال او در تصـرّف وى است و نتوانست مراعات عدالت نمايد و بخواهد در مال او تصـرف كند بايستى از اينكه ازدواج خوددارى نمايد كه در خلاف واقع نگردد.

و نيز راجع بتعـدّد زوجات باز دسـتور ميدهد كه در جائيكه نتوانيد بين زنها بعدالت عمل نمايد بيكى يا بكنيزى كه در تصـرف شـما است قناعت كنيد و اينكه عمل براى شما بهتر است كه عيال مند شويد و نتوانيد از نفقه آنها برآئيد و منجر باين گردد كه حق بعضى ضايع گردد.

وَ آتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحلَةً فَإِن طِبنَ لَكُم عَن شَيءٍ مِنهُ نَفساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً چون در زمان جاهليت اعراب متكبر متعصّب مشـرك كه از مزاياى انسانى بهرهمند نبوده و سـتمگرى و زور و آدم كشـى را كمال خود ميدانسـتند اينكه بود كه بر زن كه ضعيفتر از مرد ميپنداشـتند و مردها را قوى و نيرومنـد ميدانسـتند هيچ حقّى براى زن قائل نبودند و هيچ شـرائطى در باره زن اجراء نمىكردند ظاهرا

حتى اگر مهرى در ابتداء براى او قرار ميدادند آنرا بر خود مباح

صفحه : ۱۲

ميدانستند و از ارث پدر و مادر و اقرباء او را محروم ميكردند.

و خلاصه در آن زمان بجاى علم جهل و بجاى حق يك سلسله آزادى باطل سفيهانه حكومت داشت و ظلم و تعدّى سرتاسر عربستان را فرا گرفته بود تا وقتى كه نور اسلام فضاء عربستان را فرا گرفت و حق هر ذى حقّى را روى ميزان عدل خدائى تعيين نمود (جاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ).

اينكه است كه آيه حكم فرموده و بمردها دستور داده كه شما حق نداريد كه بتعدّى ظالمانه حقوق زنها را بگيريد مگر زنى كه بطيب خاطر خواست چيزى بشوهرش ببخشد و بدهد آنرا بخوريد خوردنى خوشگوار و سازگار.

صفحه : ۱۳

[سوره النساء (۴): آيات ۵ تا ۱۰]

اشاره

وَ لا تُؤتُوا السُّفَهاءَ أَموالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّهُ لَكُم قِياماً وَ ارزُقُوهُم فِيها وَ اكسُوهُم وَ قُولُوا لَهُم قَولاً مَعرُوفاً (۵) وَ ابتَلُوا اليَتامى حَتّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِن آنَستُم مِنهُم رُشداً فَادفَعُوا إِلَيهِم أَموالَهُم وَ لا تَأكُلُوها إِسرافاً وَ بِداراً أَن يَكبَرُوا وَ مَن كانَ غَنِيًّا فَليَستَعفِف وَ مَن كانَ فَقِيراً فَليَأكُل بِالمَعرُوفِ فَإِذا دَفَعتُم إِلَيهِم أَموالَهُم فَأَشهِدُوا عَلَيهِم وَ كَفى بِاللّهِ حَسِيباً (۶) لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ مِمّا قَلَّ مِنهُ أَو كَثُرَ نَصِيباً مَفرُوضاً (۷) وَ إِذا حَضَرَ القِسمَةَ أُولُوا القُربى وَ اليَتامى وَ المَساكِينُ فَارزُقُوهُم مِنهُ وَ قُولُوا لَهُم قَولاً مَعرُوفاً (۸) وَ ليَخشَ الَّذِينَ لَو تَرَكُوا مِن خَلفِهِم ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيهِم فَليَتَّقُوا اللّهَ وَ ليَقُولُوا قَولاً سَدِيداً (۹)

إِنَّ الَّذِينَ يَأكُلُونَ أَموالَ اليَتامى ظُلماً إِنَّما يَأكُلُونَ فِي بُطُونِهِم ناراً وَ سَيَصلَونَ سَعِيراً (۱۰)

صفحه : ۱۴

[ترجمه]

اموالى را كه خدا قوام زندگانى شما را بر آن مقرر داشته بتصرّف سفيهان ندهيد و بقدر احتياج نفقه و لباس بآنها بدهيد و بگفتار نيك آنان را خرسند كنيد [۵]

و يتيمان را آزمايش كنيد تا وقتى كه بحدّ رشد و بلوغ و بحد نكاح رسيدند اموالشان را بتصرف آنها بدهيد و مالهاى آنها را پيش از بلوغ و بزرگ شدن از ترس آنكه بزرگ شوند و مالشان را بگيرند بگزاف نخوريد (و از اولياء) كسيكه غنى است از برداشتن مال يتيم خوددارى كند (يعنى براى حق خود چيزى از مال يتيم نگيرد) و كسيكه از اولياء فقير است بقدر متعارف چيزى بردارد و بخورد و وقتى مال يتيم را بتصرفش داديد شاهد بگيريد و خدا براى محاسبه خلق كافى است [۶]

براى مردها قسطى است معيّن و براى زنها نيز قسطى است از آنچه پدر و مادر و نزديكان او باقى گذارده‌اند چه مال كم باشد يا زياد

هر یک را نصیبی است که در حکم خدا تعیین گردیده [۷]

و چون در تقسیم ترکه میّت نزدیکان و یتیمان و فقیران حاضر شدند هر یک را چیزی از آن بدهید و بآنان بسخن نیکو جواب دهید [۸]

و باید اولیاء بترسند از اینکه از پشت مرگ آنها ذریّه ضعیفی باشند و آنها در چنین مجلس تقسیم حاضر شوند و کسی بآنها چیزی ندهد پس باید از خدا بترسید و بآنان بگفتار نیکو جواب دهید (و چند معنی دیگر برای اینکه آیه در مجمع البیان و منهج ذکر نموده [۹]

همانا کسانیکه اموال یتیمان را بظلم و تعدّی میخورند چنین کسانی حقیقهٔ در شکم خود آتش میکنند و بزودی در آیند در آتش افروخته [۱۰]

صفحه : ۱۵

(توضیح آیات)

وَ لا تُؤتُوا السُّفَهاءَ أَموالَکُمُ[سخنان مفسرین در معنی آیه] ۱- مقصود از سفهاء زنها و بچه‌ها میباشند.

[إبن عباس و سعید بن جبیر و حسن و ضحاک و ابی مالک و قتاده] و همین معنی را ابو الجارود از ابی جعفر علیه السّلام روایت کرده.

إبن عباس گفته وقتی مرد فهمید زنش و پسرش هر دو سفیهند و مال را تلف میکنند سزاوار نیست که آنها را بر مالش مسلّط گرداند.

۲- مقصود از سفهاء فقط زنانند. [مجاهد و إبن عمر] و از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت میکنند که فرموده آتش برای سفهاء آفریده شده و سه مرتبه گفت

(و انّ السفهاء النساء)

بعد فرمود بدانید که سفیهان زنانند.

از انس بن مالک روایت شده که گفته زنی سیاه با جرئت در گفتار و با نمک آمد نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و گفت پدر و مادرم فدای تو ای رسول اللّه [ص] در باره ما خیر و خوبی بگو بمن رسیده که تو تمام شرها و بدیها را در باره ما میگوئی، پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود در باره شما چه گفته‌ام آن زن گفت ما را سفیهان نامیده‌ئی، رسول [ص] گفت خدا در قرآن شما را سفهاء نامیده آن زن گفت ما را نواقص گفته‌ئی، پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت بس است نقصان شما را که در هر ماه پنج روز نمیتوانید نماز بخوانید (یعنی ایّام حیض).

پس از آن رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود آیا بس نیست یکی از شما را اینکه وقتی حامله میشود اجر مرابط دارد (مرابط کسی را گویند که در سر حد مسلمانان ایستاده که دشمن وارد نشود) و وقتی که زائید مثل کسی میباشد که در راه خدا کشته شده و چون شیر

صفحه : ۱۶

دهد بهر جرعه برای وی مثل آزاد کردن بنده‌ئی از اولاد اسماعیل میباشد، و چون برای شیر دادن بچه از خواب بیدار شود بهر بیداری برای او است از ثواب مثل آزاد کردن بنده‌ئی از اولاد اسماعیل.

و اینکه ثوابها برای زنهای مؤمنات با خشوع و فروتن و صبر کنندگانست که در خانه خود کفران نمیکنند و نیز تکلیف دشوار بشوهر خود نمیکنند.

انس گفت آن زن سیاه گفت چه بسیار فضیلتی است آنچه گفتی اگر نبود آنچه در عقب او است از شرط.

یعنی کفران زندگی با شوهر و تکلیف ننمودن او را بامر دشوار.

۳- آیه عام است و شامل میگردد هر سفیهی را از صبی یا مجنون یا کسیکه محجور باشد و قریب اینکه قول است آنچه از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت شده که سفیه شارب الخمر است و کسانیکه جاری مجرای او میباشند، و اینکه قول اولی است زیرا که آیه عام است. [مجمع البیان] در کنز العرفان گفته تخصیص دادن سفهاء را بزنها یا اولاد یا یتیمی که مالش در دست ولیّ او باشد عدول نمودن از ظاهر و خارج گردیدن از حقیقت است و تخصیص عموم بر خلاف اصل است.

و دیگر سفیه در عرف فقهاء کسی را گویند که اموال خود را در غیر اغراض صحیح صرف کند و چنین کسی مستوجب حجر است و هر کسی متّصف بسفاهت باشد داخل آیه است خواه زن باشد یا مرد خواه اولاد بالغ باشد یا غیر بالغ. [پایان] الَّتِي جَعَلَ اللّهُ لَكُم قِياماً وَ ارزُقُوهُم فِيها وَ اكسُوهُم وَ قُولُوا لَهُم قَولًا مَعرُوفاً آیه ارشاد بر اینکه است که مالیکه خدا بشما عطاء نموده برای تأمین زندگانی دنیوی و أخروی شما او را حفظ نمائید و بدست سفهاء ندهید و زن و اولاد یا کس دیگر اشخاص سفیهی را مسلط بر مال خود نگردانید و آن اندازه‌ئی که بایستی باهل خود انفاق نمائید از خوراك و پوشاك در باره آنها کوتاهی نکنید لکن اصل مال را که قوام زندگانی شما بآن است بسفهاء ندهید و بکلام نیکو

صفحه : ۱۷

آنها را خوشنود نمائید که آزرده نشوند.

وَ ابتَلُوا اليَتامى حَتّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِن آنَستُم مِنهُم رُشداً ظاهرا مقصود از ابتلاء در آیه امتحان است، و ایناس بمعنی مشاهده ایست که همراه با الفت و محبّت باشد زیرا که کلمه ایناس از انس گرفته شده و انس با الفت و محبت همراهست، و رشد مقابل غیّ بمعنی کج روی و بیراهه رفتن بسوی فساد است پس رشد راه یافتن بسوی هدفهای زندگی است.

فَادفَعُوا إِلَيهِم أَموالَهُم یعنی وقتی که یتیم بحد رشد رسید مالش را باو بدهید و حدّ رشد یتیم را تعیین کرده بموقع نکاح و آن موقعی است که پسر یا دختر طلب ازدواج میکنند خلاصه آیه پس از نهی که مال خود را بدست سفهاء ندهید در اینکه آیه باولیاء ایتام امر فرموده که آنها را امتحان کنید تا وقتی که در آنها رشد و صلاحیت نگاهداری مال خود را یافتید و غالبا رشد و صلاحیت وقتی ظاهر میگردد که بوقت بلوغ رسیده باشد پس مالشان را بدهید، و علامت در پسر چنانچه در کتب فقهیه تحدید شده یکی از چند چیز است یا احتلام یا روئیدن موی خشن در عانه یا پانزده سالگی، و در دختر یا حیض است یا نه سالگی.

ظاهرا آیه اشاره باین است که مناط رشد صلاحیت داشتن آنها است برای حفظ مالشان آنوقت بایستی اولیاء مال یتیم را بوی رد کنند.

در مجمع البیان در توجیه (حَتّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ) گفته یعنی حتی برسند بحدّی که قدرت بر مواقعه و انزال منی داشته باشند و مقصود از بلوغ احتلام نیست زیرا که بعضی از مردم محتلم نمیشوند یا احتلامشان عقب میافتد و اینکه قول اکثر مفسرین است، و بعض مفسرین کسی است که گفته (اذا کمل عقله) یعنی وقتی که یتیم عقلش کامل گردید و در او رشد یافتید مالش را تسلیمش کنید و اینکه قول اولی است، و بعضی دیگر گفته‌اند که مالش را تسلیمش نکنید مگر وقتی که سنّ او بپانزده سالگی برسد و لو اینکه عاقل باشد، و اصحاب ما (یعنی

صفحه : ۱۸

جماعت اماميه) گفته‌اند حد بلوغ يا كامل شدن پانزده سالگی است يا روئيدن موی خشن است بر عانه. [پايان] چون مسئله فقهی است جای بحث آن كتب فقهيه است.

وَ لا تَأكُلُوها إِسرافاً وَ بِداراً أَن يَكبَرُوا الخ آيه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضيح نيست و خلاصه اينكه خدای جليل باولياء ايتام حكم الزامی مينمايد كه بايد خيلی مواظب مال ايتام باشيد و از خوردن و اسراف كردن مال يتيم خودداری نمائيد اگر غنی است كه هيچ حقّی بر خود نگيرد و اگر فقير است بقدر متعارف اجرت بگيرد، شايد مقصود اينكه باشد كه بقدر اقل اجرت المثل از مال يتيم بگيرد و پس از آنكه يتيم بحد رشد رسيد مالش را تحويل او بدهد و شاهد و گواه بگيرد و خدا برای گواه بودن كافی است، و جمله اخير تهديد و اشاره باهميت مال يتيم است كه خدا گواهست كه شما نسبت بمال يتيم چگونه عمل ميكنيد.

لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ مِمّا قَلَّ مِنهُ أَو كَثُرَ نَصِيباً مَفرُوضاً مفسرين در شأن نزول آيه چنين گفته‌اند اوس بن صامت انصاری فوت شد زنی داشت و سه دختر دو پسر عم او يكی بنام قتاده و ديگری بنام عرفطه، مال او را گرفتند و بزن و دختران او چيزی ندادند و در جاهليت چنين بود كه بزنان و كودكان ميراث نميدادند ميگفتند مال را بايد بكسی داد كه جنگ كند و غنيمت آرد آن زن برخواست و در مسجد نزد رسول صلّی اللّه عليه و آله و سلّم آمد و گفت يا رسول اللّه اوس بن صامت دعوت حق را لبيك گفت يعنی مرد و سه دختر و مرا رها كرد و من زنی هستم و چيزی ندارم و او مال بسيار داشت و پسران عمّ او مال را گرفتند و چيزی بمن و فرزندان او ندادند حضرت آنها را طلبيد و اينكه مطلب را بآنها گفت گفتند يا رسول اللّه [ص] آنها كه بر اسب نمی‌نشينند و با دشمن جنگ نميكنند بآنها چيزی بايد داد حضرت فرمود برويد تا خدای تعالی

صفحه : ۱۹

چه فرمايد اينكه بود كه خدای تعالی اينكه آيه را فرستاد كه (لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ تا آخر.

و مقصود از (الرجال) پسرانند و مقصود از (النساء) دخترانند زيرا كه فرموده (مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ) و مقصود تعيين و نصيب و حظ و بهره است، و (نَصِيبٌ) بر وزن فعيل و بمعنی مفعول است (نَصِيباً مَفرُوضاً) اخفش گفته منصوب بفعل مقدر است يعنی (جعل ذلك نصيبا مفروضا) و تفصيل اينكه آيه را در (يُوصِيكُمُ اللّهُ) بيان كرده.

وَ إِذا حَضَرَ القِسمَةَ أُولُوا القُربی وَ اليَتامی وَ المَساكِينُ فَارزُقُوهُم مِنهُ وَ قُولُوا لَهُم قَولًا مَعرُوفاً چون حق تعالی در آيه پيش بيان نمود كسانی را كه ارث ميبرند در اينكه آيه بيان ميكند حال كسانی را كه ارث نميبرند و در اينكه آيه مردم در دو جهت اختلاف كرده‌اند:

۱- آيه از محكمات است و منسوخ نيست.

[إبن عباس، سعيد بن جبير، حسن، ابراهيم، مجاهد، شعبی، زهری، سدی و از حضرت باقر عليه السّلام روايت شده و بلخی و جبائی و زجاج و اكثر مفسرين و فقهاء اينكه طور گفته‌اند] ۲- آيه بآيات ارث نسخ گرديده [سعيد بن مسيّب و ابی مالك و ضحاك] و نيز بين آنهائيكه آيه را از آيات محكمات گرفته‌اند دو قول است:

۱- امر در آن برای وجوب و لزوم است بآنطوريكه ورثه راضی باشند [مجاهد] ۲- ديگر اينكه حكم مستحب است (وَ إِذا حَضَرَ القِسمَةَ أُولُوا القُربی وَ اليَتامی وَ المَساكِينُ) يعنی وقتی اينكه جماعت موقع قسمت ميراث حاضر شدند و اميدوار باشند قسمتی بآنها داده شود (فَارزُقُوهُم مِنهُ) يعنی پيش از قسمت كردن تركه، چيزی بآنها عطاء كنيد.

و در اينكه مخاطب بخطاب (فَارزُقُوهُم) كيانند دو قول است يكی مخاطب

صفحه : ۲۰

ورثه‌اند كه مأمورند چيزى باينهائيكه در آيه ذكر شده و در ميراث سهمى ندارند عطاء كنند. [إبن عباس و إبن زبير و حسن و سعيد بن جبير] و بقول ديگر مخاطب آن كسى است كه آثار مرگ بر او ظاهر شده و ميخواهد وصيّت كند پس باو امر شده كه وصيت كند براى كسانيكه ارث نمى‌برند و مقدارى از مالش را بآنها بدهند. [إبن عباس و سعيد بن مسيّب و طبرى و اكثر مفسرين] وَ قُولُوا لَهُم قَولًا مَعرُوفاً يعنى بآنهائيكه در آيه بالا گفته با سخن نيكو آنها را راضى كنند نه كلام خشن، در اينجا نيز بين مفسرين اختلاف است، سعيد بن جبير گفته خداوند بولىّ ميّت امر كرده در جائيكه ورثه صغير باشند بآنهائيكه در آيه ذكر شد (از ذوى القربى و ايتام و مساكين) بگويد اينكه مال يتيمان است و اينها كودكند و شما را در آن حقّى نيست و من مالك نيستم كه مال آنها را بشما بدهم. و بقول ديگر آيه راجع بوصى است كه او باين جماعت ذوى القربى بكلام نيكو سخن گويد و در باره آنها دعا كند بغنا و ثروت و امثال آن.

و بقول ديگر آيه راجع بموصى است به اينكه كه براى ذوى القربى وصيّت كند و بديگران قول معروف بگويد. [پايان] وَ لْيَخشَ الَّذِينَ لَو تَرَكُوا مِن خَلفِهِم ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيهِم فَلْيَتَّقُوا اللّهَ وَ لْيَقُولُوا قَولًا سَدِيداً بعضى از مفسرين در توجيه آيه چنين گفته پس از آنكه خداى تعالى مردم را بقول معروف امر فرموده در عقب آنها را تهديد نموده (وَ لْيَخشَ) يعنى اولياء كسانى ميباشند كه اگر پس از خودشان ذريّه صغارى داشتند بر آنها ميترسيدند پس آنها بايد همين طورى كه نسبت باولاد خودشانند كه پس از آنها مضطر نگردند بايد نسبت باولاد غير نيز همين طور باشند از نيكى و شفقت و رعايت آنها در حفظ تربيتشان و مالشان و اينكه حقّى است واجب بر آنها (فَلْيَتَّقُوا اللّهَ) يعنى در امر يتامى از خدا بترسند كه در آن اهمال نكنند (وَ لْيَقُولُوا قَولًا سَدِيداً)

صفحه : ۲۱

بگويند مثل آنچه ميگويند براى اولادشان از شفقت و حسن ادب و تعليم با اخلاص إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَموالَ اليَتامى ظُلماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِم ناراً وَ سَيَصلَونَ سَعِيراً آيه اكيدا خورندگان مال يتيمان را تهديد مينمايد كه آنهائيكه مال ايتام را بدون حق ميخورند همانا حقيقةً آتش در شكمشان ميكنند.

آرى آيه خاطرنشان ميكند كه اگرچه در ظاهر خورنده آن لذّت ميبرد لكن نميداند كه آنچه از مال يتيم خورده در حقيقت هيزم آتش بوده كه در قيامت آتش ميگيرد و شعله‌ور ميشود و چه آتشى كه از غضب خدا افروخته شده و آن همان آتشى است كه فرموده (الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الأَفئِدَةِ).

صفحه : ۲۲

[سوره النساء (۴): آيات ۱۱ تا ۱۲]

اشاره

يُوصِيكُمُ اللّهُ فِي أَولادِكُم لِلذَّكَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَيَينِ فَإِن كُنَّ نِساءً فَوقَ اثنَتَينِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَكَ وَ إِن كانَت واحِدَةً فَلَهَا النِّصفُ وَ لِأَبَوَيهِ لِكُلِّ واحِدٍ مِنهُمَا السُّدُسُ مِمّا تَرَكَ إِن كانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَم يَكُن لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَواهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كانَ لَهُ إِخوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِها أَو دَينٍ آباؤُكُم وَ أَبناؤُكُم لا تَدرُونَ أَيُّهُم أَقرَبُ لَكُم نَفعاً فَرِيضَةً مِنَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً (۱۱) وَ لَكُم نِصفُ

ما تَرَکَ أَزواجُکُم إِن لَم یَکُن لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِن کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکُمُ الرُّبُعُ مِمّا تَرَکنَ مِن بَعدِ وَصِیَّةٍ یُوصِینَ بِها أَو دَینٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمّا تَرَکتُم إِن لَم یَکُن لَکُم وَلَدٌ فَإِن کانَ لَکُم وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمّا تَرَکتُم مِن بَعدِ وَصِیَّةٍ تُوصُونَ بِها أَو دَینٍ وَ إِن کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَةً أَوِ امرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَو أُختٌ فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنهُمَا السُّدُسُ فَإِن کانُوا أَکثَرَ مِن ذلِکَ فَهُم شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ مِن بَعدِ وَصِیَّةٍ یُوصی بِها أَو دَینٍ غَیرَ مُضَارٍّ وَصِیَّةً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَلِیمٌ (۱۲)

صفحه : ۲۳

[ترجمه]

خدا بشما وصیت فرموده نسبت باولادتان که برای پسر از ارث دو برابر حظّ دختر باشد پس اگر اولاد میت دو دختر یا زیادتر باشد فرض همه دو ثلث از ترکه است و اگر دختر یکی باشد برای او نصف ترکه است و برای هر یک از پدر و مادر یک سدس از ترکه است در صورتی که میت را اولاد باشد و اگر او را اولاد نباشد و وارث او ابوین باشند برای مادر ثلث ترکه است و اگر برای میت برادر باشد برای مادر سدس ترکه است و اینکه تقسیم پس از اداء وصیتی است که بآن وصیت شده باشد یا دین پدران شما و اولادان شما و نمیدانید کدام یک پرفائده‌ترند برای شما و اینکه احکام فریضه ایست از جانب خدا زیرا که او عالم و دانا است بمصالح امور و او حکیم و درستکار است [۱۱]

و برای شما مردها است نصف ترکه زنان شما اگر برای آن زن ولدی نباشد و اگر او را اولاد باشد پس برای شما ربع ترکه او است و اینکه ارث پس از وصیت آن زن است و پس از اداء قرض او و برای زنها ربع ترکه شما است اگر برای شما اولاد نباشد و اگر شما را اولاد باشد ثمن ترکه است پس از وصیتی که کرده‌اید یا دین، و اگر مردی بمیرد و وارث او فقط کلاله باشد یا زن باشد و وارث او کلاله و آن میت را برادر مادری باشد یا خواهر مادری برای هر یک از آن برادر و خواهر مادری شش یک مال میباشد و اگر برادر و خواهر مادری وی زیادتر باشند آنها شرکاء در ثلثند پس از وصیتی که بآن وصیت شده یا دین که اداء شود در صورتی که وصیت و دین ضرر بر ورثه نباشد و اینها حکمی است از جانب خدا و او دانا بمصالح امور و بردبار است [۱۲]

.(و ضرر وصیت آنستکه زائد بر ثلث باشد و ضرر دین اینکه است که میت دروغی اقرار بدین کرده باشد).

صفحه : ۲۴

(توضیح آیات)

یُوصِیکُمُ اللّهُ فِی أَولادِکُم لِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَیَینِ بین مفسرین در شأن نزول آیه اختلاف است:

محمّد بن المنکدر از جابر بن عبد اللّه چنین روایت کرده که گفته مریض شدم و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ابو بکر بعیادت من آمدند و آنها راه میرفتند که من بیهوش شدم پس پیغمبر [ص] آب خواستند و وضو گرفتند چون آب وضوء او بر من ریخت بهوش آمدم گفتم ای رسول خدا در مال خود چطور رفتار کنم پس حضرت ساکت شد و آیه مواریث نازل گردید.

و بقول دیگر آیه در باره عبد الرحمن برادر حسان شاعر نازل گردید.

[مجمع البیان] (یُوصِیکُمُ اللّهُ) یعنی خدا شما را امر میکند و بر شما واجب میگرداند (فِی أَولادِکُم) یعنی در باره میراث اولاد شما و اینکه اجمال است و تفصیل آن (لِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَیَینِ) است یعنی بهره ذکور از اولادان شما دو برابر است و اینکه حکم در جائی

است که ذکور و اناث با هم باشند و در حال انفراد اگر میت را یک پسر باشد تمام مال را میبرد و هرگاه دو دختر یا زیادتر باشند دو ثلث مال نصیب آنها میگردد و دلیل بر آن قوله تعالی (فَإِن کُنَّ نِساءً فَوقَ اثنَتَینِ) یعنی اگر اولاد همه دختر باشند و اولاد پسر با آنها نباشند (فَوقَ اثنَتَینِ) یعنی زیادتر از دو نفر باشند (فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَکَ) پس برای آنها است دو بخش از سه بخش از میراث، و ضمیر در (ثُلُثا) راجع بما ترک میّت است اگر چه ذکر نشده زیرا چون آیه در میراث است معلوم میشود که مقصود ما ترک میّت است و قوله تعالی (لِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَیَینِ) دلالت دارد بر اینکه حکم دو دختر حکم یک پسر است زیرا که همانطوریکه برای اینکه دو ثلث است با یک بنت همین طور جایز است برای دو بنت ثلثین و چون بیان نمود آنچه را که دلالت

صفحه : ۲۵

دارد بر حکم بنتین عقب او فرموده (فَإِن کُنَّ نِساءً فَوقَ اثنَتَینِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَکَ) در مجمع گفته اگر باقی مانده‌گان از نساء زیادتر از دو نفر باشند (فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَکَ) ظاهرا اینکه کلام اقتضاء دارد که دو دختر مستحق ثلثین نباشند لکن اجماع امّت بر اینکه است که حکم دو دختر حکم همان است که زیادتر باشند و در آیه چند وجه ذکر شده.

۱- در آیه بیان حکم بنتین و مازاد آنها است زیرا که معنی آیه اگر بوده باشند دو بنت و زیادتر برای آنان است (ثُلُثا ما تَرَکَ) مگر اینکه قبلا (فَوقَ اثنَتَینِ) ذکر شده چنانچه از نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که زن زیادتر از سه روز مسافرت نکند مگر اینکه با شوهر یا از محارم همراه باشد.

۲- ابو العباس مبرد گفته آیه دلیل بر اینکه است که برای بنتین دو دختر دو ثلث است پس بدان که زیادتر از بنتین برای آنها ثلثان است.

۳- اینکه ما به بنتین دو ثلث میدهیم بدلیل اینکه مسمّائی برای آنها فرض نشده و دلیل آن قوله تعالی (یَستَفتُونَکَ فِی النساء قُلِ اللّهُ یُفتِیکُم فِی الکَلالَةِ) تا آخر، پس همین طوری که برای خواهر نصف تعیین شده برای دختر هم نصف ما ترک تعیین شده، و نیز دلیل بر آن اجماع است بر اینکه که حکم بنتین در استحقاق ثلثین حکم بنات است در استحقاق مگر آنچه از إبن عباس روایت شده که برای بنتین نصف است و اینکه ثلثین فرض حکم ثلاث از بنات است، و از نظام حکایت شده که از إبن عباس روایت کرده که برای بنتین نصف و قیراط است زیرا که برای یک بنت نصف است و برای سه ثلثین وقتی گفت (لِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَیَینِ) معلوم میشود که برای ذکور ثلثان و برای انثی الثلث معلوم میشود که برای دو دختر دو ثلث است پس سزاوار است که بوده باشد برای بنتین آنچه بین آن دو تا است.

(وَ إِن کانَت واحِدَةً فَلَهَا النِّصفُ) و اگر (مولود یا متروک واحدة) یک بنت باشد برای او نصف ما ترک میّت است.

صفحه : ۲۶

وَ لِأَبَوَیهِ لِکُلِّ واحِدٍ مِنهُمَا السُّدُسُ مِمّا تَرَکَ إِن کانَ لَهُ وَلَدٌ پس از آنکه حکم ارث اولاد را تعیین گردانید شروع نمود بارث والدین که هرگاه میّت را ولد باشد برای هر یک از پدر و مادرش شش یک مال میّت است و فرقی نیست بین اینکه یک ولد باشد یا زیادتر و نیز با او دخترانی باشند یا نباشند در تمام صور برای پدر و مادر با بودن ولد سدس است و اگر یکی باشد باقی مال حق او است و اگر چند نفر اولاد ذکور باشند مال بالسّویه بینشان تقسیم میگردد و اگر ذکور و اناث با هم باشند (لِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَیَینِ) است و اگر فقط یک بنت باشد برای وی نصف است و برای هر یکی از ابوین سدس و برای هر دو دو سدس است و نزد ائمه ما باقی رد میگردد بدختر و یکی از ابوین یا هر دو بر قدر سهام آنها است بدلالت قوله تعالی (وَ أُولُوا الأَرحامِ بَعضُهُم أَولی بِبَعضٍ فِی کِتابِ اللّهِ) و ثابت گردیده که قرابت والدین و قرابت ولد متساویند زیرا که ولد بنفسه بمیت نزدیک است چنانچه والدین بنفسها نزدیکانند

باو و اولاد اولاد قائم مقام ولـد صـلبى ميباشـند با پـدر و مادر كه هر يک از آنها قائم مقام كسـى است كه بميّت نزديک است و در اينكه مسئله بين فقهاء اختلاف است.

فَإِن لَم يَكُن لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَواهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ يعنى اگر براى ميّت اولاد نباشـد و وارث او پدر و مادرش باشـند پس براى مادرش ثلث مال ميت ميباشد.

ظـاهر آيه دلالت دارد بر اينكه باقى براى پـدر است و اجماع بر اينكه است پس اگر براى ميّت زن باشـد و زوج داشـته باشـد نصـف تركه سهم او است و براى مادر ثلث است و باقى براى پدر است و اينكه مذهب إبن عباس و ائمه ما است و كسى كه در اينكه مسئله گفته براى مـادر ثلث مـا بقى مـال است خلاـف ظاهر گفته و اگر عوض زوج زوجه باشـد براى او ربع مال است و براى مادر ثلث و باقى مال پدر است.

صفحه : ۲۷

فَإِن كانَ لَهُ إِخوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ يعنى اگر براى ميّت برادر و خواهر باشد و پدر، و مادر در اينكه صورت مادر شش يک ميبرد و اخوه حاجب ميشود از اينكه مادر ثلث ببرد با اينكه اخوه ارث نميبرد.

و إبن عبـاس گفته مـادر از ثلث بسـدس محجوب نميگردد بكمتر از سه نفر از برادران و خواهران چنانچه آيه چنين اقتضاء ميكنـد و اصـحاب مـا اماميه ميگوينـد مادر از ثلث بسـدس محجوب نميگردد مگر بـدو برادر يا بيک برادر و دو خواهر يا چهار خواهر ابوينى يعنى پـدر و مـادرى يـا پـدرى تنهـا و اخوه مادرى حاجب نميشونـد، و در اينكه مطلب بين فقهاء اختلاف است، و گفته‌انـد عرب در بسـيارى از كلامشـان اثنين را بلفـظ جمـع آورده، و از سـيبويه حكـايت شـده كه گفته (انهم يقولون وضـعا رحالهمـا يريـدون رحلى راحلتيهما) و قال تعالى (وَ كُنّا لِحُكمِهِم شاهِدِينَ) يعنى حكم داود و سـليمان. و قتاده گفته اينكه برادر ميّت مادر را از ارث محجوب ميگرداند با اينكه برادر ارث نميبرد براى اينكه است كه معونه پدر باشد كه متكفل نفقه و نكاح اولاد بوده و مادر نفقه دهنده نيست و اينكه كلاـم دلاـلت دارد بر اينكه رأى او بر اينكه است كه برادر مـادرى تنهـا مادر را از ارث محجوب نميكنـد براى اينكه بر پـدر لازم نميآيد نفقه آنها بدون خلاف. [پايان] مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ يُوصِى بِها أَو دَينٍ آباؤُكُم وَ أَبناؤُكُم لا تَدرُونَ أَيُّهُم أَقرَبُ لَكُم نَفعاً فَرِيضَةً مِنَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً چون اينكه آيه و آيه بعـد ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضـيح نيست و خلاصه اينكه پس از بيان احكام ارث ورثه را يادآورى مينمايـد كه بايستى تقسيم مال ميّت پس از انجام وصـيّت او و پس از اداء دين او باشد، و در قوله تعالى (لا تَدرُونَ أَيُّهُم أَقرَبُ لَكُم نَفعاً) از مفسرين در توجيه آيه چند قول نقل شده و بهترين وجوه اينكه است كه گفته شود كه شما نميدانيد كدام يک از ورثه نفع

صفحه : ۲۸

اخرويشان براى شـما بيشتر است زيرا كه بعض ارحام بعض ديگر را شـفاعت ميكنند اگر درجه والد بلندتر باشد ولد خود را شفاعت ميكنـد، و نيز ولـد والـد را شـفاعت ميكنـد كه درجه او بلند شود (عَلِيماً حَكِيماً) او است دانا بمصالح و مفاسد امور و او است حكيم درستكار كه تمام اوامر و نواهى او از روى حكمت و نظام عالم تعيين گرديده.

و بعضـى در معنى آيه گفته‌اند شـما نميدانيد كه كدام يک از شما پيش از ديگرى فوت ميشويد تا اينكه وارث بمال او منتفع گردد، و باقى فقرات آيه واضح است و ظاهرا در آن اختلافى نيست و از محكمات آيات بشمار ميرود.

وَ إِن كانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلالَةً أَوِ امرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَو أُختٌ فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنهُمَا السُّدُسُ فَإِن كانُوا أَكثَرَ مِن ذلِكَ فَهُم شُرَكاءُ فِى الثُّلُثِ الخ كلالـهٔ خبر كان يعنى اگر رجل موروث منه يا وارث كلاله باشد و كلالهٔ حال است از ضـمير يورث، و كلاله در اصل مصدر است و

گفته میشود بر کسی که نه ولد دارد و نه والد و دارای برادر و خواهر باشد و صفت است برای موروث یا وارث.
و از ائمه علیهم السّلام روایت شده که کلاله بر برادر و خواهر اطلاق میگردد و در آیه گفته شده کلاله کسی است که از طرف مادر برادر و خواهر دارد و در آخر سوره کسی است که از طرف مادر و پدر خواهر و برادر دارد یا از طرف پدر فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنهُمَا السُّدُسُ فَإِن كانُوا أَكثَرَ مِن ذلِكَ فَهُم شُرَكاءُ فِي الثُّلُثِ در مجمع گفته در معنی کلاله اختلاف است جماعتی از صحابه و تابعین از جمله آنها ابو بکر و عمر و إبن عباس در یکی از دو روایت از او و قتاده و زهری و إبن زید گفته‌اند آن غیر از ولد و والد است، و در روایت دیگر از إبن عباس او غیر از والد است و ضحاك و سدی گفته کلاله اسم میتی است که از آن ارث برده میشود، و از ائمه [ع] روایت شده که کلاله اخوه و اخوات است و آنچه در اینکه آیه ذکر شده اخوه و اخوات میباشند که از قبل مادر باشند، و در آخر

صفحه : ۲۹

سوره کسیکه از طرف اب و ام یا از قبل آباء میباشند (أَوِ امرَأَةٌ) عطف است بر قوله تعالی (وَ إِن كانَ رَجُلٌ) و معنای آیه چنین میشود و اگر مردی (کلاله) باشد یا زنی کلاله باشد از مالش ارث برده میشود بنا بر قول کسیکه گفته خود میّت کلاله نامیده شده و کسیکه گفته وارث را کلاله گویند پس در معنی اگر مردی در حال تکلل ارث برده شده یا زنی تکلل باشد حکمش چنین است و اینکه قول إبن عمر و اهل کوفه است و مؤیّد اینکه قول روایتی است که از جابر نقل شده که گفته من مریض بودم و رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمد گفتم میراث چگونه است و حال آنکه ارث میبرند از من کلاله (یعنی پدر و مادر اولاد ندارم) پس اینکه آیه فرائض نازل گردید و کلاله در نسب کسی است که با میت مساوی باشد در کلاله بودن از اخوه و اخوات و ولد و والد کلاله نمیباشند زیرا که آنها اصل نسبند که نسب میت بآنها منتهی میگردد و غیر از ولد و والد از آنها خارجند همین قدر از جهت ولادت نسب آنها بمیت میرسد، پس بنابراین معنای (الكَلالَةِ) مثل اکلیل که بر سر میگذارند زائد است و اصل نیست امّا ولد و والد دو طرف انسانند از او جدا نمیباشند وقتی مرد دو طرف آنها رفته اینکه است که زائل شدن دو طرف (کلاله) نامیده شده.
و قوله تعالی (وَ لَهُ أَخٌ أَو أُختٌ) یعنی برادر و خواهر امّی که از مادر یکی باشند (فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنهُمَا السُّدُسُ فَإِن كانُوا أَكثَرَ مِن ذلِكَ فَهُم شُرَكاءُ فِي الثُّلُثِ) در اینجا ذکر و انثی را مساوی قرار داده که برای هر یک از آنها سدس مال است که آنها در میراث متساوی ارث میبرند و خلافی نیست که برادر و خواهر امّی در میراث متساویانند تا آنجا که فرموده اختلاف در مواریث بین فقهاء بسیار است کسی که بخواهد بمحل خودش یعنی کتب فقهیه مراجعه نماید.
مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِها أَو دَينٍ یعنی بعد از انفاذ وصیتی که وصیت کرده شده است بآن یا پس از اداء دین اگر داشته.

صفحه : ۳۰

غَيرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ یعنی در حالتی که میت زیان آورنده نباشد بر ورثه در وصیت خود و در دین خود، و ضرر در وصیت آنستکه زائد بر ثلث باشد، و ضرر در دین آنستکه اقرار کند میت بقرض خود بکسیکه در ذمّه او چیزی ندارد بقصد ضرر زدن بوارث و دفع او از ارث.

صفحه : ۳۱

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳ تا ۱۹]

اشاره

تِلکَ حُدُودُ اللّهِ وَ مَن یُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ یُدخِلهُ جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ الفَوزُ العَظِیمُ (۱۳) وَ مَن یَعصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدخِلهُ ناراً خالِداً فِیها وَ لَهُ عَذابٌ مُهِینٌ (۱۴) وَ اللاّتِی یَأتِینَ الفاحِشَةَ مِن نِسائِکُم فَاستَشهِدُوا عَلَیهِنَّ أَربَعَةً مِنکُم فَإِن شَهِدُوا فَأَمسِکُوهُنَّ فِی البُیُوتِ حَتّی یَتَوَفّاهُنَّ المَوتُ أَو یَجعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِیلاً (۱۵) وَ الَّذانِ یَأتِیانِها مِنکُم فَآذُوهُما فَإِن تابا وَ أَصلَحا فَأَعرِضُوا عَنهُما إِنَّ اللّهَ کانَ تَوّاباً رَحِیماً (۱۶) إِنَّمَا التَّوبَةُ عَلَی اللّهِ لِلَّذِینَ یَعمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِن قَرِیبٍ فَأُولئِکَ یَتُوبُ اللّهُ عَلَیهِم وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۷)
وَ لَیسَتِ التَّوبَةُ لِلَّذِینَ یَعمَلُونَ السَّیِّئاتِ حَتّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ المَوتُ قالَ إِنِّی تُبتُ الآنَ وَ لا الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَ هُم کُفّارٌ أُولئِکَ أَعتَدنا لَهُم عَذاباً أَلِیماً (۱۸) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُم أَن تَرِثُوا النِّساءَ کَرهاً وَ لا تَعضُلُوهُنَّ لِتَذهَبُوا بِبَعضِ ما آتَیتُمُوهُنَّ إِلاّ أَن یَأتِینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ وَ عاشِرُوهُنَّ بِالمَعرُوفِ فَإِن کَرِهتُمُوهُنَّ فَعَسی أَن تَکرَهُوا شَیئاً وَ یَجعَلَ اللّهُ فِیهِ خَیراً کَثِیراً (۱۹)

صفحه : ۳۲

[ترجمه]

آنچه از احکام و اوامر گفته شد از حدود امر خدا است و هر کس امر خدا و رسول او را اطاعت کرد خدا او را داخل میگرداند در بهشتهائی که از زیر اشجار آن نهرها جریان دارد و در آن بهشتها جاویدانند و اینکه است سعادت و فوز بزرگ [۱۳]
و هر کس خدا و رسول او را نافرمانی کند و از حدودی که مقرّر گردانیده تجاوز نماید خدا او را در جهنم داخل میگرداند و در آن جاویدانند و برای او عذاب خوار کنندهئی مهیّا است [۱۴]
و از زنهای شما زنانی که عمل فاحشه کنند، پس ای حکام شریعت طلب گواهی کنید از خودتان چهار نفر از مؤمنین اگر آن چهار نفر شهادت دادند پس از آن آنها را در خانهها نگاه دارید تا وقتی که بمیرند یا اینکه خدا بر اینها راهی باز کند [۱۵]
و آن دو مرد و زن که زنا کردند آنان را برنجانید پس اگر توبه کردند و اصلاح نمودند از اذیت آنها اعراض نمائید زیرا که خدا پذیرنده توبه و مهربان است [۱۶]
جز اینکه نیست که خدا توبه کسانی را می‌پذیرد و قبول میکند که از روی نادانی عمل بدی کردهاند و سپس بزودی از آن پشیمان گردیده توبه میکنند و خدا دانا و درستکار است [۱۷]
و قبول توبه نیست برای کسانیکه گناهان کردند تا وقتی که مرگ بر یکی از آنها حاضر گردید آنوقت گوید من الآن توبه کردم و نیز توبهئی نیست بر آنهائیکه مردند در حالیکه کافر بودند آن جماعت کسانی میباشند که برای آنها عذاب دردناك آماده شده [۱۸]
ای اهل ایمان برای شما حلال نیست که زنان را بمیراث بگیرید باکراه و بر زنها سخت‌گیری نکنید که قسمتی از مهر آنها را بگیرید مگر وقتی که از آنها فاحشهئی ظاهر شد و در زندگانی با زنها بخوشی و خوبی رفتار کنید و صبر کنید چه بسا چیزی ناپسند شما است در حالیکه خدا در آن خیر بسیار قرار داده [۱۹]

صفحه : ۳۳

(توضیح آیات)

تِلکَ حُدُودُ اللّهِ وَ مَن یُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ یُدخِلهُ جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها (تِلکَ) اشاره باحکامی است که در آیات بالا راجع بیتامی و مواریث بیان شده و آنها را حدود خدا نامیده زیرا که احکام شریعت حدودی است که بر مکلفین تعیین گردیده و جایز نیست مکلّفی از آن حدود تجاوز نماید و کسیکه مراعات حدود الهی را نمود و خدا و رسول را اطاعت کرد پاداش عمل چنین کسی بهشتهائی است که از زیر درختهای آن علی الدوام نهرهای آب جریان دارد.

وَ ذلِکَ الفَوزُ العَظِیمُ و اینکه الطاف و کرامات فوز بزرگی است و مخصوص بکسانی است که فرمان خدا و رسولش را اطاعت میکنند.

وَ مَن یَعصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدخِلهُ ناراً خالِداً فِیها وَ لَهُ عَذابٌ مُهِینٌ دأب قرآن بر اینکه است که هر جا یا اکثر جاها وقتی ذکری از کرامات و مقامات بلند نیکوکاران برده شود در مقابل یادآور میگردد درجات پست و عذاب ناگوار کسانی را که مخالفت اوامر الهی را نموده‌اند زیرا که نبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله را مبشر و نذیر نامیده، و چنانچه در اخبار رسیده بایستی خوف و رجاء در مؤمن مثل دو کفه میزان مساوی باشد هیچکدام بر دیگری زیادتی ننماید.

(حُدُودُ) جمع حدّ است و شامل تمام قوانین اسلام میگردد، و ظاهرا آیه دلالت بر اینکه دارد کسیکه از تمام حدود الهی تعدّی کند و هیچ حدی از حدود الهی را مراعات ننماید و خدا و رسولش را مخالفت کند عذاب چنین کسی مثل عذاب کفار است که در جهنم جاویدانند زیرا کسیکه از تمام حدود از احکام و واجبات و اوامر و نواهی تعدی کند و از امر خدا و رسول سرکشی نماید در ردیف کفار قرار گرفته و عذاب کفار بر او جاری خواهد گردید مگر اینکه قبل از مرگ توبه کند.

صفحه : ۳۴

وَ اللّاتِی یَأتِینَ الفاحِشَةَ مِن نِسائِکُم فَاستَشهِدُوا عَلَیهِنَّ أَربَعَةً مِنکُم فَإِن شَهِدُوا پس از بیان احکام ارث و طبقات ارث برنده‌گان شروع نموده ببیان حکم زن فاحشه و بمردهای مؤمنین دستور فرموده که هرگاه زنی از زنان شما یعنی شوهرداران زنا داد پس ای حکّام شریعت طلب شاهد کنید بر کار آنها پس اگر بشرائط مقرّره شهادت دادند فَأَمسِکُوهُنَّ فِی البُیُوتِ حَتّی یَتَوَفّاهُنَّ المَوتُ أَو یَجعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِیلًا پس چنین زنی را در خانه نگاه دارید یعنی او را در خانه حبس کنید تا بمیرد یا خدا راه خلاصی بر وی باز کند که از حبس نجات یابد.

مفسّرین گفته‌اند پس از آنکه اصحاب آخر آیه را شنیدند که خدا راه نجاتی برای چنین زنانی باز کند متوجه شدند که آنراه کدام است حضرت فرمود

(البکر بالبکر جلد مائة و تغریب عام و الشیب بالشیب جلد مائة و الرجم)

یعنی اگر مرد بی‌زن و زن بی‌شوهر زنا کردند باید هر یک را یکصد تازیانه حدّ بزنند و اگر مرد زندار و زن شوهردار زنای محصنه کنند حدّ آنها صد تازیانه و رجم است، و ظاهرا حکم اول که حبس زن زناکار باشد نسخ شده و بجای آن حکم حدّ بر غیر محصنه و رجم بر محصنه بجای آن آمده و حکم اشهاد و استشهاد باقی مانده.

و بعضی فاحشه در آیه را تعمیم داده‌اند که زنا و سحق را شامل گردد و سحق آن عمل رکیکی است که بعضی از زنها با بعض دیگر انجام میدهند، لکن از لفظ فاحشه همان زنا متبادر میگردد و مشهور و معروف بین مفسرین نیز همان زنا مراد است.

در مجمع گفته بعضی از اصحاب ما گفته‌اند کسیکه بر او رجم واجب گردید اول جلد است بعد رجم و باین مطلب حسن و قتاده و جماعتی از فقهاء قائلند، و اکثر اصحاب ما اینکه را بشیخ و شیخه اختصاص میدهند، امّا غیر آنها جز از رجم چیز دیگر بر ایشان

نیست، و نزد جمهور مفسّرین حکم اینکه

صفحه : ۳۵

آیه منسوخ است و همین طور از ابی جعفر و ابی عبد اللّه [ع] روایت شده، و بعضی گفته‌اند غیر منسوخ است زیرا که حبس مؤیّد نیست بلکه مستند بغایتی است و بیان غایت شیئی نسخ ذی الغایت نباشد چنانچه اگر گفته میشود (افعلوا کذا الی رأس الشهر) و در اینکه قول نظر است و بین اینکه دو موضع فرق است زیرا که معلق کردن برأس شهر محتاج ببیان صاحب شرع نیست بخلاف آیه که بیان آن وظیفه شرع است وَ الَّذانِ یَأتِیانِها مِنکُم یعنی آن دو نفر که مرتکب فاحشه گردیده‌اند، در اینجا از مفسرین چند قول نقل شده: ۱- (وَ الَّذانِ) یعنی آن مرد و زن. [حسن و عطاء] ۲- بکران از رجال و نساء. [سدی و إبن زید] ۳- دو مرد از زناکار. [مجاهد] و اینکه قول صحیح نیست زیرا که اگر چنین باشد معنائی برای تثنیه (الَّذانِ) نیست زیرا که وعد و وعید نمیآید مگر بلفظ جمع که (الّذین) باشد یعنی برای هر یک از آنها میباشد یا باید بلفظ واحد آید که بر جنس دلالت میکند اما تثنیه فائده‌ئی در آن نیست، و ابو مسلم گفته مقصود آن دو مردی است که برای فاحشه با هم خلوت کرده باشند و فاحشه در آیه اول یعنی (وَ اللّاتِی یَأتِینَ الفاحِشَةَ) مساحقه است و در آیه دوم مقصود لواط است و نزد او حکم اثنین ثابت و غیر منسوخ است و اهل عراق بهمین تأویل قائل شده‌اند و نزد آنها در لواط و سحق حدی نیست و اینکه قول بعید است زیرا که آنچه جمهور مفسرین گفته‌اند اینکه است که مقصود از فاحشه در آیه زنا است و اینکه حکم در آیه منسوخ است بحدی که در سوره فرض نموده.

و حسن و مجاهد و قتاده و سدی و ضحاك و غیر اینها و بلخی و جبائی و طبری و بعضی از آنها گفته‌اند که اینکه آیه نسخ شده بآیه جلد و رجم در صورتی که هر دو ثیّبه باشند.

صفحه : ۳۶

فَآذُوهُما فَإِن تابا وَ أَصلَحا فَأَعرِضُوا عَنهُما (فَآذُوهُما) در معنی آن دو قول است:

۱- اذیت کردن آنها را بزبان و کتك زدن بکفش. [إبن عباس] ۲- سرزنش کردن و توهین کردن آنها. [حسن و قتاده] حسن گفته اول اذیت کردن است زیرا که آیه اول اذیّت است پس آن حبس سدی گفته حبس در ثیّبین و اذیّت و رنجانیدن در بکرین (دختر بی‌شوهر و پسر بی‌زن) و بقولی حبس برای زنها است و اذیت برای مردها، و فرّاء گفته آیه اخیر آیه اول نسخ گردیده (فَإِن تابا) اگر توبه کردند (وَ أَصلَحا) و عمل صالح بجا آوردند (فَأَعرِضُوا عَنهُما) دست از آنها بردارید و متعرض آنها نشوید [بیان طبرسی بپایان رسید] إِنَّ اللّهَ کانَ تَوّاباً رَحِیماً (توّاب) صیغه مبالغه است و دلالت دارد بر بسیاری یعنی همانا خداوند بسیار قبول کننده توبه است و بسیار ببندگانش مهربان است.

إِنَّمَا التَّوبَةُ عَلَی اللّهِ لِلَّذِینَ یَعمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِن قَرِیبٍ ظاهرا اینکه آیه و آیه بعد مرتبط بآیه بالا میباشد زیرا که آن آیات بتوبه ختم گردیده، و توبه در لغت بمعنی برگشت است و در اینجا مقصود برگشت از مخالفت بموافقت است وقتی نسبت بعبد داده شود، (علی) بمعنی علو و استیلاء است و لام بمعنی نفع است، و توبه نسبت بحق تعالی موفّق گردانیدن بنده است بتوبه و دیگر قبول توبه او وقتی توبه نمود.

بعضی از مفسرین گفته بازگشت بنده بسوی خدا مساوی با دو برگشت خدای تعالی است بسوی بنده زیرا که توبه یک عمل پسندیده‌ئی است که محتاج بنیرو است و نیرو دهنده خدا است که بنده را موفّق میگرداند که از عمل ناپسند برگردد وقتی که موفّق بتوبه گردید محتاج بتطهیر از آلودگی گناهان و آمرزش است که بار دیگر مشمول عنایت و رحمت و آمرزش خدا قرار گیرد، و اینکه

صفحه : ۳۷

دو عنایت و بر گشت همان دو توبه‌ئی میباشند که توبه بنده را در میان گرفته‌اند در سوره توبه آیه (۱۱۸) فرموده (ثُمَّ تابَ عَلَيهِم لِيَتُوبُوا) اینکه همان توبه اولی است و نیز توبه دومی در سوره بقره آیه (۱۶۰) فرموده (فَأُولئِكَ أَتُوبُ عَلَيهِم) بنده در میان اینکه دو توبه قرار گرفته. [پایان] و چون خدای جلیل خودش بنده گانش وعده بخشش داده گویا خود را متعهد گردانیده که بنده گنهکار وقتی از جهت نافرمانی و سرپیچی از فرمان پروردگارش پشیمان گردید و روی نیازمندی بدر خانه بی‌نیاز آورد او را بپذیرد و از جرم او گذشت نماید اینکه است که بلفظ (علی) که بمعنی ضرر است و لام (لِلَّذِينَ) که بمعنی نفع است گویا در عهده خود گذارده که توبه عبد را قبول نماید و وفای بعهد لازم است.

لکن از آیه چنین برمیآید که در دو مورد خداوند متعهد قبول توبه عبد گردیده یکی در جائی که عمل رکیک از روی جهالت واقع گردد و دیگر بزودی پشیمان گردد و توبه کند.

و وقتی توبه در چنین موردی واقع گردید نظر بعهدی که خدای تعالی کرده و برخود لازم گردانیده توبه بنده را قبول میکند (بِجَهالَةٍ) در موضع حال است یعنی کسانیکه از روی جهالت عمل بد میکنند. مفسرین جهالت را تعمیم داده‌اند که هر کس عمل بد میکند جاهل و سفیه است یعنی نادان است زیرا آدم سفیه تابع شهوات میگردد و از اطاعت مولی سرپیچی میکند و آدم عاقل و دانا هرگز چنین نمیکند، و نیز گفته‌اند مقصود از (مِن قَرِيبٍ) در آیه قبل از حضور موت است، از إبن عباس نقل میکنند که گفته پیش از اینکه بر او وارد گردد سلطان موت، و نیز گفته‌اند که گناه اعم است خواه شرک و کفر باشد و خواه معصیت و ترک اوامر و اتیان بمناهی هر کدام باشد اطلاق آیه شامل آن میگردد و آیه بعد که (وَ لَيسَتِ التَّوبَةُ لِلَّذِينَ يَعمَلُونَ السَّيِّئاتِ حَتّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ المَوتُ الخ)، بیان همین (قَرِيبٍ) است که در آیه بالا گفته شده

صفحه : ۳۸

که مقصود از (قَرِيبٍ) شرف حضور موت است یعنی تا وقتی توبه مورد قبول میگردد که یقین بموت نشده باشد وقتی یقین بموت کرد توبه نتیجه بخش نخواهد بود مثل توبه فرعون وقتی برود نیل غرق گردید و امثال او.

در کتاب فقیه از آخرین خطبه حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل میکند که فرمود هر کس یک سال قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می‌پذیرد و سپس فرمود یک سال بسیار است هر کس یک ماه قبل از مرگش توبه کند خدا او را میآمرزد سپس فرمود یک ماه نیز بسیار است هر کس یک روز پیش از مرگ هم توبه کند خدا او را میآمرزد سپس فرمود هر کس یک ساعت قبل از موتش توبه کند خدا او را میآمرزد سپس فرمود یک ساعت هم زیاد است هر کس توبه کند و روحش به اینکه جا رسیده باشد و بگلوی خود اشاره فرمود خدا او را میآمرزد.

و جمع بین اخبار همان است که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که وقتی از حضرتش از آیه (وَ لَيسَتِ التَّوبَةُ لِلَّذِينَ يَعمَلُونَ السَّيِّئاتِ) سؤال شد حضرت در پاسخ فرمود توبه در موقعی است که آن عالم را نبیند یعنی وقتی که محتضر عالم برزخ را معاینه نبیند.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا يَحِلُّ لَكُم أَن تَرِثُوا النِّساءَ كَرهاً مفسرین گفته‌اند که از روایات و تواریخ چنین نقل شده که در زمان جاهلیت اعراب نسبت بزنها بی‌رحمانه عمل میکردند از جمله ظلم آنها بزنها اینکه بود که مردی که میمرد جز مادر میّت کسان دیگرش را جزء ترکه میّت بحساب میآوردند و بارث میبردند باین ترتیب که یکی از ورثه پارچه‌ئی بر زن میّت می‌انداخت و او را مالك میشد و اگر زن میل داشت میتوانست بدون مهر با او ازدواج کند و اگر زن بازدواج با او مایل نبود او را حبس میکرد و اگر میخواست

میتوانست او را بـدیگری تزویج کند و از مهر او استفاده نماید و اگر نمیخواست مانع ازدواج او بدیگری میشد تا موقعی که میمرد و اگر صاحب مال بود از مالش استفاده میکرد، اینکه آیه ظاهرا نهی از همان عادت دیرینه یعنی ارث بردن

صفحه : ۳۹

زنـان است، و چنانچه بعضـی از مفسـرین گفتهانـد آیه از اینکه سـنّت زشت منع میکنـد اینکه است که فرموده (لا یَحِلُّ لَکُم أن تَرِثُوا النِّساءَ کَرهاً) یعنی آنها را بطریق ارث نگیریـد در صورتی که آنها کراهت داشته باشـند (کَرهاً) بفتـح کاف و ضمّ آن هر دو قرائت شـده، و بقولی او را نگاه میداشـتند تا بمیرد، و بقولی (لا یَحِلُّ لَکُم) یعنی بر شـما جایز نیست آنها را نگاه دارید برای اینکه از آنها با عدم رضایتشان ارث ببرید، و بعضـی از مردها بزنش اذیّت مینمود تا اینکه مالش را بدهد وَ لا تَعضُلُوهُنَّ لِتَذهَبُوا بِبَعضِ ما آتَیتُمُوهُنَّ إِلّا أن یَأتِینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ شیـخ طبرسـی در جامع الجوامع در توجیه (إِلّا أن یَأتِینَ بِفاحِشَةٍ) گفته که مقصود نشوز و بذاء و معصیت و اذیت کردن بزوج و اهـل او میباشـد یعنی مگر وقـتی که بـد خلقی و ناسازگـاری و مخـالفت از طرف زن باشـد که در چنین موقعی مردها در طلب خلع و سـخت گیری با زنها معذورنـد (وَ لا تَعضُلُوهُنَّ إِلّا أن یَأتِینَ بِفاحِشَةٍ) مگر وقتی که از زن فاحشه‌ئی یعنی عمل زنا صادر گردد تا آنجا که گفته (وَ عاشِرُوهُنَّ بِالمَعرُوفِ) و آن وسعت دادن در نفقه و مدارا نمودن با او در قول و فعل و باقی امور است (فَـإِن کَرِهتُمُوهُنَّ) یعنی اگر بـا او بودن را کـاره باشـید (او را دوست ندارید) برای کراهت داشـتن نفسـتان از آنهـا مفـارقت و متارکه نکنید زیرا که بسا نفس از چیزی کراهت دارد در صورتی که خدا در آن خیر بسیار گذارده بلکه با او محبّت کنید.

صفحه : ۴۰

[سوره النساء (۴): آیات ۲۰ تا ۲۴]

اشاره

وَ إِن أَرَدتُمُ استِبدالَ زَوجٍ مَکانَ زَوجٍ وَ آتَیتُم إِحداهُنَّ قِنطاراً فَلا تَأخُذُوا مِنهُ شَیئاً أَ تَأخُذُونَهُ بُهتاناً وَ إِثماً مُبِیناً (۲۰) وَ کَیفَ تَأخُذُونَهُ وَ قَد أَفضی بَعضُکُم إِلی بَعضٍ وَ أَخَذنَ مِنکُم مِیثاقاً غَلِیظاً (۲۱) وَ لا تَنکِحُوا ما نَکَحَ آباؤُکُم مِنَ النِّساءِ إِلاّ ما قَد سَلَفَ إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ مَقتاً وَ ساءَ سَبِیلاً (۲۲) حُرِّمَت عَلَیکُم أُمَّهاتُکُم وَ بَناتُکُم وَ أَخَواتُکُم وَ عَمّاتُکُم وَ خالاتُکُم وَ بَناتُ الأَخِ وَ بَناتُ الأُختِ وَ أُمَّهاتُکُمُ اللاّتِی أَرضَعنَکُم وَ أَخَواتُکُم مِنَ الرَّضاعَةِ وَ أُمَّهاتُ نِسائِکُم وَ رَبائِبُکُمُ اللاّتِی فِی حُجُورِکُم مِن نِسائِکُمُ اللاّتِی دَخَلتُم بِهِنَّ فَإِن لَم تَکُونُوا دَخَلتُم بِهِنَّ فَلا جُناحَ عَلَیکُم وَ حَلائِلُ أَبنائِکُمُ الَّذِینَ مِن أَصلابِکُم وَ أَن تَجمَعُوا بَینَ الأُختَینِ إِلاّ ما قَد سَلَفَ إِنَّ اللّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً (۲۳) وَ المُحصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلاّ ما مَلَکَت أَیمانُکُم کِتابَ اللّهِ عَلَیکُم وَ أُحِلَّ لَکُم ما وَراءَ ذلِکُم أَن تَبتَغُوا بِأَموالِکُم مُحصِنِینَ غَیرَ مُسافِحِینَ فَمَا استَمتَعتُم بِهِ مِنهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِیضَةً وَ لا جُناحَ عَلَیکُم فِیما تَراضَیتُم بِهِ مِن بَعدِ الفَرِیضَةِ إِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً (۲۴)

صفحه : ۴۱

[ترجمه]

و اگر خواستید زن خود را رها کنید و بجای او زن دیگر بگیرید و مال بسیاری مهر او کرده‌اید چیزی از او پس نگیرید آیا از آن زن

بباطل و ستم چیزی میگیرید و آن گناهی است هویدا [۲۰]
و چگونه میگیرید در حالی که بعضی از شما ببعضی از او رسیده است (یعنی مجامعت کرده‌اید) و باضافه زنان از شما میثاق محکم و عهدی استوار گرفته‌اند [۲۱]
و بنکاح در نیاورید آن زنهائی را که پدران شما نکاح کرده‌اند مگر آنچه را که قبلا کرده‌اند (یعنی در زمان جاهلیت) زیرا که آن فاحشه و خصلتی است ناپسند و مبغوض خدا و مؤمنین است و بد راهی است طریق کسیکه او را پسندد [۲۲]
و بر شما حرام شده ازدواج با مادرهایتان و دخترهایتان و خواهرهایتان و مادرانی که شما را شیر داده‌اند و خواهرهای رضاعی شما و نیز (برای شما) حرام شده دخترهائی که در خانه شما تربیت شده از آن زنهائی که با آنها هم بستر شده‌اید و نیز حرام است برای شما زنهای پسران شما که از صلب شما بوجود آمده‌اند و حرام است که جمع کنید بین دو خواهر مگر آنچه گذشته است همانا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است [۲۳]
و نکاح زنان شوهردار برای شما حرام است مگر آنچه از کفار بدستهای خود بغنیمت گرفته و مالك شده‌اید و خدا بر شما نوشته است حرام بودن اینکه زنهائی که ذکر شد پس مخالفت نکنید و بر شما غیر از آنچه گفته شد حلال است تا اینکه بمالهای خود آنها را بنیکوئی بگیرید و از زنا کننده‌گان نباشید و از هر زنی که تمتع بردید مهر او را بدهید و اینکه عمل فریضه و واجب است و برای شما حرجی نیست در آنچه بصلح و رضایت گرفتید پس از آنکه رد آن واجب بود همانا خداوند دانا بمصالح و درست کار است [۲۴]

صفحه : ۴۲

(توضیح آیات)

وَ إِن أَرَدتُم‌ُ استِبدال‌َ زَوج‌ٍ مَکان‌َ زَوج‌ٍ وَ آتَیتُم‌ إِحداهُن‌َّ قِنطاراً فَلا تَأخُذُوا مِنه‌ُ شَیئاً أ تَأخُذُونَه‌ُ بُهتاناً وَ إِثماً مُبِیناً از بعض مفسرین است که در توجیه آیه گفته مردی اراده کرد زنش را رها کند او را بفاحشه‌گی نسبت داد تا اینکه مضطر گردد به اینکه مهرش را باو برگرداند خدای تعالی اینکه آیه را نازل گردانید که اگر شما خواستید زن خود را تبدیل بزن دیگر کنید و زن دیگری بجای او بگیرید و بآنها قنطاری داده باشید یعنی مهر آنها قنطار باشد (مال زیاد را قنطار گویند) نباید از او بگیرید (أ تَأخُذُونَه‌ُ) همزه استفهام در مقام انکار است که آیا شما حق آنها را میگیرید در حال بهتان که نسبت ناروا بآنها داده‌اید و اینکه گناهی است ظاهر و هویدا.
وَ کَیف‌َ تَأخُذُونَه‌ُ وَ قَد أَفضی بَعضُکُم إِلی بَعض‌ٍ وَ أَخَذن‌َ مِنکُم مِیثاقاً غَلِیظاً گفته‌اند مقصود از (مِیثاقاً غَلِیظاً) عقد نکاح است، گویا در مقام سرزنش بچنین مردمانی برآمده که شما چگونه چنین عمل میکنید و حق زوجیت و آن عهد و میثاق که در موقع عقد با شما بسته شده را نادیده میگیرید و حق آنها را میگیرید (وَ قَد أَفضی) گفته‌اند که مقصود از (أَفضی) جماع است یا مقدمات جماع یعنی در صورتی که با آنها جماع کرده‌اید و هم بستر شده‌اید، از آیه کمال ممانعت از چنین عملی برمیآید و در اداء حقوق زن تأکید نموده.
و نیز از آیه چنین برمیآید که در اندازه و مقدار مهر حدّ معیّنی مقرّر نشده بسته برضایت طرفین است، و گفته‌اند وقتی عمر بالای منبر از زیادتی مهر منع کرد زنی برخواست و گفت آیا ما را از آنچه خدا برای ما قرار داده و اختیارش را بدست ما نهاده منع میکنی و اینکه آیه (وَ آتَیتُم‌ إِحداهُن‌َّ قِنطاراً) را خواند عمر خجل گردید و گفت (کل‌ّ افقه من عمر حتی النساء) و اظهار نفهمی خود نمود و از رأی خود برگشت.

صفحه : ۴۳

وَ لا تَنكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُم مِنَ النِّساءِ إِلّا ما قَد سَلَفَ در شأن نزول آیه گفته‌اند ابو قبیس که یکی از صالحین انصار بود پس از فوت او پسر او قبیس بزن پدر گفت بیا زن من باش، زن گفت تو بجای فرزند منی ندانم اینکه کار جایز است یا نه باید از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بپرسم نزد رسول آمدند که در اینکه باب خدا چه حکم کرده اینکه آیه نازل شد (وَ لا تَنكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُم تا آخر) و گفته‌اند (ما) در (ما نَكَحَ) بمعنی من موصوله است یعنی نکاح نکنید آن کسی را که پدران شما نکاح کرده‌اند و بلفظ جمع آورده که شامل میگردد پدر و پدر پدر و بالاتر را، و میشود که (ما) مصدریه باشد و بمعنی جنس که آزاد و بنده را شامل گردد، و نیز شامل گردد عقد و ملك یمین را، و نیز میشود نهی شامل گردد آن زنی را که پس از عقد پدر با او جماع کرده باشند یا نکرده باشند و ظاهرا نهی تمام اقسام را شامل میگردد.

(إِلّا ما قَد سَلَفَ) یعنی بر آنچه در زمان پیش عمل شده که خدا از آن گذشته و عفو کرده و بر اینکه وجه استثناء منقطع میشود.

إِنَّه كانَ فاحِشَةً وَ مَقتاً وَ ساءَ سَبِيلًا بقول بعضی مقصود از فاحشه زنا است یعنی زن پدر را بزنی گرفتن زنا است و دیگری گفته اینکه عمل منکر و ناپسندی است زیرا که زنا را در جائی آرند که هیچ عقدی و قراردادی در کار نباشد و اینجا چنین نیست و سؤال از اینکه است که عقد چنین زنی جایز است یا نه (وَ مَقتاً) اینکه عمل مبغوض و ناپسند است و اینکه بد راه و طریقی است و خلاف انسانیت است.

حُرِّمَت عَلَيكُم أُمَّهاتُكُم وَ بَناتُكُم وَ أَخَواتُكُم وَ عَمّاتُكُم وَ خالاتُكُم وَ بَناتُ الأَخِ وَ بَناتُ الأُختِ الی آخر آیه چون آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، خلاصه چنانچه ظاهر است مقصود از (حُرِّمَت) حرمت نکاح و ازدواج است زیرا که حرمت هر چیزی بمناسبت استفاده از آن است مثل اینکه حرمت خمر آشامیدن آنست

صفحه : ۴۴

و نیز حرمت میته خوردن آن است.

و در آیه هفت نوع از زنان را از جهت نسب حکم بحرمت نموده و هفت نوع از جهت سبب.

هفت نوع که از جهت نسب حرامند: ۱- امّهات مادرها و آنچه بالا رود یعنی مادر مادر و مادر پدر از جهت پدر یا مادر. ۲- دخترها و هر چه پائین آید از نواده‌ها. ۳- خواهرها. ۴- دخترهای خواهرها چه خواهرهای ابوینی باشند یا امّی یا ابی که عقد تمام آنها حرام است. ۵- عمّه‌ها آنهم عمّه پدر و مادر هر چه بالا رود. ۶- خاله‌ها آنهم هر چه بالا رود. ۷- دختران برادرها و دختران خواهرها آنهم هر چه پائین آید.

(أُمَّهاتُ) شامل جدّات میشود خواه از قبل پدر باشد یا مادر هر قدر بالا رود. و نیز بنات صلبی باشد یا دختران پسر یا دختران دختر هر قدر پائین آید و نیز اخوات ابوینی باشند یا از قبل اب یا امّ، و عمّه‌ها را نیز شامل میگردد عمّه‌های مادر و عمّه‌های پدر را که تمام اینها از جهت نسب ازدواج با آنها حرام است.

و هفت قسم دیگر از زنهائی که ازدواج با آنها از جهت سبب حرام است ۱- مادرهای رضاعی که شارع مقدّس رضاع را در حرمت بمنزله نسب قرار داده است ۲- خواهر رضاعی چنانچه فرموده (وَ أَخَواتُكُم مِنَ الرَّضاعَةِ) و زوج زن شیر دهنده بجای پدر رضیع میشود و پدرهای او بمنزله جدّ او میشوند و خواهر شوهر او عمّه او میشود و خواهر زن شیر دهنده خاله او میشود و هر اولادی که زن شیردهنده پیش از رضاع و بعد از آن پیدا کند برادران و خواهران او میشوند و مادر مرضعه جدّه او و خواهران او خواه پدری یا مادری او باشند خاله‌های او میشوند بدلیل قول نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که فرموده

(یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب)

و در عموم منزله بين علماء خلاف است و قوله تعالى (وَ أَمَّهاتُ نِسائِكُم) شامل ميگردد تحريم نكاح مادرهاى زوجات و جدّه‌هاى آنها چه نزديك و چه دور و همين طورى كه از جهت نسب ازدواج با آنها حرام است همين طور از جهت رضاع

صفحه : ۴۵

حرام است.

(وَ رَبائِبُكُمُ اللّاتِي فِي حُجُورِكُم) يعنى دخترهائى كه در ضمانت و تربيت شمايند و ولد زن را ولد ناميده زيرا كه غالبا در حمايت و تربيت زوج بدون شوهر قرار گرفته و آنرا اينكه طور ناميده ولو اينكه چنين نباشد و اينكه است سبب تحريم دختر زن بر شوهرش، و همچنين حرام است دختر زن بر شوهرش و بنت بنتها دختر دخترش نزديك باشند يا دور زيرا كه اسم ربيبه بر آن صادق ميآيد قوله تعالى (مِن نِسائِكُمُ اللّاتِي دَخَلتُم بِهِنَّ) جمله متعلق است به (رَبائِبُكُم) يعنى ربيبه‌ئى كه از زنهاى مدخول بها است بر مرد حرام است و اگر مدخول بها نباشد يعنى جماع واقع نشده باشد (با) در (بِهِنَّ) براى تعديه است يعنى در بستر داخل شده باشد و آنچه جارى مجراى جماع است از لمس بشهوت كه آن نيز جارى مجراى جماع است و مذهب ابى حنيفه و مذهب ما اماميه هم همين است (يعنى در اينكه مورد نيز ربائب) حرام ميگردند.

(وَ حَلائِلُ أَبنائِكُم) يعنى و حرّم عليكم نكاح ازواج ابنائكم (الَّذِينَ مِن أَصلابِكُم) نه آنكه فقط او را باين نام بخوانيد، چنانچه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم زن پسر خوانده خود زينب بنت جحش را وقتى كه از زيد مفارقت كرد با او ازدواج نمود (وَ أَن تَجمَعُوا بَينَ الأُختَينِ) يعنى براى شما حرام است جمع بين اختين كه دو خواهر را با هم بزنى بگيريد نه در نكاح جايز است و نه در ملك يمين و جمع آنها در مالكيت جايز است (إِلّا ما قَد سَلَفَ) و لكن آنهائى را كه قبلا پيش از نهى عمل نموده‌ايد مغفور است خدا آنرا بخشيده بدليل قوله تعالى (إِنَّ اللّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً) إبن عباس گفته خدا از زنها هفت نفر را از نسب حرام گردانيده و از سبب نيز هفت قسم را حرام گردانيده و اينكه آيه را تلاوت نمود. [طبرسى] وَ المُحصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلّا ما مَلَكَت أَيمانُكُم كِتابَ اللّهِ عَلَيكُم (وَ المُحصَناتُ) عطف است بر (حُرِّمَت) در آيه بالاء و نيز بر شما حرام است محصنات يعنى زنهاى شوهردار و (إِلّا) استثناء است يعنى مگر آنچه را كه

صفحه : ۴۶

در دار كفر بغنيمت از كفار بدست شما آمده كه آن براى شما حلال است اگر چه در دار كفر شوهردار بودند (كِتابَ اللّهِ عَلَيكُم) مصدر است و حكم حليّت را مؤكّد ميگرداند كه در كتاب خدا اينكه طور نوشته و ثبت گرديده.

وَ أُحِلَّ لَكُم ما وَراءَ ذلِكُم أَن تَبتَغُوا بِأَموالِكُم و جمله (أُحِلَّ لَكُم) عطف است بر فعل مضمر كه نصب كتاب اللّه از آنست يعنى حق تعالى نوشته است و بر شما ثابت گردانيده حرمت آنچه را كه ذكر شد و براى شما حلال گردانيده آنچه را كه غير از محرماتى است كه ذكر شد تا اينكه بمال خودتان طلب كنيد مهر زنان آزاد و قيمت كنيزان را (مُحصِنِينَ غَيرَ مُسافِحِينَ) يعنى در حالتى كه بآن تزويج و تسرّى كه بشما دستور داده عفت خود را نگاه داريد و بزنا و خلاف عفت نيفتيد.

(فَمَا استَمتَعتُم بِهِ مِنهُنَّ) يعنى هر چه از زنها استمتاع برديد، مرجع ضمير (بِهِ) (ما) در (فَمَا استَمتَعتُم) ميباشد يعنى آنچه از آن زنها تمتّع ميبريد و آن نكاح منقطع است بمهر معيّن در مدت معيّن.

اينكه آيه بمذهب اهل بيت عليهم السّلام دليل بر متعه زنها است و إبن عباس إبن مسعود و سعيد بن جبير و جماعتى از تابعين چنين گفته‌اند و مذهب اماميّه بر همين است و اينكه طور قرائت شده (فَمَا استَمتَعتُم بِهِ مِنهُنَّ الى اجل مسمّى فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ) يعنى آنزنهائى را كه اينكه طور عقد كرديد پس مهر آنها را بدهيد و بمجرد عقد تمتع دادن مهر آنها واجب ميگردد.

وَ لا جُناحَ عَلَيكُم فِيما تَراضَيتُم بِهِ مِن بَعدِ الفَرِيضَةِ بعض مفسرين در معنى آيه گفته (مِنْ) استيناف است يعنى پس از انقضاء مدت بر شما باكى نيست اگر بخواهيد تجديد عقد كنيد.

إِنَّ اللّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً همانا خداوند بمصالح و مفاسد امور عالم دانا و حكيم است و آنچه حكم كند عين صلاح ديد و مطابق نظام عالم و تدبير امور بنى آدم است.

صفحه : ۴۷

در منهج گفته شعبه گفت از حكم پرسيدم كه حديث نكاح متعه چيست، گفت از امير المؤمنين عليه السّلام شنيدم كه گفت

(لو لا انّ عمر نهى عن المتعة ما زنى الّا شقىّ)

فرمود اگر عمر از متعه نهى نكرده بود از كسى زنا واقع نميشد مگر از شقى و بين شيعه و سنّى مشهور است كه گويند عمر گفته كه (متعتان كانا على عهد رسول اللّه حلالا انا انهى عنهما و اعاقب عليهما متعة النساء و متعة الحج) و اينكه دليل واضحى است بر حليّت متعه زيرا كه

(حلال محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم حلال الى يوم القيمة و حرام محمّد [ص] حرام الى يوم القيمة)

.

صفحه : ۴۸

[سوره النساء (۴): آيات ۲۵ تا ۳۰]

اشاره

وَ مَن لَم يَستَطِع مِنكُم طَولاً أَن يَنكِحَ المُحصَناتِ المُؤمِناتِ فَمِن ما مَلَكَت أَيمانُكُم مِن فَتَياتِكُمُ المُؤمِناتِ وَ اللّهُ أَعلَمُ بِإِيمانِكُم بَعضُكُم مِن بَعضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذنِ أَهلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالمَعرُوفِ مُحصَناتٍ غَيرَ مُسافِحاتٍ وَ لا مُتَّخِذاتِ أَخدانٍ فَإِذا أُحصِنَّ فَإِن أَتَينَ بِفاحِشَةٍ فَعَلَيهِنَّ نِصفُ ما عَلَى المُحصَناتِ مِنَ العَذابِ ذلِكَ لِمَن خَشِيَ العَنَتَ مِنكُم وَ أَن تَصبِرُوا خَيرٌ لَكُم وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵) يُرِيدُ اللّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُم وَ يَهدِيَكُم سُنَنَ الَّذِينَ مِن قَبلِكُم وَ يَتُوبَ عَلَيكُم وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶) وَ اللّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيكُم وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ أَن تَمِيلُوا مَيلاً عَظِيماً (۲۷) يُرِيدُ اللّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُم وَ خُلِقَ الإِنسانُ ضَعِيفاً (۲۸) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأكُلُوا أَموالَكُم بَينَكُم بِالباطِلِ إِلّا أَن تَكُونَ تِجارَةً عَن تَراضٍ مِنكُم وَ لا تَقتُلُوا أَنفُسَكُم إِنَّ اللّهَ كانَ بِكُم رَحِيماً (۲۹)

وَ مَن يَفعَل ذلِكَ عُدواناً وَ ظُلماً فَسَوفَ نُصلِيهِ ناراً وَ كانَ ذلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيراً (۳۰)

صفحه : ۴۹

[ترجمه]

و هر كسى كه از شما توانائى ندارد كه زنان پارسا و آزاد بگيرد از زنان كنيزان مؤمنه كه مالك آن شده‌ايد آنرا بزنى اختيار كنيد و خدا بمراتب ايمان شما آگاه‌تر است بعضى از شما از بعض ديگر و با كنيزان مؤمنه نكاح كنيد باذن اهل آنها يعنى مالك او كه مهر آنرا بطور متعارف بدهيد در صورتى كه آن كنيزان عفيفه باشند نه زناكار و نه آنهائى كه بپنهانى دوست و رفيق ميگيرند پس وقتى

که آنها شوهردار شدنـد و بعـد عمل فاحشه گی نمودنـد باید نصف حدیکه بر زنهای آزاد معین است آنان را مجازات کنید و حکم گرفتن کنیزان برای کسـی است که بترسـد در زنا واقع میگردد و اگر خودداری کنیـد (یعنی با کنیزان ازدواج نکنید) برای شـما بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است [۲۶]

خـدا میخواهـد راه سـعادت را برای شـما بیان نماید و شـما را راه‌نمائی کند بسـنن کسانیکه پیش از شـما بودند و بر شـما آسان کند احکام سـختی که بر امم سابقه بود یا (شـما را) ارشاد کند بمنع از معاصـی و بآنچه کفاره گناهان شـما باشد و خدا بمصالح شما دانا است و درستکار است در آنچه حکم میکند

و آنانکه پیروی شهوات خود را میکنند میخواهند شما از راه راست میل بباطل کنید میل کردن بزرگ [۲۷]

خدا اراده نموده تکلیف شما را آسان گرداند و انسان ضعیف آفریده شده [۲۸]

ای کسـانیکه ایمـان آورده‌ایـد مال یکـدیگر را بباطل نخوریـد مگر اینکه تجارت باشـد از روی رضا و رغبت طرفین سودی ببریـد و نفسهای خود را نکشید همانا خدا بشما رحیم و مهربان است [۲۹]

و هر کس که از روی عداوت و ظلم قتل نفس نمود بزودی وی را داخل آتش میگردانیم و چنین کاری بر خدا آسان است [۳۰]
.

صفحه : ۵۰

(توضیح آیات)

وَ مَن لَم یَستَطِع مِنکُم طَولًا أَن یَنکِحَ المُحصَنات ِالمُؤمِنـات ِفَمِن مـا مَلَکَت أَیمـانُکُم مِن فَتَیـاتِکُمُ المُؤمِنـات ِ(الطول) بمعنی غنـا و توانگری است یعنی کسـیکه قدرت مالی ندارد که زنهای آزاد بگیرد و مهر و آنچه در شأن زن پارسای شـرافت‌مند است از کابین و غیر آن خرج کنـد از کنیزان مؤمن محصـنات بگیرد (محصـنات) بفتـح صـاد اسم مفعول و مشـتق از احصـان و بمعنی منع است و از حصن و حصـین گرفته شـده و در اینجـا مقصود کنیزان عفیف است که کـابین آنهـا کمتر است اختیار کنـد و اینکه خطاب بمؤمنین است (مِن فَتَیاتِکُم) یعنی (من امائکم) یعنی از کنیزان مؤمنین نه از مخالفین در دین (وَ اللّه أَعلَمُ بِإِیمانِکُم) و خدا عالم‌تر است بایمان شما و فضیلت بعضی از شما بر بعض دیگر.

خلاـصه ظـاهرا آیه در مقـام اینکه است که فضیـلت و رجحان در ایمان است نه نسب و حسب و جهات صوری بسا میشود که ایمان امه کنیز بیشتر از زن آزاد با حسب و نسب باشد و نیز بعضـی از زنها ایمانشان کامل‌تر از بعضـی از مردها باشد پس کمال و فضیلت در ایمان است نه در کمالات صوری پس حق شـما چنین است که فضیـلت ایمانی را در نظر گیریـد و نکاح کنیزان را وقتی مؤمن و پرهیزکار باشند بر خود عار ندانید.

فَانکِحُوهُنَّ بِإِذنِ أَهلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالمَعرُوفِ مُحصَنات ٍغَیرَ مُسافِحات ٍچنـد شـرط در نکاح کنیز مقرّر گردانیـده: ۱- آنها را بـاذن ولی و صاحبشان بگیریـد. ۲- (وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ) کـابین و مهر آنهـا را بقـدر معمول و متعـارف بدهیـد. ۳- از کنیزان عفیف نیکوکار اختیار کنید نه کنیز زناکار بی‌عفت.

۴- از آن کنیزانی نباشـند که دوست پنهـانی میگیرنـد چنـانچه عـادت جاهلیت چنین بوده که مرد زن را از روی هوای نفس دوسـت میگرفت و با او رفاقت مینمود و زن مردی را بهمین طریق دوست میگرفت و آیه نهی نموده که چنین زنانی

صفحه : ۵۱

و کنیزانی را بزنی نگیرید.

فَإِذا أُحصِنّ فَإِن أَتَینَ بِفاحِشَهٍ فَعَلَیهِنّ نِصفُ ما عَلَی المُحصَناتِ مِنَ العَذابِ مقصود از محصنات در اینجا زنهای آزادنـد و (عذاب) حد زنا است که شرع آنرا مقرّر گردانیده، شافعی از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که فرموده (اقیموا الحدود علی ما ملکت ایمانکم)

ذلِکَ لِمَن خَشِیَ العَنَتَ مِنکُم یعنی نکاح کنیز برای کسی از شما جایز است که از عزبی بترسد که مبادا در حرام افتد که دین وی تباه گردد یا بترسد که بزنا افتد و مستحق حدّ شود در دنیا و عذاب در آخرت.

وَ أَن تَصبِرُوا خَیرٌ لَکُم وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ یعنی و اگر خودداری کنیـد از اینکه در حرام افتیـد و کنیز را بزنی نگیریـد برای شـما بهـتر است و خـدا آمرزنـده و مهربـان است، شایـد اشـاره باین باشـد که گرفتن کنیز و اولاد از او پیـدا کردن شایسـتگی نـدارد لکن برای ضرورت عزوبت از روی تفضّل اذن داده زیرا که او در عمل اضطراری آمرزنده و مهربان است که مؤاخذه نکند.

یُرِیدُ اللّهُ لِیُبَیِّنَ لَکُم وَ یَهدِیَکُم سُنَنَ الَّذِینَ مِن قَبلِکُم وَ یَتُوبَ عَلَیکُم وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ خدای تعالی اراده کرده که برای شما بیان کند شرایع دین شـما را و آنچه صـلاح امر شـما است و خیر و فضیلت شما در آن است در امر دنیا و آخرتتان و برای شما ظاهر گرداند و شما را هدایت و راه‌نمائی کند بسـنن و طریق نیاکان شـما از آن پیمبرانی که پیش از شـما بوده‌اند و بآن راه رستگار شدگان از ملّت ابراهیم و اسـماعیل و بـاقی برگزیـده گان و آن دین حنیفی که پیشـینیان داشـتند در تحریم محرمات و عمل نمودن بواجبات (وَ یَتُوبَ عَلَیکُم) و میخواهد شما را از عمل منکرات و آنچه که شما را از فضائل اخلاقی باز میدارد و بمنکرات میکشاند

صفحه : ۵۲

راه‌نمائی گرداند و خدا عالم و دانا است بآنچه صلاح شما در آن است و حکیم و درستکار است.

از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که فرموده بر شما باد که زنا نکنید و در آن شش مفسده است سه در دنیا و سه در عقبی. آن سه که در دنیا است: ۱- آبروی را میبرد. ۲- فقیری آورد. ۳- عمر را کوتاه میکند. و آن سه که در عقبی است: ۱- بسخط خدا مبتلا گردد. ۲- مفاسد بد بیند. ۳- در آتش جاوید بماند.

وَ اللّهُ یُرِیدُ أَن یَتُوبَ عَلَیکُم وَ یُرِیدُ الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ أَن تَمِیلُوا مَیلًا عَظِیماً یعنی خدا میخواهد توبه شما را قبول گرداند یا شما را موفق گردانـد بتوبه کردن و کسانیکه پیروی آرزوهای نفس خود میکنند بسیار میل دارند و خواهند شـما را از راه راست بباطل میل دهند و شما با آنها در پیروی شهوات و استحلال محرمات موافقت نمائید.

و بعضـی از مفسـرین گفته که شاید اشاره بمجوس یا یهودیان باشد که وقتی آیه تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل گردید اعتراض کردنـد که چرا نکـاح دختر عمّه و دختر خاله حلال است با اینکه عمّه و خاله حرامنـد و اگر خواهر حرام است چرا خواهرزاده حرام است و خواسـتند مؤمنین را منحرف گرداننـد اینکه بود که اینکه آیه نازل شد که خدا میخواهد شـما را از کار قبیح باز دارد و پاک گردیـد قوله تعالی (یُرِیدُ اللّهُ بِکُمُ الیُسرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ العُسرَ) و در عین حال از اعمال زشت که ضـرر بدین و دنیای شـما میرساند خودداری نمائید و در نکاح کنیز و دختر عمّه و خاله مجاز گردید.

یُرِیدُ اللّهُ أَن یُخَفِّفَ عَنکُم وَ خُلِقَ الإِنسانُ ضَعِیفاً خدای جلیل از راه لطف و کرم بتشریع شـرایع و سـنن خواسـته است که باین انسان ضعیف تخفیف بدهد مخصوصا بشریعت اسلام که دین سهله سمحه است

صفحه : ۵۳

و جمع کند بین سعادت جسمانی و روحانی بشر را که بسعادتین فائز گردد و باز تکلیف بر او گران نباشد.

از إبن عباس نقل میکنند که گفته در اینکه سوره هشت آیه است که برای فرزند آدم بهتر است از آنچه آفتاب بر آن بتابد ۱- (یُرِیدُ اللّهُ لِیُبَیِّنَ لَکُم) ۲- (وَ اللّهُ یُرِیدُ أَن یَتُوبَ عَلَیکُم) ۳- (یُرِیدُ اللّهُ أَن یُخَفِّفَ عَنکُم) ۴- (إِن تَجتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنهَونَ عَنهُ) ۵- (إِنَّ اللّهَ لا یَغفِرُ أَن یُشرَکَ بِهِ) ۶- (إِنَّ اللّهَ لا یَظلِمُ مِثقالَ ذَرَّةٍ) ۷- (مَن یَعمَل سُوءاً أَو یَظلِم نَفسَهُ) ۸- (ما یَفعَلُ اللّهُ بِعَذابِکُم).

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأکُلُوا أَموالَکُم بَینَکُم بِالباطِلِ إِلّا أَن تَکُونَ تِجارَةً عَن تَراضٍ مِنکُم آیه بتمام مؤمنین خطاب نموده که ای کسانیکه بخدا و رسول و معاد ایمان آورده‌اید مال یکدیگر را بر خود مباح ندانید و بناحق مال یکدیگر را نخورید مثل دزدی بتمام اقسامش از فریب دادن یا غش در معامله یا ربا یا قمار و کم فروشی و غیر اینها که تمام اقسامش بهر عنوان و اسمی باشد داخل خوردن مال بباطل است و با هم تجارت و معامله صحیح بنمائید بطوریکه از طرفین رضایت و طیب خاطر حاصل گردد تا اینکه دوستی شما برقرار ماند و مال حرام داخل مالتان نگردد که رقابت و دشمنی بینتان پدید آید.

وَ لا تَقتُلُوا أَنفُسَکُم إِنَّ اللّهَ کانَ بِکُم رَحِیماً چون مؤمنین حقیقة با هم مثال نفس واحده مانند اگر از راه ایمان و توحید با هم دوستی کنند و در گفتار و کردار و در ظاهر و باطن در عمل صادقانه با هم رفتار نمایند و در معاملات و معاشرات با هم بخوبی و درستی معاشرت کنند مخصوصا در معاملات دروغ و خدعه در کار نباشد و تجارت (عَن تَراضٍ مِنکُم) صورت گیرد دشمنی بینشان پدید نمیگردد و اگر جز اینکه نباشد ممکن است دشمنی بینشان پدید گردد و بسا میشود که در مقام قتل یکدیگر برمیآیند و شاید آیه که

صفحه : ۵۴

فرموده (وَ لا تَقتُلُوا أَنفُسَکُم) مقصود اینکه باشد که چون مؤمنین بمنزله نفس واحده میباشند کشتن بعضی کشتن دیگری است اینکه است که فرموده (المؤمنین کنفس واحدة) و وقتی چنانچه فرموده (وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ) علوّ و برتری بر خلق جهان پیدا مینمایند که با هم متّحد باشند و آن وقتی ممکن است که با تمام جهات با هم اتّحاد داشته باشند و اتحاد و پیوستگی در همان معاملات و داد و ستد معلوم میگردد.

و شاید از (وَ لا تَقتُلُوا أَنفُسَکُم) خود را نکشید نهی از تهوّر و بی‌باکی و داخل گردیدن در جائیکه عقل و شرع منع از آن نموده باشد چنانچه فرموده (وَ لا تُلقُوا بِأَیدِیکُم إِلَی التَّهلُکَةِ) و ممکن است گفته شود مقصود از هلاکت نفس یک معنی اعمّ اراده شده باشد که نه فقط نفس حیوانی مراد باشد بلکه نفس ناطقه انسانی را نیز شامل گردد یعنی آن نفسیکه لطیفه ربّانی است که در باره آن پس از خلقت جسد بقوله تعالی (وَ نَفَختُ فِیهِ مِن رُوحِی) بانسانی کرامت کرده و او را بتاج (وَ لَقَد کَرَّمنا بَنِی آدَمَ) برگزیده بمتابعت نفس حیوانی و بهوای نفسانی او را هلاک و فاسد نگردانید، و میتوان آیات بالا را شاهد بر اینکه توجیه گرفت زیرا که همان خوردن مال حرام و متابعت شهوات نفس انسانی را میمیراند و نیز آیه بعد هم دلالت بر همین معنی دارد.

وَ مَن یَفعَل ذلِکَ عُدواناً وَ ظُلماً فَسَوفَ نُصلِیهِ ناراً وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیراً و آیه ارائه میدهد که عدوان و ستم ببندگان خدا رسانیدن آتش جهنم را آماده میگرداند و آن در اثر کشتن و قتل نفس انسانی و در اثر متابعت کردن هوا نفس آتش جهنم را ایجاب میگرداند.

صفحه : ۵۵

[سوره النساء (۴): آیات ۳۱ تا ۳۵]

اشاره

إن تَجتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنهَونَ عَنه نُكَفِّر عَنكَم سَيِّئاتِكَم وَ نُدخِلكَم مُدخَلًا كَرِيماً (۳۱) وَ لا تَتَمَنَّوا ما فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعضَكَم عَلى بَعضٍ لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكتَسَبنَ وَ سئَلُوا اللّهَ مِن فَضلِهِ إِنَّ اللّهَ كانَ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيماً (۳۲) وَ لِكُلٍّ جَعَلنا مَوالِيَ مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدَت أَيمانُكُم فَآتُوهُم نَصِيبَهُم إِنَّ اللّهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيءٍ شَهِيداً (۳۳) الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعضَهُم عَلى بَعضٍ وَ بِما أَنفَقُوا مِن أَموالِهِم فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلغَيبِ بِما حَفِظَ اللّهُ وَ اللّاتِي تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهجُرُوهُنَّ فِي المَضاجِعِ وَ اضرِبُوهُنَّ فَإِن أَطَعنَكُم فَلا تَبغُوا عَلَيهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللّهَ كانَ عَلِيًّا كَبِيراً (۳۴) وَ إِن خِفتُم شِقاقَ بَينِهِما فَابعَثُوا حَكَماً مِن أَهلِهِ وَ حَكَماً مِن أَهلِها إِن يُرِيدا إِصلاحاً يُوَفِّقِ اللّهُ بَينَهُما إِنَّ اللّهَ كانَ عَلِيماً خَبِيراً (۳۵)

صفحه : ۵۶

[ترجمه]

اگر از گناهان بزرگ که نهی کرده شده‌اید دوری کردید ما از گناهان دیگر شما درگذریم و شما را بمقام بلند نیکو داخل میگردانیم [۳۱]

آرزو نکنید آنچه را که خدا بعضی از شما را بر بعض دیگر برتری داده برای مردها بهره‌ئی است از آنچه کسب کرده‌اند و برای زنها نیز بهره‌ئی است از آنچه عمل نموده‌اند و آنچه خواهید از فضل خدا بطلبید همانا خداوند بهر چیزی دانا است [۳۲]

و از برای هر یک از زنها و مردها میراث برندگانی قرار دادیم از آنچه پدر و مادر آنها باقی بگذارند و خویشان نزدیک که ارث برنده میباشند و با هر کس که عهد و پیمان حقوقی بسته‌اید حق آنها را اداء کنید و نصیب آنان را بدهید همانا خدا بر هر چیزی گواهست [۳۳]

مردها را بر زنها تسلطی است (زیرا که کارگذار آنها و قائم بامور معاش آنهایند) بسبب آنچه خدا بعضی را بر بعضی برتری داده و برای اینکه مردها از مالشان بزنها نفقه میدهند پس زنان شایسته مطیع و نگهدارنده حقوق شوهرانند و در غیاب شوهران حفظ میکنند آنچه را که خدا حفظ نموده- و آن زنانی که از مخالفت و تمکین نکردن آنها میترسید در مرتبه اول آنها را موعظه و نصیحت کنید اگر نپذیرفتند از آنها در رختخواب دوری کنید و اگر فائده نبخشید آنها را بزنید پس اگر اطاعت کردند دیگر هیچگونه حق ستم بر آنها ندارید همانا که خداوند بزرگوار و عظیم الشأن است [۳۴]

و اگر بترسید از اینکه بین زن و شوهر مخالفت و جدائی افتد، از طرف کسان زن حکمی و از کسان مرد حکمی برگزینید که اگر آنها اراده اصلاح کنند خدا بین آنها سازگاری می‌اندازد همانا خدا عالم و خبیر است [۳۵]

صفحه : ۵۷

(توضیح آیات)

إن تَجتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنهَونَ عَنهُ نُكَفِّر عَنكُم سَيِّئاتِكُم وَ نُدخِلكُم مُدخَلًا كَرِيماً ترجمه آیه شده و واضح است، لکن در اینکه مقصود از گناهان کبیره چیست و کبائر چند عدد است بین علماء اختلاف است و چون در آیه بالا نهی از منهیّات شده در اینکه آیه در مقام برآمده که اگر از گناهان بزرگ که نهی شده‌اید اجتناب نمائید همان خودداری از آنها کفاره گناهان کوچک شما میشود و در مقام ارجمند شما را داخل میگردانیم.

در اصل مطلب كه اجتناب از كبائر كفاره صغائر يعنى گناهان كوچك ميگردد خلافى نيست اشكال و خلاف در اينكه است كه گناهان كبيره چه گناهى است.

در مجمع گفته در معنى كبيره اختلاف است:

۱- هر گناهى كه خدا وعده عذاب در آخرت داده و در دنيا حدّ بر او واجب كرده آن كبيره است. [سعيد بن جبير و مجاهد] ۲- تمام گناهانى را كه خداى نهى كرده كبيره است [إبن عباس] و مذهب اصحاب ما است زيرا كه آنها گفته‌اند تمام معاصى از جهت قبحشان كبيره است لكن بعضى بزرگتر از بعض ديگر است و در گناهان صغيره‌ئى نيست و صغيره بودن نسبت بآن گناهى است كه از آن بزرگ‌تر است و عقاب آن بيشتر است و اينكه دو قول بهم نزديكند.

۳- معتزله گفته‌اند صغيره آن گناهى است كه عقابش كمتر از ثواب صاحبش باشد پس عقاب لازم بر آن گناه باتفاق بين آنها حبط ميگردد و در اينكه آيا مثل آن از ثواب صاحبش حبط ميگردد دو قول است ۱- ابو القاسم و قائلين بموازنه گفته‌اند حبط ميشود.

۲- ابو على جبائى گفته حبط نميشود بلكه ساقط ميشود كمترش و بيشترش

صفحه : ۵۸

بحال خود باقى ميماند.

و كبيره نزد آنها گناهى است كه عقابش از ثواب صاحبش بزرگتر باشد و گفته‌اند هيچ صغيره‌ئى نيست مگر اينكه جائز است كبيره باشد و در تعريف و شناسانيدن صغائر اغراء بمعصيت است بجهت اينكه وقتى مكلف فهميد ضررى ندارد و دلش خواست بجا مى‌آورد.

و نيز گفته‌اند وقتى شخص از كبائر اجتناب نمود واجب است آمرزش صغائر و مؤاخذه از آن نيكو نيست، و در ظاهر آيه چيزى نيست كه بر اينكه دلالت داشته باشد و معنى آن بنا بر آنچه كلبى از إبن عباس روايت كرده اينكه است (ان تجتنبوا الذنوب التى اوجب اللّه فيها الحدّ) و در آن اسم نار برده شده (نكفّر عنكم ما سوى ذلك) يعنى اگر اجتناب كنيد و دورى نمائيد از هر گناهى كه در آن حدّ و اسم آتش برده شده ما غير آنرا ميپوشانيم از نماز تا نماز ديگر و از جمعه تا جمعه ديگر و از شهر رمضان تا شهر رمضان ديگر در اينكه زمانها يعنى گناهانى كه بين اينها است ميپوشانيم.

و گفته شده كه معنى آن اينست اگر اجتناب كرديد از كبائرى كه نهى شده‌ايد در اينكه سوره از مناكح و اكل مال بباطل و غير آن از اوّل سوره تا اينجا و ترك كرديد در آينده ميپوشانيم آنچه را كه پيش كرده‌ايد، و لذا گفته است إبن مسعود كه هر چه را كه خدا در اوّل سوره نهى نموده تا سى آيه آنها كبيره است، و مؤيد اينكه قول است از قرآن قوله تعالى (قُل لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنتَهُوا يُغفَر لَهُم ما قَد سَلَفَ) و قوله (وَ لا تَنكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُم مِنَ النِّساءِ إِلّا ما قَد سَلَفَ).

وَ نُدخِلكُم مُدخَلًا كَرِيماً يعنى (مكانا طيّبا حسنا لا ينقصه شىء) و امّا تفصيل گناهان كبيره موبقه بنا بر آنچه از روايات نقل شده و ما در اينجا جمله‌ئى قانع كننده آنرا يادآورى مينمائيم بروايت عبد العظيم بن عبد اللّه حسنى از ابى جعفر محمّد بن على عن ابيه

صفحه : ۵۹

على بن موسى الرضا عن موسى بن جعفر عليهم السلام كه گفته عمرو بن عبيد بصرى بر ابى عبد اللّه جعفر بن محمّد الصادق [ع] داخل شد چون سلام كرد و نشست و اينكه آيه را خواند (الَّذِينَ يَجتَنِبُونَ كَبائِرَ الإِثمِ وَ الفَواحِشَ) و ساكت گرديد حضرت فرمود چرا ساكت شدى گفت دوست دارم كه كبائر را از كتاب بشناسم گفت آرى اى عمرو ۱-

اكبر كبائر الشرك باللّه لقوله تعالى (إِنَّ اللّهَ لا يَغفِرُ أَن يُشرَكَ بِهِ)

و گفته (مَن يُشرِك بِاللّهِ فَقَد حَرَّمَ اللّهُ عَلَيهِ الجَنَّةَ وَ مَأواهُ النّارُ) ۲-
يأس من روح اللّه لأنّ اللّه يقول (لا يَيأَسُ مِن رَوحِ اللّهِ إِلّا القَومُ الكافِرُونَ)
۳- پس از آن امن از مكر اللّه زيرا كه فرموده (فَلا يَأمَنُ مَكرَ اللّهِ إِلّا القَومُ الخاسِرُونَ) ۴- و بعض ديگر عقوق والدين زيرا كه خداى تعالى قرار داده عاق را (جَبّاراً شَقِيًّا) در قوله (وَ بَرًّا بِوالِدَتِي وَ لَم يَجعَلنِي جَبّاراً شَقِيًّا) ۵- و بعضى از آنها قتل النفس التى حرّم اللّه الا بالحق، زيرا كه فرموده (وَ مَن يَقتُل مُؤمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها) ۶- قذف محصنات زيرا كه فرموده (إِنَّ الَّذِينَ يَرمُونَ المُحصَناتِ الغافِلاتِ المُؤمِناتِ لُعِنُوا فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ وَ لَهُم عَذابٌ عَظِيمٌ) ۷- اكل مال يتيم از راه ظلم لقوله تعالى (الَّذِينَ يَأكُلُونَ أَموالَ اليَتامى ظُلماً الخ) ۸- فرار از جنگ زيرا كه خدا فرموده (وَ مَن يُوَلِّهِم يَومَئِذٍ دُبُرَهُ إِلّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَو مُتَحَيِّزاً إِلى فِئَةٍ فَقَد باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ وَ مَأواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المَصِيرُ) ۹- خوردن ربا زيرا كه خدا فرموده (الَّذِينَ يَأكُلُونَ الرِّبا لا يَقُومُونَ إِلّا كَما يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيطانُ مِنَ المَسِّ) و گفته (فَإِن لَم تَفعَلُوا فَأذَنُوا بِحَربٍ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ) ۱۰- سحر زيرا كه فرموده (وَ لَقَد عَلِمُوا لَمَنِ اشتَراهُ ما لَهُ فِي الآخِرَةِ مِن خَلاقٍ) ۱۱- زنا زيرا كه خدا فرموده (وَ مَن يَفعَل ذلِكَ يَلقَ أَثاماً يُضاعَف لَهُ العَذابُ يَومَ القِيامَةِ وَ يَخلُد فِيهِ مُهاناً) ۱۲- و اليمين الغموس يعنى قمم دروغ زيرا كه گفته (إِنَّ الَّذِينَ يَشتَرُونَ بِعَهدِ اللّهِ وَ أَيمانِهِم ثَمَناً قَلِيلًا أُولئِكَ لا خَلاقَ لَهُم فِي الآخِرَةِ الخ) ۱۳- و الغلول قال اللّه تعالى (وَ مَن يَغلُل يَأتِ بِما غَلَّ يَومَ القِيامَةِ) ۱۴- منع الزكوة المفروضة زيرا كه فرموده (يَومَ يُحمى عَلَيها فِي نارِ

صفحه : ۶۰

جَهَنَّمَ فَتُكوى بِها جِباهُهُم وَ جُنُوبُهُم وَ ظُهُورُهُم الخ) ۱۵- شهادت زور ۱۶- كتمان شهادت زيرا كه فرموده (وَ مَن يَكتُمها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلبُهُ) ۱۷- شرب خمر زيرا كه آن را قرين بت پرستى فرموده ۱۸- ترك نماز عمدا و ترك چيزى از آنچه خدا واجب گردانيده زيرا كه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرموده كسيكه عمدا نماز را ترك كند برى شده از ذمّه خدا و رسولش ۱۹- نقض عهد ۲۰- قطع رحم، زيرا كه خدا در باره آنها فرموده (أُولئِكَ لَهُمُ اللَّعنَةُ وَ لَهُم سُوءُ الدّارِ) پس از آن عمرو بيرون رفت و بگريه صدا بلند نمود و ميگفت هلاك شد كسيكه برأى خود گفت و در فضل و علم شما نزاع كرد.

و از نبى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم روايت شده كه فرمود كبائر هفت عدد است: ۱- بزرگتر از همه شرك بخدا ۲- قتل نفس مؤمنة ۳- خوردن ربا ۴- اكل مال يتيم ۵- قذف محصنه ۶- عقوق والدين ۷- فرار از جنگ، پس كسيكه وارد قيامت شد و از اينها مبرّا است ميباشد با من در بحبوحه بهشتى كه درهايش از طلا است. و سعيد بن جبير روايت كرده كه مردى بابن عباس گفت كبائر چند ميباشد آيا هفت است گفت بهفتاد نزديكتر است تا بهفت غير از اينكه با استغفار كبيره‌ئى نيست و با اصرار صغيره‌ئى نيست، و اينكه دو روايت را واحدى در تفسيرش با سندى از پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و إبن عباس نقل نموده. [پايان] و در جلد ششم تفسير مخزن العرفان همين حديث مشروحا بيان شده.

و ميتوان گفت كبيره بودن و صغيره گناه نسبت بعامل او است، معلوم است كه گناه عالم با گناه جاهل در صغيره و كبيره بودن مساوى نيستند، و نيز چنين است گناه شخص عاقل كه با مخالفت عقلش مرتكب گناه گردد و باين اعتبار صغيره جاهل كبيره عالم و عاقل است. خلاصه باين اعتبار صغيره و كبيره گناه نسبت باشخاص است نه اصل عمل زيرا كه عمل بهر يك از نواهى گناه بزرگ است تفاوت در عامل آنست چنانچه ترك اولى‌ئى كه از معصومين صادر گردد نسبت بشخص او خيلى بزرگ است اينكه است كه گفته‌اند در باره آنها (حسنات الابرار سيّئات

صفحه : ۶۱

المقرّبين).

در تفسير الميزان از غزالى نقل ميكند در احياء العلوم گفته اجتناب از گناه كبيره اگر از روى قدرت و اراده باشد كفاره گناه صغيره حساب ميشود مثل كسى كه ميتواند بزنى تجاوز كند ولى خوددارى ميكند و بنگاه و لمس اكتفا مينمايد، پس خوددارى او در تنوير قلب او مؤثّرتر است از اثر ظلمانى نمودن آنرا در نگاه با جنبى و لمس او اينكه است معنى كفّاره، ولى اگر مردى نداشت يا ناتوان بود يا از عواقب اخروى آن ترسيد و نكرد اينكه ديگر كفّاره نميشود يا آنكس كه بخوردن شراب اگر چه حلال باشد ميل ندارد، نخوردن شراب مقدمات آنرا از قبيل شنيدن موسيقى كفّاره نميشود فقط كسى كه بشراب و موسيقى هر دو علاقه دارد، گرچه بموسيقى ميپردازد ولى با مجاهدات از شراب خوددارى ميكند اينكه مجاهدت وى تاريكى گناه سماع موسيقى را از وى بردارد اينها احكام آخرت ميباشد.

و در جاى ديگر گفته هيچ چيز تاريكى دل را كه گناهى آورده باشد زائل نميكند بجز نور ثوابيكه ضدّ آن است و بين دو ضدّ هم مناسبتى موجود است يعنى بايد هر گناهى بثوابى از جنس خود جبران شود همين طور كه سفيدى سياهى را ميبرد و گرمى سردى را و اينكه درجه بندى گناهان هم از الطاف خدا است تا بهر صورت هست محو و زائل شود و در اينكه طريقه اميد بمحو بيشتر از آنستكه يك نوع طاعت آورده شود گرچه آنهم بالاخره در محو گناه مؤثّر است [پايان] وَ لا تَتَمَنَّوا ما فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعضَكُم عَلى بَعضٍ لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكتَسَبن، الى آخر آيه بعد چون آيات ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضيح نيست، و خلاصه اينكه خداى جليل بمؤمنين توصيه فرموده كه در آنچه براى شما تعيين شده چه راجع بتقديرات و خلقت كه هر كسى طورى آفريده شده آنهم بانواع و اقسام خلقت از زشتى و زيبائى، زن بودن يا مرد بودن، و نيز راجع بمقرّرات و احكام شرعيه

صفحه : ۶۲

از تقسيم ارث يا باقى احكام كه بايست بدانند آنچه را كه خداوند نصيب هر كسى قرار داده فضلى است از جانب او و نصيب هر كسى بمناسبت فعل و عمل و سجيّه وى است پس بايد هر كسى بر آنچه هست راضى و خوشنود باشد و از خدا طلب فضل و رحمت كند نه اينكه بر ديگرى حسد برد يا اينكه بنصيب خود راضى نباشد زيرا كه او سبحانه و تعالى بهر چيزى از آنچه نصيب او كرده عالم و بصلاح ديد او عارف است او تعيين گردانيده و بخل در مبدء فيّاض نيست.

وَ لِكُلٍّ جَعَلنا مَوالِيَ مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ ظاهرا آيه اشاره بآيات ارث دارد و توصيه باوامر و احكامى است كه در آيات ارث بتفصيل بيان فرموده همين طورى كه قبل از اينكه در تفاصيل قوانين ارث وارد گردد بطور قاعده كلّى فرمود (لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ) و فرموده (وَ لِكُلٍّ جَعَلنا مَوالِيَ تا آخر) و شايد مقصود از موالى همه آنهائى باشند كه در آيات ذكر شده از ابوين و اولاد و غير آنها از طبقات سه گانه ابوين و اولاد.

وَ الَّذِينَ عَقَدَت أَيمانُكُم يعنى با آنهائيكه عقد و پيمان خصوصى بسته‌ايد و مخالفت كرده‌اند نصيبشان را بدهيد، و گفته‌اند حكم اينكه آيه بآيه (وَ أُولُوا الأَرحامِ بَعضُهُم أَولى بِبَعضٍ فِي كِتابِ اللّهِ) نسخ گرديده.

و ممكن است گفته شود نظر باستحكام قانون ارث كه بسيار مهم و قابل تحقيق است سفارش بيشترى شده كه بر كسى تعدّى نشود و به نصيبى كه براى او مقرّر گرديده باو برسد، و در مجمع گفته در آيه اقوال ديگرى هست كه بنا بر بعض آنها آيه منسوخ نشده.

الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ الخ (قيم) كسى را گويند كه مهم كس ديگر را انجام دهد، و قيّام صيغه مبالغه است، و فضل فزونى بعضى است نسبت ببعض ديگر و چون غالبا بالطبع

صفحه : ۶۳

هم در تـدبير و هم در نيرومنـدى و تحمّل شدائـد مردها بر اغلب زنها فزونى دارنـد و چنانچه دانشـمندان گفته‌اند و نيز بتجربه معلوم شده زندگانى زنها احساسى و عاطفى است و بر نازك‌كارى و ظرافت تكيه دارد باين جهات (وَ بِما أَنفَقُوا مِن أَموالِهِم) يعنى و نيز از جهت انفـاق مردهـا بر زنهـا و مهر و بعض خصوصيات ديگر فرموده (بِمـا فَضَّلَ اللّه) خـداى تعـالى مردها را در اينكه جهات بر زنها فضيلت داده و بايـد دانست كه اينكه فضيلت و برترى مردهـا بر زنها از جهت قوّت عقلى و نيروى بـدنى بطور كلّى بر كلّى است نه بطور شـمول بر تمام افراد زيرا چنانچه معلوم است خيلى از زنهائى بوده و هستند كه در تدبير و عقل بلكه در قواى بدنى بر بعضى از مردها فضيلت دارند.

فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلغَيبِ بِما حَفِظَ اللّهُ الخ پس از بيان فضيلت مردها بر زنها ظاهرا آيه در مقام بيان فضيلت زنها برآمده كه فضيلت زنها در چيست و شايد ميخواهد خاطر نشان كند كه همين طورى كه مردها را بر زنها براى آنجهاتى كه بعضـى از مردها را فضيلت داده بر بعض از زنهـا همين طور بعضـى زنهـا را نيز بر بعض ديگر آنها فزونى داده و فضيلت زن در اينكه صـفاتى است كه بعضـى از آنها در آيه بيان شده: ۱- (صالحات) زنهاى صالح و شايسته ۲- (قانِتـاتٌ) قنوت بمعنى اطـاعت و خضوع دائمى است ۳- (حافِظاتٌ لِلغَيبِ) يعنى حفظ ميكنند خودشان و عورتشان را در حال غائب بودن ازواجشان.

وَ اللّاتِي تَخـافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهجُرُوهُنَّ فِي المَضـاجِعِ نشوز بمعنى سـرپيچى از اطـاعت شوهر است از روى تكبّر و بـدلالت (تَخـافُونَ) ظهـور علائـم و آثـار آنست. و براى جلوگيرى از تمكين نكردن زن از شوهرش خـداى تعـالى بمردهـا بسه عمـل دسـتور ميدهـد كه بترتيب براى علاـج نشوز زن عمـل نماينـد و ظاهرا اينكه حكم ارشادى است نه مولوى كه بطور وجوب و لزوم باشـد كه وقتى علائم ظهور نشوز زن خود را ديد بسه علاج دست بزند ۱- (فَعِظُوهُنَّ)

صفحه : ۶۴

او را موعظه و نصيحت كنيد ۲- (وَ اهجُرُوهُنَّ فِي المَضـاجِعِ) اگر موعظه سودى نبخشيـد از بسـتر او دورى نمائيـد ۳- اگر اينكه دو عمل فائده نبخشيد (وَ اضرِبُوهُنَّ) موقع آن ميرسد كه او را بزنيد.

فَإِن أَطَعنَكُم فَلا تَبغُـوا عَلَيهِنَّ سَبِيلًا آيه پس از حكم ارشـادى براى جلـوگيرى از نشوز زن از آن سه عمـل هر يـك پس از ديگرى فرموده پس اگر زن تمكين نمود ديگر هيچ ستم بر او روا نداريد اشاره به اينكه كه قوّت و برومندى شما مردها سبب نشود كه بخود مغرور گرديـد و چنين گمان كنيـد كه سـتم نمودن بر زن كه ضـعيف‌تر از خود ميدانيـد روا است بايست بدانيد خدا بزرگ و غالب است و حقّ مظلوم را از ظالم ميگيرد.

وَ إِن خِفتُم شِقاقَ بَينِهِمـا فَابعَثُوا حَكَماً مِن أَهلِهِ وَ حَكَماً مِن أَهلِها و هرگاه براى اصـلاح بين زن و شوهر باين اموريكه در آيات بالا تعيين كرد كافى نشـد و ترسـيديد جدائى و دشـمنى بين زن و شوهر از اينكه جهات يا بجهات ديگر توليد گردد در اينكه مورد بايد بين آنهـا داورى شود بـاين طور كه (حَكَماً مِن أَهلِهِ) داورى از كسان مرد (وَ حَكَماً مِن أَهلِها) و داورى از طرف زن و هر يك حكم را تفويض بـاو بنماينـد اگر واقعا آنها اراده اصـلاح دارنـد خداونـد بين آنها اتفاق و دوستى ايجاد مينمايـد، آيه اشاره باين است كه بدانيد سبب لمّى تمام امور خدا است و اراده و خواست او غالب و حاكم بر امور است بايد تمام امور را باو تفويض كنيد.

صفحه : ۶۵

[سوره النساء (۴): آيات ۳۶ تا ۴۳]

اشاره

وَ اعبُدُوا اللّهَ وَ لا تُشرِکُوا بِهِ شَیئاً وَ بِالوالِدَینِ إِحساناً وَ بِذِی القُربی وَ الیَتامی وَ المَساکِینِ وَ الجارِ ذِی القُربی وَ الجارِ الجُنُبِ وَ الصّاحِبِ بِالجَنبِ وَ ابنِ السَّبِیلِ وَ ما مَلَکَت أَیمانُکُم إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ مَن کانَ مُختالاً فَخُوراً (۳۶) الَّذِینَ یَبخَلُونَ وَ یَأمُرُونَ النّاسَ بِالبُخلِ وَ یَکتُمُونَ ما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ وَ أَعتَدنا لِلکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً (۳۷) وَ الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم رِئاءَ النّاسِ وَ لا یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالیَومِ الآخِرِ وَ مَن یَکُنِ الشَّیطانُ لَهُ قَرِیناً فَساءَ قَرِیناً (۳۸) وَ ما ذا عَلَیهِم لَو آمَنُوا بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ أَنفَقُوا مِمّا رَزَقَهُمُ اللّهُ وَ کانَ اللّهُ بِهِم عَلِیماً (۳۹) إِنَّ اللّهَ لا یَظلِمُ مِثقالَ ذَرَّةٍ وَ إِن تَکُ حَسَنَةً یُضاعِفها وَ یُؤتِ مِن لَدُنهُ أَجراً عَظِیماً (۴۰)

فَکَیفَ إِذا جِئنا مِن کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً (۴۱) یَومَئِذٍ یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَو تُسَوّی بِهِمُ الأَرضُ وَ لا یَکتُمُونَ اللّهَ حَدِیثاً (۴۲) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنتُم سُکاری حَتّی تَعلَمُوا ما تَقُولُونَ وَ لا جُنُباً إِلاّ عابِرِی سَبِیلٍ حَتّی تَغتَسِلُوا وَ إِن کُنتُم مَرضی أَو عَلی سَفَرٍ أَو جاءَ أَحَدٌ مِنکُم مِنَ الغائِطِ أَو لامَستُمُ النِّساءَ فَلَم تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامسَحُوا بِوُجُوهِکُم وَ أَیدِیکُم إِنَّ اللّهَ کانَ عَفُوًّا غَفُوراً (۴۳)

صفحه : ۶۶

[ترجمه]

خدای یگانه را بپرستید و چیزی شریک او قرار ندهید و بپدر و مادر و خویشان و نزدیکان و ایتام و فقیران نیکی کنید و بهمسایه نزدیک یا خویش و بهمسایه دور یا بیگانه و یار و مصاحب و مسافران درگذران و آنهائی را که مالک گردیده‌اید (بهمه اینها احسان و نیکی کنید) همانا خدا دوست نمیدارد کسی را که خرامنده بتکبر و فخر کننده باشد (۳۶)

و خدا دوست نمیدارد آنهائی را که بخیلند و مردم را امر ببخل مینمایند و آنچه خدا از فضلش بآنها عطا کرده مخفی میدارند و ما برای کافرین عذاب خوارکننده مهیّا نموده‌ایم [۳۷]

(و خدا دوست نمیدارد کسانی را) که مالهای خود را برياء و نشان دادن بمردم انفاق میکنند و ایمان ندارند نه بخدا و نه بروز قیامت و اینان یاران شیطانند و هر کس که شیطان قرین (و همنشین) او باشد او بد رفیقی گرفته است [۳۸]

و برای کافرین چه ضرر داشت اگر بخدا و روز قیامت ایمان میآوردند و از آنچه خدا روزی آنها کرده انفاق میکردند و خدا باعمال آنها دانا است [۳۹]

همانا خدا هم وزن ذره‌ئی بکسی ستم نمیکند و اگر آن مثقال ذرّه عمل نیک باشد ثواب آنرا دو چندان میکند و از جانب خود اجر بزرگ باو میدهد [۴۰]

پس چگونه است حال وقتی که از هر امتی گواهی آریم و ای رسول تو را بر آن جماعت گواهان گواه آوریم [۴۱]

روز قیامت روزی است که آنهائیکه کافر شدند و رسول را مخالفت کردند دوست میدارند که با خاک زمین یکسان گردند و از خدا چیزی پنهان نتوانند کرد [۴۲]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید نزدیک نماز نشوید در حال مستی تا اینکه بدانید چه میگوئید و نیز نزدیک نماز نشوید در حالیکه جنب باشید تا وقتی که غسل کنید مگر در حال مسافرت (و نیافتن آب) و اگر مریض باشید یا قضاء حاجتی دست داده یا با زنان معاشرت کرده باشید و آب برای غسل نیافتید پس تیمم کنید بر خاک پاک و صورت و دستهای خود را مسح کنید همانا خداوند بسیار عفو کننده و بسیار آمرزنده است [۴۳]

.

صفحه : ۶۷

(توضیح آیات)

وَ اعبُدُوا اللّه وَ لا تُشرِکُوا بِهِ شَیئاً وَ بِالوالِدَین إِحساناً در کشف الاسرار از شیخ انصاری رحمه اللّه نقل میکنند که گفته توحید مسلمانان بیان سه حرف است اثبات صفت بی‌افراط و نفی تشبیه بی‌تعطیل، بر ظاهر برفتن بی‌تخلیط. حقیقت اثبات آنست که هر چه خدا گفت که از خود بر بیان است مصطفی گفت که از حق بر عیان است تصدیق و تسلیم بر آن پیش گیری و بر ظاهر آن ببستی و آنرا مثل نزنی و از صنعت بر نگردانی و بخیال گرد آن نگردی که اللّه در علم آید در خیال نیاید و از تفکر در چگونگی آن بپرهیزی و تکلیف و تأویل در آن مجوئی و از گفتن و شنیدن آن نپیچی، تا آنجا که گفته اینکه است توحید سمعی و شناخت خبری باین توحید ببهشت رسند و از دوزخ برهند. اما توحید دیگر توحید عارفان و حلیّت صدیقان سخن در اینکه توحید نه کار آب و گل است و نه جای زبان و دل است موحّد آید و بزبان چه گوید که حالش خود زبان است، عبارت چون کند از آن توحید که عبارت از آن عین نهان است، اینکه توحید نه از خلق است که آن از حق نشان است از آن است که رستاخیز دل و غایت جان است. [پایان] چون انسان مدنی بالطبع است یعنی باید در اجتماعات زندگانی نماید و زندگانی انفرادی برای کسی میسّر نیست اینست که بایستی یک عاطفه عمومی و یک نحو ارتباطی بین افراد دائر گردد بطوریکه بین جامعه بشری یک نوع وحدت عمومی برقرار گردد چنین وحدتی وقتی ممکن است که انسان در مرتبه اوّل یکتابین و یگانه پرست گردد اوّل بطور شایستگی خدای واحد یکتا را عبادت کند و چیزی را بر او انباز نگیرد و از طریق صله دوستی او مخلوقات او را دوست دارد و با آنها بطور حقیقت پیوند نماید همان طوری که با اهل خود دارد تا اینکه جامعه بشری بوجه نیکو برقرار گردد.

صفحه : ۶۸

اینکه است که فرموده خدا را عبادت کنید و در عبادت برای او شریک نیاورید و پس از آن نظر باهمیّت احسان نیکی کردن بپدر و مادر را بعبادت خدا عطف داده، و اینکه آیه نظیر آنجا است که فرموده (وَ قَضی رَبُّکَ أَلّا تَعبُدُوا إِلّا إِیّاه وَ بِالوالِدَین إِحساناً).

وَ بِذِی القُربی وَ الیَتامی وَ المَساکِینِ همان طوری که امر بعبادت حق تعالی و نیکی بپدر و مادر شده امر شده که بنزدیکان از خویشاوندان نیز نیکی و احسان کنید چه آنهائیکه در جوار و نزدیک شمایند و چه آنهائیکه دور از شما میباشند، و بقولی مقصود از (الجارِ الجُنُبِ) همسایه‌گانند چه خویش باشند و چه غریبه و چه همسایه نزدیک باشند و چه دور بایستی بآنها احسان و نیکی کنید.

وَ الصّاحِبِ بِالجَنبِ وَ ابنِ السَّبِیلِ وَ ما مَلَکَت أَیمانُکُم (وَ الصّاحِبِ بِالجَنبِ) مصاحب و رفیق و دوست است هم در سفر و هم در حضر یا در عمل و کسب و کار و شریک و معاون است که مراعات آنها را در دوستی و محبّت و رفاقت باید مراقبت نمود (وَ ابنِ السَّبِیلِ) مسافری است که از اهلش و وطنش منقطع گردیده و در غربت واقع گردیده که همراهی و محبّت نسبت بچنین کسی لازم است، و بقولی مقصود از (ابنِ السَّبِیلِ) در اینجا مهمان است که مهمان را باید گرامی داشت (وَ ما مَلَکَت أَیمانُکُم) بنده و اسیرانی میباشند که شما مالک آنها شده‌اید که در مواردی از قرآن در باره آنها سفارش بیشتری شده إِنَّ اللّه لا یُحِبُّ مَن کانَ مُختالًا فَخُوراً شاید مقصود از (مختال) آن آدم متکبّر خودخواهی باشد که مراعات هیچ حقّی از حقوق الهی و حقوق بندگان خدا را نمیکند که چنین کسی را خدا دوست نمیدارد.

از صحیح مسلم بروایت انس نقل میکنند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود

(لا یدخل الجنة عبد لا یأمن جاره بوائقه)

بهشت نمیرود بنده‌ئی که همسایه‌اش

صفحه : ۶۹

از شرّ او ایمن نباشد.

در منهج روایت کرده که شخصی نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمد و گفت یا رسول اللّه دلم سخت شده و از رقّت و نرمی دور گشته، فرمود برو و با پدر و مادر نیکوئی کن و مسکینان را طعام بده و دست بر سر یتیمان فرود آور و طعامشان ده و از همسایه که خویش تواند یا بیگانه صله و عطاء وا مگیر و ایشان را مرنجان، گفت یا رسول اللّه [ص] حق همسایه بر همسایه چه چیز است فرمود از حقوق او آنست که اگر تو را بخواند اجابت کنی و اگر فقیر باشد او را دستگیری کنی و اگر قرض خواهد بدهی و اگر باو خیری رسد او را تهنیت گوئی و اگر باو مصیبتی برسد دل داریش دهی و اگر بمیرد بجنازه‌اش حاضر شوی و دیوار بر بالای دیوار او بلند نسازی تا از او منع باد کند و او را بمنع مطبوخات خود نرنجانی، پس از آن فرمود:

(الجیران ثلاثهٔ، جار له ثلاثهٔ حقوق حق الجوار و حق القرابهٔ و حق الاسلام، و جار له حقان حق الجوار و حق القرابهٔ، و جار له حقان حق الجوار و حق الاسلام، و جار له حق واحد حق الجوار و هو المشرک من اهل الکتاب)

. خلاصه معنی حدیث اینکه میشود که همسایه‌ئی که هم خویش و هم مسلمان باشد سه حق دارد و آنکه خویش نباشد دو حق دارد و همسایه کافر از اهل کتاب یک حق دارد.

و نیز انس از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که فرموده

(من آذی جاره فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللّه)

یعنی هر کس همسایه را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کرد خدا را اذیت کرده، پس از آن فرمود جبرئیل همیشه مرا در باره همسایه توصیه مینمود تا اینکه گمان کردم که از من باو میراث میرسد. [پایان]

صفحه : ۷۰

الَّذِینَ یَبخَلُونَ وَ یَأمُرُونَ النّاسَ بِالبُخلِ وَ یَکتُمُونَ ما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ وَ أَعتَدنا لِلکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً آیه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست. و خلاصه اینکه (الَّذِینَ یَبخَلُونَ) بقرینه آیه بالا که فرموده (إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ مَن کانَ مُختالًا فَخُوراً) خدا آدم فخرکننده بخیل را دوست ندارد ارشاد باین است که چون حق تعالی جواد مطلق است و یکی از صفات برجسته انسانی صفت جود و بخشش است که آدم سخی بوجهی مظهر و نماینده صفت (الجواد) است اینکه است که آنکسانیکه بخل میورزند و حقوقیکه از طرف حق تعالی بر آنها واجب شده اداء نمیکنند و نیز نسبت بحقوقی که باید اداء کنند امتناع مینمایند و مانع از انفاق دیگران هم میشوند برای آنهائیکه جلو فضل خدا را میگیرند عذاب خوارکننده مهیّا گردیده زیرا چنین کسانی از رحمت خدا خیلی دورند و در مرتبه بعد از رحمت واقع گردیده‌اند.

از إبن عباس روایت شده که اسامهٔ بن حبیب و بحر بن عمرو و رفاعهٔ بن زید از یهود بودند از روی نصیحت بانصار میگفتند مال خود را باین مرد (یعنی پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) و یاران او از مهاجرین ندهید که بزودی فرومایه و محتاج خواهید شد و معلوم نیست کار اینها بکجا خواهد کشید اینکه آیه آمد که خدا دوست نمیدارد اینکه جماعت را که بخل میورزند و مردم را امر ببخل مینمایند و اوصاف رسول را که در توراتیکه بآنها عطاء شده کتمان مینمایند و اوصاف برجسته او را میپوشانند و برای کافرین که شاید مقصود همان کفاری باشند که فضائل و مناقب رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را که در تورات ثبت است میپوشانند عذاب خوار کننده‌ئی مهیّا گردیده.

وَ الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم رِئاءَ النّاسِ وَ لا یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالیَومِ الآخِرِ آیه را عطف داده بر (الَّذِینَ یَبخَلُونَ) و از سدی نقل شده که آیه در باره منافقین و جماعتی از مشرکین مکه نازل گردیده که آنها در دشمنی با رسول

صفحه : ۷۱

مالها انفاق مینمودند که مردم را بسوی خود بکشانند و در دشمنی اسلام و فساد در دین با هم همدست شوند و کافرین کسانی میباشند که نه بخدا و نه بروز قیامت ایمان ندارند.

وَ مَن یَکُنِ الشَّیطانُ لَهُ قَرِیناً فَساءَ قَرِیناً شیطان بد دوست و همدمی است که در روز قیامت وقتی تیر او بهدف رسد و اکثر بنی آدم را بگمراهی بجهنم واصل نموده گوید (یا لَیتَ بَینِی وَ بَینَکَ بُعدَ المَشرِقَینِ فَبِئسَ القَرِینُ).

وَ ما ذا عَلَیهِم لَو آمَنُوا بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ أَنفَقُوا مِمّا رَزَقَهُمُ اللّهُ وَ کانَ اللّهُ بِهِم عَلِیماً چه ضررت است بر کفار و مشرکین اگر بخدا و روز قیامت ایمان آرند و از آنچه خدا بآنها روزی نموده در راه خدا و برای خوشنودی او انفاق کنند نه برای نشان دادن بمردم یا در دشمنی و ضدّیت با اسلام مال خود را بدهند در حالیکه خداوند باعمال و نیّات آنها عالم است یا اینکه چون خدا عالم و دانا است میداند که هرگز اینکه کافرین جهود ایمان نخواهند آورد.

إِنَّ اللّهَ لا یَظلِمُ مِثقالَ ذَرَّةٍ وَ إِن تَکُ حَسَنَةً یُضاعِفها وَ یُؤتِ مِن لَدُنهُ أَجراً عَظِیماً بین دانشمندان اختلاف است که «ذره» چیست از إبن عباس نقل شده که آن مورچه‌ئی است که کوچکتر از آن مورچه‌ئی نیست. بقول دیگر آن ذرّه‌های دم خورشید است که از روزنه‌ای تابیده و آرای دیگری نیز در معنی ذرّه گفته شده. و خلاصه اینکه مقصود از ذرّه چیز کوچکی است که کوچکتر از آن چیزی نباشد.

و شاید مقصود از اینکه خدای تعالی بمثقال ذرّه‌ئی ببندگان خود ستم روا ندارد اینستکه نه بقدر ذره‌ئی از گناه ناکرده را عذاب کند و نه ذره‌ئی از ثواب عمل خیر را مهمل و بدون پاداش میگذارد اگر عمل خیر با ایمان توأم

صفحه : ۷۲

باشد (یُضاعِفها) هم در دنیا عوض دهد و هم مزد بمراتب بزرگتر در آخرت عنایت کند و اگر کافر عمل خیری انجام دهد چنانچه وعده فرموده در همین دنیا بوی پاداش نیکی دهد ولی در آخرت او را نصیبی نخواهد بود.

فَکَیفَ إِذا جِئنا مِن کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً (فَکَیفَ) اینکه کلمه تعظیم است بلفظ تعجّب و در ضمن آن توبیخ منافقین و مشرکین عرب و یهودیان است که در زمان رسول اللّه میزیستند که چگونه است حال آنان در روز رستاخیز قیامت که بر هر امّت و جماعتی گواهان از پیمبران آنها آریم چنانچه در جاهای دیگر فرموده (لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُم شَهِیداً) و تو را که پیمبر اینکه امتی میآوریم که بر آن انبیاء گواه باشی و نیکان را بر نیکی و بدان را بر بدی گواهی دهی که اینها چه کردند، معلوم است گواهی رسول و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در قیامت منحصر بامّت و جماعت زمان خودش نیست بلکه در قیامت شاهد و گواه تمام اعمال امّت است تا روز قیامت آنهائیکه زیر لوای اسلام بودند و اعمال خوب و بد آنها بر حضرتش عرضه خواهد گردید.

یَومَئِذٍ یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَو تُسَوّی بِهِمُ الأَرضُ حمزه و کسائی (تُسَوّی) بفتح و تخفیف سین باماله خوانده‌اند و مدنی و شامی بفتح و تشدید سین بدون اماله قرائت کرده‌اند.

آیه در مقام بیان حال کفار و مخالفین رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برآمده که در روز قیامت که هر رسولی گواه امّت خود است چنان امر بر کافرین و تکذیب کنندگان رسولان سخت میگردد که آرزو دارند و دوست دارند که با زمین مساوی گردند و

اینکه آیه نظیر آنجا است که فرموده (وَ یَقُولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً) کاش خاک بودم و بچنین روزی گرفتار نشده بودم.
شاید مقصود از (وَ لا یَکْتُمُونَ اللّهَ حَدِیثاً) اینکه باشد که چگونه قدرت دارند مخصوصا در مقابل گواهان از پیمبران چیزی پنهان گردانند.

صفحه : ۷۳

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُم سُکاری حَتّی تَعلَمُوا ما تَقُولُونَ خطاب بمؤمنین نموده که ای کسانیکه ایمان آورده‌اید نزدیک نماز نشوید در حالیکه مست باشید، بقولی در حال مستی داخل مساجد نشوید، و نظیر آیه قول معصوم است که گفته بچه‌ها و مجانین را از مسجدها دور کنید، و بقولی مقصود سکر خواب است.
در کشف الاسرار است که:
(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُم سُکاری) سکر مستی است و مستی بتفاوت است، و مستان مختلفند، یکی از شراب خمر مست است، یکی از شراب غفلت، یکی از حب دنیا، یکی از رعونت نفس و خویشتن دوستی و اینکه از همه صعب‌تر است که خویشتن دوستی مایه گبرکی است و تخم بیگانگی و ستر بی‌دولتی و اصل همه تاریکی‌ها.

اگر صد بار در روزی شهید راه حق گردی هم از گبران یکی باشی چه خود را در میان بینی

تو خود کی مرد آن باشی که دل را بی‌هوا خواهی تو خود کی درد آن داری که تن را بی‌هوان بینی
او که از خمر مست است و از آن ترسان و از بیم عقوبت لرزان و غایت کار او حرقتست در آتش عقوبت، گرش نیامرزد و باشد که خود بیامرزد که گفته است (إِنَّ اللّهَ یَغفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً) امّا آنکس که مستی از نخوت نفس است و کبر و خویشتن پرستی کار او بر خطر است، استدراج و مکر و بیم فرقت جاودان [پایان] وَ لا جُنُباً إِلّا عابِرِی سَبِیلٍ حَتَّی تَغتَسِلُوا الخ ترجمه آیه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست و جای بحث در احکام و خصوصیات آن کتب فقهیه است که اینکه آیات را با احادیث و باقی فوائد اجتهادیه جمع میشود و احکام طهارات از موارد غسل و وضو و تیمم خارج گردد

صفحه : ۷۴

[سوره النساء (۴): آیات ۴۴ تا ۵۰]

اشاره

أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الکِتابِ یَشتَرُونَ الضَّلالَةَ وَ یُرِیدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِیلَ (۴۴) وَ اللّهُ أَعلَمُ بِأَعدائِکُم وَ کَفی بِاللّهِ وَلِیًّا وَ کَفی بِاللّهِ نَصِیراً (۴۵) مِنَ الَّذِینَ هادُوا یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ عَن مَواضِعِهِ وَ یَقُولُونَ سَمِعنا وَ عَصَینا وَ اسمَع غَیرَ مُسمَعٍ وَ راعِنا لَیًّا بِأَلسِنَتِهِم وَ طَعناً فِی الدِّینِ وَ لَو أَنَّهُم قالُوا سَمِعنا وَ أَطَعنا وَ اسمَع وَ انظُرنا لَکانَ خَیراً لَهُم وَ أَقوَمَ وَ لکِن لَعَنَهُمُ اللّهُ بِکُفرِهِم فَلا یُؤمِنُونَ إِلّا قَلِیلاً (۴۶) یا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلنا مُصَدِّقاً لِما مَعَکُم مِن قَبلِ أَن نَطمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أَدبارِها أَو نَلعَنَهُم کَما لَعَنّا أَصحابَ السَّبتِ وَ کانَ أَمرُ اللّهِ مَفعُولاً (۴۷) إِنَّ اللّهَ لا یَغفِرُ أَن یُشرَکَ بِهِ وَ یَغفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَن یَشاءُ وَ مَن یُشرِک بِاللّهِ فَقَدِ افتَری إِثماً عَظِیماً (۴۸)

أ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ یُزَکّونَ أَنفُسَهُم بَلِ اللّهُ یُزَکّی مَن یَشاءُ وَ لا یُظلَمُونَ فَتِیلًا (۴۹) انظُر کَیفَ یَفتَرُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ وَ کَفی بِهِ إِثماً مُبِیناً (۵۰)

صفحه : ۷۵

[ترجمه]

آیا نمی‌نگری بسوی آنان که از علم تورات بآنها بهره‌ئی داده شده تبدیل میکنند هدایت را بضلالت و میخواهند که شما را گمراه گردانند [۴۴]

و خدا بدشمنان شما عالم‌تر است و دوستی خدا شما را کافی است و بس است برای شما یاری خدا و دوستی او [۴۵]

بعضی از یهودیها کلام خدا را از جای خود تغییر میدهند و میگویند شنیدیم و مخالفت نمودیم، و گفتند بشنو و ناشنوا باش و گفتارشان زبان بازی و تمسخر در دین است و اگر اینها میگفتند شنیدیم و اطاعت کردیم و بشنو و بما نگاه کن همانا برای آنها بهتر و راست‌تر بود لکن خدا بسبب کفرشان بر آنها لعنت کرد پس ایمان نمیآورند مگر کمی از آنها [۴۶]

ای کسانیکه بشما کتاب عطا شده ایمان آرید بآنچه ما نازل کرده‌ایم (قرآن) که تصدیق کننده کتاب شما است پیش از آنکه رویهائی را محو گردانیم و برگردانیم بپشتشان یا آنها را از رحمت خود دور گردانیم همان طوری که اهل شنبه را دور گردانیدیم و میباشد امر (و حکم خدا) واقع گردیده [۴۷]

و محققا خدا نمیآمرزد شرک را و میآمرزد هر گناهی را که غیر از شرک باشد برای هر کس که بخواهد و کسیکه شرک آورد حقیقتا بخدا افتراء زده و آن گناه بزرگی است [۴۸]

ای رسول آیا نمینگری بسوی آنان که خود را میستایند بلکه خدا هر کسی را خواهد تزکیه میکند و بقدر رشته وسط خرمائی ستم گردیده نمیشوند [۴۹]

ببین چگونه بخدا افتراء میزنند و دروغ می‌بندند و همان گناه ظاهر بر آنها کافی خواهد بود [۵۰]

.

صفحه : ۷۶

(توضیح آیات)

أ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الکِتابِ یَشتَرُونَ الضَّلالَةَ وَ یُرِیدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِیلَ همزه (أ لَم) بمعنی استفهام و در مورد انکار آمده و ظاهرا خطاب برسول است که آیا تو ندیدی یعنی البته می‌بینی و میدانی آنهائی را که نصیبی از کتاب بآنها داده شده که ظاهرا مقصود مذمّت جماعتی از یهود است که بهره‌ئی از تورات برده‌اند و عوض آنکه آنرا سرمایه هدایت و رشد خود گردانند و حیات باقیه برای خودشان و کسان خود قرار دهند آنان بآیات تورات ضلالت و گمراهی را خریدند و مرادشان از آیات تورات گمراه نمودن و در بیراهه رفتن است نه هدایت، و ظاهرا اینکه آیه مربوط بآیات پیش است و در مذمّت یهود که در صدد گمراه کردن مؤمنین از انصار برآمده بودند که عمل اینان چنین است که هدایت را بضلالت و گمراهی میفروشند و آیات تورات را تحریف مینمایند.

بعضی از مفسرین چنین گفته از اینکه آیات معلوم میشود که بعضی از یهود با مؤمنین طرح دوستی می‌انداختند و بخیرخواهی تظاهر مینمودند و در نتیجه ایشان را فریب داده و ببخل و خودداری از انفاق وادار میکردند تا بدین وسیله آنها را از پیش روی و هدایت بازدارند پس در باره آنها نازل شد اینکه آیات [پایان] وَ اللّهُ أَعلَمُ بِأَعدائِکُم وَ کَفی بِاللّهِ وَلِیًّا وَ کَفی بِاللّهِ نَصِیراً اگر چه مفسرین اینکه دو آیه را حمل بر علماء یهود کرده‌اند که عمل بعض آنها چنین است لکن اطلاقش تمام اهل کتاب از یهودیان و نصرانیان و غیر اینها را شامل میگردد بلکه میتوان گفت که شامل منافقین از مسلمین نیز میگردد به اینکه که الف و لام الکتاب جنس باشد که شامل تمام کتابهای آسمانی بشود حتی قرآن مجید که منافقین به آن نیرنگ بازیها تظاهر باسلام میکنند و از راه خود اسلام میخواهند مؤمن با تقوی را فریب دهند و باسم اسلام راه گمراهی و ضلالت

صفحه : ۷۷

را برای آنها باز کنند و اینکه نیرنگ بازیها منحصر بزمان رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نبوده که بسیار از مردم در هر دینی و مذهبی که هستند شیّادانی میباشند که بتوسط همان تقوی و خلوصی که بعض مؤمنین دارند از همان راه آنها را فریب داده و در جاده بدبختی و ضلالت می‌اندازند، چنانچه عمل شیطان نیز همین‌طور است که هر کس را از راه خودش فریبش میدهد.

و آیه بمؤمنین خاطر نشان میکند که خدا بدشمنان شما از خودتان عالم‌تر است مواظب و مراقب حال خود باشید و در ایمان و اطاعت امر رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ثابت قدم باشید و اتکاء و امید شما بر پروردگارتان باشد که برای شما دوستی و یاری او کافی است.

مِنَ الَّذِینَ هادُوا یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ عَن مَواضِعِهِ گفته‌اند (مِن) در (مِنَ الَّذِینَ) بیانیّه است و بیان جمله قبلی است (الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً) یا بیان است برای جمله (بِأَعدائِکُم) و میشود گفت جمله (مِنَ الَّذِینَ هادُوا) خبر است برای مبتداء محذوف که (یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ) صفت آن است و در معنی چنین میشود که (مِنَ الَّذِینَ هادُوا قوم یُحَرِّفُونَ) و بقول دیگر ممکن است معنی آیه چنین باشد (مِنَ الَّذِینَ هادُوا من یُحَرِّفُونَ).

آری حق تعالی اینکه قوم یهود را در مواضعی از تحریف کنندگان کلمات خدا توصیف فرموده و عمل آنان را در تحریف آیات یا بتغییر الفاظ و یا جابجا کردن آیات یا دسّ در سبک عبارات یا باسقاط بعض از کلمات تورات یا زیاد کردن در آن یا غیر اینها از بیان نمودن و ترجمه کردن جمله‌های آن بیان نموده وَ یَقُولُونَ سَمِعنا وَ عَصَینا یهودیان بطور استهزاء میگفتند کلمات قرآن یا گفتار رسول را شنیدیم و مطیع نخواهیم گردید، و در جمله دوم (وَ اسمَع غَیرَ مُسمَعٍ) دو قول است یکی بشنو اگر تو گوئی قبول نمیکنم و دیگر بشنو که نشنوی.

صفحه : ۷۸

وَ راعِنا لَیًّا بِأَلسِنَتِهِم وَ طَعناً فِی الدِّینِ گویند اینکه کلمه (راعِنا) بزبان آنها دشنام بوده یا کلمه استهزاء و مرادشان طعنه در دین بوده.

وَ لَو أَنَّهُم قالُوا سَمِعنا وَ أَطَعنا وَ اسمَع وَ انظُرنا لَکانَ خَیراً لَهُم وَ أَقوَمَ وَ لکِن لَعَنَهُمُ اللّهُ بِکُفرِهِم فَلا یُؤمِنُونَ إِلّا قَلِیلًا لعنت بمعنی دوری از رحمت خدا است، خدای تعالی یهودیان را در اثر کفرشان و گفتار رکیکشان لعنت کرد یعنی آنان را از رحمت خود دور گردانیده و چون از فیض رحمت رحمانی و رحیمی حق تعالی دور گردیدند هرگز ایمان نخواهند آورد مگر اندکی از آنها.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلنا مُصَدِّقاً لِما مَعَکُم مِن قَبلِ أَن نَطمِسَ وُجُوهاً آیه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست، مفسرین گفته‌اند (طمس وجوه) محو چهره‌هائی است که انسان برای سعادت منتظر آینه امید خود نموده و بآن رو میکند ولی نه محوی که موجب نیستی چهره‌ها و فنای آنها شود و آثار آنرا بکلی ببرد بلکه محوی که موجب برگشت رویها بپشت و قهقرائی

شـدن رفتارشان میگردد اینکه است که از روی فطرت خود سعادت را میجویند ولی در پشـتشان میباشد و بهر سو رو آرند مقصد را پشت‌سر میاندازنـد. [پایـان] و خلاـصه اینکه آیه خطـاب بتمـام اهل کتاب از یهودیها و نصـرانیها و مجوسـیها که خود را اهل کتاب میداننـد امر فرموده که (آمِنُوا) ایمان آریـد بقرآنیکه در سینه محمّـد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم است و گواه دهنـده کتابهای شـما است، اشاره به اینکه که قرآن برخلاف کتابهای شـما نیست بلکه موافق با آنها است و مضامین آن با کتابهای آسـمانی یکسان است پس بچه جهت شما تکذیب میکنید و تکذیب شما در واقع تکذیب تمام کتب سماوی است.

آری انسانی که بایستی علی الدوام رو بحقیقت و سعادت رهسپار گردد تا

صفحه : ۷۹

تا بآن سـعادت حقیقی که مال امر هر دانشـمند عاقلی است برسـد اگر بخدعه نفس و اغواء شـیطانی بیراهه رفت عوض اینکه صـعود بمـدارج انسانیّت نموده و سـعادت خویش را بیابـد هر چه پیش میرود نزول بـدرکات بعـد کرده و در چاه مـذلّت از رحمت دورتر میگردد و بلعنت نزدیک‌تر میشود، و گفته‌انـد فرق بین (طمس) و (لعن) که در باره مسـخره‌کننـدگان از یهود گفته شـده اینکه است کـه طمس مـوجب تغییر مسیر اشـخاص مـورد غضـب میشـود بـدون تغییر دادن خلقـت ولی در لعـن ماننـد (أَصـحابَ السَّبـتِ) تغییر مسیرشان با تغییر خلقت انسانی و تبدیل بصورت حیوانی و بوزینه انجام میگیرد.

إِنَّ اللّهَ لا یَغفِرُ أَن یُشـرَکَ بِهِ وَ یَغفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَن یَشاءُ الـخ اینکه آیه بالاترین راه امیدواری را برای ماها بازگردانیده که هرگاه مشیّتش اقتضاء نمود تمام گناهان اهل توحید را میبخشد و لو اینکه گنه کار توبه نکرده باشد زیرا که آمرزش را معلّق بمشیّت کرده با اینکه با توبه بنا بر وعده‌ئیکه شده آمرزش حتمی است و شرطی در وی نیست زیرا که در جای دیگر فرموده (وَ مَن یَعمَل سُوءاً أَو یَظلِم نَفسَهُ ثُمَّ یَستَغفِرِ اللّهَ یَجِدِ اللّهَ غَفُوراً رَحِیماً) و باین آیات کلام معتزله و جماعتی از خوارج ردّ میشود که گفته‌انـد هر کس از اهل گناهان کبیره بغیر توبه بمیرد مخلّد در جهنّم است و میگویند میان ایمان و شـرک منزلی نیست و گناه‌کاران را مشـرک میدانند حتّی بعضی از آنها صغائر را نیز شرک میدانند.

در مجمع البیـان گفته از کلبی نقـل شـده که اینکه آیه در باره وحشـی و یاران او فرود آمـده که پس از آنکه حمزه را شـهید کرد و بمکه آمدند و مزد کشـتن حمزه را آزا...کردن او را قرار داده بودنـد و بوعده وفاء نکردند از عمل خود پشـیمان شدند برسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم نـامه نوشـتند، بـاین مضمون که ما بر عمل خود پشـیمانیم و چیزی مانع اسـلام ما نمیشود مگر اینکه سـخن که فرمودی (وَ الَّذِینَ لا یَدعُونَ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا یَقتُلُونَ النَّفسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ إِلّا بِالحَقِّ وَ لا یَزنُونَ) تا آخر

صفحه : ۸۰

دو آیه، و چون ما باو شرک آورده‌ایم و نفسی که خدای تعالی حرام گردانیده بود بقتل رسانیدیم و زنا کرده‌ایم پس اگر نبود اینکه آیه تـابع تو میشـدیم، (إِلّا مَن تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً) تا آخر دو آیه، رسول دو آیه را برای وحشـی و یاران او فرسـتاد چون آن دو آیه را خواندند نوشـتند به پیغمبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم که اینکه شـرط شدید و تکلیف صـعبی است میترسیم که عمل صالح بجا نیاوریم پس از اهل اینکه آیه نباشیم حق تعالی اینکه آیه را فرستاد (إِنَّ اللّهَ لا یَغفِرُ أَن یُشرَکَ بِهِ وَ یَغفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَن یَشاءُ) پیمبر اینکه آیه را برای آنها فرسـتاد، پس فرسـتادند نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که ما خوف داریم که از اهل مشیّت او نباشـیم اینکه آیه آمـد (قُـل یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسـرَفُوا عَلی أَنفُسِـهِم لا تَقنَطُوا مِن رَحمَـةِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَغفِرُ الـذُّنُوبَ جَمِیعاً) پس پیغمبر [ص] فرستاد آیه را برای آنها، چون اینکه آیه را خواندند ایمان آوردند و نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمدند، پیغمبر اسلام آنها را قبول کرد پس بوحشی فرمود خبر ده مرا که چگونه کشتی حمزه را پس چون خبر داد که چگونه کشتم پیغمبر [ص] فرمود

(ویحک غیّب شخصک عنّی)

ای وحشی خود را از من پنهان کن و از پیش نظر من برو پس از آن وحشی بشام رفت و آنجا ماند تا مرد.

أ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ یُزَکُّونَ أَنفُسَهُم بَلِ اللّهُ یُزَکِّی مَن یَشاءُ وَ لا یُظلَمُونَ فَتِیلًا گفته‌اند اینکه آیه و آیه بعد در باره یهودیها فرود آمده که خود را تزکیه میکردند گاهی میگفتند (نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُه) و گاهی طفل خود را نزد رسول میبردند و میگفتند آیا اینکه طفل گناه دارد میفرمود نه میگفتند ما هم مثل اینکه طفل بی‌گناهیم هر گناهی در روز کنیم خدا آنرا در شب میآمرزد و هر گناهی در شب کنیم در روز میآمرزد اینکه است که خدای تعالی برسولش میفرماید انظُر کَیفَ یَفتَرُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ وَ کَفی بِهِ إِثماً مُبِیناً ای رسول بنگر که اینکه کافرین ملحدین چگونه بر خدا دروغ می‌بندند مثل اینکه میگویند ما پسرهای خدا و دوستان او میباشیم و در بزرگی گناه آنها همین افترا و دروغ کافی است.

صفحه : ۸۱

[سوره النساء (۴): آیات ۵۱ تا ۵۸]

اشاره

أ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الکِتابِ یُؤمِنُونَ بِالجِبتِ وَ الطّاغُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هؤُلاءِ أَهدی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلًا (۵۱) أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَ مَن یَلعَنِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِیراً (۵۲) أَم لَهُم نَصِیبٌ مِنَ المُلکِ فَإِذاً لا یُؤتُونَ النّاسَ نَقِیراً (۵۳) أَم یَحسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ فَقَد آتَینا آلَ إِبراهِیمَ الکِتابَ وَ الحِکمَهَ وَ آتَیناهُم مُلکاً عَظِیماً (۵۴) فَمِنهُم مَن آمَنَ بِهِ وَ مِنهُم مَن صَدَّ عَنهُ وَ کَفی بِجَهَنَّمَ سَعِیراً (۵۵)

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا سَوفَ نُصلِیهِم ناراً کُلَّما نَضِجَت جُلُودُهُم بَدَّلناهُم جُلُوداً غَیرَها لِیَذُوقُوا العَذابَ إِنَّ اللّهَ کانَ عَزِیزاً حَکِیماً (۵۶) وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَنُدخِلُهُم جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً لَهُم فِیها أَزواجٌ مُطَهَّرَهٌ وَ نُدخِلُهُم ظِلًّا ظَلِیلًا (۵۷) إِنَّ اللّهَ یَأمُرُکُم أَن تُؤَدُّوا الأَماناتِ إِلی أَهلِها وَ إِذا حَکَمتُم بَینَ النّاسِ أَن تَحکُمُوا بِالعَدلِ إِنَّ اللّهَ نِعِمّا یَعِظُکُم بِهِ إِنَّ اللّهَ کانَ سَمِیعاً بَصِیراً (۵۸)

صفحه : ۸۲

[ترجمه]

آیا نمی‌نگری بسوی آنانکه از تورات بهره‌ئی داده شده که آنان بجبت و طاغوت (یعنی دو بت مشرکین) ایمان آورده‌اند و بکافرین میگویند راه شما بهدایت نزدیک‌تر است از آنهائیکه ایمان (بخدا و رسول) آورده‌اند [۵۱]

آنهـا جمـاعتی میباشـند که خـدا آنان را لعنت کرده و کسـی را که خـدا لعنت کنـد (یعنی از رحمت خود دور کنـد) برای او یاوری نمییابی هرگز [۵۲]

آیا برای آنها بهره‌ئی است از پادشاهی دنیا و در آنهنگام بمقدار گودی پشت هسته خرما بکسی انفاق نمیکنند [۵۳]

آیا حسد میبرند از آنچه خدا از فضلش عطا نموده (بر هر کس که خواسته) همانا ما بآل ابراهیم کتاب و حکمت عطا نمودیم و بآنها مملکت بزرگ عطا کردیم [۵۴]

پس بعضی از آنها ایمان آورده‌اند و بعضی مانع راه دین گردیدند و برای کیفر عمل آنان جهنم کافی است [۵۵]
محققا آنهائیکه بآیات ما کافر شدند بزودی آنها را در آتش درآوریم و هر وقت پوستهای آنها بسوزد آنرا بپوست دیگر تبدیل کنیم تا اینکه عذاب را بچشند همانا خدا غالب و درست کار است [۵۶]
و آنکسانیکه ایمان آوردند و اعمال نیکو نمودند بزودی آنها را در بهشتهائی داخل میگردانیم که از زیر درختهای آنها نهرها جریان دارد و در آن بهشتها همیشه جاویدانند و در آن بهشتها برای آنها جفتهائی است پاکیزه و آنها را در سایه رحمت خود داخل میگردانیم [۵۷]
همانا خدا شما را امر میکند که امانات را باهلش رد کنید و وقتی بین مردم حکمی صادر نمودید بعدل حکم کنید همانا خدا بشما پند نیکو میدهد و او شنوا و بینا است [۵۸]
.

صفحه : ۸۳

(توضیح آیات)

أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الکِتابِ یُؤمِنُونَ بِالجِبتِ وَ الطّاغُوتِ ظاهرا و چنانچه بسیاری از مفسرین گفته‌اند راجع بیهودیان است که بعضی از آنان بجبت و طاغوت که نام دو بت بزرگ مشرکین بوده ایمان آوردند و در معنی جبت و طاغوت چند قول از مفسرین نقل شده:
۱- بقول عکرمه نام دو صنم است که میان مشرکین معروف بوده و آنرا پرستش میکردند.
۲- ضحّاک گفته جبت اینجا حیّ بن اخطب و طاغوت کعب بن اشرف است که هر دو از رؤساء جهودان بودند.
۳- بقولی جبت نام بتها و طاغوت نام سدنه بتان یعنی خدمتکاران و تیمارداران آنهایند.
۴- بقول دیگر جبت نام ساحر و طاغوت نام کاهن. [ابی العالیه] ۵- و بقول دیگر هر چه را خدا حرام کرده آنرا جبت گویند، و از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل میکنند که فرموده
(القیافهٔ و الطرق و الطیرهٔ من الجبت)
القیافهٔ:
زجر الطیر، و الطرق: الضرب بالحصی و هو ضرب من الکهانهٔ.
و بعضی از مفسرین در شأن نزول آیه چنین گفته کعب بن اشرف پس از واقعه احد با هفتاد سوار از یهودیان بقصد اینکه با مشرکین اتحاد کند و در جهاد با رسول اللّه [ص] تدبیری بکار ببرند بمکه رفت و در خانه ابو سفیان فرود آمد ابو سفیان او را گرامی داشت و او را ترغیب و تحریص نمود و هر یک از یهودیانی که با وی بودند بمحلّی فرود آورد و بابو سفیان گفت بایستی سی مرد از ما و سی مرد از شما در خانه کعبه برویم و آنجا عهد کنیم و پیمان گیریم که بقدریکه میتوانیم در کشتن محمّد [ص] کوشش کنیم و در خود فترتی نیابیم تا ویرا از بین ببریم قریش گفتند شما اهل کتابید و محمّد اهل کتاب است ما از شما ایمن نیستیم

صفحه : ۸۴

که شاید میل شما با او باشد و آمدن شما به اینکه جا مکر باشد اگر خواهید از شما مطمئن باشیم اینکه بتهای ما را سجده کنید و بآن ایمان آرید، آن دو بت را سجده کردند اینکه است که خدای تعالی برسولش خبر میدهد که أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ

الکِتابِ یُؤمِنُونَ بِالجِبتِ وَ الطّاغُوتِ ای محمّد [ص] آیا نمی‌بینی اینکه علماء و رؤساء یهودیان را که به جبت و طاغوت ایمان میآورند و آنان را سجده میکنند، پس از آن ابو سفیان بکعب گفت تو مردی از اهل کتاب خدائی و تورات خوانده‌ئی و دانسته‌ئی و ما امّی‌های عربیم چون می‌بینی دین محمّد و کار او بهتر است یا دین ما، راه وی بحق نزدیکتر است یا راه ما، کعب گفت بگو دین شما و راه شما چیست، ابو سفیان گفت ما جماعتی مهمانداران و مهمان دوستانیم بروز مهمانی شتران فربه میکشیم و مهمان را گرامی داریم و اسیران را باز خریم و رحم پیوندیم و خانه کعبه را عمارت کنیم و گرد آن طواف کنیم و اهل حرم خدا مائیم و بر دین پدران خویش بمانده‌ایم، و محمّد دین پدران خویش بگذاشته و قطع رحم نموده و دین نو آورده و بما گوید پیرو ما گردید، کعب گفت (انتم و اللّه اهدی سبیلا) قسم بخدا شما بر راست‌ترید از محمّد و دین شما نیکوتر است از دین وی، اینکه است که خدای تعالی فرموده:

(وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا) یعنی بابی سفیان و اصحاب او میگویند (هؤُلاءِ أَهدی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلًا) شما بر طریق هدایت اولی‌ترید از محمّد و اصحاب او (أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّهُ).

آنهائیکه چنین گفتند یعنی کعب و یاران او خدا بر ایشان لعنت کرد (وَ مَن یَلعَنِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِیراً) یعنی آنکس را که خدا از رحمت خودش دور گرداند بر او یار و یاوری نمییابی (و هو مخذول فی دعواه مغلوب فی حجّته) و خذلان و پستی یهود در تمام ادیان ظاهر است زیرا که اینان اکثر عنادا بودند با اهل اسلام و آنان کسانی میباشند که بنای کارشان بر اینکه است که حق را کتمان

صفحه : ۸۵

میکنند در صورتی که میدانند.

و وقتی آن عهد و میثاق بین کعب و ابو سفیان محکم گردید و بر اجراء آن وعده گذاشتند کعب بمدینه برگشت و در سرای خود آرام گرفت، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم محمّد بن مسلم انصاری و ثابت بن معاذ و جماعتی را مخفیانه فرستاد که کعب را بکشند، محمّد بن مسلم گفت دستور میدهی که در نزد او هر چه خواهیم گوئیم یعنی بطور خدعه، رسول [ص] اذن داد آنها رفتند و از رسول خدا مذمّت نمودند و گفتند چه قدر بلا که از دست محمّد کشیدیم و از عمل خود که برای رفع تأمین معاش مینمودیم باز ماندیم چه شود که تو چند دستی خرما بما وام دهی تا از محمّد بگریزیم، کعب خندید و گفت اکنون او را شناختید و دروغ وی را بدانستید، آنگاه گفت اگر شما چیزی از من میخواهید زنان و پسران خود را نزد من بگذارید، محمّد بن مسلم گفت ما شرم داریم و تو مردی با شکوه و وقاری برای تو زشت بود که زنان ما را گرو بگیری و برای ما زشت است نزد عرب که پسران خود را گرو گذاریم. کعب گفت اکنون هر چه خواهید گرو گذارید گفتند شمشیرهای خود را گرو میگذاریم و در روز نتوانیم بیاوریم در شب میآوریم چون شب شد آنها شمشیرها را نزد کعب بردند کعب در غرفه بخلوتگاه نشسته بود و دختر عموی خود را نو بزنی گرفته بود و عروس بود و آن دختر کاهنه بود کهانت میدانست چون برخواست که از غرفه بزیر آید وی گفت زنهار مرو که من بوی خون از تو میشنوم، کعب گفت از من دور شو کیست که بتواند مرا بکشد اینان که آمده‌اند برادر رضاعی من محمّد بن مسلمه و ثابت بن معاذ همسایه و دوست من است اگر خفته باشم مرا بیدار نکند از آن غرفه بزیر آمد و بوی مسک را که بر عروس با او بود مسلمانان شنیدند گفتند به چه بوی خوبی ما در آرزوی چنین بوئی بودیم نزدیک آی تا حظّی از آن بوی ببریم و دستی بسرت فرود آریم او نزدیکتر شد، ایشان در وی آویختند و شمشیر زدند و آن دشمن خدا و رسول را کشتند و رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قبلا بآنها قرار داده بود

صفحه : ۸۶

وقتی او را کشتند تکبیر گوینـد آنوقت آنها صـدا بتکبیر بلنـد نمودنـد آنشب جماعتی از اصـحاب از مسـجد رو بقبرسـتان میرفتند و حضـرت از بقیع رو بمسجد میآمد و منتظر تکبیر بود و اصحاب که با او بودند خبری از آن واقعه نداشتند وقتی حضرت صدای تکبیر شنید تکبیر گفت پس معلوم شد که کعب را کشتند.

چون کعب کشته شد روز بعد حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم امر فرمود که اصـحاب اسـلحه جنگی پوشیدند و بجنگ یهودیان رفتند و آنها جماعت بسیار بودند از قبیله بنی نضـیر و چون جحودیان دانستند آنها را از مدینه بیرون خواهند کرد خانه‌های خود را بـدست خود خراب کردنـد برای اینکه مسـلمانان در آن منزل نگیرنـد و مالهـای خود را بباد فنا میدادنـد و درختهای خرما را میبریدند خلاصه رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم آنها را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد اینکه است قوله تعالی (هُوَ الَّذِی أَخرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن أَهلِ الکِتابِ مِن دِیارِهِم لِأَوَّلِ الحَشرِ الخ) أَم لَهُم نَصِیبٌ مِنَ المُلکِ فَإِذاً لا یُؤتُونَ النّاسَ نَقِیراً گفته‌اند (أَم لَهُم نَصِیبٌ مِنَ المُلکِ) (أم) منقطعه و معادل همزه استفهام نیست که آنرا (أم) متصله مینامند و در تقدیر چنین است (بل لهم نصیب من الملک) یعنی یهود را از پادشاهی نصـیبی نیست که مردم تابع آنها گردنـد و اگر بفرض از پادشاهی و مال بهره‌منـد شونـد در آنهنگام بقـدر گودی میان هسته خرما بمردم چیزی ندهند و اینکه مبالغه در خسّت آنها است.

أَم یَحسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ (أم) اضـراب است از اعطاء آنها یعنی نه همین است که آنان چیزی بکسـی نمیدهند بلکه حسد بر مردم میبرند و حسد آنها یا با قبیله‌های عرب است یا با پیغمبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و اصحاب او بر آنچه خدا از فضل خود بآنها عطا کرده از مقام نبوّت و کتاب و غلبه و مظفریت بر دشمنان دین، یا اشاره و تنقید آنها است بآن صفت خبیثه حسد که در باطن کفار مخصوصا یهودیها تمرکز نموده.

صفحه : ۸۷

فَقَد آتَینا آلَ إِبراهِیمَ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ آتَیناهُم مُلکاً عَظِیماً یا حسـدشان بر اینکه بوده که خداونـد برسولش هم نبوّت داده و هم عزّت و غلبه و هم زیادتر از چهار زن بر او مباح گردانیده.

اینکه است که برای رفع توهّم آنها در کثرت ازدواج و تفضّلات دیگر فرموده چگونه اینها بر پیغمبر [ص] حسـد میبرنـد در صورتی که پیمبران پیش نیز هم دارای نبوّت و سـلطنت بودنـد و هم زنهای متعـدد میگرفتنـد مثل اینکه گفته‌اند داود علیه السّـلام یکصد زن داشت و سـلیمان علیه السّلام یکهزار زن در حباله او بودنـد و در تفسـیر اهل بیت از امام محمّد باقر علیه السّـلام است که مقصود از ناس در آیه محمّد و آل محمّد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم میباشـند، و مراد بحاسد حسد آنان بر نبوت رسول و امامت اهل اطهار او [ص] است.

خلاصه برای جلوگیری از سـخنهای بیهـوده کفـار کـه در مقـام مـذمت رسـول [ص] بـا هم نجـوی میکردنـد و بگمـان فاسـد خـود میخواسـتند نقطه ضـعفی بر مقام بزرگواری آن عقل کلّ و قطب دائره امکان وارد آرنـد تـذکر میدهـد که به پیمبران مراجعه کنید و ببینید که پروردگارشان چه تفضـلاتی در باره آنها فرموده، پس اگر حسد میبرید بآنها هم حسد برید چنانچه بآل ابراهیم مثل اسحاق و اسماعیل و پیمبران پس از آنها مثل یعقوب و یوسف و غیر اینها سه مرتبه بزرگ اعطاء کرده:

۱- کتـاب مثـل تورات و انجیل. ۲- حکمت که بـداود علم قضـاوت و داوری و فصـل خصومات داده. ۳- ملکا عظیما، بسـلیمان آن مملکـت بزرگ کـه همین طـوری که حضـرتش از خـدا طلب کرده بـوده در روی زمین کسـی در سـلطنت بپـایه او نرسـیده و دیگر نخواهد رسید، و نیز بیوسف علیه السّلام پس از بندگی وی را بمقام پادشاهی و سروری رسانید.

فَمِنهُم مَن آمَنَ بِهِ وَ مِنهُم مَن صَدَّ عَنهُ وَ کَفی بِجَهَنَّمَ سَعِیراً بعضی از مفسرین چنانچه ظاهر آیه چنین مینماید گفته‌اند راجع بقوم یهود

صفحه : ۸۸

است که بعضی از یهودیان کسی است که برسول اسلام ایمان آورده و کسی است که اعراض نموده و بنبوّت آن حضرت تصدیق ننموده بلکه راه دیگران را نیز از طریق هدایت بسته گردانیده و آنها را برگردانیدند، و بقولی ضمیر (منهم) راجع بامّت حضرت ابراهیم است یعنی امّت ابراهیم [ع] که بعضی بوی گرویدند و بعضی مثل امّت تو تصدیق او را نکردند و بکیفر عمل آنها آتش سوزان جهنم کافی است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ ناراً كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَزِيزاً حَكِيماً

گفته‌اند اینکه آیه نیز در باره یهودیان است در بیان محل قرار آنها در قیامت و رسیدن آنان بعذاب جاویدان فرموده از عمر بن خطّاب نقل میکنند که گفته از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که میگفت در ساعتی صد بار پوست آنها را تبدیل میکنند. حسن گفته هر روز هفتاد بار سوخته شوند یعنی هر باری که سوخته شوند فرمان آید که چنانچه بودی بهمان بازگرد تا دیگر باره میسوزی پوست تو پیاپی میشود تا عذاب تو نو میشود.

در تفسیر کشف الاسرار چنین گفته که اگر کسی گوید آن پوست نو که میآفریند عاصی نیست چگونه او را عذاب میکنند.

پاسخ- همان پوست سوخته را نو میکنند و بازآرند نه پوست دیگری چنانچه قادر است آن پوست که در خاک میریزند همان را نو میکند و باز میآفریند پس نه تبدل در اصل آمده بلکه تغییر در حال آمده، و بنای اینکه قاعده بر اینکه است که «غیر» را در دو معنی استعمال میکنند، بر معنی تضاد و تنافی و بر معنی تغیّر و تبدّل، و معنی تضاد و تنافی آنست که گویند (اللیل غیر النهار و الذکر غیر الانثی و هی تلك الارض بعینها غیر انّها بدّلت جبالها و انهارها و اشجارها) و بعرف و عادت کسی را بینی تندرست، پس او را بینی زار و ضعیف چون از وی

صفحه : ۸۹

پرسی گوید من نه آنم که تو دیدی با آنکه او همان است که متغیر گشته.

[پایان] و نیز در پاسخ اشکالات بالا دو جواب است یکی اینکه گوئیم شکّی نیست که اصل و سلطان بدن روح آدمی است نه جسد زیرا که بدن و قوی و مشاعر جسمانی تماما تحت فرمان روحند از خود اختیاری ندارند که عمل خوب یا بدی انجام دهند، و نیز آنچه ببدن از خارج وارد میگردد مدرك آن روح است نه بدن، پس بنا بر اینکه روح گنهکار مقصّر است نه بدن او و روح حسّاس است نه بدن و عذاب یا نعمتی که ببدن وارد میگردد در واقع بروح وارد گردیده نه ببدن.

و دیگر چنانچه در کتاب معاد و آخرین سیر بشر خاطر نشان کرده‌ایم و گفته‌ایم باید دانست که یکی از اشتباهات بزرگی که انسان را از درك حقیقت دور کرده همانست که گمان میکند نفس در بدن و قائم بوی و بدن در جهانست درست است که آنچه از بدن محسوس است و بقوای حسّاسه ادراك مینمائیم جز جهان و از عوارض خارجی بشمار میرود لکن مقصود اینکه است که اول بقوای باطنی شیئی را ادراك مینمائیم و پس از تصدیق و اراده بر انجام آن عضلات را بحرکت میآوریم، از اینجا معلوم میشود که بدن یکی از شئونات نفس ناطقه انسانی است.

بالاترین دلیل بر اینکه بدن در نفس است نه نفس در بدن اینکه است که در مدت عمر چندین مرتبه شکل و عوارض بدن مثل مقدار و کیفیات بدن کم و زیاد میشود و در تغییر و تبدیل دائمی است و با اینکه حال از بدن واقعی کم و زیاد نمیگردد یعنی بدنیکه جزء انسانیّت و تشخص فردی تو است و بوی تحقق و شخصیت فردی پیدا نموده‌ئی کم و زیاد نمیشود تو خود را همان میدانی که وقتی کودك و وقتی جوان و وقتی پیر گردیده‌ئی، چنانچه علوم امروزه نشان میدهد که انسان در ترکیب و تحلیل دائمی است

صفحه : ۹۰

و گوينـد در علم فيزيولوژى و علم تشـريح و علم طب محسوس كردهانـد كه بـدن انسان على الـدوام در تحليل و تركيب است يعنى متصل سـلولهاى بـدن او ميميرند و از منافذ بدن بتوسط چرك و عرق و اشك و باقى فضولات از بدن خارج ميشوند و بتوسط غذا و هوا از نو سلولهاى زنده وارد بدن ميگردند و جزء بدن و عوض ما يتحلل ميشوند، پس بنا بر اينكه انسان لا ينقطع در تغيير و تبديل و مرگ و حيات دوره زنـدگانى خود را ميگذرانـد، گوينـد در ظرف چنـد روز بكلى اجزاء بـدن عوض ميشود و اجزاء شـخص امروز بالتمام غير از اجزاء چند روز قبل است، و تعجب در اينجا است كه با اينحال و تغييرات باز همان شـخص اوّلى است، پير همان جوان و جوان همان كودك است، و اينكه مطلب كه انسان در تحليل و تبـديل دائمى است و اجزاء بـدن او على الدوام در تجدّد و حدوث است اينكه مطلبى است كه حكماء و فلاسـفه و دانشـمندان متّفق برآننـد اينكه است كه اگر در چنـد روز غذا باو نرسد كه عوض ما يتحلل باشد ميميرد.

خلاـصه مرگ و حيات دو امر وجودى و دو حالت و دو كيفيتى است كه هر يك پس از ديگرى عارض انسان ميگردد و قيامت روز بروز و ظهور كمالاـت و خصوصـياتى است در نشـئات پس از موت ظـاهر ميگردد و در هيـچ عالمى از بين نميرود قوله تعالى (الَّذِى خَلَقَ‌ الْمَوتـ‌ وَ الْحَياةَ).

ميتوان بـدن انسـان را تشبيه نمود بـبذريكه در زمين پاشـيده ميشود كه در زمين ميپوسـد و از آن اجزاء اصـليه اعمى كه در بـاطن آن است پس از آنكه آب و هـوا و حرارت را بخـود جـذب نمـود قوّت ميگيرد و آمـاده ميگردد براى دوره ديگرى از حيـات و ازديـاد مينمايـد مثل اينكه يك دانه صد دانه يا هفتصد دانه بلكه زيادتر ميگردد و سـر از خاك بيرون ميآورد در حاليكه سبز و خرّم گرديده زنـده شـدن مرده گـان در قيـامت نيز همين طور است گمان نكن بشـر بمردن فانى ميگردد چنين نيست بلكه انسان روحا و جسـما در تمام حالات و عوالم سيرش موجود است و فناءپذير نخواهد بود بمردن عالمش عوض ميشود و در روز رستاخيز

صفحه : ۹۱

پس از كمـال سـيرش و راه نوردى بـا تمـام قوى ظاهرى و باطنى و سـجل اعمالش بحكم قادر متعال براى محاكمه در محكمه عـدل الهى حاضـر ميگردد و بپاداش اعمال خود خواهد رسيد (ان كان خيرا فخيرا و ان كان شرّا فشرّا) همين است سرّ اينكه در قرآن مجيد مكررا زنـده شـدن مرده گان را در قيامت تشبيه نموده بزنده شدن زمين در فصل بهار پس از آنكه در زمسـتان مرده بود يعنى گياهى از آن نمودار نبود و باقى مطالب راجع بعالم قيامت در كتاب معاد و آخرين سير بشر ثبت شده بآن جا رجوع شود.

وَ الَّذِينَ‌ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ‌ سَنُدخِلُهُم جَنّاتٍ‌ تَجرِى مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ‌ فِيها أَبَداً الخ چون آيه ترجمه شده و واضح اسـت محتاج بتوضيـح نيست و خلاصه اينكه همين طورى كه دأب قرآن بر اينكه است هر جا ذكرى از كفار و مشركين و عذاب آنها شده در مقابل بيانى از نعمتهائى كه براى مؤمنين مهيّا گرديـده را يادآورى نموده و در اينجا نيز پس از وعيـد عذاب كفار وعده نعمتهائى كه براى ابرار و مؤمنين مهيّا نموده باحسن وجه بيان فرموده زيرا كه نبى‌ّامّى صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم را (ببشير و نذير) موصوف گردانيده.

إِنّ‌َاللّه‌َ يَأمُرُكُم أَن تُؤَدُّوا الأَماناتِ‌ إِلى أَهلِها الخ بحقيقت خدا بشما امر ميكند كه امانات را بسوى اهلشان ادا كنيد.

در مجمـع گفتـه در معنى اينكـه آيـه چنـد قول اسـت: يكى آيـه شامـل كسـى ميگردد كه در امانـات مؤتمن باشـد يعنى او را امين دانسته‌اند، و امانـات خـدا اوامر و نواهى او است، و امانـات عبـاد در آنچيزى است كه بعضـى از مردم بعض ديگر را امين ميداننـد و امانات از مال و غيره نزد آنها ميسپارند و اينكه قول از ابى جعفر و ابى عبد اللّه عليه السّلام روايت شده.

بعضی از مفسرین در شأن نزول آیه چنین گفته که عباس بن عبد المطلب عمّ رسول اللّه [ص] صاحب سقایهٔ زمزم بود که از پدرش عبد المطلب بارث بدست

صفحه : ۹۲

او بود، روز فتح مکه رسول خدا بر منبر تشریف برد و در منبر خطبه فتح خواند عباس گفت یا رسول اللّه باید خدمت و کلیدداری کعبه با سقایت زمزم با هم قرار دهی (یعنی کلیدداری کعبه را بمن دهی) رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عثمان بن طلحه حجبی را طلبید و کلید کعبه را از وی خواست طلحه کلید را از مادرش گرفت و برسول داد چون رسول خدا خواست کلید را بعباس بدهد اینکه آیه نازل گردید (إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُم تا آخر).

و خلاصه اینکه خدای تعالی در اینکه آیه بنده‌گان خود را باداء امانات امر فرموده، در کشف الاسرار چنین گفته امانات از روی اشارت و بر مذاق اهل طریقت یکی اسلام است در صدر بنده نهاده، دیگر ایمان در فؤاد بنده تعبیه نموده، سوم معرفت در قلب نهاده، چهارم محبّت در سرّ پنهان کرده. و هر یکی از اینکه امانت‌ها خیانتی در آن گنجد از جهت دیو در صدر وسوسه گنجد، در فؤاد شبهت شود از جهت نفس، در قلب زیغ شود از جهت هوا، در سرّ فرشته شود و دیدار فرشته در تعبیه سرّ خیانت است در امانت محبت.

جنید از اینجا گفت چون او را از تعبیه سرّ پرسیدند گفت (سرّ بین اللّه لا یعلمه ملک فیکتبه، و لا شیطان فیفسده، و لا هوی فیمیله) دست دیو بذکر خدا از صدر کوتاه کن که میگوید عزّ جلاله (إِذا مَسَّهُم طائِفٌ مِنَ الشَّیطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُم مُبصِرُونَ) دست نفس از فؤاد کوتاه کن بسلاح مجاهدت که میگوید (وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهدِیَنَّهُم سُبُلَنا) دست هوا از قلب کوتاه کن بتسلیم که گفت (آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِن عِندِ رَبِّنا) دست فرشته بغیرت از سرّ کوتاه کن که غیرت شرط دوستی است چنانچه مهر رکن دوستی است، گهی مهر پرده بردارد تا رهی در شادی و رامش آید، گهی غیرت پرده فرو گذارد تا رهی در خواهش آید، گهی مهر در بگشاید تا رهی بعیان بسازد، گهی غیرت در بندد تا رهی در آرزو عیان میزارد، کسی کورا عیان باید، خبر پیشش محال آید، چه سازد با عیان خلوت، کجا دل در خبر آید.

صفحه : ۹۳

[سوره النساء (۴): آیات ۵۹ تا ۶۵]

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الأَمرِ مِنکُم فَإِن تَنازَعتُم فِی شَیءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ وَ الرَّسُولِ إِن کُنتُم تُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ ذلِکَ خَیرٌ وَ أَحسَنُ تَأوِیلاً (۵۹) أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ یَزعُمُونَ أَنَّهُم آمَنُوا بِما أُنزِلَ إِلَیکَ وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلِکَ یُرِیدُونَ أَن یَتَحاکَمُوا إِلَی الطّاغُوتِ وَ قَد أُمِرُوا أَن یَکفُرُوا بِهِ وَ یُرِیدُ الشَّیطانُ أَن یُضِلَّهُم ضَلالاً بَعِیداً (۶۰) وَ إِذا قِیلَ لَهُم تَعالَوا إِلی ما أَنزَلَ اللّهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ رَأَیتَ المُنافِقِینَ یَصُدُّونَ عَنکَ صُدُوداً (۶۱) فَکَیفَ إِذا أَصابَتهُم مُصِیبَةٌ بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم ثُمَّ جاؤُکَ یَحلِفُونَ بِاللّهِ إِن أَرَدنا إِلاّ إِحساناً وَ تَوفِیقاً (۶۲) أُولئِکَ الَّذِینَ یَعلَمُ اللّهُ ما فِی قُلُوبِهِم فَأَعرِض عَنهُم وَ عِظهُم وَ قُل لَهُم فِی أَنفُسِهِم قَولاً بَلِیغاً (۶۳)

وَ ما أَرسَلنا مِن رَسُولٍ إِلاّ لِیُطاعَ بِإِذنِ اللّهِ وَ لَو أَنَّهُم إِذ ظَلَمُوا أَنفُسَهُم جاؤُکَ فَاستَغفَرُوا اللّهَ وَ استَغفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحِیماً (۶۴) فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَینَهُم ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنفُسِهِم حَرَجاً مِمّا قَضَیتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسلِیماً (۶۵)

صفحه : ۹۴

[ترجمه]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید فرمان خدا و رسول و فرمان داران (از جانب خدا و رسول را اطاعت نمائید) و اگر در امری نزاع نمودید بحکم خدا و رسول بازگردید اگر بخدا و روز قیامت ایمان دارید و اینکه عمل برای شما بهتر است و مآل آن نیکوتر خواهد بود [۵۹]

آیا ندیدی کسانی را که گمان میکنند بآنچه بسوی تو نازل گردیده و آنچه پیش از تو فرود آمده ایمان آورده‌اند و میخواهند طاغوت را حاکم خود گردانند (و در محاکمه باو رجوع نمایند) در حالیکه مأمورند که باو کافر گردند و شیطان میخواهد آنان را گمراه گرداند بگمراهی دور [۶۰]

وقتی بآنها گفته میشود بیائید بآنچه خدا و رسولش حکم کرده آنگاه منافقین را میبینی که از تو اعراض میکنند [۶۱]

چگونه است حال آنها وقتی که سبب عملی که قبلا کرده‌اند مصیبتی بآنها اصابت نمود آنگاه نزد تو میآیند و بخدا قسم یاد میکنند که ما قصدی جز نیکی و تألیف بین خصمین نداشتیم [۶۲]

اینکه جماعت کسانی میباشند که خدا میداند آنچه را که در قلبهای آنها است پس از آنها اعراض کن و آنان را موعظه نما و بگفتار نیک دلنشین آنها را هدایت گردان [۶۳]

و ما رسولی نفرستادیم مگر اینکه مردم باذن خدا آنها را اطاعت کنند و اگر اینکه منافقین پس از آنکه بمخالفت تو بنفسهای خود ستم نمودند میآمدند نزد تو و از خدا طلب آمرزش مینمودند و تو نیز برای آنها طلب آمرزش میکردی همانا خدا را میيافتند پذیرنده توبه و مهربان [۶۴]

و قسم بپروردگار تو که اینها اهل ایمان نمیشوند مگر وقتی که در خصومتشان تو را حکم قرار دهند پس از آن در خودشان حرجی نمی‌یابند در آنچه حکم کرده‌ئی و از جان و دل تسلیم امر تو باشند [۶۵]

.

صفحه : ۹۵

(توضیح آیات)

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الأَمرِ مِنکُم پس از آنکه در آیات بالا خدای جلیل بیان نشر احسان بین طبقات و مذمّت منافقین که در صدد خاموش کردن چراغ هدایت و راه بستن طریق نجات بوده و هستند فارغ گردید باصل مقصود و طریق نجات مؤمنین و استوار گردانیدن جامعه اسلامی پرداخت و برای رفع نزاع در محاکمات و ارجاع هر فرعی باصل خود بمؤمنین امر فرموده که بایستی در هر پیش آمدی چه در اصول دیانت چه در فروع و چه در معاملات و معاشرات با یکدیگر مطیع امر خدا و رسول و صاحبان امر گردید.

و برای وضوح مختصری از بیانات مجمع البیان را ترجمه مینمایم چون در آیه پیش ابتداء کرد بترغیب ولات در رسانیدن حقوق رعیّت و انصاف و مساوات بین برّیهٔ در اینکه آیه ترغیب فرمود رعیّت را بر اطاعت ولات و اقتداء بآنها و رجوع بسوی آنها اینکه

است که فرموده (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّه الخ) یعنی باید ملازم گردید بر طاعت خدا در آنچه بشما امر و نهی فرموده و ملازم گردید بر طاعت رسول او و اینکه اطاعت رسول را از اطاعت خدا جدا گردانید با اینکه اطاعت رسول همان اطاعت خدا است مبالغه در بیان و قطع توهّم کسی است که گمان میکند اطاعت رسول در غیر آنچه در قرآن است لازم نیست و نظیر آیه قول او است که گفته کسیکه اطاعت رسول را نمود اطاعت خدا را کرده و آنچه رسول برای شما آورد او را بگیرید و آنچه را نهی کرده از آن خود را بازدارید امتثال اوامر او امتثال اوامر خدا است (وَ ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی) یعنی رسول بدلخواه خود حکم نمیکند.

و بقولی معنی (أَطِیعُوا اللّه) یعنی خدا را اطاعت کنید در فرائض و واجبات (وَ أَطِیعُوا الرَّسُول) رسول را اطاعت کنید در سنن.

[کلبی]

صفحه : ۹۶

و قول اول صحیح‌تر است زیرا که طاعت رسول همان طاعت خدا است و امتثال اوامر او همان امتثال اوامر خدا است امّا معرفت به اینکه که او رسول خدا است آن معرفت برسالت او است و آن تمام نمیشود مگر بعد از معرفت بخدا یعنی شناختن رسول را برسالت متفرع بر معرفت مقام الوهیت است زیرا لطف الهی برای هدایت خلق ارسال رسول را ایجاب مینماید، و اطاعت رسول واجب است هم در ایّام حیاتش و هم بعد از وفاتش زیرا که متابعت شریعتش برای تمام مکلّفین لازم است و بعلم ضروری معلوم و ثابت است که حضرتش تمام مردم حاضر و غائب را خواند تا روز قیامت چنانچه معلوم است که او رسول بوده برای تمام و جمیعشان تا روز قیامت.

قوله (وَ أُولِی الأَمرِ مِنکُم) از مفسرین دو قول نقل شده، یکی از آن دو قول اینکه است که گفته‌اند مقصود از الوالامر امراء و رؤساء میباشند.

[ابو هریره و إبن عباس در یکی از روایتین و میمون بن مهران و سدی] و اینکه قول را جبائی و بلخی و طبری اختیار کرده‌اند قول دوم الوالامر علمائند.

[إبن عباس در روایت دیگر و مجاهد و حسن و عطا و جماعتی] و بعضی گفته‌اند عند نزاع واجب است رجوع بآنها نه بولات و امّا اصحاب ما (یعنی جماعت امامیه) از حضرت باقر و صادق علیهما السّلام روایت کرده‌اند که اولو الامر ائمه از آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که خداوند بطور اطلاق اطاعت آنها را واجب گردانیده همین طوری که طاعت خودش و رسولش را واجب گردانیده و جایز نیست خدا واجب گرداند اطاعت احدی را بطور اطلاق مگر کسیکه عصمتش ثابت شده باشد که باطنش مثل ظاهرش میباشد و ایمن باشیم از او غلط و امر بقبیح را، و اینکه فضائل در افراد علماء و امراء و غیر آنها محقق نیست و خدا بزرگ‌تر از اینکه است که امر کند بطاعت کسیکه گناه میکند یا امر کند بانقیاد کسانیکه در قول و فعل مختلفند زیرا که اطاعت مختلفین در قول و فعل

صفحه : ۹۷

محال است چنانچه محال است جمع کند در آنچه در آن اختلاف کرده‌اند و از آن چیزهائی که دلالت دارد بر اینکه مطلب اینکه است که خدای تعالی اطاعت اولوا الامر را مقارن نکرد باطاعت رسولش کما اینکه مقارن نمود طاعت رسولش را بطاعت خودش مگر برای اینکه اولی الامر فوق تمام خلق میباشند همین طوری که رسول فوق اولی الامر و فوق سائر خلق است و اینکه صفت ائمه هدی از آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است آنکسانیکه عصمتشان و امامتشان ثابت گردیده و تمام امت متفقند بر علوّ رتبه آنها و عدالتشان.

[پايان] فَإِن تَنازَعتُم فِي شَيءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَ الرَّسُولِ جماعتى از مفسرين در توجيه آيه گفته‌اند وقتى كه در چيزى از امور دينتان نزاعى پيدا نموديد رجوع كنيد بكتاب خدا و سنت نبى [ص] لكن جماعت اماميّه گفته‌اند هرگاه راجع بامور دينى اختلاف پيدا نموديد رجوع به اولى الامر يعنى ائمه معصومين كه پس از فوت رسول قائم مقام اويند بنمائيد زيرا كه رجوع بآنها رجوع برسول است بدلالت امر (أَطِيعُوا الرَّسُولَ) كه متضمن امر اطاعت اولى الامر است، و بدليل عقل و نقل پس از رحلت رسول كسى غير از على بن أبى طالب عليه السّلام مولائى و مولاى جميع مؤمنين لايق اينكه مقام نبوده كه بامر اطيعوا لازم و واجب باشد تمام مؤمنين در اخذ احكام و سنن رجوع باو بنمايند زيرا كه بحكم عقل صريح كسى بايد صاحب امر و منصب خلافت باشد كه در تمام كمالات و مقام عصمت تالى تلو رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم باشد و امر باطاعت رسول متضمن امر باطاعت او باشد و اگر براى ما در اثبات امامت حضرتش و ائمه طاهرين عليهم السلام كه عصمت و مقام بلندشان باجماع ثابت گرديده نبود مگر همين يك آيه ما را كافى بود.

إِن كُنتُم تُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ ذلِكَ خَيرٌ وَ أَحسَنُ تَأوِيلًا به (إن) شرطيه مطلب را مؤكّد ميگردانند كه اگر شما واقعا بخدا و برسول ايمان آورده‌ايد بايد بر خود لازم دانيد كه در تمام اختلافهاى دينى رجوع

صفحه : ۹۸

كنيد برسول و صاحبان امر كه اگر چنين نكنيد و رجوع بغير كرديد معلوم ميشود در ايمان ثابت قدم نيستيد و رجوع كردن برسول و اولو الامر براى شما خير و خوبى و داراى حسن عاقبت است.

أَ لَم تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزعُمُونَ أَنَّهُم آمَنُوا بِما أُنزِلَ إِلَيكَ وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحاكَمُوا إِلَى الطّاغُوتِ الخ ظاهر آيه استفهام و تقريع است بر مطالب بالا- و سرزنش بآنهائى است كه دعوى آنرا دارند كه ما بآنچه تو گوئى ايمان داريم و نيز اظهار مينمايند كه بكتب متقدّمين يعنى تورات و انجيل نيز ايمان داريم با اينكه حال ميخواهند محاكمه كنند نزد طاغوت، و در اينكه طاغوت چيست از مفسرين چند قول نقل شده [سخنان مفسرين در توجيه طاغوت] ۱- مراد بتانند و آيه در باره منافقين فرود آمده [حسن بصرى و جبائى] ۲- مقصود از طاغوت مردى كاهن است نام او ابو برده و حكايت آن اينكه بود كه بين منافقى با يك يهودى خصومتى پديد گرديد. يهودى گفت نزد محمّد [ص] برويم، منافق گفت نزد ابو برده كاهن برويم، خداى تعالى اينكه آيه را فرستاد.

[قتاد شعبى و سدى] ۳- مقصود كعب بن اشرف است كه منافقى با يك يهودى نزاعى پيدا نمود جهود گفت نزد محمّد رويم كه او رشوه نگيرد، منافق گفت نزد كعب بن اشرف رويم كلبى از ابى صالح از إبن عباس نقل ميكند كه آيه در باره مرد منافق بنام بشر فرود آمد كه ميان او و يهودى خصومتى بود يهودى گفت نزد محمّد [ص] رويم، منافق گفت نزد كعب بن اشرف رويم يهودى اصرار نمود، نزد محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آمدند رسول براى يهودى حكم داد، منافق بيرون آمد و گفت بيا نزد عمر بن خطاب رويم، يهودى گفت سبحان اللّه نزد رسول رفتيم او حكم كرد اكنون گوئى نزد عمر رويم پيش عمر رفتند و قضيه را بعمر گفتند و يهودى گفت اكنون برأى رسول راضى نيست عمر گفت صبر كنيد تا من بيرون آيم شمشير

صفحه : ۹۹

زد و منافق را كشت و گفت اينكه رأى من است بر كسيكه بحكم خدا و پيمبرش راضى نباشد.

و از حضرت صادق و باقر عليهما السلام روايت شده كه آيه عموم دارد و شامل ميگردد هر حاكمى را كه بخلاف حق حكومت كند.

وَ قَد أُمِرُوا أَن يَكفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيطانُ أَن يُضِلَّهُم ضَلالًا بَعِيداً بنا بر اينكه مقصود از طاغوت هر حاكمى باشد كه برخلاف حق

حكم كند هر كسى كه رجوع كند بحكّام ظالم كه برخلاف حق حكم ميكنند مخالفت امر خدا را كرده و مشمول اينكه امر ميگردد زيرا كه مأمور بوده كه بچنين حكّامى كافر گردد و شيطان آنها را از طريق حق و راه صحيح گمراه گردانيده.

وَ إذا قِيلَ لَهُم تَعالَوا إِلى ما أَنزَلَ اللّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ رَأَيتَ المُنافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُوداً اگر اينكه آيه را با آيات بالا جمع كنيم ميتوان در توجيه آيات گفته شود مقصود از آيه جلو (أَن يَتَحاكَمُوا إِلَى الطّاغُوتِ) همين طورى كه در روايت از حضرت صادق و حضرت باقر عليهما السّلام نقل شده بطور عموم مقصود از طاغوت هر حاكمى باشد كه بغير حق حكم كند و نظر بمورد خاصى نداشته و شأن نزول اينكه آيه راجع بآن دو نفرى كه بينشان نزاعى واقع گرديد كه آن دو نفر بقول قتاده و إبن جريح مسلمانى با منافقى نزاع نمودند و محتاج بمحاكمه شدند مسلمان رسول را اختيار نمود و منافق طاغوت را.

و خلاصه اينكه آيه برسولش خبر ميدهد كه وقتى مسلمان بمنافق گويد بيا محاكمه را نزد رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ببريم آن منافق اباء ميكند و از حكم حق كه رسول در باره آنها كند اعراض مينمايد و ظاهرا ميخواسته حكم بحق بينشان اجراء نگردد و خواسته محاكمه را ببرند نزد رشوه‌گيران و بر عليه مسلمان حكم جارى نمايد.

صفحه : ۱۰۰

فَكَيفَ إِذا أَصابَتهُم مُصِيبَةٌ بِما قَدَّمَت أَيدِيهِم ثُمَّ جاؤُكَ يَحلِفُونَ بِاللّهِ الخ آيه ظاهرا راجع بآيات جلو است (كيف) بمعنى چگونگى است يعنى چگونه باشد حال منافقين وقتى كه مصيبتى بآنها برسد، مفسرين گفته‌اند مقصود كشته شدن منافق است بدست عمر بپاداش ردّ كردن حكم رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و رجوع كردن او بطاغوت پس از آن كسان او ميآيند بسوى تو و عذرخواهى ميكنند يا ميآيند براى اينكه ديه قتل آن منافق را بگيرند (ثُمَّ جاؤُكَ) عطف است بر (أَصابَتهُم) يا بر (يَصُدُّونَ) يعنى منافقين ميآيند نزد تو و در مقام عذرخواهى گويند (إِن أَرَدنا إِلّا إِحساناً وَ تَوفِيقاً) ما نخواستيم حكم تو را ردّ كنيم بلكه غرض ما نبود مگر نيكى يعنى نخواستيم براى اتمام كار و اجراء شدن حكم مرافعه جدلى در مجلس تو پديد گردد و خواستيم بين متخاصمين اتفاق و ائتلاف پديد گردد.

و بعضى از مفسرين گفته كه ميشود اينكه جمله (إِن أَرَدنا الخ) سخن كسان مقتول باشد كه بطلب خون آمده بودند و گفته ما اراده نكرديم از رفتن نزد عمر مگر اينكه عمر بما احسان نمايد و بين دو خصم را اتفاق دهد. [پايان] أُولئِكَ الَّذِينَ يَعلَمُ اللّهُ ما فِي قُلُوبِهِم فَأَعرِض عَنهُم وَ عِظهُم وَ قُل لَهُم فِي أَنفُسِهِم قَولًا بَلِيغاً پس از بيان آمدن اولياء خون نزد رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در طلب خون يا براى عذرخواهى كه مقصود ردّ كردن حكم نبوده برسول خبر ميدهد كه خدا ميداند آنچه در قلبهاى آنها است از نفاق و كيد و خدعه، و برسولش سه دستور ميدهد كه در باره آنها اجراء نمايد ۱- تو از آنها اعراض نما يعنى اعتنائى بسخنان آنها نكن. ۲- آنها را موعظه كن زيرا كه وظيفه پيمبران همان ارشاد بسوى حق تعالى است. ۳- ديگر با اينها سخن بليغ بگو شايد مقصود از سخن بليغ سخنان ارزنده است كه در دلهاى آنان مؤثر باشد و آنها را از نفاق بازدارد.

و بعضى از مفسرين گفته‌اند اينكه آيه در باره عبد اللّه بن ابى سلول فرود آمده

صفحه : ۱۰۱

و مقصود از مصيبت مذلّتى بود كه در جنگ بنى المصطلق باو رسيد كه آنرا غزوه مريع ميگويند، و چون سوره منافقين نازل شد بنا بر خشوع و عذرخواهى گذارد و تفصيل آن در جاى ديگر بيان شده، خلاصه آيه پس از بيان حال منافقين و سرزنش و ملامت آنها بر ردّ سخنهاى رسول اكرم [ص] و بيان حكمت در بعثت انبياء و مأمور گردانيدن مردم را بر اينكه مطيع امر آنها گردند اينكه است كه فرموده وَ ما أَرسَلنا مِن رَسُولٍ إِلّا لِيُطاعَ بِإِذنِ اللّهِ ظاهر و معلوم است كه اطاعت خدا اطاعت رسول است آنچه گويد و

بمردم امر نمایـد گفته او گفته خدا است و ردّ بر او ردّ بر حق تعالی است، اینکه است که اگر کسـی انکار حکمی از احکام قرآن یا حـدیثی از احادیث معتبر کنـد چنین کسـی مرتـدّ و کافر است (بِإِذنِ اللّهِ) یعنی آنکسیکه ببرهان یقینی رسالتش محقق گردید آنچه گویـد بـاذن خـدا گفته چنـانچه در شـأن رسول اکرم است (وَ ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی) وَ لَو أَنَّهُم إِذ ظَلَمُوا أَنفُسَهُم جاؤُکَ فَاستَغفَرُوا اللّهَ وَ استَغفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحِیماً از حسن بصـری روایت شـده که اینکه آیه در باره دوازده مرد یهودی آمد که با هم بر نفاق با پیغمبر اتفاق کرده بودند خدای تعالی برسولش خبر داد، پس حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم مجلسـی تعیین نمود و آنها را حاضـر گردید و فرمود از شـما آن دوازده نفر که اتفاق کرده بودید اگر برخیزید و استغفار کنید من برای شـما شـفاعت میکنم هر چند رسول اینکه مطلب را اعاده مینمود هیچکس برنخواست پس حضرت هر یک از آنها را بنام و نسب اسم برد و آنهـا را میـان مردم رسوا گردانیـد آنوقت گفتنـد یـا رسول اللّه برای مـا استغفار کن حق تعـالی اینکه آیه را فرسـتاد حضـرت فرمود اگر اول اسـتغفار کرده بودید از شـما پذیرفته میشد لکن چون نکردید اکنون دیگر شما را بسوی خدا و رسول راهی نیست و از شما قبول

صفحه : ۱۰۲

نمیگردد و امر فرمود آنها را از مجلس بیرون کردند.

فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَینَهُم ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنفُسِهِم حَرَجاً مِمّا قَضَیتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسلِیماً تفسیر قوله تبارک اسـمه (شَجَرَ) بمعنی اختلاف است و از تداخله گرفته شده وقتی شاخهایش درهم داخل گردد و در اینجا مقصود اختلاف و مشاجره بین مردم است یعنی قسم بپروردگار تو که اینکه امّت ایمان نیاوردهانـد مگر وقتی که امر بینشان مختلط میگردد رجوع بتو کنند و تو بین آنـان حکم کنی، از انوار نقـل میکننـد که گفته (لاء) اول زائـده است و برای تأکیـد است نه برای قسم و معنی کلاـم فَوَ رَبِّکَ کقوله (فَوَ رَبِّکَ لَنَسئَلَنَّهُم) و از اینکه قبیـل است (لاء) در کریمه (لِئَلّا یَعلَمَ) که برای تأکیـد و جواب علم است (وَ لا یُؤمِنُونَ) جواب قسم است تا آخر کلامش.

در مجمع گفته (لاـ) برای ردّ کلاـم است (فکـأنّه قیـل فلیس الاـمر کمـا تزعمون انّهم آمنوا و هم یخـالفون حکمـک) یعنی گویا حق تعالی فرموده حقیقت ایمان نیست چنانچه گمان میبریـد که با وجود مخالفت حکم تو ایمان دارند پس از آن استیناف قسم کرده که بخدا سوگند ایمان نیارند تا آنکه تو را حکم سازند در آنچه با یکدیگر منازعه کنند.

[پایان]

صفحه : ۱۰۳

[سوره النساء (۴): آیات ۶۶ تا ۷۵]

اشاره

وَ لَو أَنّا کَتَبنـا عَلَیهِم أَنِ اقتُلُوا أَنفُسَـکُم أَوِ اخرُجُوا مِن دِیـارِکُم مـا فَعَلُوهُ إِلاّـ قَلِیلٌ مِنهُم وَ لَو أَنَّهُم فَعَلُوا ما یُوعَظُونَ بِهِ لَکانَ خَیراً لَهُم وَ أَشَدَّ تَثبِیتاً (۶۶) وَ إِذاً لَآتَیناهُم مِن لَدُنّا أَجراً عَظِیماً (۶۷) وَ لَهَدَیناهُم صِراطاً مُستَقِیماً (۶۸) وَ مَن یُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنعَمَ اللّهُ عَلَیهِم مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً (۶۹) ذلِکَ الفَضلُ مِنَ اللّهِ وَ کَفی بِاللّهِ عَلِیماً (۷۰)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذرَكُم فَانفِرُوا ثُباتٍ أَوِ انفِرُوا جَمِيعاً (۷۱) وَ إِنَّ مِنكُم لَمَن لَيُبَطِّئَنَّ فَإِن أَصابَتكُم مُصِيبَةٌ قالَ قَد أَنعَمَ اللّهُ عَلَيَّ إِذ لَم أَكُن مَعَهُم شَهِيداً (۷۲) وَ لَئِن أَصابَكُم فَضلٌ مِنَ اللّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَم تَكُن بَينَكُم وَ بَينَهُ مَوَدَّةٌ يا لَيتَنِي كُنتُ مَعَهُم فَأَفُوزَ فَوزاً عَظِيماً (۷۳) فَليُقاتِل فِي سَبِيلِ اللّهِ الَّذِينَ يَشرُونَ الحَياةَ الدُّنيا بِالآخِرَةِ وَ مَن يُقاتِل فِي سَبِيلِ اللّهِ فَيُقتَل أَو يَغلِب فَسَوفَ نُؤتِيهِ أَجراً عَظِيماً (۷۴) وَ ما لَكُم لا تُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ المُستَضعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الوِلدانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا أَخرِجنا مِن هذِهِ القَريَةِ الظّالِمِ أَهلُها وَ اجعَل لَنا مِن لَدُنكَ وَلِيًّا وَ اجعَل لَنا مِن لَدُنكَ نَصِيراً (۷۵)

صفحه : ۱۰۴

[ترجمه]

اگر ما بر آنها حکم کرده بودیم که خودهایتان را بکشید یا از شهرهای خود بیرون روید عمل نمیکردند مگر کمی از آنها و اگر آنها بآنچه وعظ و نصیحت کرده شدند عمل میکردند بر ایشان خیر و خوب بود و پایداریشان در دین محکم‌تر بود [۶۶]

و در آنهنگام بپاداش عمل آنها همانا اجر عظیم بآنان کرامت مینمودیم [۶۷]

و هر آینه هدایت میکردیم آنها را براه راست [۶۸]

و هر کس خدا و رسول او را اطاعت کند چنین مردمانی با کسانی میباشند از انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین از آنهائیکه خدا بآنها انعام کرده و ایشان نیکو رفقائی میباشند [۶۹]

اینکه است فضل از جانب خدا و علم خدا برای آنها کافی است [۷۰]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید اسلحه جنگی خود را برگیرید و دسته دسته یا با هم بیرون روید [۷۱]

همانا بعضی از شما منافقین کسانی میباشند که در رفتن درنگ میکنند و هرگاه بشما مصیبتی رسید میگوید خدا بر من انعام کرده که با آن شهداء نبودم [۷۲]

و هرگاه از جانب خدا فضلی بشما برسد گویا هرگز بین شما و او دوستی نبوده که میگوید کاش من با آنها بودم و بفوز عظیم فائز میگردیم [۷۳]

ای مؤمنین آنهائیکه آخرت را بدنیا فروختند جنگ کنید و کسیکه در راه خدا جنگ کند چه کشته شود یا غالب گردد ما بزودی بوی اجر بزرگ خواهیم داد [۷۴]

چیست شما را که در راه خدا جهاد نمیکنید در صورتی که از مردها و زنها و اطفال مستضعفین میباشند که میگویند پروردگارا ما را از اینکه شهری که اهلش ستمکارند خارج گردان و از جانب خودت برای ما دوستی که متولّی کار ما باشد قرار بده و از جانب خودت برای ما یاری کننده‌ئی بفرست [۷۵]

صفحه : ۱۰۵

(توضیح آیات)

وَ لَو أَنّا كَتَبنا عَلَيهِم أَنِ اقتُلُوا أَنفُسَكُم أَوِ اخرُجُوا مِن دِيارِكُم ما فَعَلُوهُ إِلّا قَلِيلٌ مِنهُم شاید ضمیر (عَلَيهِم) راجع بمسلمین باشد که خدای تعالی برسولش خبر میدهد که اگر ما بر اینکه امّت نوشته بودیم یعنی واجب گردانیده بودیم که خودکشی کنید همان طوری

که بینی اسرائیلیان برای قبولی توبه آنها واجب کردیم، یا بر اینها حکم صادر میکردیم که از شهر خودتان بیرون روید همانطوریکه بر بنی اسرائیل حکم کردیم، اینها عمل نمیکردند مگر عدّه کمی از آنها.

پس جمله (ما فَعَلُوهُ إِلّا قَلِیلٌ مِنهُم) بجای اخبار از جامعه مؤمنین است و ظاهرا استثناء از عموم است و اشاره به اینکه که اگر میخواستیم تکالیف مشکل بر اینها بار کنیم اینکه امّت طاقت نمیآوردند و زیر بار تکلیف نمیرفتند مگر اندکی از مؤمنین واقعی که آنها بقدری ایمان در قلب و روحشان نفوذ نموده که اگر چنین حکمی در باره آنها وارد میکردیم عمل میکردند و البته چنین اشخاصی از مؤمنین خلّص میباشند که از مقامات گذشته و بمرتبه تسلیم رسیده‌اند.

وَ لَو أَنَّهُم فَعَلُوا ما یُوعَظُونَ بِهِ لَکانَ خَیراً لَهُم وَ أَشَدَّ تَثبِیتاً و اگر اینکه امّت چنین باشند که آنچه بآنها بیاموزی و موعظه کنی عمل کنند آن برای آنها بهتر و از حیث استکمال ایمان و نفوذ آن در قلب ثابت و محکم‌تر است قوله تعالی (یُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالقَولِ الثّابِتِ) سوره ابراهیم آیه ۳۲، خدا استوار میگرداند کسانی را که با گفتار ثابت استوار گردیدند البته قول ثابت جز آیات قرآنی و احادیث معصومین نخواهد بود.

وَ إِذاً لَآتَیناهُم مِن لَدُنّا أَجراً عَظِیماً یعنی پس از اینکه مؤمنین بارشاد رسول ارشاد یافتند و ایمان در قلب آنها

صفحه : ۱۰۶

محکم گردید نتایج نیکو عایدشان خواهد گردید از جمله فوائدی که مترتب میگردد بر عمل آنها اینکه است که از جانب ما برای آنان اجر عظیم و خیر کثیر عایدشان میگردد.

وَ لَهَدَیناهُم صِراطاً مُستَقِیماً نزدیک‌ترین راهها بسوی مقصود راه مستقیم است و راه مستقیم بسوی قرب ایزد متعال همان پیروی از گفتار رسول و عمل بآیات قرآن است و هدایت یافتن باین راه بهدایت حق تعالی محقق میگردد، آیه بمؤمنین نوید میدهد که اگر شما بوعظ و موعظه رسول عمل نمودید خدای تعالی بنزدیک‌ترین راهها شما را بسوی خودش هدایت مینماید و از راههای کج و معوج شیطانی در امان خدا محفوظ خواهید ماند.

وَ مَن یُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنعَمَ اللّهُ عَلَیهِم مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ، تا آخر آیه بعد چون آیات ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه برای تحریص و ترغیب در اطاعت و پیروی امر رسول مؤمنین را وعده میدهد که آنهائی که مطیع امر خدا و رسول گردند حشر آنها با آنکسانی است که خدا بآنها انعام و تفضّل نموده و آنها را برگزیده و گرامی داشته از انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین آنهائی که در راه خدا جان فدا دادند و اینها خوب رفقائی میباشند و اینکه فضل و بخششی است از جانب خدا که در اثر اطاعت نمودن امر خدا و رسول عاید مؤمن میگردد (وَ کَفی بِاللّهِ عَلِیماً) نظر به اینکه که ایمان و عقد بنده‌گی و اطاعت در قلب است و فقط خدای تعالی (عالم السرّ و الخفیات) است اینکه است که فرموده علم خدا کافی است به اینکه که چه کسی واقعا مطیع امر خدا و رسول است و چه کس عاصی و جسور، و اینکه فضائل و کرامات کسی را سزد که عقد بنده‌گی بگردن انداخته و در مقابل فرمان الهی رأی اندیشی نمیکند.

صفحه : ۱۰۷

در مجمع البیان گفته ابو البصیر از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت کرده که فرموده ای ابا محمّد خدا شما شیعیان را در کتابش ذکر کرده سپس اینکه آیه را تلاوت فرمود (وَ مَن یُطِعِ اللّهَ، الی قوله: وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً) پس فرمود نبی رسول اللّه است و ما یعنی ائمه صدیقین و شهداء هستیم و شما شیعیان صالحین میباشید پس بصلاح متصف شو همچنانچه خدا شما را نام گذارده به (الصّالِحِینَ).

بعضـی از مفسـرین در بیان آن چهار دسـته که عبارت از پیغمبران و صـدیقین و شـهداء و صالحین باشـند گفته (اما پیغمبران کسانی هستند که بایشان وحی نازل میشـد و خبر غیب نزد آنها بوده و ما بیش از اینکه از حالشان خبری نـداریم جز آنچه از آثار دعوتشان بجا مانـده. و امّا (شـهداء) قبلا گذشـته و گفته‌ایم که بگواهان اعمال مردم شـهداء گفته میشود نه بشـهیدان میدان جنگ فقط. و امّا (صالحین) کسانی هستند که صلاحیت نعمت خدا را دارند.

و امّا (صـدّیقین) آنچه لفظ بر آن دلالت دارد صـیغه مبالغه صـدق است، صـدق در قول و عمل، صدق در عمل اینکه است که عمل مطابق قول باشـد زیرا که عمل نشانه اعتقاد است و کسیکه در قول خود راستگو است از ضـمیر خود خبر میدهـد صدق در قول هم آن است که مطابق واقع باشـد و چون خود قول هم یـک نوع عمـل است، کسیکه در عمـل صـادق باشـد فقط از آنچه آنرا راست میپندارد و حق میداند خبر میدهد پس در گفتار وی (صدق خبری) (و مخبری) هر دو موجود است پس صدیق کسی است که اصلا دروغ نمیگویـد و نیز کاری جز حق نمیکنـد بـدون پیروی نفس آنچه را که حق میدانـد میگویـد و چیزی جز حق نمی‌بینـد، پس وی حقایق اشیاء را می‌بیند سخن حق میگوید کار حق میکند.

اینکه مراتب چهارگانه مرتب و منظمند، اول پیمبران که بزرگانند سپس صدّیقین که شاهد حقایق و اعمالند، سوم شهداء که ناظران اعمالنـد، چهـارم صـالحین که آمـاده عنایـات پروردگارنـد (وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً) یعنی (من حیث الرفاقـۀ) و تمیز جمله قبل است و گفته‌اند برای همین بصورت جمع نیامده یعنی

صفحه : ۱۰۸

(رفقـاء) نگفته و (رفیقـا) گفته چنـانچه گفته‌انـد که معنی اینست که هر یک از آنها رفیقنـد. [تفسیر المیزان] ذلِکَ الفَضلُ مِنَ اللّهِ وَ کَفی بِاللّهِ عَلِیماً (ذلِکَ) اشاره باین است که مؤمن وقتی با اینکه چهار طائفه از اولیاء نزدیک میگردد و رفاقت بینشان پدیـد میگردد که رشـته ایمـان بگردن انـداخته و مطیع امر رسول گردنـد و دارای اینکه کرامت را سـزد که بچنین انعـام و تفضـلی از جـانب خـدا برخوردار گردد و علم خـدا کـافی است بـدرجات ایمـان و ارتبـاط مؤمن بـا اینکه بزرگان که هر قـدر ایمان در قلب مؤمن قوی‌تر و شدیدتر باشد ارتباط با آنها زیادتر میگردد و رفاقت بینشان محکم‌تر میشود.

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خُـذُوا حِـذرَکُم فَانفِرُوا ثُبـاتٍ أَوِ انفِرُوا جَمِیعاً (الحـذر و الحـذر) بمعنی حـذر کردن از امر مخوف است (خُـذُوا حِذرَکُم) امر بمؤمنین است حذر کنید و نفس خود را از دشمن محفوظ گردانید، و از حضرت باقر علیه السّلام روایت شده که یعنی (خذوا اسـلحتکم) و اسـلحه را حذر نامید بمناسـبت اینکه اسلحه انسان را از دشمن حفظ میگرداند پس گویا فرموده ای مؤمنین خود را باسـلحه حفظ گردانیـد و بجنگ دشـمنان بروید (ثبات) یعنی جماعات متفرقه و دسـته دسته جدا جدا (أَوِ انفِرُوا جَمِیعاً) یا تمامتان جمیعا یک دفعه بروید و بر دشمن هجوم آرید.

وَ إِنَّ مِنکُم لَمَن لَیُبَطِّئَنَّ فَإِن أَصابَتکُم مُصِیبَهٌ قالَ قَد أَنعَمَ اللّهُ عَلَیَّ إِذ لَم أَکُن مَعَهُم شَـهِیداً (لام لیبطئن) لام قسم است یعنی بدرستیکه از شما کسی هست که بخدا قسم یاد کرده که در جهاد سستی کند، و خطاب راجع بقشون حضرت رسول است و مقصود از مبطئون منافقین میباشند (فَإِن أَصابَتکُم مُصِیبَهٌ الخ) راجع بآنهائی است از منافقین که بجهاد نرفتند که اینها وقتی مصیبتی و صدمه‌ئی در جهاد بمؤمنین اصابت مینمود میگفتند (قَد أَنعَمَ اللّهُ عَلَیَّ إِذ لَم أَکُن مَعَهُم شَهِیداً)

صفحه : ۱۰۹

همانا که اینکه فضل و نعمتی است از حق تعالی بر من که داخل در جنگ نبودم که بمن میرسید آنچه بمؤمنین رسید.

وَ لَئِن أَصـابَکُم فَضـلٌ مِنَ اللّهِ لَیَقُولَنَّ کَأَن لَم تَکُن بَینَکُم وَ بَینَهُ مَوَدَّهٌ یـا لَیتَنِی کُنتُ مَعَهُم فَأَفُوزَ فَوزاً عَظِیمـاً خلاصه آیه در مقام بیان

حـال منـافقين و مقول قول آنها است كه آنها چنين ميباشـند در مورد جهاد سـستى مى‌نماينـد و با مؤمنين همراهى نميكننـد و هرگاه زخمى و قتلى براى مؤمنين پديد گرديد گويد اينكه تفضّلى بود از جانب خدا كه من با آنها بجهاد نرفتم كه بر من وارد گردد آنچه بر آنها وارد گرديد و هرگاه فتحى و غلبه‌ئى براى آنها آيد حسرت ميخورد كه كاش بجنگ رفته بودم و حال بهره عظيمى عايد من ميگرديد.

فَلْيُقاتِلْ فِی سَبِيلِ اللّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الحَياةَ الـدُّنيا بِالآخِرَةِ وَ مَن يُقاتِلْ فِی سَبِيلِ اللّهِ فَيُقتَل أَو يَغلِب فَسَوفَ نُؤتِيهِ أَجراً عَظِيماً (يَشـرُونَ) روش حـال كفـار و مشـركين چنين است كه اينـان معـامله ميكننـد و حيـات دائمى ارجمنـد آخرت را تبـديل مينماينـد بحيات پست بى‌مقدار دنياى فانى و معلوم است در اينكه معامله سود نميبرند بلكه ضرر و خسران بزرگ عايدشان خواهد گرديد.

پس از آن بمجاهدين فى سبيل اللّه وعده ميدهد وعده نيكو كه كسـيكه در راه خدا جهاد كرد چنين كسـى از زمره زيانكاران خارج گرديد خواه در راه خدا كشـته شود و شـهيد گردد يا بر دشـمن ظفر يابد و غالب شود، و بكلمه (فَسَوفَ) وعده را نزديك ميگرداند كه بزودى بآنهـا اجر عظيم عنـايت مينمايـد، معلوم است عظمت حق تعـالى در وعـده (اجر عظيم) انعـام و اكرام بى‌نهـايت را ايجـاب مينمايد.

وَ ما لَكُم لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِيلِ اللّهِ وَ المُستَضـعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الوِلـدانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا أَخرِجنا مِن هذِهِ القَريَةِ الظّالِمِ أَهلُها الخ خطاب بمؤمنين است كه چيست شما را يعنى شما چه عذرى و ايرادى در

صفحه : ۱۱۰

جهـاد بـا اعـداء داريـد بـا اينكه اسـباب مـوجبه براى جنـگ فى سبيـل اللّه در طـاعت اله و اعلاـء كلمه حق مهيّا است، و در تـوجيه مستضـعفين دو طور گفته شده: يكى اينكه (مستضـعفين) مجرور و عطف است بر (فِی سَبِيلِ اللّهِ) يعنى چگونه شما جهاد نميكنيد در راه خـدا براى خلاص شـدن مستضـعفين از رجال و نساء و اطفال. دوم منصوب باشد بر معنى (فِی سَبِيلِ اللّهِ) زيرا كه (فِی سَبِيلِ اللّهِ) عـام اسـت تمـام جهـات خير را شامـل ميگرد و از جمله آنهـا خلاـص مستضـعفين از مـؤمنين است از دست كفـار كه آن عظيم‌ترين خيرات است، گفته‌اند مقصود از مستضـعفين مؤمنين مكّه بودند و مشـركين راه آنها را از هجرت كردن بمدينه بسته بودند و آنها در فشار و ايـذاء مشـركين مكّه بودنـد اينكه بود كه خـدا را ميخواندنـد كه از دست مشـركين نجات يابند و ميگفتند پروردگارا ما را از اينكه محلّ كه اهلش ظالم و مشـركند خارج گردان و از جانب خودت براى ما يارى و مددكارى قرار بده كه شرّ اعداء را از ما دفع كند.

صفحه : ۱۱۱

[سوره النساء (۴): آيات ۷۶ تا ۸۱]

اشاره

الَّذِينَ آمَنُوا يُقاتِلُونَ فِی سَبِيلِ اللّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقاتِلُونَ فِی سَبِيلِ الطّاغُوتِ فَقاتِلُوا أَولِياءَ الشَّيطانِ إِنَّ كَيدَ الشَّيطانِ كانَ ضَعِيفاً (۷۶) أَ لَم تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُم كُفُّوا أَيدِيَكُم وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ فَلَمّا كُتِبَ عَلَيهِمُ القِتالُ إِذا فَرِيقٌ مِنهُم يَخشَونَ النّاسَ كَخَشيَةِ اللّهِ أَو أَشَدَّ خَشيَةً وَ قالُوا رَبَّنا لِمَ كَتَبتَ عَلَينَا القِتالَ لَو لا أَخَّرتَنا إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُل مَتاعُ الـدُّنيا قَلِيلٌ وَ الآخِرَةُ خَيرٌ لِمَنِ اتَّقى وَ لا تُظلَمُونَ فَتِيلًا (۷۷) أَينَما تَكُونُوا يُدرِككُمُ المَوتُ وَ لَو كُنتُم فِی بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَ إِن تُصِبهُم حَسَنَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِن عِندِ اللّهِ وَ إِن تُصِبهُم سَيِّئَةٌ

یَقُولُوا هـذِهِ مِن عِنـدِکَ قُـل کُـلٌّ مِن عِنـدِ اللّهِ فَمـا لِهؤُلاءِ القَومِ لا یَکادُونَ یَفقَهُونَ حَدِیثاً (۷۸) مـا أَصابَکَ مِن حَسَـنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَ ما أَصابَکَ مِن سَیِّئَةٍ فَمِن نَفسِکَ وَ أَرسَلناکَ لِلنّاسِ رَسُولاً وَ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً (۷۹) مَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَد أَطاعَ اللّهَ وَ مَن تَوَلّی فَما أَرسَلناکَ عَلَیهِم حَفِیظاً (۸۰)

وَ یَقُولُونَ طاعَةٌ فَإِذا بَرَزُوا مِن عِنـدِکَ بَیَّتَ طائِفَةٌ مِنهُم غَیرَ الَّذِی تَقُولُ وَ اللّهُ یَکتُبُ ما یُبَیِّتُونَ فَأَعرِض عَنهُم وَ تَوَکَّل عَلَی اللّهِ وَ کَفی بِاللّهِ وَکِیلاً (۸۱)

صفحه : ۱۱۲

[ترجمه]

آن کسانیکه ایمان آوردند در راه خدا جنگ میکنند و آنهائی که کافر شدند در راه شیطان جنگ میکنند پس ای مؤمنین دوستان شیطان را بکشید بحقیقت کید شیطان سست و ضعیف است [۷۶]

آیا ندیدی کسانی را که بآنها گفته شد از جنگ دست بازدارید و نماز را بپای دارید و زکوهٔ بدهید پس وقتی امر جهاد بر آنها صادر گردید گروهی از آنها میترسند از اینکه با مشرکین جنگ کنند مثل ترسیدن از خدا بلکه شدیدتر و گفتند ای پروردگار ما برای چه بر ما جنگ ثابت کردی چرا تأخیر نینداختی تا اجلیکه بهمه کس نزدیک است بآنها بگو متاع دنیا اندک است و آخرت بهتر است برای کسی که بپرهیزد از نافرمانی خدا و ستم گردیده نخواهد شد بمقدار رشته و هسته خرمائی [۷۷]

دریابد شما را مرگ هر کجا که بوده باشید اگر چه بوده باشید در قصرهای آراسته اگر بمنافقین خیری رسد گویند آن از نزد خدا است و اگر بآنان شرّی اصابت نماید گویند اینکه از نزد تو است (ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بگو تمامش از نزد خدا است و چیست اینکه قوم نادان را که از فهم سخن دورند [۷۸]

آنچه از نیکی بتو رسد از جانب خدا است و هر بدی که بتو رسد از نفس تو است و ما تو را برسالت بسوی مردم فرستادیم (که تبلیغ احکام کنی) و خدا کافی است که بر رسالت تو گواه باشد [۷۹]

کسیکه رسول را اطاعت کند همانا خدا را اطاعت کرده و کسی که اعراض کند ما تو را نگهبان آنها قرار ندادهایم [۸۰]

منافقین گویند ما تو را اطاعت میکنیم وقتی که از نزد تو بیرون رفتند در شب طائفهئی از آنها گفتند غیر از آنچه با تو گفتند و خدا مینویسد آنچه را که در شب تدبیر میکنند پس (ای رسول) از آنها اعراض کن و بر خدا توکّل نما و خدا کافی است که قائم بامور است [۸۱]

.

صفحه : ۱۱۳

(توضیح آیات)

الَّذِینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ الطّاغُوتِ از جمله خصوصیات مؤمنین که در اینکه آیه تذکر میدهد اینکه است که مؤمنین در راه خدا جهاد میکنند (سَبِیل) را دو طور معنی کردهاند یکی جهاد و دیگری طریق بهشت و بهتر اینکه است که گفته شود مؤمنین در طاعت خدا جهاد میکنند که آن طریق بهشت است و ثواب را ایجاب میکند، و کافرین در راه

طاغوت جنگ میکنند، بقولی مقصود از طاغوت شیطان است و بقولی کاهن است و بقول دیگر آنچه را که غیر از خدا عبادت شود آن طاغوت است.
فَقاتِلُوا أَولِیاءَ الشَّیطانِ إِنَّ کَیدَ الشَّیطانِ کانَ ضَعِیفاً از اینکه آیه معلوم میشود که مقصود از طاغوت شیطان است و ارشاد بمؤمنین است که شما مؤمنین چون ارتباطتان و تمسکتان بعروه محکم توحید است با قوّت قلب با یاوران شیطان بجنگید و همین طوری که شیطان ضعیف است کید و مکرش نیز ضعیف است و در پایه محکمی قرار نگرفته و بزودی کیدش منحل خواهد گردید و شما ظفر میابید.
أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ قِیلَ لَهُم کُفُّوا أَیدِیَکُم وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ در شأن نزول آیه از کلبی نقل میکنند که گفته در شأن عبد اللّه بن عوف زهری و مقداد بن أسود کندی و قدامهٔ بن مظعون و سعد بن ابی وقاص نازل شده که چون در مکه آنها از مشرکین رنج میکشیدند گفتند یا رسول اللّه اذن بده که با آنها جنگ کنیم بدرستی که بما اذیّت کردند، حضرت فرمود مرا امر بجنگ ننموده‌اند باید صبر کرد تا وقتش برسد چون رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بمدینه هجرت نمود و از جانب خدا حکم جنگ بدر صادر گردید رسول اللّه [ص] گفت باید جهاد کرد، و آنانکه بدروغ در مکه آرزوی جنگ با کفار را داشتند که باید جهاد کرد بدشان آمد و اظهار کراهت و ضعف نمودند خدای تعالی اینکه آیه را

صفحه : ۱۱۴

فرستاد که بآنهائیکه در مکه گفته شد پیش از نزول آیه جهاد (کُفُّوا أَیدِیَکُم) دست از جنگ بازدارید و بنماز و زکوهٔ اکتفاء کنید.
فَلَمّا کُتِبَ عَلَیهِمُ القِتالُ إِذا فَرِیقٌ مِنهُم یَخشَونَ النّاسَ کَخَشیَةِ اللّهِ أَو أَشَدَّ خَشیَةً الخ آیه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست. و خلاصه اینکه آیه سرزنش بآن مؤمنین میباشد که اینها بقدری از کفار میترسند مثل ترسیدنشان از خدا بلکه ترسشان از کفار شدیدتر از ترس خدا است اینکه است که اینها در مقام اعتراض میگویند چرا خدا بر ما حکم جنگ صادر گردانید که مرگ ما نزدیک گردد قوله تعالی (کُتِبَ عَلَیکُمُ القِتالُ وَ هُوَ کُرهٌ لَکُم) گفته‌اند اینکه آیه در باره جماعتی از مؤمنین آمد که هنوز در ایمان راسخ نبودند و ضعیف دل بودند و ایمان آنها کمال و قوّتی نداشت زیرا که ایمان قوی و قوّت دل میخواهد که در چنین موردی که هنوز اسلام خیلی قوی نگردیده و احتمال میرفت که مؤمنین شکست بخورند بعضی از جنگ و جهاد سستی کنند و اینکه دلیل بر نفاقشان نبوده زیرا که طبیعت بشری است که از مرگ میترسد و فرار میکند و معلوم میشود آنهائیکه از جهاد کراهت داشتند مؤمن بودند لکن ایمانشان کمال و فزونی نداشت بر طبیعت بشری غالب گردد که با اطمینان قلب وارد جهاد گردند اینکه بود که سستی مینمودند.
قُل مَتاعُ الدُّنیا قَلِیلٌ وَ الآخِرَةُ خَیرٌ لِمَنِ اتَّقی وَ لا تُظلَمُونَ فَتِیلًا برسول خطاب میرسد که اینکه جماعت را خاطرنشان نما و بگو تمتع بردن از دنیا و زندگانی آن در جنب آخرت بسیار اندک است زیرا که دنیا دار فانی است که بقاء و ثباتی در آن نیست و آخرت دار باقی است که برای اشخاص متقی و پرهیزکار بهتر است و گمان نکنید که خدای مهربان خواهد بشما ستم کند و بقدر رشته در هسته خرما ستم نخواهید شد.
آری آخرت برای مؤمن نیکوکار سرای امن و امان و جوار حضرت ربّانی و نعیم آن دائمی است چگونه توان دار فانی بی‌مقدار که لذائذ و حظوظ خیالی

صفحه : ۱۱۵

آن عین الم و خوشی آن عین غم و راحتی آن با مشقّت توأم گردیده مقایسه کنیم با آخرت که برای پرهیزکاران محلّ امن و امان

است و در ظلّ رحمت الهی همیشه شادمانند.

أَينَما تَكُونُوا يُدرِككُمُ المَوتُ وَ لَو كُنتُم فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ گوينـد (مُشَيَّدَةٍ) مأخوذ از (شـيد) است و بمعنی چيز محكم است، باز آيه مؤمنين را يـادآور ميشود كه بدانيـد وقـتی كه حكم مرگ وارد گرديـد هر كجا كه باشـيد اگر چه در قلعه محكم مطوّل كه دست كسـی بـآن نرسـد خود را محفوظ گردانيـد مرگ شـما را در می‌يابـد اشاره به اينكه كه شـما چه برای جهاد و جنگ با كفار حاضـر گرديـد يـا خود را در محل محفوظ داريـد موقع مرگ خواهيـد مرد و اگر موقعش نرسـيد در هر جا كه باشـيد ولو در ميـدان جنگ محفوظ ميباشيد پس ترس شما از جهاد كردن بی محل است.

وَ إِن تُصِبهُم حَسَـنَةٌ يَقُولُوا هـذِهِ مِن عِندِ اللّهِ وَ إِن تُصِبهُم سَـيِّئَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِن عِندِكَ قُل كُلٌّ مِن عِندِ اللّهِ گفته‌اند مقصود از حسـنه نعمت و طـاعت است و از بليه بلاء و معصيت است قـال اللّه تعـالی (وَ بَلَونـاهُم بِالحَسَـناتِ وَ السَّيِّئاتِ لَعَلَّهُم يَرجِعُونَ) يعنی اگر بآنها نعمـتی برسـد از وسـعت و آسـايش آنرا بخـدا نسـبت ميدهنـد و اگر بآنهـا بليّه‌ئی برسـد از مرض و قحطی آنرا بتـو نسـبت ميدهنـد و ميگوينـد از جهت تو و بشومی تو است چنانچه آيه از قوم موسـی [ع] حكايت ميكنـد (وَ إِن تُصِبهُم سَـيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسـی وَ مَن مَعَهُ) وقتی بلائی بآنها وارد ميشد فال بد ميزدند بموسـی و تابعين او، و نيز از قوم صالح حكايت ميكند كه وقتی بليه‌ئی بر آنها وارد ميشـد ميگفتنـد (اطّيرنـا بـك و قومك) ما بتو و قوم تو فال بـد ميزنيم، مفسـرين در شأن نزول آيه گفته‌انـد جماعتی از يهود و منافقين موقع جنـگ و قحطی و آفاتيكه بآنان ميرسـيد چنين ميگفتنـد كه نزول اينكه بليات از شومی محمّـد [صلّی اللّه عليه و آله و سلّم] است و آنچه از نعمت و خوشی برسد از خدا است اينكه بود كه خدای تعالی سخن ناروای

صفحه : ۱۱۶

آنهـا را ردّ ميكنـد كه ای محمّـد صلّی اللّه عليه و آله و سـلّم باينان بگو بلاء و آفات و خوشـی و رفاهيت و نعمت تماما از نزد خـدا است (اللّهُ يَبسُطُ الرِّزقَ لِمَن يَشاءُ وَ يَقدِرُ) سوره رعد آيه ۲۶.

معلوم ميشود كسانيكه چنين ميگفتند آنها مشرك در مقام فعل بودند يعنی گمان ميكردند در تدبير و نظام عالم و در تقديرات بشود عمل كسـی مـدخليت نمايد ديگر ندانسـتند كه عالم خلقت بيك نظام معين انجام گرفته و تقديرات تخلّف ناپذيری از روی حكمت بدست قادر توانا تحقق يافته و كسـی را در اصل خلقت و تدبير امور تصرفی نخواهد بود، آری چنانچه در سوره انفال آيه ۵۵ (ذلِكَ بِأَنَّ اللّهَ لَم يَكُ مُغَيِّراً نِعمَةً أَنعَمَها عَلی قَومٍ حَتّی يُغَيِّرُوا ما بِأَنفُسِـهِم) چنين نيست كه نعمتی كه خدا بقومی عطاء نمود تغيير بدهد مگر اينكه نفسانيـات خود را تغيير بدهنـد كه اعمـال خودشان ايجاب ميكنـد كه نعمت را از آنها سـلب نمايـد فَما لِهؤُلاءِ القَومِ لا يَكادُونَ يَفقَهُونَ حَدِيثاً گويـا به (مـال) كه در مورد تعجب آرنـد در مقـام سرزنش برآمـده و اشـاره بجمـاعتی است كه خـالی از ادراك و شعورنـد كه چيست آنها را كه خـدا را فيّاض مطلق و دائم الاحسان نميداننـد در صورتی كه آنچه بتقـدير عزيز عليم واقع گردد عين خير و صلاح است.

ما أَصابَكَ مِن حَسَـنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَ ما أَصابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَفسِكَ اگرچه از ظاهر آيه چنين بر ميآيد كه خطاب برسول صلّی اللّه عليه و آله و سلّم است لكن بقرينه آيات ديگر نظير فرموده حق تعالی (وَ ما أَصابَكُم مِن مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَت أَيـدِيكُم وَ يَعفُوا عَن كَثِيرٍ) و غير اينها گويا خطاب بعموم افراد بشر نموده كه ای بشر بدان هر خير و نيكی و نعمت كه بتو برسد از فضل و كرم الهی بروز و ظهور نموده زيرا كه او خير محض است از خير جز خير نيايد و بتو امتحانا و امتنانا تفضل نموده و آنچه از بلاها و مصيبات و ناگواريها بتو رسد از نفس تو است اعمال زشت تو است كه بلاء و مصيبات را ايجاب نموده، اشاره به اينكه كه تو خودت

صفحه : ۱۱۷

دوستی رسول دوستی خدا و اطاعت رسول اطاعت خدا است از جهت نقص وجودت و اعمال ناپسندت خود را در معرض بلیات واقع گردانیده‌ئی یعنی خودت سبب بلیات خود شده‌ئی.

وَ أَرسَلناکَ لِلنّاسِ رَسُولًا وَ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً ای رسول تو بگفتار ناروای کفار آزرده مشو و من تو را برای مردم رسول قرار دادم فقط وظیفه تو تبلیغ رسالت است و تقدیرات امور بدست تو نیست بدست مبدء عالم است (تُعِزُّ مَن تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ بِیَدِکَ الخَیرُ).

مَن یُطِعِ الرَّسُولَ الی قوله تعالی وَ کَفی بِاللّهِ وَکِیلًا کسیکه پیغمبر را اطاعت کند حقیقتا خدا را اطاعت کرده.

بروایتی پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روزی فرمود

(من احبّنی فقد احبّ اللّه و من اطاعنی فقد اطاع اللّه و من عصانی فقد عصی اللّه)

یعنی دوست داشتن من دوستی خدا است و اطاعت کردن امر من همانا اطاعت خدا است، منافقین گفتند محمّد [ص] نهی از شرک نمیکند مگر برای اینکه او را خدای خود بگیریم همانطوری که نصاری عیسی را بخدائی گرفتند اینکه آیه نازل گردید.

(وَ مَن تَوَلّی) یعنی هر کس از فرمان تو اعراض کند، ما تو را بر آنها نگهبان نفرستادیم، بر تو است تبلیغ و بس.

(وَ یَقُولُونَ) منافقین در حضور تو گویند از ما است فرمان‌برداری تو و چون از نزد تو بیرون روند جماعتی از آنان شب را بروز آورند و با یکدیگر میگویند غیر آنچه تو با ایشان میگوئی و خدا در نامه اعمال آنها آنچه را که در شب تدبیر میکنند از مخالفت قول تو مینویسد، ای رسول از آنها اعراض نما و بخدا توکّل کن، بس است خدا که بامور بنده‌گان قائم و برای اینکه کفایت شرّ منافقین نماید متصرف در احوال آنها باشد و انتقام تو را از آنها بکشد.

صفحه : ۱۱۸

[سوره النساء (۴): آیات ۸۲ تا ۸۹]

اشاره

أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ القُرآنَ وَ لَو کانَ مِن عِندِ غَیرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اختِلافاً کَثِیراً (۸۲) وَ إِذا جاءَهُم أَمرٌ مِنَ الأَمنِ أَوِ الخَوفِ أَذاعُوا بِهِ وَ لَو رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الأَمرِ مِنهُم لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَستَنبِطُونَهُ مِنهُم وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکُم وَ رَحمَتُهُ لَاتَّبَعتُمُ الشَّیطانَ إِلاّ قَلِیلًا (۸۳) فَقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ لا تُکَلَّفُ إِلاّ نَفسَکَ وَ حَرِّضِ المُؤمِنِینَ عَسَی اللّهُ أَن یَکُفَّ بَأسَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ اللّهُ أَشَدُّ بَأساً وَ أَشَدُّ تَنکِیلًا (۸۴) مَن یَشفَع شَفاعَةً حَسَنَةً یَکُن لَهُ نَصِیبٌ مِنها وَ مَن یَشفَع شَفاعَةً سَیِّئَةً یَکُن لَهُ کِفلٌ مِنها وَ کانَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ مُقِیتاً (۸۵) وَ إِذا حُیِّیتُم بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِأَحسَنَ مِنها أَو رُدُّوها إِنَّ اللّهَ کانَ عَلی کُلِّ شَیءٍ حَسِیباً (۸۶)

اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ لَیَجمَعَنَّکُم إِلی یَومِ القِیامَةِ لا رَیبَ فِیهِ وَ مَن أَصدَقُ مِنَ اللّهِ حَدِیثاً (۸۷) فَما لَکُم فِی المُنافِقِینَ فِئَتَینِ وَ اللّهُ أَرکَسَهُم بِما کَسَبُوا أَ تُرِیدُونَ أَن تَهدُوا مَن أَضَلَّ اللّهُ وَ مَن یُضلِلِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِیلًا (۸۸) وَدُّوا لَو تَکفُرُونَ کَما کَفَرُوا فَتَکُونُونَ سَواءً فَلا تَتَّخِذُوا مِنهُم أَولِیاءَ حَتّی یُهاجِرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوا فَخُذُوهُم وَ اقتُلُوهُم حَیثُ وَجَدتُمُوهُم وَ لا تَتَّخِذُوا مِنهُم وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً (۸۹)

صفحه : ۱۱۹

[ترجمه]

آیا چرا در قرآن تدبّر نمیکنید و اگر از نزد غیر خدا بود همانا در آن اختلاف بسیار مییافتید [۸۲]

و چون بمنافقین خبری بیایـد از امن یا خوف آنرا فاش میکنند و اگر آنان رد میکردند برأی رسول و صاحبان حکم هر آینه آنهائیکه صـاحب اسـتنباطند از آنهـا میدانسـتند که بایـد حکم را افشـاء کرد یـا اخفاء نمود و اگر نبود فضل و رحمت خـدا بر شـما همانا تابع شیطان میگردیدید مگر اندکی از شما [۸۳]

پس ای رسول در راه خدا جنگ کن و کسـی جز خودت تکلیف گردیده بر آن نشده و مؤمنین را ترغیب گردان بر جهاد شاید خدا از شـما بازدارد شـدت کارزار از آنهائی که کافر شدنـد به اینکه که در دل آنها ترس انـدازد و خدا در هیبت و صولت (بالاتر) و در عقوبت شدیدتر است [۸۴]

کسـیکه در امر خیری واسطه گردد بهره‌ئی از ثواب نصیب وی میگردد و کسیکه در امر شرّی واسطه گردد برای او نصیبی میباشد از وبال آن و خدا بر هر چیزی توانا و نگهبان و گواه میباشد [۸۵]

و وقتی کسـی بر شـما سلام و تحیّتی کرد شـما بنیکوتر او را تحیّت گوئیـد یا مطابق تحیت او را پاسخ دهیـد همانا خدا بر هر چیزی حساب کننده است [۸۶]

خـدا است و نیست الهی مگر او و همانا البته خدا شـما را جمع میکند (از قبور) بسوی روز قیامت و شـکی در آن نیست و کی است از خدا راست‌گوتر در گفتار [۸۷]

پس چیست شـما مؤمنین را که راجع بمنـافقین دو فرقه شده‌ایـد و خـدا بکیفر اعمالشـان آنها را باز گردانـد آیا اراده میکنیـد آنها را هدایت نمائید کسی را که خدا گمراهش گردانید تو هرگز برای او راه هدایتی نمییابی [۸۸]

دوست داشـتند آن بر گشتگان که شما کافر گردید همچنانکه خودشان کافر شدند شما از آنها کسی را دوست خود نگیرید تا وقتی که در راه خدا مهاجرت کنند پس اگر از ایمان اعراض کردند هر کجا آنها را یافتید بگیرید و بکشـید و از آنان نه دوستی بگیرید و نه یاوری [۸۹]

.

صفحه : ۱۲۰

(توضیح آیات)

أ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ وَ لَو کانَ مِن عِنـدِ غَیرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اختِلافاً کَثِیراً از جمله دلیل‌هائی که برای اثبات حقّانیت قرآن در اینکه آیه تذکر میدهد عدم اختلاف در آیات قرآنی است و اینکه عدم اختلاف برای کسـی ظاهر میگردد که در قرآن تدبّر نماید و آیات را با هم بسـنجد اینکه است که بصورت اسـتفهام انکاری اعتراض نموده که چرا در قرآن تدبّر نمیکنید تا اینکه حقانیت قرآن بر شما واضـح گردد اگر تـدبر میکردیـد و آیـات را بـا هم مرتبـط میگردانیدیـد میفهمیدیـد که تمامش بیک نسق و یک اسلوب در کمال فصـاحت و بلاـغت واقع و میبافتیـد که چگونه راجع بهر مطلبی و حکمی که بیـان نموده در بیانش تعارض و تنافی وجود نـدارد، هر سوره‌ئی که ملاـحظه میشود غالبا دیـده میشود که آیـات آخرش مربوط به آیـات اوائـل او یا نتیجه او است، و نیز راجع بحکایات و داسـتانهای انبیاء و گذشـته‌گان تعارضـی در بیان آنها یافت نمیگردد بخلاف داسـتانهای بشـر که حکایت شـده که چقدر اختلاف و تناقض‌گوئی در آن دیـده میشود حتی در گفتار حکماء و دانشـمندان چه در گفتارشان چه در تألیفاتشان تناقض بسیار دیـده میشود مثل اینکه گاهی در جائی مطلبی میگویند و در جای دیگر عکس آن یا ضدّش را میآورند.

اینکـه اسـت کـه یکی از معجزات قرآن عـدم اختلاـف در آیـات و در نظم کلمـات و معـانی است، اگر قـدری در آیـات دقّت کنید بخوبی میفهمید که اینکه نحو بیان با اینکه خصوصیاتی که مخصوص بخود او است از عهده بشر خارج است.

در مجمع گفته در اینجا چند قول است: ۱- اگر از نزد غیر بود در آن اختلاف و تناقض میبافتی از جهت حق و باطل [قتاده و إبن عباس] ۲- اختلاف در اخبار از سرائر آنها. [زجاج] ۳- از جهت بلاغت و عدم آن و اینکه قول از ابی علی است.

صفحه : ۱۲۱

۴- تناقض بسیار چه کلام بشر در حینی که بطول انجامید خالی از تناقض در معانی و اختلاف در لفظ نیست و همه‌اش منفی است و کما قال جلّت عظمته (لا یَأتِیهِ الباطِلُ مِن بَینِ یَدَیهِ وَ لا مِن خَلفِهِ). [إبن عباس] وَ إِذا جاءَهُم أَمرٌ مِنَ الأَمنِ أَوِ الخَوفِ أَذاعُوا بِهِ آیه خبر میدهد که وقتی خبری از امن یا صلح یا ظفر یا خوف از جنگ آمد فاش میگردانند، و گفته‌اند که اینکه آیه در شأن منافقی آمد که رسول در پنهانی باو خبر داده بود که روزی بر دشمن ناگاه حمله میآوریم و نمیخواست اینکه سخن فاش شود آن منافق که شنیده بود عمدا فاش گردانید.

وَ لَو رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الأَمرِ مِنهُم لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَستَنبِطُونَهُ مِنهُم در اینکه مقصود از اولی الامر کیانند قبلا گفته شد که بعضی گفته‌اند علمائند و بقولی رؤساء و باجماع امامیه معصومیند که از خطاء و اشتباه محفوظند و صاحبان امرند که حقایق را از قرآن استخراج میکنند چنانچه فرمود همانا آنها میدانند آنچه را که استنباط نموده‌اند.

وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکُم وَ رَحمَتُهُ لَاتَّبَعتُمُ الشَّیطانَ إِلّا قَلِیلًا شاید آیه اشاره باین باشد که تمام مردم تابع شیطانند مگر عدّه کمی از آنهائیکه از خطاء و سهو محفوظند و آن قلیل همانا معصومیند و آنها کسانی میباشند که پس از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مفسّر قرآن و حافظ احکامند.

فَقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ لا تُکَلَّفُ إِلّا نَفسَکَ وَ حَرِّضِ المُؤمِنِینَ عَسَی اللّهُ أَن یَکُفَّ بَأسَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ اللّهُ أَشَدُّ بَأساً وَ أَشَدُّ تَنکِیلًا بعضی از مفسرین گفته (فاء) در اول آیه جواب آنست که گفت (وَ مَن یُقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ فَیُقتَل أَو یَغلِب فَسَوفَ نُؤتِیهِ أَجراً عَظِیماً) پس معنی چنین میشود که اگر اراده درک اجر بزرگ داری پس قتال کن.

و قول دیگر اینکه است که (فَقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ) متصل بآن آیه دیگر است (وَ ما لَکُم لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ) پس قتال کن در راه خدا.

صفحه : ۱۲۲

و از کلبی نقل میکنند که گفته سبب نزول آیه اینکه بود که بعد از واقعه احد رسول خدا با أبو سفیان وعده کرد که موسم بدر صغری با هم آیند و جنگ کنند چون وقت میعاد رسید رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باصحاب گفت باید داخل جهاد شویم و بوعده‌ئی که داده‌ایم عمل کنیم بعضی اظهار کراهت نمودند و بر آنها دشوار گردید اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید ای محمّد [ص] (فَقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ) تو بیرون رو و جهاد کن اینکه حکم جز بر تو ننهاده‌اند.

چنانچه مفسرین گفته‌اند مقصود اینکه نیست که بر دیگران حکم جهاد نیست بلکه مقصود اینکه است تو را بعمل دیگران الزام نمیکنند (لا تُکَلَّفُ إِلّا نَفسَکَ) یعنی بر تو تکلیف نشده مگر عمل خودت از عمل دیگران ضرری بر تو نیست (وَ حَرِّضِ المُؤمِنِینَ) مؤمنین را ترغیب کن بر جهاد و از ثواب جهاد و فضیلت آن برای آنها سخن گو، اینکه بود که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مؤمنین را از فضیلت جهاد خبردار گردانید و مکرّر فرمود (جاهِدُوا فِی اللّهِ) و میفرمود جهاد دری است از درهای بهشت و امثال اینکه کلمات را تکرار مینمود (عَسَی اللّهُ أَن یَکُفَّ بَأسَ الَّذِینَ کَفَرُوا) الخ یعنی تو را از شرّ قریش محفوظ میدارد، و مؤمنین را بظفر و نصرت امیدوار مینمود و آنها را موعظه میفرمود که نباید از دشمن بترسید باید از خدا بترسید اگر از خدا بترسید شرّ دشمن را از شما دفع میکند و شما را مظفّر و منصور میگرداند.

مَن یَشفَع شَفاعَةً حَسَنَةً یَکُن لَهُ نَصِیبٌ مِنها شفاعت مأخوذ از شفع و ضدّ وتر است وقتی کسی شفیع کسی گردید جفت او و ثانی او میگردد، و شفاعت حسنه اینکه است که کسی شرّ ظالمی را از مؤمن دفع کند لوجه اللّه برای خوشنودی خدا.

و بقولی شفاعهٔ حسنه دعوت مسلم است بسوی ایمان زیرا که آن بمعنی شفاعت است بسوی خدا، و در حدیثی رسیده کسی که ببرادر مسلم خود در غیاب او دعا کند دعای او اجابت میشود و ملك باو گوید برای تو است دو مثل آن.

صفحه : ۱۲۳

وَ مَن یَشفَع شَفاعَةً سَیِّئَةً یَکُن لَهُ کِفلٌ مِنها کفل بمعنی نصیب است کسیکه در امر شرّی شفیع کسی و جفت او گردد از آن شرّ چیزی نصیب او و مقارن او میگردد وَ کانَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ مُقِیتاً در معنی (مقیت) پنج قول از مفسرین نقل شده:

۱- مقتدر ۲- مقتدر عند اللّه ۳- حفیظ و نگاه‌دار بود ۴- گواه باشد ۵- خبردهنده باشد.

خلاصه اینکه فرموده خداوند بر هر چیزی مقتدر و غالب است و مطابق اعمال و نیّت شما پاداش میدهد (ان خیرا فخیرا و ان شرّا فشرّا) وَ إِذا حُیِّیتُم بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِأَحسَنَ مِنها أَو رُدُّوها إِنَّ اللّهَ کانَ عَلی کُلِّ شَیءٍ حَسِیباً خدای متعال در اینکه آیه امر فرموده که هرگاه تحیّت داده شدید بتحیتی پس تحیّت گوئید تحیت دهنده را بنیکوتر از تحیت او، و تحیّهٔ اگر چه اطلاق دارد و هر نوع تحیت و تعارفی را شامل میگردد لکن چنانچه بنای مفسرین بر اینکه است مصداق کاملش سلام است امر در آیه را بوجوب جواب سلام حمل نموده‌اند، و امر دلالت بر وجوب دارد و در آیه قید نشده که جواب سلام مسلمان و مؤمن واجب است پس باطلاق آیه توان گفت ولو کافر سلام کند باید باو رد نمود یا مطابق آن یا زیاده و تخییر بین زیاده و ترك آن است و سلام دعاء بر سلامتی است، اگر گفت (السلام علیکم) سزاوار اینکه است که هرگاه از اهل ایمان باشد در جواب گفته شود (السلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته).

از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که فرموده وقتی یکی از یهود و نصاری بر شما سلام کرد شما در جواب بگوئید و علیکم، و گفته‌اند یهودیها در سلام بر مسلمانها تند میگفتند (السام علیکم) و سام بمعنی مرگ است شما در جواب بگوئید و علیکم یعنی آنچه گفتی بر خودت باد.

در مجمع البیان گفته ابی امامه از مالك بن تیهان روایت کرده که کسیکه

صفحه : ۱۲۴

گفت

(السلام علیکم)

ده حسنه برای او نوشته میشود و کسیکه گفت

(السلام علیکم و رحمهٔ اللّه)

بیست حسنه برای او نوشته میشود و کسیکه گفت

(السلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته)

سی حسنه برای او نوشته میشود.

(إِنَّ اللّهَ کانَ عَلی کُلِّ شَیءٍ حَسِیباً) همانا خدا بر هر چیزی میباشد محاسب و حفیظ و تمام اعمال و افعال و نیّات شما را میداند و بر هر عملی اجری و پاداشی مقرر فرموده همین سلام مؤمنین بر یکدیگر از بهترین اعمال نیك بشمار میرود در مجمع البیان در ذیل آیه (وَ إِذا حُیِّیتُم) گفته علی بن ابراهیم در تفسیر خود از صادقین علیهما السلام روایت کرده که مراد از تحیّت در اینکه آیه سلام و

غير او است از نيكيهاى ديگر.

و در كافى باسناد خود از سكونى روايت ميكند كه گفت رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود سلام مستحب است و جواب آن واجب است.

باز در كافى باسناد خود از جرّاح مدائنى روايت ميكند كه فرمود بايد كوچك بر بزرگ و كسيكه راه ميرود بر آنكه نشسته و افراد كم بر افراد زياد سلام كنند.

باز در كافى باسناد خود از عيينه (خ ل) از مصعب از حضرت صادق عليه السّلام نقل ميكند كه فرموده افراد كم بافراد زياد ابتداء سلام كنند، شخص سواره بر پياده، اسب سوار بر خرسواران ابتداء سلام كنند. [الميزان] امثال اينكه روايات بسيار است و فضيلت سلام كننده ولو آنكه سلام كردن مستحب است و جواب آن واجب، عمل مستحب در اينجا فضيلت دارد بر عمل واجب و سزاوار اينكه است كه مؤمنين وقتى بهم ميرسند پيش‌دستى كنند در سلام كه ثواب آن بسيار است و محبت و دوستى بين آنها پديد ميگردد.

اللّه لا إِلهَ إِلّا هُوَ لَيَجمَعَنَّكُم إِلي يَومِ القِيامَةِ لا رَيبَ فِيهِ وَ مَن أَصدَقُ مِنَ اللّهِ حَدِيثاً لام (لَيَجمَعَنَّكُم) لام قسم و (حَدِيثاً) منصوب و تميز است مثل اينكه گفته ميشود كى است نيكوتر از زيد (مِن) در لفظ استفهام و در معنى تقرير

صفحه : ۱۲۵

است و (إِلي) بمعنى فى ميباشد.

يعنى نيست الهى مگر او قسم بخدا كه شما را در قيامت كه محقق الوقوع و شكّى در وقوع آن نيست جمع ميكند (وَ مَن أَصدَقُ مِنَ اللّهِ حَدِيثاً) و كى است صادق‌تر از خدا از حيث گفتار و (يَومِ القِيامَةِ) روزى است كه بامر پروردگار تمام مرده‌گان از قبر بميعاد پروردگارشان ميشتابند و همه در صعيد واحد جمع ميگردند.

(لَيَجمَعَنَّكُم) جمع نمودن حق تعالى افراد بشر را در قيامت بدو معنى است يكى جمع نمودن اعضاء آدمى را كه در خاك پوسيده و متفرق گرديده برميگرداند آنرا بصورت اول بطوريكه هم خودش خود را ميشناسد كه از حيث جسمانيت و روحانيت با تمام قوى و مشاعر جسمانى و روحانى همانست كه در دنيا زندگانى مينمود و هم ديگران وى را ميشناسند. و ديگر تمام افراد بشر از سابقين و لاحقين همه پاى ميزان حساب در دادگاه عدل الهى با هم اجتماع مينمايند و هر كسى بسزاى عمل خود خواهد رسيد.

فَما لَكُم فِي المُنافِقِينَ فِئَتَينِ وَ اللّهُ أَركَسَهُم بِما كَسَبُوا در مجمع البيان گفته كلام را عود داده بذكر منافقين و فرموده (فَما لَكُم) چيست بر شما اى مؤمنين كه در امر جماعت منافقين دو فرقه مختلف گرديده‌ايد و بعضى از شما آنان را تكفير ميكنيد و بعضى تكفير نميكنيد (وَ اللّهُ أَركَسَهُم بِما كَسَبُوا) يعنى خدا آنها را بسوى كفار رد كرد زيرا كه اظهار كفر نمودند.

[إبن عباس] و بقولى آنها را براى كفرشان هلاك گردانيد. [قتاده] (أَ تُرِيدُونَ أَن تَهدُوا) آيا ميخواهيد حكم كنيد بهدايت كسيكه خدا او را گمراه ناميده.

خلاصه آيه اعتراض بآنهائى است كه ميگفتند كافر نيستند و ميخواهند از كشتن آنها دفاع كنيد با اينكه خدا بضلالت آنها حكم نموده.

صفحه : ۱۲۶

تا آنجا كه گفته (وَ مَن يُضلِلِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا) كسى را كه خدا نسبت ضلالت باو داد حكم غير خدا بهدايت او نفع نمى‌بخشد.

در شأن نزول آيه گفته شده كه آيه در باره جماعتى فرود آمده كه از مكه بمدينه آمدند و اظهار اسلام نمودند نزد مسلمين پس از

آن بمکه رجوع کردند برای اینکه هوای مدینه را وخیم دانستند پس در مکه اظهار شرک کردند و با مال التجاره بیمامه مسافرت نمودند پس مسلمانها اراده کردند با آنها جنگ کنند پس از آن با هم اختلاف کردند بعضی گفتند با آنها جنگ نمیکنیم برای اینکه ایمان آورده‌اند و بعضی دیگر گفتند اینها مشرکند اینکه بود که در باره آنان آیه نازل گردید. [مجاهد و حسن] و همین طور از ابی جعفر علیه السّلام روایت شده.

و بقول دیگر آیه در باره جماعتی وارد شده که در جنگ احد تخلف کردند و گفتند (لَو نَعلَمُ قِتالًا لَاتَّبَعناکُم) پس بین اصحاب رسول اختلاف واقع گردید که جماعتی گفتند آنها را میکشیم و جماعتی گفتند آنها را نمی‌کشیم پس آیه بالا نازل گردید. [بیان طبرسی اجمالا- بپایان رسید] وَدُّوا لَو تَکفُرُونَ کَما کَفَرُوا فَتَکُونُونَ سَواءً فَلا تَتَّخِذُوا مِنهُم أَولِیاءَ یعنی آن برگشته‌گان از دین تمنّی میکنند و دوست میدارند که شما مسلمانان کافر شوید تا با یکدیگر مساوی باشید پس ای مسلمانان شما کسی را از آنها دوست خود نگیرید تا وقتی که ایمان آرند و از مکه بمدینه مهاجرت نمایند در راه رضای خدا یعنی هجرت آنها از اغراض دنیوی خالی باشد پس اگر اعراض کردند آنها را بگیرید و بکشید هر کجا که آنها را یافتید و از آنها نگیرید نه دوستی و نه یاری و نه مددکاری.

صفحه : ۱۲۷

[سوره النساء (۴): آیات ۹۰ تا ۹۳]

اشاره

إِلاَّ الَّذِینَ یَصِلُونَ إِلی قَومٍ بَینَکُم وَ بَینَهُم مِیثاقٌ أَو جاؤُکُم حَصِرَت صُدُورُهُم أَن یُقاتِلُوکُم أَو یُقاتِلُوا قَومَهُم وَ لَو شاءَ اللّهُ لَسَلَّطَهُم عَلَیکُم فَلَقاتَلُوکُم فَإِنِ اعتَزَلُوکُم فَلَم یُقاتِلُوکُم وَ أَلقَوا إِلَیکُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللّهُ لَکُم عَلَیهِم سَبِیلاً (۹۰) سَتَجِدُونَ آخَرِینَ یُرِیدُونَ أَن یَأمَنُوکُم وَ یَأمَنُوا قَومَهُم کُلَّما رُدُّوا إِلَی الفِتنَةِ أُرکِسُوا فِیها فَإِن لَم یَعتَزِلُوکُم وَ یُلقُوا إِلَیکُمُ السَّلَمَ وَ یَکُفُّوا أَیدِیَهُم فَخُذُوهُم وَ اقتُلُوهُم حَیثُ ثَقِفتُمُوهُم وَ أُولئِکُم جَعَلنا لَکُم عَلَیهِم سُلطاناً مُبِیناً (۹۱) وَ ما کانَ لِمُؤمِنٍ أَن یَقتُلَ مُؤمِناً إِلاّ خَطَأً وَ مَن قَتَلَ مُؤمِناً خَطَأً فَتَحرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ وَ دِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلی أَهلِهِ إِلاّ أَن یَصَّدَّقُوا فَإِن کانَ مِن قَومٍ عَدُوٍّ لَکُم وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَتَحرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ وَ إِن کانَ مِن قَومٍ بَینَکُم وَ بَینَهُم مِیثاقٌ فَدِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلی أَهلِهِ وَ تَحرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ فَمَن لَم یَجِد فَصِیامُ شَهرَینِ مُتَتابِعَینِ تَوبَةً مِنَ اللّهِ وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً (۹۲) وَ مَن یَقتُل مُؤمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَیهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِیماً (۹۳)

صفحه : ۱۲۸

[ترجمه]

اینکه استثناء است (از فَخُذُوهُم وَ اقتُلُوهُم در آیه قبل) مگر آنهائی را که بجماعتی که بین شما و آنها عهد و میثاقی است پناهنده شدند یا پیوندی نمودند بجماعتی که نزد شما آمدند در حالیکه دل تنگ بودند و کراهت داشتند که با شما جنگ کنند یا جنگ کنند با قوم خود از کفار و اگر خدا خواسته بود همانا آنها را بر شما مسلّط کرده بود و با شما جنگ میکردند پس اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما جنگ نکردند و بسوی شما القاء تسلیم نمودند یعنی امان طلبیدند در اینکه صورت) خدا قرار نداده برای شما در کشتن آنها راهی [۹۰]

بزودى جماعت ديگرى را ميابيد كه اراده دارند باظهار اسلام از شما ايمن باشند و باظهار كفر از قوم خودشان ايمن گردند و هرگاه رد گرديده شوند بآن فتنه باز گردند پس اگر از جنگ با شما كناره‌گيرى نگيرند و از شما امان نطلبند و دست از جنگ با شما بازندارند پس آنها را هر جا كه يافتيد بگيريد و بكشيد و براى شما بر آن گروه حجتى ظاهر قرار داده [۹۱]

و بر مؤمن جايز نيست كه عمدا مؤمنى را بكشد مگر بخطاء و هر كس بخطاء مؤمنى را كشت بايد بنده مؤمن را آزاد كند و اينكه ديه ايست مسلّم كه بايد باهل مقتول برسد مگر اينكه اهل مقتول گذشت كند از حق خود پس اگر آن مقتول از جماعتى باشد كه دشمن شما ميباشند در صورتى كه آن مقتول مؤمن بوده پس بر قاتل او واجب است كه بنده مؤمنى را آزاد كند و هرگاه بوده باشد آن مقتول از جماعتى كه بين آنها و شما مسلمانان عهد و پيمان است بر قاتل واجب است كه ديه او را باهلش بدهد و يك بنده مؤمنى را نيز آزاد كند و هرگاه بنده‌ئى نيافت كه آزاد كند بايد دو ماه پى در پى روزه بگيرد اينكه توبه ايست از حكم خدا و خدا عالم و درستكار است [۹۲]

و كسيكه عمدا مؤمنى را بكشد كيفر او جهنم است و در آن جاويدان است و لعنت و غضب خدا بر او است و براى او عذاب اليم آماده شده [۹۳]

.

صفحه : ۱۲۹

توضيح آيات

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلى قَومٍ بَينَكُم وَ بَينَهُم مِيثاقٌ أَو جاؤُكُم حَصِرَت صُدُورُهُم (إِلَّا) استثناء از آيه بالا (فَخُذُوهُم وَ اقتُلُوهُم) ميباشد كه راجع بمنافقين بود كه آنها از هجرت با رسول برگشتند بمكه كه چنين امر فرموده بود كه آنها را هر جا يافتيد بگيريد و بكشيد مگر آنهائيكه (يَصِلُونَ) پيوند و پناه آورده‌اند بگروهيكه بين شما و آنها ميثاق و پيمان واقع شده، گفته‌اند مقصود قبيله خزاعه بودند كه هر كس بآنها پناه آرد در جوار حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم باشد (أَو جاؤُكُم حَصِرَت صُدُورُهُم) اينكه جمله حال است باضمار (قد) يا بيان (جاؤُكُم) (حصر) بمعنى ضيق و انقباض است (أو) عطف بجمله پيش است يعنى با اينكه جماعت مقاتله نكنيد وقتى كه نزد شما آمدند در حاليكه تنگ دل و فشرده خاطر باشند از اينكه با شما جنگ كنند (أَو يُقاتِلُوا قَومَهُم) يا با قوم خود جنگ كنند از كفار، و گفته‌اند اينان بنى مدلج بودند كه بعد از واقعه احد سراقة بن مالك مدلجى را خدمت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرستادند و پيمان بستند كه با پيغمبر [ص] جنگ نكنند و با قريش نيز بهمين طريق عهد كردند.

و از حضرت باقر عليه السّلام روايت شده كه مقصود بنى اسلمند كه بلال بن عويم اسلمى را نزد رسول [ص] فرستادند و با يكديگر معاهده كردند كه جنگ نكنند و نيز حمايت مشركين ننمايند، و نزد بعضى بنى اشجعند كه بمدينه آمدند و رئيس آنها مسعود بن رخيل بود رسول خدا [ص] آنها را مهمانى كرد و از سبب آمدن آنها پرسيد گفتند آمده‌ايم كه با هم معاهده كنيم كه با يكديگر جنك نكنيم رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم با آنها عهد بست (وَ لَو شاءَ اللّهُ) و اگر خدا ميخواست و حكمت او اقتضاء ميكرد (لَسَلَّطَهُم عَلَيكُم) همانا آنها را بر شما مسلّط ميگردانيد يا اينكه ترس از شما را از دل آنان بيرون ميبرد و سينه آنها را باز ميگردانيد و قلبشان را قوّت ميداد (فَلَقاتَلُوكُم) و با شما جنك ميكردند

صفحه : ۱۳۰

(فَإِنِ اعتَزَلُوكُم) اگر آنها از شما كناره‌گيرى كردند (فَلَم يُقاتِلُوكُم) و با شما جنك نكردند و با شما صلح كردند و امان خواستند

(فَما جَعَلَ اللّهُ لَكُم عَلَيهِم سَبِيلًا) در اينكه صورت شما را بر آنها راهى نيست كه آنها را بكشيد يا مال آنها را ببريد. و باتّفاق اينكه آيه بآيه (فَإِذَا انسَلَخَ الأَشهُرُ الحُرُمُ) منسوخ است.

[منهج الصادقين] سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأمَنُوكُم وَ يَأمَنُوا قَومَهُم الخ آيه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضيح نيست. و خلاصه اينكه گفته‌اند آيه راجع بقوم بنى غطفان يا بنى اسد است كه آنان بمدينه آمدند و اظهار اسلام كردند و غرضشان اينكه بود كه از شما اهل اسلام ايمن باشند و چون از مدينه برگشتند كافر شدند كه از اهل خود ايمن باشند.

كُلَّما رُدُّوا إِلَى الفِتنَةِ أُركِسُوا فِيها گفته‌اند (فتنه) در اينجا بمعنى شرك است چنانچه گفت (وَ الفِتنَةُ أَشَدُّ مِنَ القَتلِ) و در وصف آن جماعت فرموده هرگاه بسوى (فتنه) يعنى جنك با اسلام يا در فساد بين مسلمين خوانده شوند (أُركِسُوا فِيها) از آن فتنه باز گرديده شوند.

فَإِن لَم يَعتَزِلُوكُم وَ يُلقُوا إِلَيكُمُ السَّلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيدِيَهُم فَخُذُوهُم وَ اقتُلُوهُم پس اگر اينكه جماعت از جنك با شما كناره نگيرند يعنى دست از جنك با شما مسلمين برندارند پس آنها را هر كجا يافتيد بگيريد و بكشيد وَ أُولئِكُم جَعَلنا لَكُم عَلَيهِم سُلطاناً مُبِيناً آيه مسلمانها را در كشتن و غارت كردن كفار و منافقين اذن و تسلط داده از حضرت صادق [ع] روايت شده كه اينكه آيه در باره عيينهٔ بن حصن فزارى نازل شده كه چون در شهر آنها قحطى شد نزد رسول [ص] آمد و با حضرت موادعه نمود كه در بطن نخل اقامه نمايد و آنحضرت متعرض او و قومش نشود و او منافق بود و آن حضرت وى را

(الاحمق المطاع فى قومه)

نام نهاده بود.

صفحه : ۱۳۱

وَ ما كانَ لِمُؤمِنٍ أَن يَقتُلَ مُؤمِناً إِلّا خَطَأً وَ مَن قَتَلَ مُؤمِناً خَطَأً فَتَحرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهلِهِ إِلّا أَن يَصَّدَّقُوا در (الّا) استثنائيه دو قول است بعضى استثناء منقطع گرفته‌اند نظر به اينكه كه كلام در عدم جواز كشتن مؤمن تمام شد تا قوله تعالى (أَن يَقتُلَ مُؤمِناً) بعد فرمود (فان كان القتل خطأ) و بعضى گفته‌اند استثناء متصل است يعنى نبايد مؤمن را عمدا كشت مكر خطاء واقع گردد.

مفسرين گفته‌اند آيه در باره عيّاش بن ابى ربيعه مخزومى وارد گرديده و او پيش از هجرت در مكه نزد رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آمد و ايمان آورد چون رسول بمدينه آمد نتوانست در مكه بماند در بعض كوهاى مدينه رفت و جاى گرفت و چون خبر اسلام او بمادرش رسيد او جزع و بى‌تابى بسيار نمود و اسلام آوردن او و رفتنش بروى ناگوار گرديد و بپسرانش أبو جهل و حارث كه برادران عياش بودند گفت بخدا كه در هيچ سقفى نروم و هيچ طعامى و شرابى نخورم تا نرويد و او را پيش من نياوريد آنها بر خواستند و با حارث بن زيد در آنجا كه جايش را شناخته بودند رفتند و باو گفتند مادرت سوگند خورده كه در سايه نرود و غذا نخورد و آب ننوشد تا تو را نبيند و با او عهد كردند و سوگند خوردند كه او را نيازارند و در باب دين بر او اكراه نكنند و چون سوگند مادر و عهد آنها را شنيد از كوه بزير آمد و دست بدست آنها داد آنها او را گرفتند و دستهاى او را بستند و هر برادرى وى را صد تازيانه بزد و او را نزد مادرش آوردند و مادرش قسم ياد نمود كه او را از بند رها نكند تا كافر نشود چون كار بر او سخت شد آنچه از او مى‌خواستند گفت او را رها كردند، حارث بن زيد كه با آنها همراه بود او را ملامت كرد و گفت اى عياش اينكه چه كارى بود كه كردى نه بدين پدرانت ماندى و نه در دينى كه رفته بودى اگر اينكه كه رفته بودى حق بود از هدايت برگشتى و اگر باطل بود مدتى در باطل گذرانيدى و امثال چنين سخنان موحش ميگفت عياش گفت و اللّه هر كجا تو را يافتم تا تو را نكشم بر نگردم آنگاه

صفحه : ۱۳۲

برخاست و در مدينه رفت و اسلامش را تازه كرد و در مدينه جای گرفت پس از آن حارث بن زيد نيز در مدينه آمد و اسلام آورد و آنوقت عيّاش غائب بود و خبر از اسلام آوردن حارث نداشت يک روزی حارث را ديد باو حمله آورد و او را كشت مردم باو گفتند چرا او را كشتی او مسلمانست گفت نميدانستم و پشيمان شد و نزد رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم رفت و حكايت را برسول گفت و قسم خورد كه من اسلام آوردن او را نميدانستم، اينكه بود كه خدای تعالی اينكه آيه را نازل گردانيد در مجمع البيان گفته (وَ إِن كانَ مِن قَومٍ بَينَكُم وَ بَينَهُم مِيثاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهلِهِ وَ تَحرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ) يعنی اگر مقتول از قومی باشد كه بين شما و آنها عهد و ميثاقی بوده يعنی عهد و ذمّه‌ئی و از اهل حرب نباشد ديه قتل كه آزاد كردن بنده مؤمنی است قاتل باهلش تسليم كند و اينكه روايت از صادق عليه السلام نقل شده.

و اختلاف در وصف مقتول است كه آيا مؤمن است يا كافر اگر گفته شود كافر بوده قاتلش را لازم آيد كه برای عهدی كه شده ديه او را بدهد.

[إبن عباس، زهری، شعبی، نخعی، قتاده، إبن زيد) و اگر گفته شود مؤمن بوده برای قاتلش لازم ميآيد كه ديه او را بقومش از مشركين بدهد زيرا كه او اهل ذمّه است.

[حسن و ابراهيم] و اصحاب ما اماميه چنين گفته‌اند كه ديه او را بوارث مسلمان او بدهند نه بكفّار و لفظ ميثاق ذمّه و عهد را شامل ميگردد.

(فَمَن لَم يَجِد) يعنی قدرت بر آزاد كردن رقبه مؤمنه ندارد (فَصِيامُ شَهرَينِ مُتَتابِعَينِ تَوبَةً مِنَ اللّهِ) تا اينكه خدا از او قبول توبه كند زيرا كه توبه فعل خدا است و بقولی مراد از توبه در اينجا از جانب خدا تخفيف است زيرا كه جايز گردانيد برای قاتل عدول از قصاص را بصيام الی آخر.

[پايان]

صفحه : ۱۳۳

وَ مَن يَقتُل مُؤمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَيهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً ترجمه آيه شده و واضح است محتاج بتوضيح نيست، خلاصه از اينجا مقام مؤمن معلوم ميشود كه مؤمن چه قدر نزد خدا ذی قدر و محترم است كه همان طوری كه كافر و مشرک مخلّد در جهنم و مشمول غضب خدا است كشنده مؤمن از روی عمد و لو اينكه قاتل مؤمن باشد همين حكم را دارد.

صفحه : ۱۳۴

[سوره النساء (۴): آيات ۹۴ تا ۱۰۰]

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبتُم فِي سَبِيلِ اللّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَن أَلقى إِلَيكُمُ السَّلامَ لَستَ مُؤمِناً تَبتَغُونَ عَرَضَ الحَياةِ الدُّنيا فَعِندَ اللّهِ مَغانِمُ كَثِيرَةٌ كَذلِكَ كُنتُم مِن قَبلُ فَمَنَّ اللّهُ عَلَيكُم فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللّهَ كانَ بِما تَعمَلُونَ خَبِيراً (۹۴) لا يَستَوِي القاعِدُونَ مِنَ المُؤمِنِينَ غَيرُ أُولِي الضَّرَرِ وَ المُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم فَضَّلَ اللّهُ المُجاهِدِينَ بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم عَلَى القاعِدِينَ دَرَجَةً وَ كُلًّا وَعَدَ اللّهُ الحُسنى وَ فَضَّلَ اللّهُ المُجاهِدِينَ عَلَى القاعِدِينَ أَجراً عَظِيماً (۹۵) دَرَجاتٍ مِنهُ وَ مَغفِرَةً وَ رَحمَةً وَ كانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۹۶) إِنَّ

الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنفُسِهِم قالُوا فِيمَ كُنتُم قالُوا كُنّا مُستَضعَفِينَ فِي الأرضِ قالُوا أَ لَم تَكُن أَرضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها فَأُولئِكَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ ساءَت مَصِيراً (۹۷) إِلاَّ الْمُستَضعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الوِلدانِ لا يَستَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهتَدُونَ سَبِيلاً (۹۸) فَأُولئِكَ عَسَى اللّهُ أَن يَعفُوَ عَنهُم وَ كانَ اللّهُ عَفُوًّا غَفُوراً (۹۹) وَ مَن يُهاجِر فِي سَبِيلِ اللّهِ يَجِد فِي الأَرضِ مُراغَماً كَثِيراً وَ سَعَةً وَ مَن يَخرُج مِن بَيتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدرِكهُ المَوتُ فَقَد وَقَعَ أَجرُهُ عَلَى اللّهِ وَ كانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۱۰۰)

صفحه : ۱۳۵

[ترجمه]

ای اهل ایمان وقتی که برای جنگ بیرون رفتید تحقیق کنید و بآنهائیکه اظهار ایمان میکنند نگوئید تو مؤمن نیستی که باین وسیله (با آنها جنگ کنید و غنیمت ببرید) و مال دنیا را بجوئید (بدانید) که نزد خدا غنائم و مال بسیار است حال شما از اول که اسلام آوردید چنین بود پس خدا باستقامت شما باسلام نعمت بزرگ بشما عطا کرده پس بایستی از حال مردم تحقیق کنید (و نفهمیده بکسی نسبت کفر ندهید) همانا خدا بآنچه میکنید آگاه است [۹۴]

هر گز مؤمنانی که هیچ عذری (برای جهاد با کفار ندارند) با مجاهدین که بمال و جانشان در راه خدا جهاد نمودند مساوی نیستند خدا مجاهدین بمال و جان را بر قاعدین فضیلت داده بدرجه‌هائی و هر یک از قاعدین معذور و مجاهدین را وعده نیکو داده و مجاهدین را بر نشسته گان برتری داده باجر بزرگ [۹۵]

و درجات از او و آمرزش و رحمت است (برای مجاهدین در راه خدا) و همانا خداوند آمرزنده و مهربان است [۹۶]

حقیقهٔ آنهائی را که ملائکه جان آنها را میگیرند در حالیکه آنان بنفس خود ستمکاران بودند (بترک هجرت با رسول) فرشتگان از آنها پرسش میکنند شما در زمین در چه کاری بودید از امر دین پاسخ گویند ما در زمین از ضعفاء بودیم ملائکه گویند آیا زمین خدا وسیع نبود چرا مهاجرت نکردید پس جایگاه آنها جهنم است و بد بازگشتی است جهنم [۹۷]

مگر آن گروه که واقعا ضعیف و عاجز بودند که چنین ضعفائی را از مردها و زنان و کودکان که راه چاره‌ئی برای هدایت آنها نیست [۹۸]

چنین کسانی نزدیکند بعفو خدا که خدا آنها را معاف گرداند و ببخشد و عفو کند و خدا درگذرنده و آمرزنده است [۹۹]

و کسیکه در راه خدا مهاجرت کند مییابد در زمین جایهای وسیع و فراخی و کسیکه از خانه‌اش بیرون رود در حالتی که بسوی خدا و رسولش هجرت کرده باشد پس مرگ وی را دریابد بحقیقت اجر او نزد خدا ثابت گردیده خدا آمرزنده و مهربان است [۱۰۰]

.

صفحه : ۱۳۶

توضیح آیات

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبتُم فِی سَبِیلِ اللّهِ فَتَبَیَّنُوا مفسرین گفته‌اند اینکه آیه در موقعی نازل گردید که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از جنگ خیبر مراجعت فرموده بود و اسامهٔ بن زید را با جماعتی بیکی از ناحیه‌های فدك از دهات یهودیها فرستاده بود برای اینکه آنها را باسلام دعوت نمایند، مردی بنام مرداس بن نهیک فدکی در یکی از دهات سکونت داشت وقتی فهمید لشگر

رسول اللّه [ص] میآینـد اهـل و عیال و دارائیش را در ناحیهئی از کوه جمع کرد و رو بجمعیت می‌آورد و میگفت (اشـهد ان لا اله الّا اللّه و انّ محمـدا رسول اللّه) اسامهٔ بن زیـد از پهلوی او گـذشت و بـا نیزه او را زد و کشت موقعی که در مراجعت بحضور حضرت رسیـد باو خبر داد حضرت فرمود مردی را کشتی که بوحـدانیت خـدا و رسالت من شـهادت داده اسامه گفت از ترس کشته شـدن اینکه کلمه را گفت فرمود تو از دل او پرده برداشتی و گفته زبـانش را نپـذیرفتی با اینکه در آنچه در نفس خود داشت عالم نبودی، اسامه قسم یـاد نمـود که دیگر کسـی را که بلاـ اله الّـا اللّه و محمّـد رسول اللّه شـهادت داد نکشـد و اینکه بود که از جنگهـای امیر المؤمنین علیه السّلام تخلّف مینمود.

در همین باره اینکه آیه (وَ لا تَقُولُوا لِمَن أَلقی إِلَیکُمُ السَّلامَ لَستَ مُؤمِناً تَبتَغُونَ عَرَضَ الحَیاةِ الدُّنیا الخ نازل گردید.

و آرای دیگر نیز از مفسرین در شأن نزول آیه نقل شـده بعضـی گفته‌انـد که همین حکایت راجع بمقداد بن اسود است، بقول دیگر مربوط بـابو درداء است، و بقول دیگر راجع به محلم بن جثامه است و بعضـی گفته‌انـد که داسـتان بطور ابهام ذکر شـده خلاصه آیه اشاره است به اینکه که کسـی که شـهادتین بزبان جاری کرد جان و مالش محفوظ است، و نهی بمؤمنین است که شما برای غنیمت بدست آوردن

صفحه : ۱۳۷

و متاع ناچیز دنیا کسیکه شـهادتین بزبان جاری نمود نبایـد بکشـید بلکه تبین و تحقیق کنیـد و قتل بنا حق نکنید و بدانید که خدا از نیّت و اعمال شـما آگاهست لا یَستَوِی القاعِدُونَ مِنَ المُؤمِنِینَ غَیرُ أُولِی الضَّرَرِ وَ المُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم از زید بن ثابت روایت شده که چون اینکه آیه نازل شد لفظ (غَیرُ أُولِی الضَّرَرِ) در او نبود إبن امّ مکتوم گفت من خدمت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رفتم و گفتم یا رسول اللّه حال من چون باشد که نابینایم و از جهاد عاجزم همان حال آثار وحی بر حضرت رسول [ص] ظاهر شد و گفته در آن وقت ران آنحضرت بر ران من بود بقدری سنگین که نزدیك بود رانم خورد شود پس از کشف حال فرمود بنویس (غَیرُ أُولِی الضَّرَرِ).

خلاصه آیه برای تشویق مجاهـدین فی سبیل اللّه فرموده آن مؤمنینی که در راه خـدا بمالهای خود و جانهای خود مجاهده کردند که مالشان و جانشان را برای یاری دین حق فدا دادند چنین اشخاصـی در مقامات و درجات مساوی نیستند با آن مؤمنینی که بدون عذر و ضرر موجّه قعود نمودند و نشستند و از رفتن بجهاد خودداری نمودند.

آری چگونه میتوان مقـایسه نمود مؤمنی را که بمـال و جان که شـدّت محبت اینکه دو چیز نزد همه کس معلوم است در راه خـدا و یاری دین بر حق جهاد کند با آنکسانی که با ادّعای ایمان بدون عذر موجّه که عقلاء او را معذور دانند عذر بیاورد و از رفتن بجهاد استنکاف نماید (دَرَجَةً) برای مجاهدین فی سبیل اللّه درجه‌ایست یعنی فضیلت و مقاماتی است که برای نشسته‌گان از جهاد نیست و ظـاهرا مقصـود از درجه مقامـات بلنـد اخروی بهشـتی و فضائـل روحـانی است و نیز درجه دنیـوی از ظفر و غلبه بر دشـمن و بدسـت آوردن غنیمت و نام نیکو و غیر اینها همه را شامل میگردد.

صفحه : ۱۳۸

وَ کُلًّا وَعَدَ اللّهُ الحُسنی خدای جلیل شاید برای اینکه آنهائی از مؤمنین که با حقیقت ایمان و خلوص نیّت بسیار مایلند که بتوانند با مجاهدین در میدان جنگ حاضر گردند لکن عاجزند نخواسته آنها را از رحمت خود ناامید گرداند گویا آنها را تسلّی داده که برای تمام مؤمنین وعده نیکو است.

وَ فَضَّلَ اللّهُ المُجاهِدِینَ عَلَی القاعِدِینَ أَجراً عَظِیماً عدل و لطف الهی مقتضـی است که مجاهدین را بر قاعدین یعنی آنهائیکه با عذر

بجهاد نرفته‌اند فضيلت و برترى دهد زيرا كه در اينكه مورد براى مجاهدين دو عمل بوده يكى ايمان كامل و ديگرى عمل آنهم چه عملى كه جان و مالشان را در مورد خطر قرار دادند كه بايستى بپاداش آن دو عمل تفضلاتى در باره آنها اجراء گردد، لكن مؤمنى كه از قبل عذر موجّه از فضيلت جهاد بازمانده فقط از جهت حسن نيّت و آرزوى جهاد نمودن با مؤمنين كه در دل خود داشته مستحق اجر نيكو ميگردد.

اينكه است كه آيه مؤمنين مجاهدين را خبر ميدهد و خاطرنشان ميگرداند كه شما فضيلت و برترى داريد بر نشسته‌گان از جهاد و لو اينكه بر آنها از جهت ايمان و حسن نيّتشان نيكوئى هست لكن براى شما كه يارى دين اسلام را كرديد برترى بر آنها و پاداش بزرگ است.

دَرَجاتٍ مِنهُ وَ مَغفِرَةً وَ رَحمَةً وَ كانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيماً آيه در مقام فضيلت مجاهدين و تشويق آنها بر جهاد است كه مؤمنين مجاهدين را بر غير آنها فضيلت ميدهد و بچند كرامت آنها را معزز و محترم ميگرداند:

۱- به (دَرَجاتٍ مِنهُ) براى آنها در آخرت مقامات و پايه‌هاى بلندى است گفته‌اند مراد هفتاد درجه است كه ميان هر درجه‌ئى تا درجه ديگر مقدار دويدن اسب تندرو در مدّت هفتاد خريف است اشاره ببلندى هر درجه از درجه ديگر است چنانچه در حديث است كه

(انّ اللّه فضل المجاهدين على القاعدين سبعين درجة)

صفحه : ۱۳۹

بين كلّ درجتين مسيرة سبعين خريفا للفرس الجواد المضمر) ۲- (وَ مَغفِرَةً) مجاهدين مشمول مغفرت و آمرزشند، ظاهرا مقصود اينكه است كه و لو اينكه شخص مجاهد گنهكار هم باشد بهمين جهاد كردن در راه خدا گناهان و خطاهايش عفو ميگردد.

۳- (وَ رَحمَةً) مجاهدين در معرض رحمت حق تعالى قرار گرفته‌اند.

تكرار آيات در فضيلت مجاهدين و درجات بلند آنها براى اهميت امر جهاد است در اول كه اسلام ضعيف بود و دشمنهاى سرسخت كه در صدد خاموش كردن چراغ هدايت بودند اسلام بجان بازى مؤمنين كاملين قوت گرفت و تمام مؤمنين رهين منّت آنهايند اگر در اول بروز اسلام جماعتى جان و مالشان را در راه تقويت اسلام فدا نداده بودند چگونه تا حال دين برقرار بود و فعّاليت مينمود بعضى براى رفع تكرار گفته آن فضائلى كه در آيه اول آمده راجع بمجاهدين ميدان مبارزه و نبرد با كفار مقصود است و فضائلى كه در آيه بعد آمده راجع بمجاهدين با نفس است كه اهميت آن زيادتر و زحمت آن نيز بيشتر است چنانچه در حديث است كه حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم پس از جهاد بعضى از غزوات فرموده

(رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر)

شايد مقصود از جهاد اكبر كه بزرگتر از جهاد ببدن و جان باشد همان جنگيدن و مبارزه با نفس خطاكار باشد إِنَّ الَّذِينَ تَوَفّاهُمُ المَلائِكَةُ ظالِمِي أَنفُسِهِم قالُوا فِيمَ كُنتُم قالُوا كُنّا مُستَضعَفِينَ فِي الأَرضِ الخ مفسرين در شأن نزول آيه گفته‌اند جمعى از مسلمانان كه بظاهر شهادتين گفته بودند چون قيس بن فاكهٔ و قيس بن وليد و امثال اينها با وجود قدرت كه از مكه بمدينه هجرت كنند و نكردند وقتى كه رؤساى قريش بطرف بدر براى جنگ با مسلمين ميآمدند آنها بهمراهى مشركين بحربگاه حاضر گرديدند و بشمشير مسلمانان كشته شدند اينكه آيه در باره آنها آمد كه آنهائيكه ملائكه جان آنها را گرفتند (ظالِمِي أَنفُسِهِم) در حاليكه بنفسهاى خود از هجرت نكردن از مكه بمدينه و داخل شدنشان در حرب قريش اينها در مورد توبيخ و سرزنش

صفحه : ۱۴۰

ملائکه قابض ارواح واقع گردیدند و ملائکه بطور ملامت و تبکیت بآنها گفتند شما در دین خود در چه مرتبه‌ئی بودید آنان در پاسخ ملائکه گفتند (کُنّا مُستَضعَفِینَ فِی الأَرضِ) ما از ضعفای اهل مکّه بودیم و بمدینه هجرت ننمودیم ملائکه بآنها گفتند (أَ لَم تَکُن أَرضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِیها) مگر زمین خدا وسیع نبود که شما از شرّ مشرکین بجای دیگری بروید و با مشرکین همراهی نکنید چنانچه جماعتی بحبشه رفتند.

فَأُولئِکَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ ساءَت مَصِیراً (فَأُولئِکَ) اشاره بجماعتی است که برای یاری رسول از مکه بدون عذر موجّه بمدینه هجرت ننمودند و داخل در حرب مشرکین گردیدند که بپاداش عملشان مأوا و جایگاه آنها جهنم است و جهنم بد منزلگاهی است.

از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت شده که آیه مذکوره در باره پنج کس نازل گردیده: ۱- حارث بن زمعة الاسود ۲- أبو العاص ۳- علی بن امیة بن خلف ۴- قیس بن ولید بن مغیرة ۵- قیس بن الفاکة بن المغیرة که اینها با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هجرت نکردند و چون مشرکین ببدر حاضر شدند اینان قلب لشگر اسلام دریدند و گفتند (غَرَّ هؤُلاءِ دِینُهُم) یعنی مسلمانان را دینشان مغرور کرده و همه در بدر کشته شدند و فرشتگان بر پشت و رویشان میزدند و میگفتند (ذُوقُوا عَذابَ الحَرِیقِ).

از حضرت رسول [ص] روایت شده که

(من فرّ بدینه من ارض الی ارض و ان کان شبرا من الارض استوجب الجنة و کان رفیق ابراهیم و محمّد [ص]

کسیکه برای حفظ دینش از زمینی بزمین دیگر فرار کند اگرچه بمقدار یک وجب باشد برای وی بهشت واجب میگردد و رفیق ابراهیم و محمّد [ص] میباشد إِلَّا المُستَضعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الوِلدانِ لا یَستَطِیعُونَ حِیلَةً وَ لا یَهتَدُونَ سَبِیلًا الخ استثناء منقطع است یعنی لیکن کسانی که واقعا ضعیف و عاجزند از مردان

صفحه : ۱۴۱

و زنان و کودکان که بر چاره‌سازی استطاعت و توانائی ندارند و راه مدینه را نمیشناسند که هجرت بنمایند بمدینه.

فَأُولئِکَ عَسَی اللّهُ أَن یَعفُوَ عَنهُم وَ کانَ اللّهُ عَفُوًّا غَفُوراً خدای جلیل بمستضعفین از مؤمنین وعده عفو میدهد با اینکه از جهت ضعف و عدم قدرت بر مهاجرت معذور بودند و گناهی نکرده بودند که مورد عفو گردند، شاید مقصود از عفو در اینجا نه از جهت گناهست بلکه مقصود پذیرفتن عذر آنها است بر ترک تکالیفی که بر اقویاء بشر میس بود.

وَ مَن یُهاجِر فِی سَبِیلِ اللّهِ یَجِد فِی الأَرضِ مُراغَماً کَثِیراً وَ سَعَةً ترجمه آیه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست.

راغب گفته (الرغام) بفتح راء، بمعنی خاک نرم است (رغم الف فلان رغما) یعنی بینی او بخاک رسید.

بعضی از مفسرین در معنی آیه چنین گفته هر کس در راه خدا یعنی در جستجوی مرضات الهی برای دارا شدن دین از نظر علم و عمل مهاجرت کند در زمین جاهای بسیاری خواهد یافت که هرگاه در پاره‌ئی از جاها بر اثر یک مانعی نتوانست دین خدا را برپا دارد بجای دیگر هجرت کند و در آنجا براحتی بکوبیدن مانع و دشمنی با آن بپردازد و چون مانع با او بدشمنی و نزاع میپرداخت بدانجا پناهنده میشود چنین شخصی در زمین وسعتی خواهد یافت. [منهج] و از تفسیر قمی نقل شده که از ضریس کناس روایت میکند که گفت بحضرت باقر علیه السّلام گفتم فدایت شوم آن گنهکارانی که میمیرند در حالیکه امامی ندارند و عارف بولایت شما نیستند ولی موحّد و مقرّ بنبوّت حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میباشند چه حالی دارند فرمود آنها در همان گودالها میمانند و بیرون نمیآیند هر کس عمل صالح داشته باشد و عداوت و دشمنی ما از او بروز نکرده باشد روزنه‌ئی بطرف بهشتی که خدا آنرا در سمت مغرب (شاید مقصود بهشت برزخی باشد) خلقت کرده باز میکند آنگاه روح و راحت بهشتی در همان

صفحه : ۱۴۲

گودال بوی میرسد تا روز قیامت که خدا را ملاقات میکند [تفسیر المیزان] و نیز از خصال از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند که از جدّش حضرت علی علیه السّلام روایت کرده که فرمود بهشت هشت درب دارد از یک درب انبیاء و صدّیقین وارد میشوند، از یک درب شهداء و صالحین وارد میشوند و از پنج درب دیگر دوستان و شیعیان ما تا آنجا که فرموده از یک درب سایر مسلمانانی که شهادت بلا اله الّا اللّه میدادند و بمقدار ذرّه‌ئی هم در قلبشان دشمنی ما اهل بیت وجود نداشته داخل میشوند.

[پایان]

صفحه : ۱۴۳

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۶]

اشاره

وَ إِذا ضَرَبتُم فِی الأَرضِ فَلَیسَ عَلَیکُم جُناحٌ أَن تَقصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ إِن خِفتُم أَن یَفتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنَّ الکافِرِینَ کانُوا لَکُم عَدُوًّا مُبِیناً (۱۰۱) وَ إِذا کُنتَ فِیهِم فَأَقَمتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلتَقُم طائِفَةٌ مِنهُم مَعَکَ وَ لِیَأخُذُوا أَسلِحَتَهُم فَإِذا سَجَدُوا فَلیَکُونُوا مِن وَرائِکُم وَ لتَأتِ طائِفَةٌ أُخری لَم یُصَلُّوا فَلیُصَلُّوا مَعَکَ وَ لیَأخُذُوا حِذرَهُم وَ أَسلِحَتَهُم وَدَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَو تَغفُلُونَ عَن أَسلِحَتِکُم وَ أَمتِعَتِکُم فَیَمِیلُونَ عَلَیکُم مَیلَةً واحِدَةً وَ لا جُناحَ عَلَیکُم إِن کانَ بِکُم أَذیً مِن مَطَرٍ أَو کُنتُم مَرضی أَن تَضَعُوا أَسلِحَتَکُم وَ خُذُوا حِذرَکُم إِنَّ اللّهَ أَعَدَّ لِلکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً (۱۰۲) فَإِذا قَضَیتُمُ الصَّلاةَ فَاذکُرُوا اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِکُم فَإِذَا اطمَأنَنتُم فَأَقِیمُوا الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ کانَت عَلَی المُؤمِنِینَ کِتاباً مَوقُوتاً (۱۰۳) وَ لا تَهِنُوا فِی ابتِغاءِ القَومِ إِن تَکُونُوا تَألَمُونَ فَإِنَّهُم یَألَمُونَ کَما تَألَمُونَ وَ تَرجُونَ مِنَ اللّهِ ما لا یَرجُونَ وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۰۴) إِنّا أَنزَلنا إِلَیکَ الکِتابَ بِالحَقِّ لِتَحکُمَ بَینَ النّاسِ بِما أَراکَ اللّهُ وَ لا تَکُن لِلخائِنِینَ خَصِیماً (۱۰۵) وَ استَغفِرِ اللّهَ إِنَّ اللّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً (۱۰۶)

صفحه : ۱۴۴

[ترجمه]

وقتی مسافرت کنید در زمین بر شما گناهی نیست که از نمازتان کم کنید اگر بترسید که کافرین شما را (بکشند) یا بفتنه اندازند همانا بحقیقت کافرین میباشند بر شما (مؤمنین) دشمن هویدا [۱۰۱]

(ای محمّد) وقتی تو در میان ایشان باشی و خواهی نماز را برپا داری باید یک عده‌ئی برای حذر از دشمن با تو نماز بگذارند و با خود اسلحه داشته باشند و وقتی سجده کردند باید آنهائی که نماز نمیکنند پشت شما باشند و چون یک رکعت تمام شد نماز کرده‌ها بروند بصف لشگر و آن عده دیگر که نماز نخوانده‌اند بیایند و با تو یک رکعت دیگر را بخوانند و باید برای حذر نمون از دشمن اسلحه خود را بردارند کافرین دوست دارند که شما از اسلحه و متاع خودتان غافل گردید پس بیکدفعه بر شما حمله کنند و اسلحه و متاع شما را غارت کنند و هیچ گناهی بر شما نیست اگر بر شما از باران رنجی باشد یا مریض باشید اینکه اسلحه خود را زمین گذارید و سپر خود را بردارید خدا برای کافرین عذاب خوار کننده مهیّا گردانیده [۱۰۲]

وقتی نماز را بپایان رسانیدید پس خدا را یاد کنید در حال ایستاده و نشسته و وقتی بپهلو خوابیده‌اید پس چون از خوف مطمئن گشتید نماز را بپای دارید همانا نماز بر مؤمنین نوشته شده و فرض است [۱۰۳]

و در طلب کافرها سستی نکنید اگر شما از جهاد مجروحید آنها نیز مجروحند و شما از خدا چیزی امیدوار میباشید که آنان امیدوار نیستند خدا دانا و درست کار است [۱۰۴]

بحقیقت ما بر تو قرآن را نازل گردانیدیم بحق تا بین مردم حکم کنی بآنچه خدا تو را آشنا گردانیده و نبوده باشی برای خیانت کنندگان دشمن [۱۰۵]

و از خدا طلب آمرزش کن همانا خدا میباشد آمرزنده مهربان [۱۰۶]

صفحه : ۱۴۵

(توضیح آیات)

وَ إِذا ضَرَبتُم فِي الأَرضِ فَلَيسَ عَلَيكُم جُناحٌ أَن تَقصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ الخ آیه ظاهرا امر ارشادی است بمسافرین که وقتی شما در زمین مسافرت کردید گناهی نیست برای شما که از نماز کم کنید.

آیه اطلاق دارد حالت خوف از دشمن و حالت امن هر دو را شامل میگردد لکن جمله دوم (إِن خِفتُم أَن يَفتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا) نظر به «ان شرطیه» ظاهرا از آیه چنین بر میآید که در جائی کوتاه کردن صلاهٔ جایز است که خوف در کار باشد اینکه است که از مفسرین در توجیه آیه چند قول نقل شده:

۱- هر گاه بترسید از فتنه و فساد آنهائیکه بر نفس شما و دین شما کافر شدند ۲- بترسید از آنهائیکه کافر شدند که در نماز شما را بکشند [إبن عباس] مثل آن قوله تعالی (عَلى خَوفٍ مِن فِرعَونَ وَ مَلَائِهِم أَن يَفتِنَهُم) یعنی از فرعون بترس از اینکه آنها را بکشد.

۳- بترسند که آنها را بنوعی از عذاب معذب گردانند.

در مجمع گفته ظاهرا آیه چنین دلالت دارد که قصر جایز نیست مگر در موقع خوف لکن ما ببیان نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عالم گردیدیم بجواز قصر در موقع امن از ضرر همان طوری که در ضرر جایز است و احتمال میرود که ذکر خوف در آیه (قد خرج مخرج الاعم، و فی الاغلب علیهم فی اسفارهم) یعنی غالبا در سفرها آنها ترس از دشمن داشتند و از دشمنان میترسیدند و مثل آن در قرآن بسیار است [توجیه مفسرین در قصر نماز در سفر] شافعی گفته رخصت است و جبائی نیز همین قول را اختیار کرده.

ابو حنیفه گفته آن عزیمت و واجب است و مذهب اهل بیت نیز همین است زراره و محمّد بن مسلم گفتند ما بابی جعفر علیه السلام گفتیم چه میگوئید در نماز در سفر چگونه و چه مقدار است گفت خدا میگوید (وَ إِذا ضَرَبتُم فِي

صفحه : ۱۴۶

الأَرضِ فَلَيسَ عَلَيكُم جُناحٌ أَن تَقصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ) پس تقصیر در سفر واجب است مثل اینکه در حضر تمام واجب است گفتم در آیه گفته (فَلَيسَ عَلَيكُم جُناحٌ أَن تَقصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ) و نگفت (افعَلِ) پس چگونه قصر واجب است همان طوری که تمام واجب است حضرت گفت قال تعالی فی الصفا و المروهٔ (فَمَن حَجَّ البَيتَ أَوِ اعتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِما) آیا نمیبینی اینکه طواف صفا و مروه واجب و فرض است زیرا که خدای تعالی در کتابش ذکر کرده و نبی عمل نموده و همچنین تقصیر نماز در سفر چیزی است که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عمل میکرد و در قرآن ذکر کرده گفت گفتم پس کسیکه در سفر چهار رکعت نماز کند آیا باید اعاده کند نمازش را یا نه گفت اگر آیه تقصیر و تفسیر آن بر او خوانده شده باید نماز را که چهار رکعت خوانده اعاده کند و اگر بر او قرائت نشده و ندانسته پس اعادهئی بر او نیست و نماز در سفر هر فریضهئی دو رکعت است مگر نماز مغرب که آن سه رکعت است و در آن تقصیر نیست و رسول اللّه در سفر و حضر سه رکعت میخواند.

و اینکه خبر دلالت دارد که فرض مسافر با فرض کسیکه اقامت دارد فرق دارد و طائفه امامیه بر اینکه مطلب اجماع دارند و روایت شده که برای مسافر واجب است دو رکعت بدون قصر و نزد آنها خوف بتنهائی موجب قصر میشود و در آن بین فقهاء خلاف است جماعتی از صحابه و تابعین قائلند که مقصود خدای تعالی در آیه قصر صلاهٔ خوف است از صلاهٔ سفر نه از نماز حاضر زیرا که نماز سفر نزد آنها دو رکعت تمام است بدون قصر و بعضی از صحابه جابر بن عبد اللّه و حذیفه یمان و زید بن ثابت و إبن عباس و ابو هریره و کعب بودند.

و امّا حدّ سفر که در آن قصر واجب میگردد نزد ما امامیه هشت فرسخ است و بقولی سیر کردن سه روز و سه شب و آن مذهب ابی حنیفه و اصحاب او است و بقولی ستّهٔ عشر فرسخا چهل و هشت میل و اینکه مذهب شافعی است، و گفته وجه اتصال آیه بما قبلش اینکه استکه چون امر بجهاد و هجرت رسید حکم صلاهٔ در سفر

صفحه : ۱۴۷

و موقع خوف را ذکر فرموده رحمهٔ از طرف حق تعالی و تخفیفا برای بندگانش [پایان] وَ إِذا کُنتَ فِیهِم فَأَقَمتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلتَقُم طائِفَةٌ مِنهُم مَعَکَ وَ لیَأخُذُوا أَسلِحَتَهُم الخ آیه تا آخرش دستور نماز خوف است و ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست و خلاصه برای وضوح بیشتری گوئیم چنانچه معلوم است حق تعالی برسولش امر فرموده که وقتی تو در نماز خوف امام جماعت میباشی طرز اداء نماز جماعت و بیان حکم آن اینکه است که باید جماعتیکه با تواند دو دسته شوند دسته‌ئی از آنها با تو نماز کنند و اسلحه خود را با خود بردارند و جماعتی مقابل دشمن بایستند و نماز گذاران را حراست نمایند.

فَإِذا سَجَدُوا فَلیَکُونُوا مِن وَرائِکُم پس چون نماز گذاران با تو سجده کنند آن دسته حراست کننده باید پشت سر شما قرار گیرند و از شما و وسائل جنگ پاسبانی کنند.

وَ لتَأتِ طائِفَةٌ أُخری لَم یُصَلُّوا فَلیُصَلُّوا مَعَکَ وَ لیَأخُذُوا حِذرَهُم وَ أَسلِحَتَهُم وقتی نماز دسته اول که با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نماز خواندند تمام گردید و باید آن دسته دیگر که نماز نخوانده‌اند بیایند و با تو نماز کنند و اینان نیز مثل دسته اول اسلحه خود را بردارند.

در کتاب من لا یحضره الفقیه باسناد خود از عبد الرحمن بن ابی عبد اللّه از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکنند که فرمود پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در جنگ ذات الرقاع«۱» با اصحاب نماز کرد و اصحاب را دو دسته نمود یکدسته را در برابر دشمن قرار داد و یک دسته را پشت سر خودش، حضرت تکبیر گفت، اصحاب هم تکبیر گفتند مشغول قرائت شد آنان ساکت بودند، پیغمبر رکوع کرد آنان هم رکوع کردند

---

(۱) جنگی که در سال ششم هجری در نزدیکی نجد با طائفه غطفان و بنی محارب و بنی انمار در جائی بنام ذات الرقاع پیش آمد.

صفحه : ۱۴۸

پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بسجده رفت اصحاب با او سجده کردند رسول اللّه هم قیام را طول داد و اصحاب برای خودشان (بطور فرادی) یک رکعت دیگر خواندند و بیکدیگر سلام گفتند و برخواستند و بطرف دسته دیگر که در برابر دشمن ایستاده بودند رفتند و در برابر دشمن ایستادند و آن دسته آمدند و پشت سر پیغمبر [ص] ایستادند و بهمان ترتیب پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تکبیر گفت آنها هم گفتند هنگام قرائت ساکت بودند و با رکوع پیغمبر رکوع و با سجده او سجده کردند پیغمبر [ص] نشست تشهد خواند و بر آنان سلام کرد آنان پس از سلام برخواستند و یک رکعت برای خودشان (بطور فرادی) خواندند و بیکدیگر سلام

کردند خداوند خطاب برسول میفرماید (وَ إِذا کُنتَ فِیهِم فَأَقَمتَ لَهُمُ الصَّلاهَْ) الی (کِتاباً مَوقُوتاً) اینست نماز خوف که خدا بپیغمبرش دستور داده.

وَدَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَو تَغفُلُونَ عَن أَسلِحَتِکُم وَ أَمتِعَتِکُم فَیَمِیلُونَ عَلَیکُم مَیلَهً واحِدَهً آیه مؤمنین را یادآوری میکند که ملتفت باشید که کفار در کمین گاهند و دوست میدارند که شما را غافل گیر کنند و منتظرند که از اسلحه جنگی و متاع از رخوت و البسه خالی گردید و تمامشان یک دفعه بشما حمله آورند پس شما باید مواظب باشید در موقع نبرد با دشمن خود را از اسلحه خالی ننمائید.

وَ لا جُناحَ عَلَیکُم إِن کانَ بِکُم أَذیً مِن مَطَرٍ أَو کُنتُم مَرضی أَن تَضَعُوا أَسلِحَتَکُم وَ خُذُوا حِذرَکُم الخ پس از اینکه مجاهدین را میآگاهاند که باید در هیچ موقعی در طریق جهاد با کفار از اسلحه خالی نباشید لکن در موقع ضرورت مثل موقعیکه در باران باشید و اسلحه شما سنگین گردد و مشقّت آورد یا مریض باشید و نتوانید سنگینی اسلحه را تحمّل نمائید در اینکه دو موقع اذن میدهد که برای شما گناهی نیست یعنی مجازید اسلحه خود را زمین بگذارید لکن بایستی مراقب خود باشید و از دشمن حذر کنید که بر شما هجوم نیاورند همانا خداوند برای

صفحه : ۱۴۹

کافرین عذاب خوار کننده مهیّا گردانیده.

مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای جنگ بغزوه‌ئی رفته بود همینکه بعسفان رسید دید مشرکین عرب صف کشیده‌اند و اسباب جنگ را مهیّا نموده‌اند حضرت نیز بفرمود تا لشگر اسلام در مقابل صف کشند وقت نماز پیش آمد و سواد لشگر کفار میان قبله و سپاه مؤمنین حائل بود حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بمؤمنین امر بنماز کرد صحابه اقامه نماز بستند و کفار رکوع و سجود مسلمانان را میدیدند، پس از نماز مسلمین کفار حسرت خوردند که کاش در بین نماز بر آنان حمله نموده بودیم یکی از آنها گفت اینها نماز دیگری هم دارند وقتی مشغول شدند بر آنها هجوم آورید نمازشان را بهم نمیزنند و بیک حمله دمار از روزگار آنها برآوریم هنوز وقت نماز عصر نرسیده که جبرئیل نازل گردید و ترتیب نماز خوف را تعلیم پیغمبر [ص] نمود.

از إبن عباس روایت کرده‌اند که گفته اینکه آیه (لا جُناحَ عَلَیکُم) تا آخر در باره پیغمبر اکرم [ص] فرود آمده و شأن نزولش اینکه بود که حضرت بجنگ مخایف و بنی انهار رفته بود در منزلی با مسلمانان فرود آمد و مشرکین آنها را مشاهده مینمودند رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای قضای حاجت بیرون رفت و بطوری دور شد که یک رودخانه بین او و اصحاب فاصله افتاد وقتی از قضای حاجت فارغ شد رودخانه از شدّت باران پر شده بود رودخانه بین حضرت و اصحاب حائل شد و پیمبر [ص] در پناه درختی نشست مردی بنام الغورث بن حارث المحاری حضرتش را دید همراهان غورث باو گفتند اینکه محمّد [ص] است که از اصحاب خود جدا شده است غورث گفت خدا مرا بکشد اگر او را نکشم اینکه بگفت و شمشیر بدست گرفت و از کوه فرود آمد پیغمبر تا وقتی که غورث شمشیر کشید متوجه نگردید غورث گفت الان چه کسی تو را از چنگال من نجات میدهد حضرت فرمود (اللّه) آن دشمن خدا فورا برو در افتاد و بزمین غلطید پیغمبر [ص] برخواست و شمشیرش را گرفت و فرمود غورث الان چه کسی جلو مرا میگیرد او گفت هیچکس، باو

صفحه : ۱۵۰

گفت الان شهادت به (لا إِلهَ إِلَّا اللّه) و بندگی من و پیمبری من میدهی گفت نه ولی عهد میکنم که هرگز با تو نجنگم و بدشمنانت یاری نکنم شمشیرش را پس داد، غورث گفت بخدا که تو بهتر از منی فرمود من باین عمل سزاوارترم غورث بنزد یاران خود رفت

باو گفتند غورث ما دیدیم با شمشیر بالای سرش ایستاده‌ئی چه چیز جلوت را گرفت گفت بخدا شمشیر را فرود آوردم که او را بزنم نمیدانم چه کسی شانه‌هایم را بسختی حرکت داد که برو افتادم و شمشیر از کفم افتاد و محمّد [ص] پیشی جست و شمشیر را گرفت، چیزی نگذشت که رودخانه آرام گرفت و رسول اللّه نزد اصحاب آمد و حکایت را بیان نمود.

فَإِذا قَضَيْتُمُ الصَّلاةَ فَاذْكُرُوا اللّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِكُم فَإِذَا اطمَأنَنتُم فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ آیه ترجمهٔ شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود اینکه است که وقتی از نماز خوف فارغ شدید (فَاذكُرُوا اللّهَ قِياماً) یعنی در حال ایستاده که شمشیر میزنید و در حال نشسته که تیر می‌اندازید و در حالیکه تیر خورده‌اید و بپهلو افتاده‌اید خدا را یاد کنید.

و بقول دیگر مقصود اینکه است که در همه حال ایستاده و نشسته و خوابیده خدا را یاد کنید، و بقول دیگر در همه حال از خدا بترسید حتی در حال خوردن و خوابیدن خدا را فراموش ننمائید.

إِنَّ الصَّلاةَ كانَت عَلَى المُؤمِنِينَ كِتاباً مَوقُوتاً همانا نماز برای مؤمنین نوشته شده و ثبت گردیده و بر آنها ثابت است هم در سفر و هم در حضر در هیچ حالی از مکلف ساقط نمیشود حتی در جائی که رو بروی دشمن باشد.

در کشف الاسرار گفته بدانکه نماز رازی است میان بنده و خدا که در اینکه راز هم نیاز است و هم ناز امروز نیاز است و فردا ناز، امروز رنج است و فردا گنج، امروز باری گران فردا روح و ریحان، امروز کدو کار و فردا کام و بازار

صفحه : ۱۵۱

امروز رکوع و سجود و فردا وجود و شهود.

و از شرف نماز است که ربّ العالمین صد و دو جایگه در قرآن ذکر آن کرده و آنرا سیزده نام نهاده: صلاة، قنوت، قرآن، تسبیح، کتاب، ذکر، رکوع، سجود، حمد، استغفار، تکبیر، حسنات، باقیات.

مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت

(الصلوة معراج المؤمن)

و گفت

(الصلوة مأدبة اللّه فی الارض)

و علماء سلف گفته‌اند (الصلاة عرش المریدین، و نزهة العارفین، و وسیلة المذنبین، و بستان الزاهدین).

و گفته‌اند نماز گذارنده را هفت کرامت است: هدایت، کفالت، کفایت رحمت، قربت، درجت، مغفرت، و اول قدم شرک بی‌نمازی است که ربّ العزة گفت (ما سَلَكَكُم فِي سَقَرَ قالُوا لَم نَكُ مِنَ المُصَلِّينَ) و صلاة را اسم ایمان نهاد آنجا که گفت (وَ ما كانَ اللّهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُم) یعنی صلاتکم، و بنماز وعده روزی داد آنجا که گفت (وَ أمُر أَهلَكَ بِالصَّلاةِ) الی قوله (نَحنُ نَرزُقُكَ) و عدد نمازهای فرائض بر وفق اصول شرایع پنج آمد.

مصطفی [ص] اصول شرایع را گفت

(بنی الاسلام علی خمس)

و اصول فرائض

(خمس صلوات فی الیوم و اللیل)

یعنی چون بنده اینکه پنج نماز را بشرط و وقت خویش بگذارد ربّ العزة وی را ثواب جمله اصول شرایع بدهد.

و هیأت نماز چهار است: قیام، رکوع، سجود، قعود. حکمت در آن اینست که جمله موجودات بر چهار شکلند: بعضی بر هیأت قائمات راستند و آن درختانند، بعضی بر هیأت راکعان سر فرود افکنده و آن ستورانند، بعضی بر هیأت ساجدان رو بخاک نهاده و

آن حشراتند: و بعضى بر زمين نشسته بر هيأت قاعدات و آن حشيش و نباتات است. چنانچه ربّ العزة گفته بنده مؤمن در خدمت ما اينكه چهار هيأت بجاى آر: قيام ركوع، سجود و قعود تا ثواب تسبيح همه خلايق بيابى، و اينكه اينكه نمازها بعضى دو ركعت فرمود چون نماز بامداد و بعضى سه ركعت چون نماز شام، و بعضى چهار ركعت چون نماز پيشين و خفتن

صفحه : ۱۵۲

از آنست كه بنده دو قسم است: يكى روح، ديگر تن. نماز دو گانه‌ئى يكى شكر روح است و ديگر شكر تن، و در باطن آدمى سه گوهر است عزيز: يكى دل، دوم عقل، سوم ايمان نماز سه گانه شكر اينكه سه خلعت است. و باز تركيب آدمى از چهار طبع است نماز چهار گانه‌ئى شكر آن چهار طبع است.

تا آنجا كه گفته از اينكه لطيف‌تر شنو هر عبادتى كه بنده‌گان آرند و هر ذكرى كه فرشتگان كنند جمله چون تأمّل كنى در دو ركعت نماز جمع است هم جهاد، هم حج، هم زكوة و هم روزه تا آنجا كه گفته در نماز معنى زكوة است، زكوة پاكى مال است و نماز پاكى تن (خُذ مِن أَموالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُم وَ تُزَكِّيهِم بِها) (إِنَّ الحَسَناتِ يُذهِبنَ السَّيِّئاتِ) اينكه پاكى جان است و آن پاكى مال، اينكه از آن تمام‌تر و شريف‌تر است و فى معناه

روى ان رسول اللّه رأى رجلا يقول «اللهم اغفر لى و ما اريك تغفر لى» فقال النبى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ما اسوء ظنك بربّك فقال يا رسول اللّه انى اذنبت فى الجاهلية و الاسلام فقال ما فى الجاهلية فقد محاه الاسلام و ما فى الاسلام تمحوه صلوات الخمس، فانزل اللّه تعالى (وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ الاية)

و در نماز معنى حج است حج احرام و احلام است و و نماز را نيز تحريم و تحليل است و در نماز معنى حج تمام‌تر و شرف وى شامل‌تر و اللّه اعلم.

[پايان] وَ لا تَهِنُوا فِي ابتِغاءِ القَومِ إِن تَكُونُوا تَألَمُونَ فَإِنَّهُم يَألَمُونَ كَما تَألَمُونَ الخ ترجمه آيه شده و واضح است محتاج بتوضيح نيست.

و هن بمعنى ضعف و سستى است (الم) در برابر لذّت است جمله (تَرجُونَ) حال براى جمع غائب است.

خلاصه ذات احديث مؤمنين را يادآور ميشود كه در جهاد با كفار تهاون و سستى نكنيد زيرا اگر با خود بينديشيد و تأمّل كنيد ميفهميد كه در مورد نبرد با دشمن شما چه قدر بر كفارى كه در مقابل شما جنگ ميكنند مزيت داريد همين طورى كه شما الم ميكشيد زخم ميخوريد كشته ميگرديد آنها نيز همين‌طور

صفحه : ۱۵۳

چنين آلامى را مى‌بينند.

وَ تَرجُونَ مِنَ اللّهِ ما لا يَرجُونَ وَ كانَ اللّهُ عَلِيماً حَكِيماً و فضيلت شما بر آنها اينكه است كه آن نور ايمان و حقيقت تقوى كه در قلبتان نفوذ كرده چنين ايجاب نموده كه در اعمالتان اميدوار برحمت الهى و فيوضات اخروى اضافه بر شرافت و منافع دنيوى ميباشد و آنان چنين اميدى ندارند فقط براى منافع ناچيز دنيوى از بدست آوردن غنائم و مظفريت خيالى خود را بزحمت ميandازند و اينكه تفاوت بزرگى است بين شما و آنها و عمده مظفريت مؤمنين از روى ايمان و اميد آنها سر رشته گرفته و گر نه چون در بيشتر جنگهائى كه در اسلام واقع گرديده عدد كافرين بسيار زيادتر از عدد مسلمين بوده و نيز در مهمّات جنگى آنها مجهّزتر بودند با اينحال غالبا شكست ميخوردند و اينكه نبوده مگر از جهت ايمان مؤمنين كه بقوّت ايمان و خلوص شمشير ميزدند.

إِنّا أَنزَلنا إِلَيكَ الكِتابَ بِالحَقِّ لِتَحكُمَ بَينَ النّاسِ بِما أَراكَ اللّهُ وَ لا تَكُن لِلخائِنِينَ خَصِيماً مفسرين در شأن نزول آيه گفته‌اند كلبى از

إبن عباس روایت کرده که گفت اینکه آیه در باره مرد انصاری بنام طعمهٔ بن ابیرق وارد گردیده که او زره‌ئی از همسایه که رفاعهٔ بن زید بود دزدیده و آن زره در انباری بود که در آن آرد بود آن زره را گرفت و از خانه انصاری بخانه مرد یهودی بنام زید بن سمیر رفت و در راه که میرفت آرد از او میریخت صبح که طلب درع کردند و ندیدند در طلبش برآمدند و بر اثر آرد که ریخته بود روان شدند تا بخانه إبن سمیر وارد شدند آن یهودی را گرفتند و گفتند اینکه زره را تو دزدیده‌ئی گفت آنرا طعمهٔ بن ابیرق پیش من بودیعه گذارده و جماعتی از یهودیان بر آن شهادت دادند و باو گفتند زره را بتو نسبت میدهند او سوگند خورد که از آن خبر ندارم قوم برخواسته و بشکایت نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رفتند و گفتند یا رسول اللّه [ص] نبینی رفاعه را که از خانه او یهودی زره‌ئی دزدید و در خانه یهودی یافته‌اند

صفحه : ۱۵۴

دست از یهودی برداشته و در مردی از ما آویخته است حضرت طعمهٔ بن ابیرق را طلب نمود و آنها را خواست و همه را حاضر کرد و بین آنها محاوره واقع گردید رسول از حسن ظنّ بمرد مسلمان اتهام بیهودی را گمان کرد خواست با یهودی خصومت کند خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد، روایات دیگری نیز در شأن نزول آیه گفته شده مختصر نمودیم.

و خلاصه اینکه خدای تعالی در اینکه آیه برسولش خطاب نموده که ما اینکه کتاب (یعنی قرآن) را بدرستی و راستی بر تو فرستادیم تا تو بین مردم حکم کنی بآنچه خدای تعالی از حقایق و احکام بتو نمودار نموده (وَ لا تَکُن لِلخائِنِینَ خَصِیماً) برای خیانت کننده‌گان خصومت منما (وَ استَغفِرِ اللّهِ) و از خدا طلب آمرزش کن که او آمرزنده و مهربان است.

اینکه آیه دلیل نیست که رسول صلّی اللّه ع.....e و آله و سلّم میخواسته حکم بنا حق بنماید زیرا که در محل خود مبرهن گردیده که انبیاء از کبیره و صغیره معصومند.

شاید اینکه آیه و امثال آن که دلالت بر تهدید دارد مثل قوله تعالی (لَئِن أَشرَکتَ لَیَحبَطَنَّ عَمَلُکَ) معلوم است هرگز رسول با آن نفس قدسی برای خدا شرک نمیآورد و اینجا برای پیش‌گیری از اینکه است که مبادا رسولش مایل بطرف داری آن مرد دزد مسلمان گردد برای اسلامش و گر نه محال است رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حکم بناحق را برای دل خواهی خود یا دیگران جاری گرداند.

صفحه : ۱۵۵

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۷ تا ۱۱۵]

اشاره

وَ لا تُجادِل عَنِ الَّذِینَ یَختانُونَ أَنفُسَهُم إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ مَن کانَ خَوّاناً أَثِیماً (۱۰۷) یَستَخفُونَ مِنَ النّاسِ وَ لا یَستَخفُونَ مِنَ اللّهِ وَ هُوَ مَعَهُم إِذ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرضی مِنَ القَولِ وَ کانَ اللّهُ بِما یَعمَلُونَ مُحِیطاً (۱۰۸) ها أَنتُم هؤُلاءِ جادَلتُم عَنهُم فِی الحَیاةِ الدُّنیا فَمَن یُجادِلُ اللّهَ عَنهُم یَومَ القِیامَةِ أَم مَن یَکُونُ عَلَیهِم وَکِیلاً (۱۰۹) وَ مَن یَعمَل سُوءاً أَو یَظلِم نَفسَهُ ثُمَّ یَستَغفِرِ اللّهَ یَجِدِ اللّهَ غَفُوراً رَحِیماً (۱۱۰) وَ مَن یَکسِب إِثماً فَإِنَّما یَکسِبُهُ عَلی نَفسِهِ وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۱۱)

وَ مَن یَکسِب خَطِیئَةً أَو إِثماً ثُمَّ یَرمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ احتَمَلَ بُهتاناً وَ إِثماً مُبِیناً (۱۱۲) وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکَ وَ رَحمَتُهُ لَهَمَّت طائِفَةٌ مِنهُم أَن یُضِلُّوکَ وَ ما یُضِلُّونَ إِلاّ أَنفُسَهُم وَ ما یَضُرُّونَکَ مِن شَیءٍ وَ أَنزَلَ اللّهُ عَلَیکَ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ عَلَّمَکَ ما لَم تَکُن تَعلَمُ وَ کانَ فَضلُ

اللّهِ عَلَیکَ عَظِیماً (۱۱۳) لا خَیرَ فِی کَثِیرٍ مِن نَجواهُم إِلاّ مَن أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَو مَعرُوفٍ أَو إِصلاحٍ بَینَ النّاسِ وَ مَن یَفعَل ذلِکَ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّهِ فَسَوفَ نُؤتِیهِ أَجراً عَظِیماً (۱۱۴) وَ مَن یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الهُدی وَ یَتَّبِع غَیرَ سَبِیلِ المُؤمِنِینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلّی وَ نُصلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَت مَصِیراً (۱۱۵)

[ترجمه]

صفحه : ۱۵۶

و خصومت مکن از کسانیکه با نفسهای خودشان خیانت میکنند همانا که خدا دوست نمیدارد کسیرا که بوده باشد بسیار خیانت کننده و گنهکار [۱۰۷]

مردم خیانتکار از مردم شرم دارند و از خدا شرم نمیکنند در حالیکه خدا با آنها است در آن وقتی که در شب تدبیر میکنند در آن چیزی که خدا نمی‌پسندد و بآنچه میکنند خدا احاطه دارد [۱۰۸]

آگاه باشید شمائید که در اینکه حیات دنیا از خیانت کاران جدال کرده‌اید پس چه کس میتواند در روز قیامت از طرف آنها با خدا جدال کند آیا کیست نگهبان آنها (و نگذارد خدا آنها را عذاب کند) [۱۰۹]

و کسیکه عمل بدی انجام دهد (که ضررش بغیر رسد) یا بنفس خود ستم کند پس از آن از خدا طلب آمرزش نماید خدا را آمرزنده و مهربان مییابد [۱۱۰]

کسیکه گناهی مرتکب گردد جز اینکه نیست که بخود زیان رسانیده و میباشد خدا دانا و درست‌کار [۱۱۱]

و هر کس خطائی یا گناهی کند پس بکس بی‌گناهی تهمت زند پس برداشته دروغی مبهوت کننده و گناه هویدائی [۱۱۲]

و اگر نبود فضل خدا و بخشایش او همانا گروهی از کفار همّت بر اینکه میگماشتند که تو را گمراه گردانند و گمراه نمیگردانند مگر نفسهای خود را و بهیچ وجه تو را زیان نتوانند رسانید و خدا بر تو کتاب و حکمت نازل گردانیده و تو را دانا گردانیده بچیزیکه قبلا دانا نبودی و فضل خدا بر تو بسیار بزرگست [۱۱۳]

هیچ خیری در سخنان سرّی آنها نیست مگر کسیکه امر کند در صدقه دادن یا عمل معروف یا اصلاح بین مردم و سخن سرّی گوید و کسیکه برای رضای خدای تعالی نجوی کند بزودی پاداش بزرگ باو عطا کنیم [۱۱۴]

و هر کس با رسول مخالفت کند پس از آنکه راه هدایت بر وی ظاهر گردیده و غیر طریق مؤمنین را پیروی کند او را بهمان راه گمراهی واگذاریم و او را در جهنم در میآوریم و آن بد بازگشتی است [۱۱۵]

.

صفحه : ۱۵۷

توضیح آیات

وَ لا تُجادِل عَنِ الَّذِینَ یَختانُونَ أَنفُسَهُم إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ مَن کانَ خَوّاناً أَثِیماً آیه مربوط به آیه جلو است که در شأن نزول آیه گفته شد در اینکه آیه نیز تأکید نموده و برای اهمیت حکم بر رسولش نهی مینماید و نهی را مؤکد میگرداند که برای نفع خائنین و لو آنکه از مسلمانها باشد مجادله منما، آیه خیانت را نسبت بنفس خائن داده، اشاره به اینکه که هر کس خیانت کند بنفس خودش

خیانت کرده زیرا که ضرر خیانت باو گشت بخود خائن میکند زیرا که خیانتکار خود را از رحمت حق تعالی محروم گردانیده و خدا کسانی را که بسیار خیانت میکنند دوست نمیدارد زیرا که چنین کسی بسیار گناه‌کار است و (خَوّاناً) را که بصیغه مبالغه آورده یعنی بسیار خیانت‌کار، دلالت ندارد که خیانت نمودن کم را خدا دوست میدارد زیرا که خیانت کم و زیادش هر دو گناه را ایجاب مینماید و از بس خیانت عمل رکیک و قبیحی است کمش هم موجب گناه است و زیاد بحساب مینماید نقل از مجمع البیان است که گفته خطاب اگر چه بظاهر به پیغمبر است لکن مراد تأدیب امت مرحومه است که آنها بجدال و مخاصمه قبل از تحقیق و تبیین وجه حق مبادرت نکنند زیرا که آنحضرت از جمیع معاصی مبراء است و یا آنکه عتاب بآنحضرت است که مبادا قصد مجادله کند برای نفع خصم و تبرئه او از عملی که از او صادر شده و قصدیکه بعد از ظنّ غالب شود از جهت امارات ظاهره چون شهادت شهود و غیر آن مستلزم اثم نیست.

[پایان] یَستَخفُونَ مِنَ النّاسِ وَ لا یَستَخفُونَ مِنَ اللّهِ وَ هُوَ مَعَهُم اینکه آیه نیز مربوط بآیات بالا است و گفته‌اند بنی ظفر کسان طعمه آن مسلمان خائن در شب توطئه کردند که طعمه قسم دروغ بخورد نظر به اینکه که چون او مسلمان اسب رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از او قبول خواهد نمود و گواهی ما را میشنود و بقول یهودی که کافر است التفات نخواهد نمود.

صفحه : ۱۵۸

اینکه بود که حق تعالی اینکه آیه را فرستاد که اینها چنین‌اند که جماعت بنی ظفر از مردم و رسوائی دزدی میترسند و خیانت خود را پنهان میگردانند و از خدا نمیترسند در حالی که خدا با آنها است.

إِذ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرضی مِنَ القَولِ وَ کانَ اللّهُ بِما یَعمَلُونَ مُحِیطاً یعنی خدا با آنها است وقتی که در شب مخفیانه با هم قرار داد میکنند که برای طبرئه طعمه چیزی بگویند که خدا راضی نیست و دیگر نمیدانند که خدا بآنچه میکنند احاطه دارد یعنی علم خدا بهمه اشیاء محیط است (لا یَعزُبُ عَنهُ مِثقالُ ذَرَّةٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الأَرضِ الخ) سوره سبأ آیه ۳.

ها أَنتُم هؤُلاءِ جادَلتُم عَنهُم فِی الحَیاةِ الدُّنیا فَمَن یُجادِلُ اللّهَ عَنهُم یَومَ القِیامَةِ أَم مَن یَکُونُ عَلَیهِم وَکِیلًا آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست. و خلاصه اینکه ظاهرا اینکه چند آیه در اطراف همان داستان طعمه و رفاعهٔ و آن مرد یهودی وارد شده که حکایتش گذشت و اینکه آیه اخیر باستفهام انکاری اعتراض بکسان طعمه خیانتکار مینماید که ای گروهی که شما از طرف او مجادله میکنید و میخواهید او را تبرئه نمائید و دزدی را بگردن یهودی بگذارید اینکه مجادله شما اگر بخیال خودتان نافع باشد فقط در حیات دنیا نفع دارد پس کیست آنکه خصومت کند با خدا و دفع خیانت کند از آنها در قیامت یا آیا کیست که باشد بر آنها نگهبان که نگذارد خدا آنها را عذاب کند.

وَ مَن یَعمَل سُوءاً أَو یَظلِم نَفسَهُ ثُمَّ یَستَغفِرِ اللّهَ یَجِدِ اللّهَ غَفُوراً رَحِیماً پس از توبیخ و سرزنش خیانت‌کاران شاید نظر به اینکه که گنهکاران از رحمت و مغفرت حق تعالی مأیوس نگردند به (مَن) موصوله که عموم دارد گنهکاران را امیدوار میگرداند که هر کس عمل بدی کند یا بنفس خود ظلم نماید پس از آن پشیمان گردد و از خدای تعالی طلب عفو و بخشش کند خدا را آمرزنده و مهربان مییابد، و آیه مشعر بر اینکه است که قبول توبه تفضّلی است نسبت

صفحه : ۱۵۹

بکرم الهی نه اینکه عبد مستحق بخشش باشد.

[سخنان مفسرین در توجیه آیه] در آیه تردید انداخته‌اند بین (مَن یَعمَل سُوءاً أَو یَظلِم نَفسَهُ) بقولی مقصود از عمل سوء آن گناهی است که ستم بغیر شده باشد مثل دزدی و خیانت و ظلم و ستم بمخلوقات و غیر اینها و ظلم بنفس ترک آن اعمالی است که راجع

بخود انسان باشد از ترک واجبات يا مرتكب شدن محرمات مثل ترک نماز و روزه و عمل زنا و لواط و غير اينها.

۲- مقصود از عمل سوء گناهان صغيره است و ظلم بنفس گناهان كبيره است وَ مَن يَكسِب إِثماً فَإِنَّما يَكسِبُهُ عَلى نَفسِهِ وَ كانَ اللّهُ عَلِيماً حَكِيماً اينكه آيه و آيه بعد ظاهرا در اطراف همان حكايت طعمه و قومش جماعت بنى ظفر فرود آمده و چون ترجمه شده و ظاهر است محتاج بيان نيست.

و خلاصه اينكه آيات مؤمنين را خاطر نشان ميكند كه بدانند هر كس گناهى مرتكب شود مثل طعمه كه زره را دزديد ضررش بر نفس خودش وارد ميگردد از رسوائى دنيا و عذاب آخرت و خدا عالم باعمال و درستكار است.

وَ مَن يَكسِب خَطِيئَةً أَو إِثماً الخ راغب در مفردات گفته اگر كسى بخواهد كارى انجام دهد ولى برحسب اتفاق كار ديگرى از او سر زند ميگويند (اخطأ) يعنى بخطاء رفت و اگر عمل همان طور كه خواسته انجام يافته ميگويند (اصاب) يعنى بصواب رفت، گاهى هم بكسى كه عمل ناپسندى انجام داده يا اراده ناپسندى كرده ميگويند (اخطأ) و لذا ميگويند (اصاب الخطاء و اخطأ الصواب). و همچنين ميگويند (اصاب الصواب و اخطأ الخطاء) راغب ميگويد خطيئه و سيئه از نظر معنى متفاوت ولى اكثر خطيئه در جائى گفته ميشود كه عمل انجام شده مورد قصد نبوده بلكه قصد شخص باعث بوجود آمدن آن شده مثل كسيكه شكار ميزند ولى تيرش بانسان ميخورد يا شراب ميآشامد و در حال مستى مرتكب جنايت ميشود سبب فعل خطائى دو طور

صفحه : ۱۶۰

است يك نوع سببى است كه انجام دادن آن ممنوع است مثل شراب خوارى و خطاهائى كه از اينكه عمل متولد ميگردد كه اينكه طور خطاء مورد عفو و گذشت نيست و نوع ديگر سببى است كه از آن منع نشده مثل تير زدن بشكار.

[تفسير الميزان نقل از مفردات راغب] كسيكه خطائى يا گناهى از وى صادر گردد مثل همان طعمه كه زره را دزديد و آنرا بگردن يهودى انداخت كه در اينكه عمل او بى گناه بود و طعمه باو تهمت زد او بار گناه بزرگى را با خود برداشته پس از آن بطور امتنان بپيمبرش خطاب نمود كه اى رسول اگر نبود فضل خدا و رحمت او بر تو كه تو را بتوسط وحى باين قضيّه خطاى طعمه و بى گناهى يهودى آگاهانيد جماعتى از قوم بنى ظفر همّت بر اينكه گماشته بودند كه تو را از حكم بحق بخطاء اندازند (لَهَمَّت طائِفَةٌ) جواب (لَو لا) است كه بفضل خدا است كه تو را از كار آنها مطلع گردانيد و آنان در ضلالت و گمراهى نمى‌اندازند مگر نفسهاى خودشان را، اشارهٔ به اينكه كه خائنين هر قدر همّت بر اينكه گمارند كه تو را بخطاء بيندازند چون دست خدا بالاى دستها است خدعه و مكر آنها بازگشت بخودشان ميكند و بهيچ وجه نه كم و نه زياد نتوانند بتو ضرر رسانند يا تو را در اشتباه اندازند.

(وَ أَنزَلَ اللّهُ عَلَيكَ الكِتابَ وَ الحِكمَةَ وَ عَلَّمَكَ ما لَم تَكُن تَعلَمُ وَ كانَ فَضلُ اللّهِ عَلَيكَ عَظِيماً) پس از بيان خيانت كارى طعمه و عالم گردانيدن رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آيه در مقام امتنان برسولش خطاب نموده كه اى نبىّ اكرم ما بر تو كتاب قرآن كه (لا رَطبٍ وَ لا يابِسٍ إِلّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ) كه تفسير بقرآن شده يعنى تر و خشكى نيست مگر اينكه در كتاب روشن لوح محفوظ ثبت گرديده چنين كتابى بتو كرامت نموديم و نيز بتو حكمت عطاء نموديم، شايد مقصود از حكمت همان علم لدنّى باشد يعنى تو را بحقيقت هر چيزى آگاه گردانيديم و تو را بآنچه قبلا نميدانستى مطلع و دانا كرديم كه در تمام امور حكم بحق نمائى و فضل خدا بر تو خيلى بزرگ است.

صفحه : ۱۶۱

بعضى از مفسرين گفته منّتى است كه ربّ العزّة بر مصطفى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مينهد و فضل خود را بر وى اظهار ميكند و او را در پرده عصمت ميدارد و دست دشمن را از وى كوتاه ميكند و بخصايص و فضايل ازلى او را ميآرايد، و بعلم خصوصيت ميستايد

که (وَ عَلَّمَکَ ما لَم تَکُن تَعلَمُ) بعضی گفته‌اند که آن علم بخدا و بجلال او است، و علم بعبودیت نفس او، و مقدار حال او در استحقاق عزّت و کمال او (و یقال علّمتک من مکنون اسراری ما لم تکن تعلم الّا بی) [کشف الاسرار] لا خَیرَ فِی کَثِیرٍ مِن نَجواهُم إِلّا مَن أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَو مَعرُوفٍ أَو إِصلاحٍ بَینَ النّاسِ راغب گفته (نـاجیته) یعنی بـا فلانی سری صحبت کردم و اصل اینکه کلمه اینکه است که کسی با رفیقش در (نجوه) یعنی جای دور یا بلندی (که دیگران نفهمند) صحبت کند.

[پایان] خلاصه مطلب سرّی گفتن را (نجوی) میگویند و دو نفریکه با هم سرّی حرف بزننـد مثل اینکه آیه (وَ إِذ هُم نَجوی) سوره اسراء آیه ۵۰ گوینـد نجوی کرده‌اند، و گفته‌اند اینکه آیه نیز مربوط بآیات بالا است که راجع بطعمه و یهودی بود، و بیان جمله (إِذ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرضی مِنَ القَولِ) است زیرا اینکه چند آیه مربوط بهمند لکن شامل مطلق مذاکرات سرّی میشود چنانچه اکثر آیات قرآن چنین است که اگر چه در موارد خاصی وارد شده لکن اطلاقش عموم دارد که حکم کلی را بیان فرموده که خیر و خوبی در نجوی یعنی سخنان سرّی نیست مگر در موارد خاصّی که از آن جمله امر بصدقه و احسان یا سخن معروف پسندیده یا اصلاح بین مردم مقصود باشد که در چنین مواردی خیر است، بعضی از مفسرین گفته استثناء (إِلّا مَن أَمَرَ بِصَدَقَةٍ) استثناء منقطع است و معنایش اینکه است که هر کس امر کند بصدقه و اصلاح و چه و چه در اینگونه موارد خوبی وجود دارد و خدا در اینکه آیه دعوت بخیر را امر نامیده و اینکه از قبیل استعاره است، و نیز اینکه خیری که در گفتگوی سرّی امر بآن شده سه چیز

صفحه : ۱۶۲

بشمار آورده: صدقه یا معروف یا اصلاح بین مردم با اینکه صدقه از افراد معروف است در عین حال جدا ذکر شده، شاید از آنجهت که صدقه از افراد معروف یعنی کار نیک است که طبعا احتیاج بیشتری بنجوی دارد.

[تفسیر المیزان] وَ مَن یَفعَل ذلِکَ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّهِ فَسَوفَ نُؤتِیهِ أَجراً عَظِیماً آیه پس از تفصیل موارد خیر بودن نجوی بطور اجمال در مقام بیان اینکه است که بطور کلی دانسته شود در چه موردی نجوی خیر است و آن در جائی است که غرض رضای الهی باشد و در چه موردی منهی عنه است.

خلاصه نجوی اگر امر بخیر که رضای الهی در آن ملحوظ باشد واقع گردد (فَسَوفَ نُؤتِیهِ أَجراً عَظِیماً) اینکه چنین نجوی خیر است و بزودی بپاداش او اجر عظیم عطاء میشود (وَ مَن یُشاقِقِ الرَّسُولَ الخ) و هرگاه برای مشاقّه با رسول نجوی کنید و غرضتان مخالفت با او و شقاق یعنی تفرقه انداختن بین مؤمنین باشد پس از آنکه راه هدایت برایتان ظاهر گردید و حجت برایتان تمام گردید و از طریق و روش مؤمنین تجاوز نمودید.

نُوَلِّهِ ما تَوَلّی وَ نُصلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَت مَصِیراً یعنی کسیکه با رسول مشاقّه نمود یعنی مخالفت کند و برخلاف حکم او عمل نماید ما او را بهمان راهی که در اینجا رفته بود در آخرت راه میاندازیم.

شاید اشاره باین باشد که آنهائیکه با رسول مخالفت نمودند و بطریق و روش مؤمنین پیش نرفتند و راه شیطانی را پیش گرفتند ما او را بهمان راه رفته سوق میدهیم و سر انجام او جهنم است و جهنم برای آنها بد باز گشتی است.

صفحه : ۱۶۳

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۶]

اشاره

إنّ‌اللّه لا يَغفِرُ أن يُشرَكَ بِهِ وَ يَغفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَن يَشاءُ وَ مَن يُشرِك بِاللّهِ فَقَد ضَلّ‌َ ضَلالاً بَعِيداً (۱۱۶) إِن يَدعُونَ مِن دُونِهِ إِلاّ إِناثاً وَ إِن يَدعُونَ إِلاّ شَيطاناً مَرِيداً (۱۱۷) لَعَنَهُ‌اللّهُ وَ قالَ لَأَتَّخِذَنّ‌َ مِن عِبادِكَ نَصِيباً مَفرُوضاً (۱۱۸) وَ لَأُضِلَّنَّهُم وَ لَأُمَنِّيَنَّهُم وَ لَآمُرَنَّهُم فَلَيُبَتِّكُنّ‌َ آذانَ الأَنعامِ وَ لَآمُرَنَّهُم فَلَيُغَيِّرُنّ‌َ خَلقَ‌اللّهِ وَ مَن يَتَّخِذِ الشَّيطانَ وَلِيًّا مِن دُونِ اللّهِ فَقَد خَسِرَ خُسراناً مُبِيناً (۱۱۹) يَعِدُهُم وَ يُمَنِّيهِم وَ ما يَعِدُهُمُ‌الشَّيطانُ إِلاّ غُرُوراً (۱۲۰)

أُولئِكَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ لا يَجِدُونَ عَنها مَحِيصاً (۱۲۱) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَنُدخِلُهُم جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً وَعدَ اللّهِ حَقًّا وَ مَن أَصدَقُ مِنَ‌اللّهِ قِيلاً (۱۲۲) لَيسَ بِأَمانِيِّكُم وَ لا أَمانِيِّ أَهلِ الكِتابِ مَن يَعمَل سُوءاً يُجزَ بِهِ وَ لا يَجِد لَهُ مِن دُونِ اللّهِ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً (۱۲۳) وَ مَن يَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ مِن ذَكَرٍ أَو أُنثى وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولئِكَ يَدخُلُونَ الجَنَّةَ وَ لا يُظلَمُونَ نَقِيراً (۱۲۴) وَ مَن أَحسَنُ دِيناً مِمَّن أَسلَمَ وَجهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبراهِيمَ حَنِيفاً وَ اتَّخَذَ اللّهُ إِبراهِيمَ خَلِيلاً (۱۲۵)

وَ لِلّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ وَ كانَ اللّهُ بِكُلِّ شَيءٍ مُحِيطاً (۱۲۶)

صفحه : ۱۶۴

[ترجمه]

خداوند کسی را که باو شرک آورد نخواهد بخشید و غیر شرک (از گناهان) هر کسی را مشیتش قرار گیرد میبخشد و کسی که بخدا شرک آورد محققا گمراه گردیده (و از طریق سعادت) بمسافت بسیار دور افتاده [۱۱۶]

مشرکین غیر از خدا نمیخوانند مگر بتهای بی‌شعور را یا شیطان سرکش را [۱۱۷]

خدا شیطان را لعنت کرده و شیطان گفت همانا من البته از بندگانت نصیبی میگیرم [۱۱۸]

هر آینه آنها را گمراه میگردانم و آنان را بآرزوی باطل دور میاندازم و امر میکنم آنها را که گوش حیوانات را ببرند که علامت باشد برای بتها) و امر میکنم که خلقت خدا را تغییر دهند و کسیکه بغیر خدا شیطان را دوست خود قرار دهد زیان برده زیان فاحش روشن [۱۱۹]

شیطان (بنی آدم را) وعده میدهد و آنها را بآرزو میاندازد و وعده شیطان نیست مگر فریب [۱۲۰]

اینکه جماعت جایگاه آنها جهنم است و گریز گاهی نخواهند یافت [۱۲۱]

و کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیکو کردند بزودی آنان را داخل میگردانیم در بهشتهائی که از زیر درختان آن نهرها جریان دارد و در آن همیشه جاویدانند وعده خدا حق است و کیست که در گفتار صادق‌تر از خدا باشد [۱۲۲]

نیست آرزوی شما و نه آرزوی اهل کتاب کسیکه عمل بدی انجام دهد پاداش داده شود و نمی‌یابد غیر از خدا دوستی و نه یاوری [۱۲۳]

و هر کسی که از مرد یا زن عمل نیکو نماید در حالیکه مؤمن باشد چنین جماعتی داخل بهشت میگردند و بقدر پرده پشت هسته خرمائی بآنها ستم نمیگردد [۱۲۴]

و کیست که از جهت دین نیکوتر باشد از کسیکه اسلام آورد و تسلیم امر حق تعالی گردد و بسوی او رو آورد در حالیکه نیکوکار باشد و تابع ملّت ابراهیم خلیل گردد در حالیکه مایل است بدین اسلام و خدا ابراهیم را دوست خود گرفته [۱۲۵]

مخصوص بخدا و ملک او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا بهر چیزی احاطه دارد [۱۲۶]

.

صفحه : ۱۶۵

توضيح آيات

إِنَّ اللّهَ لا يَغفِرُ أَن يُشرَكَ بِهِ وَ يَغفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَن يَشاءُ الخ پس از داستان طعمه و رفاعه و يهودی كه در آيات بالا بيان شد اينكه آيه بطور كلی تفضلا گنهكاران را بعفو و كرم خود اميدوار مينمايد كه اگر مشيّت الهی قرار گرفت خدای تعالی تمام گناهان را ميبخشد مگر شرك بخدا زيرا شرك قابل آمرزش نيست، و وعده بخشش برای ما گنهكاران تفضل و بخشش بزرگی است و آيه آمرزش را مقيد بتوبه هم ننموده بلكه بطور اطلاق وعده بخشش داده لكن مقيد بمشيّت و خواست خود گردانيده و معلوم است خواستن الهی جزافی نيست.

شايد در موردی مشيت الهی اقتضای بخشش ميكند كه در بنده گنهكار صفات و ملكات خوبی باشد كه بآن صفات و ملكات حميده بشود اعمال بدش جبران گردد يا اعمال بسيار نيكوئی دارد كه روی اعمال بدش را ميگيرد، يا راجع بمعرفت در مقام توحيد مقام بلندی را احراز كرده باشد.

خلاصه چون لطف و كرم الهی نسبت بتمام مخلوقاتش يكسانست نميشود گفت خداوند بدون سبب زائد بر اصل ايمان گناهان بعضی را بدون توبه می‌بخشد و ديگران را عذاب ميكند.

مفسرين در شأن نزول آيه گفته‌اند ضحاك از إبن عباس روايت كرده كه از اعراب پيرمردی نزد رسول صلّی اللّه عليه و آله و سلّم آمد و گفت يا رسول اللّه پيرم و در گناه غرق شده‌ام مگر اينكه تا خدا را شناخته‌ام باو شرك نياورده‌ام و بجز او كسی را دوست نگرفته‌ام و از روی جرأت و بی‌ادبی با خدا معصيت نكرده‌ام و طرفة العينی گمان نبرده‌ام كه خدا از من و گرفتن من و عقوبت كردن بمن عاجز است و اعتقاد كرده‌ام كه من از خدا نتوانم بگريزم اكنون پشيمانم و توبه ميكنم و از خدا آمرزش ميطلبم پس حال من نزد خدا چگونه است اينكه بود كه

صفحه : ۱۶۶

خدای تعالی اينكه آيه را فرستاد (إِنَّ اللّهَ لا يَغفِرُ أَن يُشرَكَ بِهِ الخ) إِن يَدعُونَ مِن دُونِهِ إِلّا إِناثاً ظاهرا مقصود از اناث بتها ميباشند كه مشركين آنها را پرستش ميكردند و در اينكه بچه جهت بتها را اناث ناميده از مفسرين چند قول نقل شده:

۱- مشركين بتهای خود را بنام اناث و زنان نام گذاشتند و آنها چهار بت بزرگ بودند: ازلام و مناة و عزّی و نايله، و اوثان بتهای بی صورت را گويند و اصنام بتهای با صورت را نامند و از عبد اللّه زيد است كه گفته (إِلّا إِناثاً) يعنی بگمان آنها اناث بودند زيرا كه ملائكه را (بنات اللّه) خواندند.

[زجاج و سدی و إبن مالك و إبن زيد] ۲- مقصود از اناث موات است كه در آن روح نيست مثل شجره و خشبه كه مؤنث لفظی است نه معنوی [عبد اللّه بن عباس و قتاده و حسن بصری] و عروه از پدرش روايت كرده كه در مصحف عايشه چنين است (الّا اوثانا) جمع وثن، عبد اللّه عباس خوانده (ألا اثناآ) جمع وثن، آنگاه واو را قلب بالف كردند مثل وجه و اوجه، و وجوه، ديگری نيز در توجيه لفظ (إِناثاً) گفته شده كه چندان فائده‌ئی در بيان آن نيست.

وَ إِن يَدعُونَ إِلّا شَيطاناً مَرِيداً و اينكه مشركين عبادت نميكنند مگر ابليس را كه مردود و خارج از طاعت خدا شده چنانچه گفته ميشود (مرد الرجل يمرد مرودا- اذا عنّی و خرج عن الطاعة).

و گفته‌اند (مَرِيدٍ) يك صفتی از صفات شيطان است، و (مَرِيدٍ) كسی را گويند كه از هر صفت خيری خالی است، و در اناث معنی تأثّر و انفعال نهفته اينكه است كه جنس ماده هر حيوانی را (انثی) گويند. و اينكه در آيه بتها و هر نوع معبودی غير از خدا را (اناث)

نامیده برای اینست که اینها دارای قابلیت و انفعالند و نمیتوانند آنچه را که عبادت کننده‌گانشان توقع دارند انجام

صفحه : ۱۶۷

دهند قوله تعالی (إِنَّ الَّذِينَ تَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ لَن يَخلُقُوا ذُباباً وَ لَو اجتَمَعُوا لَهُ وَ إِن يَسلُبهُمُ الذُّبابُ شَيئاً لا يَستَنقِذُوهُ مِنهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَ المَطلُوبُ ما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدرِهِ)«۱» سوره حج آیه ۷۳ و ۷۴، و اینکه معنی دیگری است که برای (إِناثاً) که در آیه است گفته شده غیر از معنی اول که بعضی گفته‌اند مراد از (إِناثاً) در اینکه آیه نام بتهای آنها است که (لات و عزّی و مناة) باشد.

و از بیضاوی نقل شده که گفته (مَرِيدٍ) کسی را گویند که از هر گونه خیری بطور کلّی عاری است، مارد و مرید یعنی کسیکه هیچ رابطه‌ئی با خیر و خوبی نداشته باشد، اصل اینکه ترکیب در باره زمین صاف و بی‌آب و علف بوده (صَرحٌ مُمَرَّدٌ) بمعنی عرصه و ساحت ساده و هموار است، و همچنین غلام امرد یعنی پسری که صورتش مو در نیاورده، و شجره مرداء یعنی درختی که برگهای آن ریخته همه از همین ماده است.

[پایان] لَعَنَهُ اللّهُ وَ قالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِن عِبادِكَ نَصِيباً مَفرُوضاً خدای متعال در اینکه آیه دوری شیطان را از رحمت خود اعلام میکند تا اینکه بشر بداند هر کس مطیع شیطان گردد آنهم از رحمت خدا دور است.

و وقتی خدای تعالی باو گفت (وَ إِنَّ عَلَيكَ لَعنَتِي إِلي يَومِ الدِّينِ) شاید شیطان در آن وقت گفته باشد (لَأَتَّخِذَنَّ مِن عِبادِكَ نَصِيباً مَفرُوضاً) چون مرا از رحمت خود دور گردانیدی من از بنده‌گان تو بهره مقرّر کرده میگیرم.

از حضرت رسول [ص] روایت میکند که در حین تلاوت اینکه آیه فرموده

(من بنی آدم تسعة و تسعون فی النار و واحد فی الجنة)

و در حدیث دیگر است که از آنحضرت پرسیدند که از هزار کس چند نفر ببهشت خواهند رفت فرمود

---

(۱) آنهائی را که بغیر خدا میخوانید هرگز نتوانند مگسی بیافرینند اگر چه تمامشان بیکدیگر کمک بنمایند و اگر مگس از آنها چیزی بر باید از آن نتوانند بگیرند طالب و آنچه را که از او میطلبند هر دو ضعیفند قدر خدا را آنطور که باید ندانسته‌اند (خدا با قدرت و توانا است) سوره حج آیه ۷۳ و ۷۴)

صفحه : ۱۶۸

از هزار کس نهصد و نود و نه بدوزخ خواهند رفت و یکی ببهشت اصحاب مضطرب و گریان شدند فرمود یکی از سایر امم و باقی از یأجوج و مأجوج.

در تفسیر منهج گفته حق تعالی در اینکه آیه اولا برهان آورده بر اینکه شرك در غایت ضلالت است بر سبیل تعلیل گفته آنچه را که مشرکین شریك خدا میگردانند آنان منفعل و غیر مختارند و خدای بحق قادر مختار و فاعل غیر منفعل است.

و بعد از آن استدلال کرده که عبادت اوثان عبادت شیطان است و عبادت شیطان فضیع ترین ضلالت است بسه وجه:

۱- مرید شیطان یعنی مریدی است منهمك در گمراهی که مصدر هیچ عمل خیر نمیشود پس عبادت او پس از هدایت عین ضلالت و گمراهی خواهد بود ۲- او از جهت ضلالت ملعون است اینکه است که اطاعت او مستجلب ضلالت و لعنت میباشد.

۳- او در غایت عداوت با بنی آدم و سعی و کوشش وی در هلاك گردانیدن بنده‌گان است و دوستی کردن با چنین کسی که دارای چنین صفتی است منتهای گمراهی و ضلالت است چه جای عبادت او.

[پایان] و نیز مقول قول ابلیس است که در اینکه آیه حکایت میکند که پس از آنکه شیطان از بارگاه قدس الهی رانده شد و بلعنت

ابدی گرفتار گردید و شاید پس از مهلت خواستن و اذن او که بر بنی آدم تسلط داشته باشد گفته (وَ لَأُضِلَّنَّهُم) همانا من آنها را از طریق حق گمراه میگردانم و بوساوس شیطانی آنها را مغرور میگردانم که خدا کریم است هر چه میخواهی بکن میآمرزد یا باطل را در نظر آنها جلوه میدهم که کار قبیح را خوب پندارند و آنها را از راه حق بباطل بوسیله وسوسه بکمک شهوات نفسانی میکشانم (وَ لَأُمَنِّيَنَّهُم) و همانا آنها را در اثر زینت دادن دنیا و آرایش آن بآرزو و آمال میافکنم و بطوری آنها را مشغول بآرایش و متاع دنیا سر گرم میگردانم که مبدء و معاد را

صفحه : ۱۶۹

از یاد آنها ببرم (وَ لَآمُرَنَّهُم) و چنان آنها را مطیع و عبد خود گردانم که آنچه بآنان امر کنم بپذیرند (فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الأَنعامِ) چنانچه بامر من گوشهای چهار پایان را بشکافند، اشاره بعمل مشرکین است که حیوانات را چهار قسم میکردند «بحیره، سائبه، وسیله، حام» که نصیبی برای بتهای خود بگذارند و تفصیل اینکه چهار قسم در سوره مائده گذشت.

وَ لَآمُرَنَّهُم فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلقَ اللّهِ و همانا بتابعین خود امر مینمایم که در خلقت خدا تصرف کنند و تغییر دهند مثل خصه کردن انسان یا تغییر دادن صورت و دندان، و شاید آیه امرد کردن مرد و تراشیدن ریش یا بشکل دیگر در آوردن اندام را از جهت لباس یا چیزهای دیگر را نیز شامل گردد.

از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت شده که مقصود اینکه است که دین خدا را تبدیل و تغییر دهند قوله تعالی (فِطرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیها لا تَبدِیلَ لِخَلقِ اللّهِ ذلِکَ الدِّینُ القَيِّمُ) یعنی دین خدا آن دینی که خلق بر آن هستند تبدیل دهند اینکه قول از إبن عباس و مجاهد و حسن و قتاده و جماعتی نقل شده، و اینکه توجیه بحقیقت نزدیک‌تر مینماید زیرا که خدای حکیم هر چیزی را بوجه خاصّی که حکمت در آن مأخوذ بوده تعیین گردانیده و چون دین خدا متناسب فطرت انسانی است تبدیل کردن آن بوسوسه شیطانی است که آدمی را وادار میگرداند بر اینکه آنرا بمیل خود تغییر دهد، و نیز حمل بر اینکه معنی تمام محسنات شرعیه را شامل میگردد.

از زجاج نقل است که گفته معنی آیه اینکه است که مشرکین احکام خدا را باغراض خودشان تغییر دادند زیرا چهارپایان را آفرید که از آنها انتفاع ببرند آنها (بحیره و سائبة) را بر خود حرام گردانیدند (شمس و قمر) را آفرید برای آنکه از آن منتفع گردند آنها از آن عدول کرده آنها را معبود خود قرار دادند.

صفحه : ۱۷۰

وَ مَن یَتَّخِذِ الشَّیطانَ وَلِیًّا مِن دُونِ اللّهِ فَقَد خَسِرَ خُسراناً مُبِیناً و کسیکه شیطان را دوست خود گرفت و تابع وی گردد همانا حقیقةً زیان برده و سرمایه عمر گران مایه خود را که میتوانست بآن سعادت حقیقی و قرب جوار احدی و مقامات بلند اخروی را برای خود تهیه کند برایگان از دست داده و اینکه خسران و زیان کاری است بس ظاهر و هویدا، (یَعِدُهُم وَ یُمَنِّیهِم) شیطان بتابعینش وعده میدهد وعده دروغ و باطل را در نظر آنها جلوه میدهد و میآراید تا اینکه آنها را بآرزو اندازد.

وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیطانُ إِلّا غُرُوراً و وعده‌های شیطان نیست مگر فریب و گول زدن.

أُولئِکَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ لا یَجِدُونَ عَنها مَحِیصاً خدای تعالی افراد بشر را یادآوری میکند که اینها از دشمنی شیطان با بنی آدم مطّلع کردند و از او و وعده‌های او حذر کنند و بدانند که متابعت شیطان و پیروی او عاقبت وخیمی دارد و نیز بدانند کسیکه تابع شیطان گردید منزل و جایگاه وی جهنم است و از جهنم گریز گاهی ندارد یعنی در جهنم جاویدانست.

وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَنُدخِلُهُم جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ پس از آنکه در آیه بالا در وصف مشرکین فرموده آنها

نمیخوانند یعنی تابع نمیگردند مگر اناث یعنی بتها را که عاجز و ضعیفند و کاری از آنها ساخته نمیشود و عبادت نمیکنند مگر شیطان سرکش را و طریق چگونگی گمراه گردانیدن شیطان بنی آدم را از قول خود شیطان تذکر داده و نتیجه و سر انجام تابعین شیطان را نیز وانمود گردانیده که مآل و جایگاه آنان جهنم خواهد بود پس در مقابل تابعین شیطان و مآل امر آنها، تابعین حق و سر انجام حال آنها را ببشر خاطر نشان میکنند که همان طوری که مآل ضلالت و گمراهی که دامن گیر تابعین شیطان گردیده و بالاخره آنان را بدار عذاب و جهنم میکشاند (أُولئِكَ مَأواهُم جَهَنَّمُ) و راه فرار گاهی برای آنها نیست، در مقابل در باره

صفحه : ۱۷۱

مؤمنین و آنهائیکه اعمال صالح کرده‌اند وعده داده که: بزودی آنها را داخل میگردانیم در بهشتهائی که از زیر درختهای آن نهرها جریان دارد.

خالِدِینَ فِیها أَبَداً وَعدَ اللّهِ حَقًّا وَ مَن أَصدَقُ مِنَ اللّهِ قِیلًا همین طوری که جهنّمیان در جهنم راه فرار بر آنها بسته شده و گریز گاهی ندارد بمؤمن صالح وعده خلود در بهشت داده که دار کرامت الهی است و او را امیدوار و دل خوش میگرداند.

لَیسَ بِأَمانِیِّکُم وَ لا أَمانِیِّ أَهلِ الکِتابِ مَن یَعمَل سُوءاً یُجزَ بِهِ وَ لا یَجِد لَهُ مِن دُونِ اللّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً اسم لیس محذوف است و در تقدیر (لیس الامر بامانیّکم) و جار و مجرور یعنی (بامانیّکم) در جای خبر (لیس) میباشد و محلّ او نصب است یعنی چنین نیست که امر منطبق بآرزو و خواست شما مؤمنین و نه مطابق آرزوی اهل کتاب باشد بلکه هر کس عمل بدی کرد پاداش داده میشود و گنهکار از غیر خدا نه دوستی مییابد و نه کسی که او را از عذاب نجات دهد.

[سخنان مفسرین در شأن نزول آیه] ۱- یهودیان بمسلمانان گفتند دین ما قدیمتر و پیمبر ما پیش از پیمبر شما است و کتاب ما پیش از کتاب شما است، مسلمانان گفتند ما از شما بهتریم که پیمبر ما بهترین پیمبران و خاتم انبیاء است و شرع ما ناسخ شرایع و کتاب ما ناسخ کتابها است خدای تعالی اینکه آیه فرستاده.

[ضحاک و قتاده] ۲- مشرکین گفتند بعث و نشر و حساب و کتاب و ثواب و عقاب نخواهد بود و بر اعمال ما پاداش نیست.

[مجاهد] ۳- یهودیان گفتند (لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلّا أَیّاماً مَعدُودَةً) دوزخ بما نرسد مگر چند روز اندکی، خدای تعالی اینکه آیه فرستاد و بیان نمود که اینکه کار نه بآرزوی شما است و نه بآرزوی اهل کتاب و بنابراین قول خطاب بمشرکین و کافرین میباشد و بر قول اول خطاب بمسلمانان

صفحه : ۱۷۲

است و اینکه قول اولی‌تر است زیرا که مورد آیه تهدید و وعید و ملامت است و باین معنی بکافرین اولی‌تر است.

[أبو الفتوح] و میتوان توجیه دیگری نیز در آیه نمود چنانچه از بعض مفسرین نقل شده و آن اینکه است که گوئیم از آیات پیش و گفتار مؤمنین که حکایت کرده‌اند چنین برمیآید که مؤمنین منتظر بودند چون ایمان آورده‌اند حق دارند که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در نزاعها و مشاجرات از آنان طرف‌داری کند و هرگاه بین آنها و کافرین نزاعی واقع گردد بنفع آنها بر علیه دیگران حکم جاری گرداند نظر به اینکه که چون ایمان آورده‌اند بر پیغمبر [صلّی اللّه علیه و آله و سلّم] حقّی دارند و بطوریکه در قرآن خبر میدهد اهل کتاب نیز همین توقّع را از پیمبران خود داشتند و بقدری یهود و نصاری خود را بزرگ میدانستند که میگفتند (نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ) سوره مائده آیه ۲۱، و اینکه است که از گفتار آنها نقل فرموده که گفتند (لَیسَ عَلَینا فِی الأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ) سوره آل عمران آیه ۶۹.

خلاصه آیه میفرماید جریان امور مطابق آرزوهای شما مؤمنین یا جماعتی از شما و مطابق آرزوهای اهل کتاب نیست بلکه مطلب

دائر مدار عمل است اگر عمل خیر باشد زایش خیر است و اگر شرّ باشد نتیجه و پاداشش شرّ است [اللّه العالم باسرار کلامه].

پس آیه استیناف از آیات جلو است و اشاره به اینکه که باسم اینکه مؤمن و داخل در اسلامم بدون عمل کردن بدستورات اسلام از جزاء عمل بد چیزی جلوگیر نمیشود کسیکه عمل بدی انجام دهد مطابق عدل الهی باید پاداش یابد، و میتوان گفت آیه خلاصه آیات بالا و قطع طمع مؤمنین است که گمان نکنند چون ایمان آورده‌اند اعمال بدشان بدون توبه بخشیده میشود و مجازات نمیشوند چنین نیست و آدم گنهکار نمییابد بغیر خدا دوست و یاوری گویا میخواهد گوشزد عاصی بنماید و آنان را امیدوار کند که فقط دوست و یاری کننده در همه حال خدا است در هیچ حالی نباید از کرم او مأیوس گردید زیرا که یأس از

صفحه : ۱۷۳

رحمت خدا کفر است قوله تعالی در سوره یوسف آیه ۸۷ (لا یَیأَسُ مِن رَوحِ اللّهِ إِلَّا القَومُ الکافِرُونَ).

وَ مَن یَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ وَ لا یُظلَمُونَ نَقِیراً (مَن) در (مِنَ الصّالِحاتِ) تبعیضی است و (مَن) در (وَ مَن یَعمَل) موصوله است و عموم دارد یعنی هر کس که بعضی از اعمال نیکو انجام دهد در حالیکه مؤمن باشد چنین کسی داخل بهشت میگردد اشاره به اینکه که بهشت نام زد مؤمن نیکوکار است کافر و مشرک و لو عملش نیک باشد از بهشت بی نصیب است اینکه است که اینکه آیه و همچنین آیات دیگر ارائه میدهد بدون ایمان هر قدر عمل بنظر صالح باشد عامل آن مستحق بهشت نمیشود زیرا که کفر اعمال نیک را حبط میکند بلکه حقیقةً وقتی عمل را میتوان صالح نامید که با ایمان توأم باشد قوله تعالی (أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِم وَ لِقائِهِ فَحَبِطَت أَعمالُهُم فَلا نُقِیمُ لَهُم یَومَ القِیامَةِ وَزناً) سوره کهف آیه ۱۰۵ (وَ مَن أَحسَنُ دِیناً مِمَّن أَسلَمَ وَجهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحسِنٌ الخ) چه کسی نیکوتر و محکم‌تر میباشد دین و روش او از آنکسی که وجهش را خالص گرداند برای خدا در حالیکه نیکوکار هم باشد (محسن) یعنی موّحد و نیز تابع گردد ملّت ابراهیم حنیف را و خدا ابراهیم خلیل را بدوستی خودش امتیاز داد و ملّت ابراهیم علیه السّلام همان دین محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است.

خلاصه آیه ارشاد بر اینکه است که چون هر فردی از بشر بفطرت مایل بدینی و روشی است اگر رجوع بعقل خود کند مییابد که هیچ دین و روشی نیکوتر نیست از آن دینی که وجهه او یعنی روی او بسوی خدا است و آن دین اسلام است که مطابق ملت ابراهیم خلیل است.

و ملک خدا و در تصرّف او است آنچه در آسمانها و زمین است و علم او بهمه چیزها احاطه دارد.

صفحه : ۱۷۴

[سوره النساء (۴): آیات ۱۲۷ تا ۱۳۴]

اشاره

وَ یَستَفتُونَکَ فِی النِّساءِ قُلِ اللّهُ یُفتِیکُم فِیهِنَّ وَ ما یُتلی عَلَیکُم فِی الکِتابِ فِی یَتامَی النِّساءِ اللّاتِی لا تُؤتُونَهُنَّ ما کُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرغَبُونَ أَن تَنکِحُوهُنَّ وَ المُستَضعَفِینَ مِنَ الوِلدانِ وَ أَن تَقُومُوا لِلیَتامی بِالقِسطِ وَ ما تَفعَلُوا مِن خَیرٍ فَإِنَّ اللّهَ کانَ بِهِ عَلِیماً (۱۲۷) وَ إِنِ امرَأَةٌ خافَت مِن بَعلِها نُشُوزاً أَو إِعراضاً فَلا جُناحَ عَلَیهِما أَن یُصلِحا بَینَهُما صُلحاً وَ الصُّلحُ خَیرٌ وَ أُحضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ وَ إِن تُحسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعمَلُونَ خَبِیراً (۱۲۸) وَ لَن تَستَطِیعُوا أَن تَعدِلُوا بَینَ النِّساءِ وَ لَو حَرَصتُم فَلا تَمِیلُوا کُلَّ المَیلِ فَتَذَرُوها کَالمُعَلَّقَةِ وَ إِن تُصلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً (۱۲۹) وَ إِن یَتَفَرَّقا یُغنِ اللّهُ کُلًّا مِن سَعَتِهِ وَ کانَ اللّهُ واسِعاً حَکِیماً (۱۳۰) وَ لِلّهِ ما فِی

السَّماواتِ وَ ما فِی الأرضِ وَ لَقَد وَصَّینَا الَّذِینَ أوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکَم وَ إیّاکُم أنِ اتَّقُوا اللّهَ وَ إن تَکفُرُوا فَإنَّ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ کانَ اللّهُ غَنِیًّا حَمِیداً (۱۳۱)
وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ کَفی بِاللّهِ وَکِیلًا (۱۳۲) إن یَشَأ یُذهِبکُم أَیُّهَا النّاسُ وَ یَأتِ بِآخَرِینَ وَ کانَ اللّهُ عَلی ذلِکَ قَدِیراً (۱۳۳) مَن کانَ یُرِیدُ ثَوابَ الدُّنیا فَعِندَ اللّهِ ثَوابُ الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ کانَ اللّهُ سَمِیعاً بَصِیراً (۱۳۴)

صفحه : ۱۷۵

[ترجمه]

ای رسول در باره میراث زنان از تو فتوی میخواهنـد (ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بگو خدا بیان میکند حکم میراث ایشان را و نیز بیان میکند برای شما آنچه خوانده میشود برای شما در قرآن در باره یتیمان که زنانند، آن زنهائی که بآنها نمیدهید آنچه را که از میراث برای آنها فرض گردیده و رغبت میکنید که آنها را بنکاح خود درآورید، و دیگر قرآن بیان میکند حکم ضعیفان از فرزندان را و اینکه برای انجام مهمات یتیمان در مهر و ارث آنها بعدل و راستی قیام نمائید و آنچه از نیکوئی در باره یتیمان میکنید بحقیقت خدا بآن عالم و دانا است [۱۲۷]
و اگر زنی بترسد که شوهرش با او بد سلوکی یا اعراض کند بر آنها گناهی نیست که با هم اصلاح کنند و صلح بهتر است و نفسها حاضر و مهیّا میباشند برای بخل و اگر نیکی کنند و بپرهیزند همانا خدا بآنچه میکنند آگاهست [۱۲۸]
و هرگز نتوانید بین زنها عدالت نمائید اگرچه بر عدالت کردن حریص باشید پس میل بسیار ببعضی نکنید (و بعضی) دیگر را محروم گردانید و او را معلّق بگذارید و اگر صلح کنید و پرهیزگار باشید همانا خدا آمرزنده و مهربان است [۱۲۹]
و اگر از هم جدا شوند خدا هر یک را از سعه رحمتش بی نیاز میگرداند و خدا وسعت دهنده و درستکار است [۱۳۰]
و برای خدا و ملک او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و حقیقهً بآنهائیکه قبل از شما کتاب داده شده و نیز بشما وصیت کردیم که از خدا بترسید و اگر کافر شوید پس بدرستیکه از خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و او بی‌نیاز و ستوده است [۱۳۱]
و مخصوص بخدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و کافی است خدا که کفایت کند امر آنها را [۱۳۲]
ای مردم اگر خدا بخواهد شما را میبرد و جماعت دیگر میآورد و او بر چنین کاری توانا است [۱۳۳]
هر کسیکه اراده کند ثواب و خیر دنیا را پس نزد خدا است ثواب دنیا و آخرت و خداوند شنوا و بینا است [۱۳۴]
.

صفحه : ۱۷۶

توضیح آیات

وَ یَستَفتُونَکَ فِی النِّساءِ قُلِ اللّهُ یُفتِیکُم فِیهِنَّ وَ ما یُتلی عَلَیکُم فِی الکِتابِ فِی یَتامَی النِّساءِ اینکه آیه بازگشت باوائل سوره است که راجع بارث و ازدواج و زنهای یتیم بود، گفته‌اند آیه جواب اعتراض عیینهٔ بن حصین است که بر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اعتراض نموده بود که چرا هر یک از دختر و خواهر را نصف میراث میدهی و ما میراث نمیدهیم مگر بکسی که جنگ کند

و غنیمت بدست آرد، آنوقت اینکه آیه نازل گردید که رسول بگو خدا فتوی میدهد یعنی اینکه طور حکم میکنند و اعتراضی بر حکم خدا نیست (اللّهُ یُفتِیکُم) افتاء بمعنی تبیین مبهم است یعنی خدا بیان مینماید (وَ ما یُتلی) عطف است بر (اللّه) یعنی حکم خدا راجع بدختران یتیم چنین است، راغب گفته فتیا و فتوی در جواب از احکام مشکله گفته میشود (استفتیته فافتانی بکذا) از فلانی استفتاء کردم او هم چنین فتوی داد.

[پایان] از کلبی نقل میکنند که او از أبو صالح از إبن عباس روایت کرده که او گفته آیه راجع بدختران امّ کجهٔ و میراث آنها از پدرشان آمده و حکایت آن در اول سوره گفته شده، و مفسرین چنین گفته‌اند که عادت عرب در جاهلیت اینکه بود که دختر یتیمی که ولایت او بیکی از آنها تعلّق داشت هرگاه دارای مالی بود و جمالی داشت آن ولیّ او را بزنی میگرفت و مالش را میبرد و اگر جمال نداشت از شوهر کردن او مانع میگردید تا وقتی بمیرد مالش را بردارد، خدای تعالی باین آیه آنها را از اینکه عمل نهی نمود.

اللّاتِی لا تُؤتُونَهُنَّ ما کُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرغَبُونَ أَن تَنکِحُوهُنَّ الخ ای رسول از تو طلب فتوی میکنند نسبت بآن زنهائی که ارثی برای آنها نوشته شده و ثابت گردیده نمیدهند و میخواهند با آنها ازدواج کنند.

صفحه : ۱۷۷

در مجمع گفته در قوله (لا تُؤتُونَهُنَّ الی آخر) چند قول است:

۱- (وَ ما یُتلی عَلَیکُم) در ارث زنهای صغیره وارد شده و آن آیات فرائض است که در اول سوره رسیده و اهل جاهلیت به اناث و آنچه بر آنها نوشته شده و نیز بمولود ارث نمیدادند تا وقتی کبیر شود و میگفتند باید بپسران شجاع جنگ کن خود ارث داد، و اینکه قول إبن عباس و سعید بن جبیر و مجاهد است و از ابی جعفر علیه السّلام نیز روایت شده.

۲- مهر زنان خود را و ارث زنان یتیم را نمیدادند و حق تعالی آنها را از اینکه عمل منع کرد بقوله (وَ إِن خِفتُم أَلّا تُقسِطُوا فِی الیَتامی فَانکِحُوا ما طابَ لَکُم، تا آخر) و بیان آن در اول سوره گذشت و اینکه قول از عایشه نقل شده و همین قول را ابی علی جبائی اختیار کرده و طبری قول اول را اختیار کرده.

۳- (ما کُتِبَ لَهُنَّ) نکاح است که حق تعالی امر بآن فرموده در قوله (وَ أَنکِحُوا الأَیامی، تا آخر) و اولیاء زنان را از نکاح منع میکردند، و اینکه قول از حسن و قتاده و سدی و ابی مالک و ابراهیم روایت شده.

گفته‌اند در خانه مردی دختری بود در اختیار او و آن دختر مالی داشت و راغب بازدواج او نبود آن مرد او را در منزل حبس نمود بطمع اینکه بمیرد و مال او را ببرد.

سدی گفته جابر بن عبد اللّه انصاری دختر عموی یتیمی داشت که کور و بد شکل بود و از پدرش مالی بوی رسیده بود و جابر رغبت نداشت که او را بزنی بگیرد و او را شوهر نمیداد از ترس اینکه شوهرش مال او را ببرد اینکه بود که از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال نمود اینکه آیه نازل گردید وَ تَرغَبُونَ أَن تَنکِحُوهُنَّ معنی آیه بر قول اول و سوم (وَ تَرغَبُونَ أَن تَنکِحُوهُنَّ) یعنی از نکاحهنّ از ازدواج آنها بی‌رغبت باشید (و لا تؤتونهن نصیبهنّ من المیراث) و خواهید نصیب آنها را از میراث ندهید که مبادا رغبت کند بگرفتن او را بزنیّت غیر شما پس بآنها ظلم کرده‌اید از دو راه: اول ندادن ارث آنها و منع از نکاح آنها [پایان]

صفحه : ۱۷۸

خلاصه آیه بمؤمنین امر فرموده که راجع بدختران یتیم و پسران یتیم که ضعیفند و قادر بر حفظ مالشان نیستند بقسط و عدل عمل کنید، اشاره به اینکه که ایتامی که در کفالت شما میباشند باید در تربیت آنها و مالشان بخوبی ایستادگی کنید که حق آنها تفریط

نشود و بدانید بر آنچه از عمل خیر در باره آنها انجام میدهید خدا عالم و دانا است.
وَ إِنِ امرَأَةٌ خافَت مِن بَعلِها نُشُوزاً أَو إِعراضاً فَلا جُناحَ عَلَیهِما أَن یُصلِحا بَینَهُما صُلحاً وَ الصُّلحُ خَیرٌ آیه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه راجع بحکم نزاع بین زن و شوهر دستور میدهد که در جائیکه زن بترسد که شوهرش از وی اعراض کند (فَلا جُناحَ) یعنی هیچ گناهی نیست که با هم اصلاح کنند و اگر بینشان اصلاح شود بهتر است.
در تفسیر قمی در ذیل آیه بالا گفته اینکه آیه در باره دختر محمّد بن مسلمه که زن رافع بن خدیج بود نازل شد، زن خدیج پیر شده بود شوهرش رافع با زن جوانی ازدواج کرد رافع اینکه زن را بیشتر از دختر محمّد بن مسلمه دوست میداشت دختر محمّد بن مسلمه بشوهرش گفت چرا از من اعراض میکنی و آن زنت را بر من ترجیح میدهی رافع گفت او زن جوانی است و من از او بیشتر خوشم میآید اگر میل داری قرار بگذار که او دو یا سه روز حق داشته باشد و تو یک روز، دختر محمّد بن مسلمه رضایت نداد رافع او را یکبار طلاقش داد و بار دیگر نیز طلاق داد مرتبه سوم دختر محمّد بن مسلمه بشوهرش گفت من راضی نمیشوم مگر اینکه بین من و او بمساوات رفتار کنی خدا فرماید (وَ أُحضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ) دختر محمّد بن مسلم دلش بنصیب خود راضی نشد و بخل بر او غالب گردید و در نتیجه رافع از او اعراض کرد که باین امر رضا بشود یا برای سومین مرتبه او را طلاق دهد اینکه بار دختر محمّد بن مسلمه راضی شد و با شوهرش بهمان ترتیبی که مذاکره شده بود مصالحه کرد

صفحه : ۱۷۹

قوله تعالی (فَلا جُناحَ عَلَیهِما أَن یُصلِحا بَینَهُما صُلحاً وَ الصُّلحُ خَیرٌ) وقتی که زن رافع راضی شد و استقرار یافت، رافع نتوانست میانشان بعدالت رفتار کند لذا آیه بعد نازل شد.
وَ لَن تَستَطِیعُوا أَن تَعدِلُوا بَینَ النِّساءِ وَ لَو حَرَصتُم فَلا تَمِیلُوا کُلَّ المَیلِ فَتَذَرُوها کَالمُعَلَّقَةِ مراد از معلّقة اینکه است که پیش یک زن بیاید و دیگری را بحال خود گذارد که نه بیوه و نه شوهردار باشد اینکه رویّه در چنین موردی در صورتی که زن اقرار کند و راضی باشد (بدون اکراه) بآنچه شوهر با او مصالحه کرده نه بر مرد و نه بر زن عیبی ندارد ولی در صورتی که زن امتناع کرد مرد میتواند او را طلاق گوید و یا بین هر دو بمساوات رفتار کند و کار دیگری در وسع او نیست در کافی باسناد خود از حلبی روایت میکند که از حضرت صادق علیه السّلام در باره آیه (وَ إِنِ امرَأَةٌ خافَت مِن بَعلِها نُشُوزاً أَو إِعراضاً) سؤال کردم حضرت فرمود مقصود زنی است که با مردی بسر میبرد و آن مرد او را خوش ندارد و باو میگوید من میخواهم تو را طلاق بدهم زن میگوید مکن من خوشم نمیآید که مرا مورد شماتت قرار دهی ولی در باره حق شب من هر طور میخواهی رفتار کن و هر حق دیگری دارم همه را بتو واگذار کردم و مرا بحال خود واگذار اینکه است که خدا میفرماید (فَلا جُناحَ عَلَیهِما أَن یُصلِحا) صلح همین است.
(تفسیر المیزان) وَ إِن تُصلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً پس از آنکه خاطرنشان میکند که صلح نمودن بین زن و شوهر بهتر است سپس در امر صلح و موافقت کردن تأکید میکند که اگر نیکوکار و متّقی و پرهیزکار باشید همانا خداوند آمرزنده و مهربان است و بآنچه میکنید از موافقت یا مخالفت با همسر خود آگاه است، آیه چنین ارائه میدهد که رضایت خدا در صلح است (وَ لَن تَستَطِیعُوا أَن تَعدِلُوا بَینَ النِّساءِ وَ لَو حَرَصتُم فَلا تَمِیلُوا کُلَّ)

صفحه : ۱۸۰

(المَیلِ فَتَذَرُوها کَالمُعَلَّقَةِ وَ إِن تُصلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً) از تفسیر نورالثقلین بروایت علی بن ابراهیم از پدرش از نوح بن شعیب و محمّد بن الحسن که گفته إبن ابی العوجاء از هشام بن حکم سؤال کرد و گفت آیا خدا حکیم نیست، هشام گفت آری او احکم الحاکمین است گفت بمن خبر بده از قول او که گفته (فَانکِحُوا ما طابَ لَکُم مِنَ النِّساءِ مَثنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِن خِفتُم

أَلّا تَعدِلُوا فَواحِدَةً) آيا اينكه حكم واجب نيست، هشام گفت آرى واجب است، إبن ابى العوجاء گفت بمن خبر بده از قوله تعالى (وَ لَن تَستَطِيعُوا أَن تَعدِلُوا بَينَ النِّساءِ آلخ) كدام حكيم اينكه نحو تكلم ميكند.

چون هشام نتوانست جواب إبن ابى العوجاء را بدهد بسوى مدينه حركت كرد و نزد ابى عبد اللّه عليه السلام وارد گرديد حضرت فرمود هشام براى چه در اينكه موقع كه وقت حج و عمره است آمده‌ئى هشام ميگويد جانم فداى تو باد براى امر مهمّى آمده‌ام، إبن ابى العوجاء از من سؤالى كرده نتوانستم جواب گويم حضرت فرمود آن چه بود هشام گفت قضيّه را باو گفتم حضرت فرمود قول خداى تعالى (فَانكِحُوا ما طابَ لَكُم مِنَ النِّساءِ مَثنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِن خِفتُم أَلّا تَعدِلُوا فَواحِدَةً) يعنى در نفقه، و اما قوله تعالى (وَ لَن تَستَطِيعُوا أَن تَعدِلُوا بَينَ النِّساءِ وَ لَو حَرَصتُم فَلا تَمِيلُوا كُلَّ المَيلِ فَتَذَرُوها كَالمُعَلَّقَةِ) يعنى در مودّت و محبت پس چون هشام با اينكه جواب برگشت و بابن أبو العوجاء خبر داد، گفت قسم بخدا اينكه جواب از خودت نيست.

در مجمع البيان گفته پس از آنكه حق تعالى صلح و نشوز بين زوجين را بيان نمود در عقب آن در آورد كه بشما تكليف نشده آنچه را كه قدرت بر آن نداريد (وَ لَن تَستَطِيعُوا أَن تَعدِلُوا بَينَ النِّساءِ وَ لَو حَرَصتُم) يعنى هرگز قدرت نداريد كه در محبت و مودّت در قلب بين زنها مساوات قرار دهيد و لو اينكه حريص باشيد بتمام كوشش زيرا كه اينكه كار (يعنى القاء محبت در قلب) در عهده شما نيست اينكه است كه مكلّف بآن نميباشيد و بر آنچه از عهده شما خارج

صفحه : ۱۸۱

است مؤاخذه نميشويد (إبن عباس- حسن- قتاده) و بقولى (لَن تَستَطِيعُوا) يعنى قدرت نداريد كه در تمام امور از نفقه، كسوه، عطيه، مسكن، صحبت، نيكى، خوش روئى و غير اينها بينشان مساوات نمائيد و مقصود اينكه است كه اينكه طور مساوات بين زنها براى شما مشكل است زيرا كه ميل شما ببعضى از آنها زيادتر است (فَلا تَمِيلُوا كُلَّ المَيلِ) يعنى از آن زنى كه بهواى نفسانى مالك نيستيد او را دوست داريد از وى بتمام جهات عدول نكنيد تا اينكه شما را وادار كند كه بر پيشين آنها بر اداء حق واجبى آنها كه بر شما است از حق قسمت و نفقه و كسوه و معاشرت بمعروف باز دارد (فَتَذَرُوها كَالمُعَلَّقَةِ) يعنى آنرا كه باو ميل نداريد واگذاريد مثل كسيكه نه صاحب شوهر است و نه زن بيوه بى‌شوهر، إبن عباس و حسن و قتاده و غير آنها و همين قول از ابى جعفر و ابى عبد اللّه عليهما السلام نقل شده.

[پايان] و خلاصه اينكه آيات مشعر بر اينكه است كه تعدد زوجات در صورتى جايز است كه مساوات و عدالت بين زنها استوار گردد و كسى كه نتواند بين زنها مساوات را مراعات نمايد بايد بر يک زن قناعت كند در اول سوره فرموده (فَإِن خِفتُم أَلّا تَعدِلُوا فَواحِدَةً) و در اينجا بيان همان آيه است كه (وَ لَن تَستَطِيعُوا أَن تَعدِلُوا بَينَ النِّساءِ وَ لَو حَرَصتُم فَلا تَمِيلُوا كُلَّ المَيلِ) بعضى خواسته‌اند از جمع بين آيات چنين استفاده كنند كه چون اول عدالت و مساوات بين زنها را واجب گردانيده و مساوات بين آنها بتمام جهات باين ميشود كه در تمام امور از نفقه و كسوه و دوستى و قسمت و باقى امور حتى در ميل نفسانى مراعات عدالت بين زنها بشود و همين‌طور كه آيه ارشاد كرده كه (لَن تَستَطِيعُوا أَن تَعدِلُوا) بر چنين مساواتى كه حتى در ميل نفسانى مراعات شود هرگز قدرت نداريد زيرا كه ميل و محبّت نوعا از تحت اختيار بشر خارج است پس نتيجه اينكه ميشود كه همين طور كه در آيه فرموده (فَواحِدَةً) چون چنين قدرتى نداريد پس نبايد كسى زيادتر از يک زن اختيار كند.

صفحه : ۱۸۲

لكن اينكه استظهار از آيات كه نتيجه‌اش القاء تعدّد زوجات در اسلام باشد درست نيست زيرا كه از اوّل اسلام تا حال بناى متديّنين حتى ائمه طاهرين عليهم السلام بر جواز تعدّد زوجات بوده و عملا نيز هر يک چنانچه تاريخ نشان ميدهد هر يک از آن بزرگواران

چند زن داشتند پس بنابراین باید یا گفته شود که مقصود از عدالت بین زنها در باقی حقوق آنها است مثل نفقه و خوش روئی و باقی جهات زناشوئی زیرا خدای تعالی بامری که از تحت اختیار انسان خارج است تکلیف نمیکند (لا یُکَلِّفُ اللّه نَفساً إِلّا وُسعَها) و محبت و میل نفسانی نوعا از تحت اختیار بشر خارج است.

یا گفته شود مقصود از عدالت که در آیه امر فرموده (أَن تَعدِلُوا) شامل مساوات میل نفسانی هم بشود لکن غرض عدالت واقعی حقیقی نیست که مرد بهیچ یک میل نفسانیش زیادتر از دیگری نباشد بلکه عدالت تقریبی است یعنی نما است بطوری که با هر یک چنین رفتار کند که گمان کند او را خیلی دوست میدارد.

و اینکه قسم توجیه را میتوان از ذیل آیه که فرموده (فَلا تَمِیلُوا کُلَّ المَیلِ فَتَذَرُوها کَالمُعَلَّقَةِ) استخراج نمود زیرا که باین آیه میتوان بین آیات را جمع نمود که خلاصه‌اش چنین میشود که برای مرد تعدّد زوجات را تجویز میکند در صورتی که بتواند مراعات حقوقی که در شرع مقرّر شده از نفقه و کسوه و منزل و غیر اینها را بدرستی انجام دهد و دیگر عدالت و تساوی بین آنها و لو عدالت تقریبی و عملی باشد بین آنها مراعات نماید و اگر بر اینکه تساوی بر خود قدرتی نمی‌بیند بیک زن اکتفاء نماید.

وَ إِن تُصلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّه کانَ غَفُوراً رَحِیماً اینکه آیه بازگشت بهمان آیات بالا (وَ إِنِ امرَأَةٌ خافَت مِن بَعلِها نُشُوزاً أَو إِعراضاً) مینماید و بمردان تأکید و ترغیب نموده که اگر در اعراض و ناراحتی باصلاح بپردازید و از نفس پرستی خودداری کنید همانا خدای تعالی

صفحه : ۱۸۳

آمرزنده و مهربان است، شاید اشاره باین که اگر شما در موقع ناراحتی گذشت کنید خدای آمرزنده و مهربان است.

وَ إِن یَتَفَرَّقا یُغنِ اللّه کُلًّا مِن سَعَتِهِ وَ کانَ اللّه واسِعاً حَکِیماً و اگر بین زن و شوهر اصلاح نشد و نتوانستند با هم توافق کنند و از هم جدا شدند خدای تعالی هر یک را از سعه رحمتش بی‌نیاز میگرداند، شاید اشاره باین است که ملک خدا وسیع است و نیز غریزه جنسی بین افراد بشر جاری است وقتی نتوانستند با هم سازش نمایند از هم جدا شوند و هر یک با دیگری آمیزش نماید چنانچه تذکره نویسان در تواریخ نوشته‌اند در زمانهای پیش مخصوصا در اعراب وحشی برای زن هیچ ارزش قائل نبودند و هیچ حقّی از ارث یا حقوق زناشوئی برای زن منظور نداشتند و همیشه زن در شکنجه مردهای ستمگر واقع میگردید و همچنین حقوق ایتام صغیر را مراعات نمیکردند و ارث او را میبردند تا وقتی که خورشید اسلام از پشت افق تاریک عربستان طلوع نمود و حقوق عادلانه بین جامعه و تمدّن انسانی تشریع نمود و برای زن حقوقی قائل گردید از ارث و غیره و زن را در تمام شئونات جامعه مگر در بعض اموری که در خور زن نبوده با مردها تساوی قرار داده، از جمله حقوق زناشوئی که برای شوهر حقوقی تعیین فرمود که بایستی زن کاملا مراعات نماید و در مقابل حقوقی نیز برای زن تشریع فرمود که نسبت بزن باید شوهر مراعات نماید و هر گاه زن و شوهر هر یک مراعات حق دیگر را بکند زندگانی عادلانه‌ئی بین آنها برقرار میگردد و بخوشی و کامیابی بسر میبرند، پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حق بزرگی بر سر جامعه مخصوصا بر زنها دارد.

اگر در آیه سوم همین سوره نساء تعدد زوجات را برای مردها جایز گردانید میتوان گفت که آنهم مراعات نوع زنها را در نظر گرفته که بعضی از زنهای بیوه بی‌سرپرست نمانند و نیز حکمتهای دیگری هم دارد مثل کثرت نسل بشر و غیر اینها و چون بر زن اینکه عمل ناگوار است در مقابل عدالت و تساوی

صفحه : ۱۸۴

بین زنها را برای مردان واجب گردانیده چنانچه در اول سوره فرموده (فَإِن خِفتُم أَلّا تَعدِلُوا فَواحِدَةً) که در چنین موردی که بترسید

نتوانید تساوی بین زوجات قرار دهید بایستی بیک زن اکتفاء کنید و در آیه ۱۲۸ (وَ لَن تَستَطِیعُوا أَن تَعدِلُوا بَینَ النِّساءِ الخ) آیه ارشاد بر اینکه است که چون قدرت ندارید کاملا- مراعات عدالت بین زنها نمائید اگرچه حریص بر آن باشید پس تمام میلتان را بیک کدام نیندازید و دیگری را کاملا محروم نمائید که مثل زن بی‌شوهر باشد.

و در مورد نشوز و ناسازگاری بین زن و شوهر ببین چه دستور عادلانه حکیمانه مقرر گردانیده اگر از طرف زن باشد بمرد دستور داده که بهر ترتیبی که هست زن را آرام گرداند در سوره نساء آیه ۳۸ قوله تعالی (وَ اللّاتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهجُرُوهُنَّ الخ) و در آنجائیکه میترسید جدائی بین شما واقع گردد نیز دستور فرموده بقوله تعالی در آیه ۳۹ (وَ إِن خِفتُم شِقاقَ بَینِهِما فَابعَثُوا حَکَماً مِن أَهلِهِ وَ حَکَماً مِن أَهلِها الخ) با اینکه ترتیب اگر باز موافقت بینشان حاصل نگردید در سوره نساء آیه ۱۲۹ فرموده (وَ إِن یَتَفَرَّقا یُغنِ اللّهُ کُلًّا مِن سَعَتِهِ) در چنین موردی است که اگر از هم جدا شوند خداوند هر یک از زن و شوهر را از دیگری بی نیاز میگرداند گویا پس از انجام اینکه وسائل موقع اینکه میرسد که از هم جدا شوند.

و تکرار اینکه آیه دلالت دارد بر اینکه خدا غنی و حمید است و اشاره بآن جا است که فرموده (یُغنِ اللّهُ کُلًّا مِن سَعَتِهِ) یعنی خدا متکفل کفایت زوجین است وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ ملک خدا و تحت قیومیت و اقتدار او است آنچه در آسمانها از کرات و آنچه در زمین است و ستارگان و ماه و خورشید و منظومه شمسی و انواع و اقسام ملائکه سماوی و عدد انواع و افراد جمادات و نباتات و حیوانات از موجودات زمینی و غیر اینها که جز حق تعالی عالم بر تمام آنها و کیفیت حدوث و مدت بقاء و عدد انواع و افراد موجودات و خصوصیات آنها کسی مطلع نیست (وَ لا یُحِیطُونَ

صفحه : ۱۸۵

بِشَیءٍ مِن عِلمِهِ إِلّا بِما شاءَ) مگر بقدریکه بر بعضی از افراد بر جسته خود بیاموزد «سوره بقره آیه ۲۵۶».

وَ لَقَد وَصَّینَا الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکُم وَ إِیّاکُم أَنِ اتَّقُوا اللّهَ آیه اشاره باهمیّت تقوی و خودداری از ترک آنچه خلاف حکم خدا است و چون تقوی یکی از ملکات حمیده و صفات پسندیده انسانی است در هر نفسی که رسوخ نمود و ملکه گردید صاحبش را از تمام صفات نکوهیده و اوصاف رذیله حیوانیه باز میدارد تقوی بمعنی حقیقی در هر قلبی رسوخ نمود مثل آب پاک تمام قذارات نفسانی را میشوید و آنرا پاک میگرداند و مؤمن متّقی پیرامون هیچ امری که خلاف عقل یا شرع باشد نمیگردد و کیمیای سعادت را در پرتو تقوی باید بدست آورد اینکه است که در آیه فرموده ما بتمام کسانی که بآنها کتاب عطاء کردیم از یهود و نصاری و نیز بشما مؤمنین توصیه و سفارش میکنم (أَنِ اتَّقُوا اللّه) خود را متصف بتقوی گردانید.

در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده آنچه را که توصیه کنندگان از اولین و آخرین بآن توصیه و سفارش کرده‌اند جمع کرده در یک کلمه و آن تقوی است قوله تعالی (وَ لَقَد وَصَّینَا الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکُم وَ إِیّاکُم أَنِ اتَّقُوا اللّه) و در آن است کل و جمیع عبادات صالحه و بتقوی رسید آنکه رسید بدرجات عالیه.

وَ إِن تَکفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ کانَ اللّهُ غَنِیًّا حَمِیداً یعنی اگر شما کافر گردید همانا آنچه در آسمانها و زمین است ملک خدا است و او بی نیاز از خلق است، و شاید مقصود ترک وصیّت باشد، و شاید مقصود از کفر در اینجا کفران نعمت باشد که هر نعمتی را در مورد خود و بوظیفه‌ئی که باید در باره آن اجراء گردانید بغیر مورد صرف کنند چون آیات راجع بزناشوئی بود و از جمله نعمتهای خدا غریزه جنسی و قانون ازدواج است که بین افراد بشر دائر گردیده و احکامی برای آن تأسیس گردانیده کسیکه اینکه نعمت

صفحه : ۱۸۶

را روی قانون الهی و آن طوری که وظیفه او است انجام ندهد کفران نعمت کرده و اینکه نیز از اقسام کفر در عمل بشمار میآید.

و آیه ارشاد بر اینکه است که اینکه قوانین و شریعت سهله سمحه که بتوسط رسول برای نفع و سعادت شما وضع گردیده اگر بدستورات آن عمل کنید بنفع شما تمام میگردد و اگر نکنید بدانید که آنچه در آسمانها و زمین است ملک خدا و در تصرف او است و خدا از اعمال شما بی‌نیاز است.

إن يَشَأ يُذهِبكُم أَيُّهَا النّاسُ وَ يَأتِ بِآخَرِينَ وَ كانَ اللّهُ عَلی ذلِكَ قَدِيراً آیه تهدید است و ذات متعال در بیان مالکیت و سعه فیض و عموم قدرت خود بشر را خاطر نشان میکند که بدانید نه طاعت شما باو نفع میبخشد و نه کفر و عصیان شما باو ضرر میزند هرگاه حکمت و صلاح خداوندی ایجاب نماید تمام افراد بشر را میبرد و فانی میگرداند چنانچه در موقع طوفان نوح تمام مردم را بآب هلاک گردانید و افراد دیگری بوجود آورد و چنین کاری برای او آسان است همین طوری که بیک اراده که بلفظ (کن) آمده قوله تعالی (إِنَّما أَمرُهُ إِذا أَرادَ شَيئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) سوره یس آیه ۸۲ اشاره بسعه نفوذ اراده و حکم او است و گر نه محتاج بلفظی هم نیست آنچه اراده کند فورا موجود میگردد.

در مجمع البیان گفته (إِن يَشَأ يُذهِبكُم أَيُّهَا النّاسُ وَ يَأتِ بِآخَرِينَ) وقتی اینکه آیه نازل گردید حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دست بپشت سلمان زد و گفت اینها قوم ایننند یعنی عجمند.

مَن كانَ يُرِيدُ ثَوابَ الدُّنيا فَعِندَ اللّهِ ثَوابُ الدُّنيا وَ الآخِرَةِ وَ كانَ اللّهُ سَمِيعاً بَصِيراً چون در آیه بالا تذکر داد که شما اگر متّقی و پرهیزکار باشید یا کافر گردید خدا مالک آسمانها و زمین است و بی‌نیاز از خلق است بطوریکه اگر بخواهد همه شما را میبرد و خلق دیگری میآورد، آیه مشعر بر اینکه است که چون انسان در اعمالش طالب نفع است یا بدست آوردن منافع دنیای دنیّ یا بدست

صفحه : ۱۸۷

آوردن نفع آخرت و سرای باقی است هر کدام که باشد دنیا و آخرت و منافع دنیا و آنچه از دنیا می‌طلبید و آرزوی بدست آوردن آنرا دارید یا طالب ثواب آخرتید هر کدام باشد آن بدست خدای تعالی است و از خزینه احسان او بروز و ظهور میکند پس باید رو باو آرید و از او بخواهید زیرا که هر فضیلتی از خزینه احسان او تراوش مینماید در سوره شوری آیه ۱۹ میفرماید (مَن كانَ يُرِيدُ حَرثَ الآخِرَةِ نَزِد لَهُ فِي حَرثِهِ وَ مَن كانَ يُرِيدُ حَرثَ الدُّنيا نُؤتِهِ مِنها وَ ما لَهُ فِي الآخِرَةِ مِن نَصِيبٍ) کسیکه اراده کند زراعت آخرت را ما در زراعت او میافزائیم (یعنی زراعتش را برکت میدهیم و نفعش را زیاد میکنیم و بهر عمل نیک اخروی او را پاداش فراوان میدهیم) و کسیکه مرادش از عمل نفع دنیوی باشد از همان دنیا مرادش را میدهیم لکن در آخرت از عملش نصیبی عاید او نخواهد گردید و خدای تعالی باعمال و افعال و نیات بنده‌گانش بآن حقیقت حقانی بسیطش آگاه است و هم شنوا و هم بینا است، از إبن ابی یعفور روایت میکنند که گفته شنیدم از ابا عبد اللّه علیه السلام که فرمود کسیکه قلبش بدنیا تعلق گرفته تعلق وی بسه خصلت است ۱- همی که فنا پذیر نیست ۲- آرزوئی که درک نمیکند ۳- جاهی که باو نمیرسد.

صفحه : ۱۸۸

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۵ تا ۱۴۱]

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامِينَ بِالقِسطِ شُهَداءَ لِلّهِ وَ لَو عَلی أَنفُسِكُم أَوِ الوالِدَينِ وَ الأَقرَبِينَ إِن يَكُن غَنِيًّا أَو فَقِيراً فَاللّهُ أَولی بِهِما فَلا

تَتَّبِعُوا الهَوى أن تَعدِلُوا وَ إن تَلوُوا أو تُعرِضُوا فَإِنَّ اللّه كانَ بِما تَعمَلُونَ خَبِيراً (۱۳۵) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الكِتابِ الَّذِى نَزَّلَ عَلى رَسُولِهِ وَ الكِتابِ الَّذِى أَنزَلَ مِن قَبلُ وَ مَن يَكفُر بِاللّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ اليَومِ الآخِرِ فَقَد ضَلَّ ضَلالاً بَعِيداً (۱۳۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازدادُوا كُفراً لَم يَكُنِ اللّهُ لِيَغفِرَ لَهُم وَ لا لِيَهدِيَهُم سَبِيلاً (۱۳۷) بَشِّرِ المُنافِقِينَ بِأَنَّ لَهُم عَذاباً أَلِيماً (۱۳۸) الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الكافِرِينَ أَولِياءَ مِن دُونِ المُؤمِنِينَ أَ يَبتَغُونَ عِندَهُمُ العِزَّةَ فَإِنَّ العِزَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً (۱۳۹)
وَ قَد نَزَّلَ عَلَيكُم فِى الكِتابِ أَن إِذا سَمِعتُم آياتِ اللّهِ يُكفَرُ بِها وَ يُستَهزَأُ بِها فَلا تَقعُدُوا مَعَهُم حَتّى يَخُوضُوا فِى حَدِيثٍ غَيرِهِ إِنَّكُم إِذاً مِثلُهُم إِنَّ اللّه جامِعُ المُنافِقِينَ وَ الكافِرِينَ فِى جَهَنَّمَ جَمِيعاً (۱۴۰) الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُم فَإِن كانَ لَكُم فَتحٌ مِنَ اللّهِ قالُوا أَ لَم نَكُن مَعَكُم وَ إِن كانَ لِلكافِرِينَ نَصِيبٌ قالُوا أَ لَم نَستَحوِذ عَلَيكُم وَ نَمنَعكُم مِنَ المُؤمِنِينَ فَاللّهُ يَحكُمُ بَينَكُم يَومَ القِيامَةِ وَ لَن يَجعَلَ اللّهُ لِلكافِرِينَ عَلَى المُؤمِنِينَ سَبِيلاً (۱۴۱)

صفحه : ۱۸۹

[ترجمه]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ایستادگان بعدل باشید و ایستادگان باشید بر گواهان (حکم خدا) اگر چه بر ضرر خودتان یا پدر و مادرتان یا خویشاوندانتان تمام شود اگر غنی باشند (مشهود علیه) یا فقیر خدا اولی است بآنها پس متابعت هوای نفس نکنید و از حق عدول ننمائید و اگر زبانهای خودتان را از گواهی راست بپیچانید یا از ادای شهادت اعراض کنید خدا بآنچه میکنید آگاهست [۱۳۵]
ای کسانیکه ایمان آورده‌اید بخدا و برسول و بکتابیکه بر رسولش نازل گردانیده و بکتابیکه قبلا فرستاده ایمان آرید و ثابت باشید و کسیکه بخدا و بملائکه او و کتب و رسل او و بقیامت کافر گردد حقیقهٔ گمراه گردیده گمراهی بسیار دور [۱۳۶]
همانا کسانیکه ایمان آوردند پس از آن کفر ورزیدند سپس ایمان آوردند سپس کفر ورزیدند پس از آن در کفر ازدیاد نمودند خدا آنها را نمیآمرزد و آنها را براه راست هدایت نمیگرداند [۱۳۷]
منافقین را مژده ده که برای آنها عذاب دردناک مهیّا و آماده شد. [۱۳۸]
آن منافقینی که بغیر مؤمنین کافرین را دوستان خود گرفتند آیا نزد کافرین عزّت می‌طلبند همانا که کل عزّت نزد خدا است [۱۳۹]
و بدرستیکه قرآن اینکه حکم را بر شما نازل گردانید که وقتی شنیدید که بآیات خدا کفر آورده شد و باستهزاء گرفته شد (ای مؤمنین) شما با منافقین ننشینید تا وقتی که در حکایتی غیر از آن مشغول گردند و اگر در آنحال با آنها نشینید در آن هنگام شما مثل آنان میگردید همانا خداوند کافرین و منافقین را جمع کند و در جهنم اندازد [۱۴۰]
آن کسانی که انتظار میبرند که بر شما نکبتی واقع شود- پس اگر بر شما از جانب خدا فتحی بوده باشد منافقین بمؤمنین گفتند آیا ما با شما نبودیم- و اگر برای کافرین بهره‌ئی از غلبه بر مؤمنین بوده باشد منافقین بکافرین گفتند آیا ما بر شما غالب نبودیم و شما را از مؤمنین ممنوع گردانیدیم که بر شما غالب گردند همانا خداوند در روز قیامت بین شما مؤمنین و منافقین حکم میکند و هرگز خدا قرار نمیدهد برای کافرین بر مؤمنین راهی (یعنی حجتی) که آنها را ملزم گرداند [۱۴۱]

صفحه : ۱۹۰

توضیح آیات

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامِينَ بِالقِسطِ شُهَداءَ لِلّهِ وَ لَو عَلى أَنفُسِكُم (القسط و الاقساط العدل يقال اقسط الرجل اقساطا اذا عدل و اتى بالقسط) يعنى شيئى را بپاى دار در حقيقت عدالت و قوّام فعّال از قيام است و قوّام كسى را گويند كه عادت او قيام داشتن بر عمل باشد.

آيه خطاب بمؤمنين است كه اى كسانيكه ايمان آورده‌ايد در عدالت و قسط پايدار باشيد و بعدالت عمل كنيد (قَوّامِينَ بِالقِسطِ) كسانى هستند كه بطور اتم و اكمل در تمام امور بعدل و عدالت عمل مينمايند.

عدالت حقيقى چنانچه در كتب اخلاق تشريح شده حدّ وسط بين صفات و اخلاق انسانى است و كسى ممكن است داراى صفت عدالت گردد كه داراى چهار فضيلت از صفات حميده و اخلاق پسنديده گردد: حكمت، شجاعت، عفّت، سخاوت، و از مجموع اينها ملكه و فضيلت عدالت حاصل ميگردد. حكمت حدّ وسط بين سفاهت«۱» و بلاهت«۲» است. شجاعت حدّ وسط بين جبن«۳» و تهوّر«۴» است. عفّت حدّ وسط بين خمود«۵» و شره«۶» است. سخاوت حدّ وسط بين بخل و اسراف است.

خلاصه عادل حقيقى كسى را گويند كه در تمام امور حدّ وسط را انتخاب كند و تشخيص وسط حقيقى بسيار مشكل است لكن براى ما مسلمانان معيار و ميزان شناختن حد وسط همان احكام الهى است كه شارع مقدس اسلام براى ما معيّن كرده چنانچه مى‌بينيم براى هر عملى از اعمال حكمى مقرر فرموده كه اگر ما در تمام امور عمل خود را مطابق همان احكام قرار دهيم اول شخص عادل روى زمين خواهيم گرديد.

و چنانچه ظاهر است آيه ناظر بعمل نمودن و معاشرت نمودن بطور عدالت

---

(۱)- استعمال قوه فكريه در امور بى‌فائده

(۲)- تعطيل قوه فكريه

(۳)- ترسيدن بيجا

(۴)- نترسى در موقع ترس

(۵)- تعطيل قوه طبيعيه

(۶)- شكم پرستى و عياشى

صفحه : ۱۹۱

است كه نتيجه و اثر عدالت واقعى است، كسيكه بعدالت متصف گرديد تمام اعمالش از قول و فعل عادلانه واقع ميگردد.

پس از آنكه حق تعالى يادآورى كرد كه بدانيد دنيا و آخرت ملك خدا و در تصرف قدرت او است امر فرمود كه شما مؤمنين عمل خود را نسبت بديگران بر وجه عدالت قرار دهيد و بر اينكه طور عمل پايدار باشيد (شُهَداءَ لِلّهِ) يعنى گواهان براى خدا باشيد و براى خدا شهادت دهيد (وَ لَو عَلى أَنفُسِكُم) در موقع شهادت حكم بحق و قسط را مراعات نمائيد و لو اينكه بضرر خودتان تمام شود در تفسير قمى از حضرت صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرموده مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد و از همه واجب‌تر اينكه است كه حق بگويد و لو آنكه آن بضرر خودش يا پدر و مادرش باشد و براى خاطر آنها از حق رو گردان نشود أَوِ الوالِدَينِ وَ الأَقرَبِينَ إِن يَكُن غَنِيًّا أَو فَقِيراً فَاللّهُ أَولى بِهِما در اينكه آيه در امر شهادت تأكيد بليغ نموده كه شهادت را بعدل و قسط لوجه اللّه بپاى داريد و لو اينكه شهادت يعنى اقرار بحق بر ضرر خودتان يا ضرر پدر و مادرتان باشد اگر اينها غنى باشند شما براى تمتع و فائده بدست آوردن خود شهادت بناحق ندهيد و اگر اينها فقير باشند براى ترحّم و ارفاق بآنان نيز شهادت برخلاف ندهيد زيرا كه خدا اولى است كه بآنها ترحم نمايد و امور آنها را كفايت كند.

فَلا تَتَّبِعُوا الهَوی أن تَعدِلُوا پس شـما نبایـد تابع هوی و دل خواهی خود باشـید و از روی هوای نفسانی شـهادت بناحق بدهید بگمان اینکه در مورد پدر و مادر مراعات مصلحت و کمک بآنها کرده باشید بلکه باید در شهادت در هر موردی که باشد مراعات عدالت نمائید و برای خدا و خوشنودی او شهادت دهید.

وَ إن تَلوُوا أو تُعرِضُوا فَإِنَّ اللّه کانَ بِما تَعمَلُونَ خَبِیراً آیه تهدید است که هرگاه زبان خود را در شهادت بحق بگردانید یعنی

صفحه : ۱۹۲

برخلاف شـهادت دهید یا از شـهادت دادن بحق اعراض نمائید. شاید مقصود کتمان شهادت باشد که دو موردی که باید شهادت بر ضرر خود یـا اقربـای خود بدهیـد اعراض کنیـد بایـد بدانیـد که خداونـد بآنچه میکنیـد از شـهادات یا غیر آن آگاه است و در مورد مجازات واقع میگردید.

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الکِتابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلی رَسُولِهِ وَ الکِتابِ الَّذِی أَنزَلَ مِن قَبلُ[سـخنان مفسـرین در توجیه آیه] ۱- بقـولی خطـاب بآنکسـانی است کـه شــهادتین گفتهانــد و بخـدا و برسـول و معـاد اجمالاًـ ایمـان آوردهانـد آیـه امر فرمـوده که بخصوصـیات معارف الهی و بصفات والای خداوندی از عموم قدرت و احاطه علمیه حق تعالی و خصوصیت و مقام انبیاء و کتابهای آسـمانی مثل تورات و انجیل و غیر اینها و خصوصـیات قرآن و اعجاز آن و باقی معارف ایمان حقیقی آرید و بایمان اجمالی قناعت نکنید که آن کافی نیست.

۲- خطـاب باهـل کتـاب است که آنـان ببعض کتاب و رسولان ایمان آوردنـد و ببعضـی کافر شدنـد (وَ یَقُولُونَ نُؤمِنُ بِبَعضٍ وَ نَکفُرُ بِبَعضٍ) آیه امر نموده که بخـدا و رسول او محمّـد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و قرآن و بتمـام کتبی که پیش از شـما نازل گردیـده ایمان آرید ۳- خطاب بمنافقین است که شمائی که بزبان از روی نفاق ایمان آوردهاید بقلب هم از روی اخلاص ایمان آرید.

وَ مَن یَکفُر بِـاللّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُـلِهِ وَ الیَومِ الآخِرِ فَقَـد ضَلَّ ضَلالًا بَعِیـداً و کسـیکه بیکی از اینها که در آیه ذکر شـد بخدا و پیمبران و کتابهای آسـمانی کافر گردید و محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و قرآن و معاد و قیامت را انکار نمود همانا چنین کسی گمراه گردیده و از جاده حق تعالی منحرف شده.

و ممکن است گفته شود خطـاب بمؤمنین است که شـمائی که ایمـان آوردهایـد از قبـل تقوی و عمـل صالـح ایمـان را در قلب خود تمرکز دهید که در قلبتان نفوذ

صفحه : ۱۹۳

نمایـد و مسـتقرّ گردد تا اینکه نفس امّاره و شـیطان شـما را بیراهه نبرد و نسـبت ببعض مقدّسات دین دچار شک و تردید گردید که هرگاه بیکی از وجود ملائکه یا نسـبت ببعض کتب الهی یا ببعضـی از پیمبران یا راجع بمعاد شکّی عارض شما گردید از دین خارج گشـته و کـافر میگردیـد و در گمراهی بعیـد واقع میشویـد در تفسـیر کشف الاسـرار در توجیه آیه (یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ) گفته ایمـان دو قسم است یکی از روی برهـان و یکی از روی عیـان، برهـان اوّل راه اسـتدلال است، عیـانی یافت روز وصال است، برهـانی اسـتعمال دلائـل عقول است، عیـانی رسـیدن بـدرجات وصول است، از روی اشارت گویـد ای شـما که ایمان برهانی بـدست دارید بکوشـید تا بایمان عیانی رسـید، ایمان عیانی چیست، بچشم اجابت فرا مجیب نگریسـتن، بچشم انفراد فرا فرد نگرسـتن بچشم حضور فرا حاضـر نگریسـتن، بـدوری از خود نزدیکی حق را نزدیک بودن و بغیبت از خود حضور وی را بکرم حاضـر بودن، وی جلّ جلاله نه از قاصـدان دور است، نه از مریـدان غائب، عزّ جلاله میگوید (وَ نَحنُ أَقرَبُ إِلَیهِ مِن حَبلِ الوَرِیدِ) پیر طریقت گفت خداوندا موجود نفسـهای جوانمردانی، حاضـر دلهای ذاکرانی از نزدیک نشان میدهند و برتر از آنی و از دورت میپندارند و نزدیکتر

از جانی.

گفتم صنما مگر که جانان منی اکنون که همی نگه کنم جان منی

و توجیه اول اگر چه بسیاق آیه نزدیک‌تر مینماید لکن توجیه اخیر بحقیقت مناسب‌تر است، و نیز مؤیّد اینکه توجیه آیه بعد است که فرموده:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازدادُوا كُفراً لَم يَكُنِ اللّهُ لِيَغفِرَ لَهُم وَ لا لِيَهدِيَهُم سَبِيلًا اگر کسانیکه ایمان آورده بودند ایمان در قلبشان تمرکز پیدا نموده بود و از روی حقیقت و دانسته گی ایمان آورده بودند هرگز ایمانشان تبدیل بکفر نمیگردید

صفحه : ۱۹۴

شیخ طبرسی رحمهٔ اللّه علیه در جامع الجوامع در تفسیر آیه بالا گفته است (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا) آنها یهودند که بموسی [ع] و تورات ایمان آوردند سپس بسبب کفرشان بمحمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر کفرشان افزودند (ثُمَّ آمَنُوا) یعنی آنهائی که از نصاری بعیسی [ع] و انجیل ایمان آوردند پس از آن از جهت کفرشان بمحمد [ص] کافر شدند پس از آن بقرآن کافر گردیدند و بر کفرشان افزوده گردید.

و بقولی آیه در باره جماعتی از اهل کتاب نازل شده که آنها برای بشک انداختن مسلمانها اوّل اظهار ایمان کردند سپس اظهار کفر نمودند و ما در ذیل آیه قوله تعالی (آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجهَ النَّهارِ وَ اكفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُم يَرجِعُونَ) راجع بآیه بیانی کرده‌ایم.

و بقولی آنان منافقین بودند که اظهار ایمان بمحمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کردند پس از آن کافر شدند و باز باو ایمان آوردند و بعد کافر گردیدند پس اینها باصرارشان بر کفر بر کفرشان افزوده گردید تا مردند.

و إبن عبّاس گفته در اینکه آیه داخل است هر منافقی که در عهد نبی [ص] بود لَم يَكُنِ اللّهُ لِيَغفِرَ لَهُم وَ لا لِيَهدِيَهُم سَبِيلًا چنین مردمانی را خدا نمیآمرزد و آنها را براه راست هدایت نمیگرداند در اینکه آیه غفران و هدایت را که لطف است به (لام لیغفر) که برای مبالغه آمده مؤکّد میگرداند که شامل متصفین باین صفات نمیگردد و آنان از مغفرت و هدایت محرومند.

[پایان] بَشِّرِ المُنافِقِينَ بِأَنَّ لَهُم عَذاباً أَلِيماً ای رسول بمنافقین خبر بده که برای آنها عذاب دردناک آماده شده.

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الكافِرِينَ أَولِياءَ مِن دُونِ المُؤمِنِينَ أَ يَبتَغُونَ عِندَهُمُ العِزَّةَ فَإِنَّ العِزَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً (عزّهٔ) بمعنی شدّت و صلابت است و چیز کمیاب را نیز عزیز گویند

صفحه : ۱۹۵

برای اینکه بر طالبش دشوار و سخت است.

مژده ده بآن منافقینی که کافرین را دوستان خود گرفتند نه مؤمنین را آیا اینکه منافقین از کافرین عزّت می‌طلبند یعنی چنین گمان میکنند که بمتابعت آنها ثروت‌مند و عزیز و غالب میگردند.

همزه (أَ يَبتَغُونَ) استفهام انکاری است یعنی گمان آنها غلط است بلکه تمام عزت حقیقی مخصوص بخدا است و مؤمنین از جهت ایمانشان عزت دارند قوله تعالی (وَ لِلّهِ العِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلمُؤمِنِينَ) سوره منافقون آیه ۸.

فی کهوَ قَد نَزَّلَ عَلَيكُم فِي الكِتابِ أَن إِذا سَمِعتُم آياتِ اللّهِ يُكفَرُ بِها وَ يُستَهزَأُ بِها فَلا تَقعُدُوا مَعَهُم حَتّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيرِهِ آیه

بمسلمین یادآوری میکند که ما قبلا در آیات پیش نازل کردیم که وقتی شما برخورد بکفار کردید و شنیدید که بآیات خدا (قرآن) استهزاء و سخریه میکنند با آنها ننشینید و بگذرید تا وقتی که مشغول صحبت دیگری شوند و ظاهرا آیه ۶۷ در سوره انعام اشاره بقوله تعالی است (وَ إِذا رَأَیتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیاتِنا فَأَعرِض عَنهُم حَتّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیرِهِ الخ) سوره انعام در مکه نازل شده و سوره نساء در مدینه فرود آمده.

مفسرین گفته‌اند چون منافقین با یهودیان و کافرین می‌نشستند بقرآن طعن می‌زنند و در مسلمانی مسلمانان عیب جوئی میکردند خدای تعالی اینکه آیات را نازل گرداند و آنها را نهی فرمود.

گفته‌اند که ضحاک از إبن عباس نقل کرده که گفته تمام محدثان و مبتدعیان تا روز قیامت در اینکه آیه داخلند.

فی که (إِنَّکُم إِذاً مِثلُهُم) یعنی با آنها ننشینید که در گناه مثل آنها میگردید یعنی اگر با آنها بنشینید در چنین حالیکه بر مسلمانان استهزاء میکنند در آنهنگام شما در خلاف و خطاء مثل آنان میگردید.

اذا از عمل الغاء گردیده زیرا که در میان مبتدا و خبر واقع شده و گفته‌اند

صفحه : ۱۹۶

در اینجا جزاء شرطی محذوف است و در معنی چنین میشود (فان تقعدوا معهم انکم اذن مثلهم) اگر با آنها بنشینید مثل آنها میگردید، و نظیر همین آیه است که در حدیث فرموده

(من تشبّه بقوم فهو منهم)

کسیکه خود را شبیه بقومی کند از آنها محسوب میگردد، و نیز قوله علیه السّلام

(من احب عمل قوم خیرا کان او شرا کان کمن عمله)

کسیکه دوست دارد عمل قومی را خواه خیر و خوب باشد یا شر مانند کسی ماند که آن عمل را نموده، و نیز قوله علیه السّلام

(من مشی مع ظالم فقد اجرم)

کسیکه با ستمکار مشی و همراهی کند گنهکار گردیده قال اللّه تعالی (وَ لا تَرکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النّارُ)فی که إِنَّ اللّهَ جامِعُ المُنافِقِینَ وَ الکافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعاً خدای تعالی منافقین و کافرین را با هم در جهنم جمع خواهد نمود، منافقین آنهایند که بزبان اظهار ایمان میکنند و بزبان نیز شهادتین میگویند لکن در باطن منکرند و در عصر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منافقین برای حفظ جان و مالشان و برای بدست آوردن غنیمت حتی با مؤمنین بجهاد میرفتند که اگر فتح و مظفریت نصیب مسلمانها شد آنها باسم مسلمانی غنیمت ببرند و هرگاه علامت شکست ظاهر میشد از جنگ فرار میکردند و در کفار داخل میگردیدند اینکه است که در سوره نساء آیه ۱۴۴ فرموده (إِنَّ المُنافِقِینَ فِی الدَّرکِ الأَسفَلِ مِنَ النّارِ) الَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُم فَإِن کانَ لَکُم فَتحٌ مِنَ اللّهِ قالُوا أَ لَم نَکُن مَعَکُم ظاهرا (الَّذِینَ) صفت منافقین است که چون آنان غالبا باجبار از ترس شمشیر مؤمنین یا بطمع اسلام می‌آوردند و در باطن دشمن اسلام و مؤمنین بودند و انتظار میکشیدند که آفات و بلیّاتی بمؤمنین و برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اصابت نماید، و گفته‌اند در آیه کلامی محذوف است و در معنی چنین میشود (الّذین یتربصون بکم ایّها المؤمنون) احد الامرین یا فتح و ظفر و یا (دائِرَةُ السَّوءِ) یعنی ای مؤمنین منافقین انتظار میکشند یکی از دو چیز را یا فتح و ظفر که اگر از جانب

صفحه : ۱۹۷

خدا فتح رسید گویند آیا ما با شما نبودیم.

وَ إِن کانَ لِلکافِرِینَ نَصِیبٌ قالُوا أَ لَم نَستَحوِذ عَلَیکُم وَ نَمنَعکُم مِنَ المُؤمِنِینَ و اگر مظفریت نصیب کافرین گردید بکافرین میگویند

بجاسوسی ما که از اسرار آنها بشما خبر میدادیم شما ظفر یافتید و شما را از آسیب و ضرر مسلمین حفظ نمودیم.

فَاللّهُ یَحکُمُ بَینَکُم یَومَ القِیامَةِ وَ لَن یَجعَلَ اللّهُ لِلکافِرِینَ عَلَی المُؤمِنِینَ سَبِیلًا و خدا در قیامت بین شما مؤمنین و کافرین و منافقین حکم میکنـد و هر کسـی را در خور اعمال و عقایـد و افعالش پاداش میدهد و هرگز خدا قرار نمیدهد که کافرین بر مؤمنین راه یابند یعنی ظفر و غلبه بر مؤمنین پیـدا نخواهند نمود، و بعضـی از مفسـرین گفته سبیل حجت است هرگز خدا کافرین را بر مؤمنین حجت ندهد از حضـرت امیر المؤمنین علیه السّـلام و إبن عباس روایت شـده که گفته‌انـد در قیامت کافرین را بر مؤمنین نزد خـدا حجتی نباشد تا آنکه نزد خدا حکومت کنند.

صفحه : ۱۹۸

[سوره النساء (۴): آیات ۱۴۲ تا ۱۵۱]

اشاره

إِنَّ المُنـافِقِینَ یُخادِعُونَ اللّهَ وَ هُوَ خادِعُهُم وَ إِذا قامُوا إِلَی الصَّلاةِ قامُوا کُسالی یُراؤُنَ النّاسَ وَ لا یَـذکُرُونَ اللّهَ إِلّا قَلِیلًا (۱۴۲) مُذَبذَبِینَ بَینَ ذلِکَ لا إِلی هؤُلاءِ وَ لا إِلی هؤُلاءِ وَ مَن یُضلِلِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً (۱۴۳) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الکافِرِینَ أَولِیاءَ مِن دُونِ المُؤمِنِینَ أَ تُرِیدُونَ أَن تَجعَلُوا لِلّهِ عَلَیکُم سُـلطاناً مُبِیناً (۱۴۴) إِنَّ المُنافِقِینَ فِی الدَّرکِ الأَسـفَلِ مِنَ النّارِ وَ لَن تَجِدَ لَهُم نَصِیراً (۱۴۵) إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا وَ أَصلَحُوا وَ اعتَصَمُوا بِاللّهِ وَ أَخلَصُوا دِینَهُم لِلّهِ فَأُولئِکَ مَعَ المُؤمِنِینَ وَ سَوفَ یُؤتِ اللّهُ المُؤمِنِینَ أَجراً عَظِیماً (۱۴۶)
ما یَفعَلُ اللّهُ بِعَـذابِکُم إِن شَـکَرتُم وَ آمَنتُم وَ کانَ اللّهُ شاکِراً عَلِیماً (۱۴۷) لا یُحِبُّ اللّهُ الجَهرَ بِالسُّوءِ مِنَ القَولِ إِلّا مَن ظُلِمَ وَ کانَ اللّهُ سَمِیعاً عَلِیماً (۱۴۸) إِن تُبدُوا خَیراً أَو تُخفُوهُ أَو تَعفُوا عَن سُوءٍ فَإِنَّ اللّهَ کانَ عَفُوًّا قَدِیراً (۱۴۹) إِنَّ الَّذِینَ یَکفُرُونَ بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ یُرِیدُونَ أَن یُفَرِّقُوا بَینَ اللّهِ وَ رُسُـلِهِ وَ یَقُولُونَ نُؤمِنُ بِبَعضٍ وَ نَکفُرُ بِبَعضٍ وَ یُرِیدُونَ أَن یَتَّخِذُوا بَینَ ذلِکَ سَبِیلاً (۱۵۰) أُولئِکَ هُمُ الکافِرُونَ حَقًّا وَ أَعتَدنا لِلکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً (۱۵۱)

صفحه : ۱۹۹

[ترجمه]

بدرستیکه منافقین مکر میکنند با دوستان خدا و خدا جزاء دهنده آنها است بر مکر و فریبشان و وقتی برمیخیزند برای نماز میایستند با کسالت برای نشان دادن بمردم نماز میخوانند و خدا را یاد نمیکنند مگر کمی [۱۴۲]

بین مؤمنین و کافرین مرددنـد نه بسوی مؤمنین یک دل میرونـد و نه بسوی کافرین و کسـی را که خدا گمراه گردانید هرگز تو برای آنها راهی نمییابی [۱۴۳]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید کافرین را بغیر مؤمنین دوستان خود نگیرید آیا اراده دارید که قرار دهید از برای خدا بر عذاب خودتان حجتی روشن [۱۴۴]

همانا منافقین در پائین‌تر درجه از آتش میباشند و هرگز تو برای آنها یاری کننده‌ئی نمییابی [۱۴۵]

مگر آنهـائیکه تـوبه کردنـد و خود را اصلاح گردانیدنـد و بخـدا تمسّـک کردنـد و دینشـان را برای خـدا خـالص گردانیدنـد چنین جماعتی با مؤمنین میباشند و بزودی خدا بمؤمنین اجر بزرگ عطاء مینماید [۱۴۶]

اگر شکر کردید و ایمان آوردید خدا شما را عذاب نمیکند و او قبول شکر کننده و دانا است [۱۴۷]
خدا دوست نمیدارد آشکارا کردن سخن بد را مگر آشکارا کردن کسی که بر وی ستم شده باشد و همانا خدا شنوا و عالم است [۱۴۸]
اگر نیکی را ظاهر گردانید یا مخفی کنید یا از جرم کسی عفو کنید پس بدرستیکه خدا عفو کننده و توانا است [۱۴۹]
کسانیکه بخدا و پیغمبران او کافر شدند و میخواهند بین خدا و پیغمبران او جدائی اندازند و میگویند ببعضی ایمان میآوریم و ببعضی کافر میشویم و مرادشان اینست که بین ایمان و کفر فرا گیرند راهی را [۱۵۰]
چنین مردمانی حقّا و بحقیقت کافرند و برای کافرین عذاب خوار کننده مهیّا کرده‌ایم [۱۵۱]
.

صفحه : ۲۰۰

توضیح آیات

إِنَّ الْمُنافِقِينَ يُخادِعُونَ اللّهَ وَ هُوَ خادِعُهُم از جمله صفات رذیله منافقین اینکه است که با دوستان خدا خدعه و مکر میکنند یعنی معامله خدعه میکنند و گفته‌اند مقصود از خدعه با خدا خدعه با پیغمبر خدا است که چنانچه گفته شد نزد رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میآیند و برای اینکه جان و مالشان محفوظ ماند شهادتین میگویند و در باطن ایمان ندارند و خدعه با رسول خدعه با خدا است چنانچه در سورهٔ الفتح آیه ۱۰ فرموده (إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللّهَ يَدُ اللّهِ فَوقَ أَيدِيهِم) که تنزیلا دست پیمبرش را بجای دست کبریائی خودش بشمار آورده، در اینجا نیز خدعه با رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را خدعه با خودش نامیده یا اینکه بحذف مضاف است مثل (وَ سئَلِ القَريَةَ) یعنی اهل القریة.
و در قوله تعالی (وَ هُوَ خادِعُهُم) جمله حالیه است منافقین بگمان خودشان با خدا خدعه میکنند در حالیکه خدا با آنها خدعه میزند، در اینجا در قوله تعالی (وَ هُوَ خادِعُهُم) دو احتمال داده شده یکی خدای تعالی با آنها معامله خدعه کنندگان میکند هم در دنیا و هم در آخرت و بالاخره در دنیا و آخرت نفاق منافقین را ظاهر میگرداند و عذاب الیم در آخرت برای آنها مهیّا گردانیده، و دیگر جزاء خدعه را خدعه گفته از باب مشاکلت مثل قوله تعالی (جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ) و نیز قوله تعالی (وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللّهُ) و بعضی از مفسرین گفته‌اند از آنچه کار خدا صورت خدعه دارد اینکه است که آنها را در دنیا واگذارده که حیات و نعمت دهد و برسول گفته که احکام اسلام را بر آنان جاری فرماید با اینکه میداند آنها کافرند و ایمان نمیآورند، و اما خدعه با آنها در قیامت اینکه است که آنها را واگذارند تا بعقب مؤمنین میروند و از عقبات میگذرند تا بدر بهشت میرسند و چون بدر بهشت رسند زبانه آتش جهنم

صفحه : ۲۰۱

آنها را بخود کشید.
[پایان] وَ إِذا قامُوا إِلَى الصَّلاةِ قامُوا كُسالى يُراؤُنَ النّاسَ وَ لا يَذكُرُونَ اللّهَ إِلّا قَلِيلًا در اینکه آیه دو صفت دیگر از اوصاف نکوهیده کافرین را یادآوری مینماید یکی آنکه وقتی بنماز می‌ایستند بطور کسالت و سستی میایستند زیرا که برای اطاعت امر خدا نماز نمیخوانند بلکه برای نمایش دادن بخلق که ما از مؤمنین میباشیم می‌ایستند.
و دیگر آنکه اینان چنینند که یاد خدا نمیکنند مگر کمی شاید مقصود از (قَلِيلًا) همین باشد که بعضی گفته‌اند منافقین وقتی بنماز

می‌ایستادند فقط تکبیر را بلند میگفتند که مردم گمان کنند نماز میخوانند و اگر دلهای منافقین با خدا بود یعنی ایمان بخدا داشتند البته بسیار یاد خدا را میکردند.

گفته‌اند کسی عبد الکریم بن ابی العوجاء را که دید نماز میخواند باو گفت اینکه عمل مخالف طریق تو است، گفت (عادهٔ البلد و ریاضهٔ الجسد و حمایهٔ الاهل و الولد) یعنی عادت اهل شهر است و ریاضت بدن و حمایت اهل و ولد است.

مُذَبـذَبِینَ بَینَ ذلِکَ لا إِلی هؤُلاءِ وَ لا إِلی هؤُلاءِ در مجمع البیان گفته، میگویند (ذبذبته فتذبذب) یعنی یک چیزی را حرکت دادم و بحرکت درآمد، اینکه مثل حرکت دادن چیزی است که بجائی بسته‌گی داشته است.

[پایان] و مذبذب عبارت از چیزی است که بین دو طرف باشد بدون اینکه بیکی بسته‌گی داشته باشد و اینکه یکی دیگر از صفات منافقین است که آنها (مذبذب) بین ایمان و کفرند نه داخل در کفارند که از آنها محسوب گردند و نه داخل در مؤمنین میباشند زیرا که آنها فقط بظاهر دعوی اسلام میکنند و در باطن خالی از ایمانند.

وَ مَن یُضلِلِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِیلًا و چون منافقین در اثر نفاقشان با رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مؤمنین خود را از هدایت

صفحه : ۲۰۲

خدائی محروم گردانیدند خدا آنها را از هدایت شدن بطریق اسلام و راه یافتن بسوی حقیقت توحیدی بی‌نصیب گردانیده و وقتی کسی را خدا گمراه گردانید پس تو که رسولی برای هدایت یافتن آنها راهی نمییابی، اشاره به اینکه که کسی را که خدا هدایت نکرد تو راهی نداری که او را بطریق اسلام واقعی و توحید حقیقی راه نمائی کنی اینکه است که منافقین بین دو راه ضلالت و گمراهی مانده‌اند و اینکه خود عذاب سختی است که آدمی همیشه بین دو امر مهم مردد باشد و بهیچ طرف مطمئن نگردد.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الکافِرِینَ أَولِیاءَ مِن دُونِ المُؤمِنِینَ آیه خطاب بمؤمنین است که ای کسانیکه ایمان آورده‌اید کافرین را بغیر مؤمنین دوستان خود قرار ندهید یعنی اگر واقعا ایمان آورده‌اید باید با مؤمنین دوستی بیندازید که دوستان هم باشید و یکدیگر را کمک و یاری کنید أَ تُرِیدُونَ أَن تَجعَلُوا لِلّهِ عَلَیکُم سُلطاناً مُبِیناً (سلطان) بمعنی حجّت و دلیل است، همزه استفهام در مقام انکار و سرزنش آمده، شاید آیه بمؤمنین خاطرنشان میکند که اگر با کافرین دوستی انداختید گویا می‌خواهید برای خدا حجّتی بر ضرر خودتان آرید یعنی اگر چنین کنید برای خدا حجّتی بر ضرر خودتان قرار داده‌اید که شما را عذاب بفرماید باین دلیل که از کفّار محسوب هستید.

إِنَّ المُنافِقِینَ فِی الدَّرکِ الأَسفَلِ مِنَ النّارِ (درک) بفتح دال و راء و گاهی هم بسکون راء قرائت شده.

راغب گفته (درک) مثل درج پله نردبان است درج باعتبار صعود یعنی بالا رفتن و درک باعتبار نزول پائین آمدن است اینکه است که مقامات بهشت را درجات گفته‌اند و در مورد جهنم درکات گفته میشود و از نظر اینکه در آتش پائین آمدن منظور شده جهنم را (هاوِیَهٌ) از هویّ بمعنی فرود آمدن نامیده‌اند. [پایان]

صفحه : ۲۰۳

خلاصه آیه در مقام بیان عاقبت و سر انجام اعمال منافقین است که نفاقشان چنان پستی و نزول برای آنان ایجاب نموده که پائین درکات جهنم را منزل و فرودگاه آنها گردانیده.

در کشف الاسرار گفته آورده‌اند که منافقین را بدوزخ فرستند، در درک اول، مالک گوید (یا نار خذیهم) ای آتش آنها را بگیر آتش گوید ولایت ما بر زبان است و بر زبان وی هر چند بمجاز باشد کلمه توحید رانده و راه را بما فرو گرفته، بدرک دوم رسد آتش همین گوید تا برسد بدرک هشتم چون بدرک هشتم رسد آتش گوید ولایت ما بر دل است نه بر زبان، بیار تا از دل چه نشان

داری و در دل وی جز نشان شرک و کفر نباشد، آتش دروی گیرد اینکه است که (رَبُّ العِزَّةِ گفت (إِنَّ المُنافِقِینَ فِی الدَّرکِ الأَسفَلِ مِنَ النّارِ).

[پایان] وَ لَن تَجِدَ لَهُم نَصِیراً ای رسول تو هرگز برای آنان نمییابی کسی را که یاور آنها باشد و عذاب را از آنان بردارد.

از عبد اللّه بن عمر نقل میکنند که گفته سه گروهند که در قیامت عذاب آنها سخت‌تر از عذاب دیگران است: ۱- منافقین که در باره آنها است (إِنَّ المُنافِقِینَ فِی الدَّرکِ الأَسفَلِ مِنَ النّارِ) ۲- آنهائیکه بمائده عیسی بن مریم (ع) کافر شدند که در باره آنها گفته (فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ العالَمِینَ) ۳- در باره آل فرعون که فرموده (أَدخِلُوا آلَ فِرعَونَ أَشَدَّ العَذابِ).

و گفته‌اند در منافق سه صفت است که بآن شناخته میشود و لو اینکه نماز کند و روزه بگیرد و ادّعای اسلام کند. ۱- چون سخن گوید دروغ گوید.

۲- چون وعده کند خلاف وعده نماید. ۳- چون او را امین دانند خیانت کند اینها علامت نفاق است و آدم منافق باین صفات از مؤمنین جدا میگردد.

إِلَّا الَّذِینَ تابُوا وَ أَصلَحُوا وَ اعتَصَمُوا بِاللّهِ وَ أَخلَصُوا دِینَهُم لِلّهِ پس از آنکه در آیات بالا وعید سخت بمنافقین داده اینکه آیه از منافقین

صفحه : ۲۰۴

استثناء میکند آنهائی را که متّصف بچند صفت گردند: ۱- توبه و بازگشت کنند از نفاق بسوی ایمان و توبه تنها و لو اینکه گفته شود چنانچه در محلّش بیان شده فقط پشیمانی و عزم بر عدم رجوع بگناه باشد چنانچه از آیه استفاده میشود در مورد منافقین بتنهائی کافی نیست زیرا که نفاق در قلب منافق ریشه دوانده اینکه است که پس از (تابُوا) فرموده (وَ أَصلَحُوا).

دوم از عملی که منافق باید انجام دهد اینکه است که قلب و سریره خود را اصلاح کند که ماده نفاق ریشه کن گردد و چون خود منافق بقدرت خود چنین قدرتی ندارد که خود را اصلاح کند فرموده ((وَ اعتَصَمُوا بِاللّهِ) بخدا چنگ بزند و از او یاری بخواهد.

و چنگ زدن بخدا و تمسّک باو باین است که دین را برای او خالص کند و بدستور رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و احکام قرآن عمل نماید اگر باین سه مطلبی که گفته شد عمل نمود آنوقت از آن مؤمنینی خواهد گردید که در باره آنها است (فَمَن یَکفُر بِالطّاغُوتِ وَ یُؤمِن بِاللّهِ فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَةِ الوُثقی لَا انفِصامَ لَها) آیة الکرسی، یعنی کسیکه بطاغوت کافر گردید و بخدا ایمان آورد حقیقةً چنگ زده بریسمان محکمی که گسسته گی ندارد.

فَأُولئِکَ مَعَ المُؤمِنِینَ وَ سَوفَ یُؤتِ اللّهُ المُؤمِنِینَ أَجراً عَظِیماً از سیاق آیات بر میآید که مقصود از مؤمنین در اینجا مؤمنین خلّص میباشند که در آیات بعضی از صفات آنها را خاطر نشان کرده مثل قوله تعالی در اول سورة المؤمنون که فرموده (قَد أَفلَحَ المُؤمِنُونَ الَّذِینَ هُم فِی صَلاتِهِم خاشِعُونَ الخ) و نیز آیات دیگر که در اوصاف مؤمن واقعی یادآور شده.

خلاصه آیه تذکر میدهد که اگر منافقین با همین اوصافی که گفته شد بازگشت نمودند با مؤمنیند و از جمله مؤمنین و داخل در آنهایند و بمؤمنین بزودی پاداش بزرگ داده میشود.

صفحه : ۲۰۵

ما یَفعَلُ اللّهُ بِعَذابِکُم إِن شَکَرتُم وَ آمَنتُم وَ کانَ اللّهُ شاکِراً عَلِیماً از آیه چنین مینماید که خطاب بمنافقین باشد زیرا که آیات پیش در باره آنها فرود آمده و ظاهرا در اینکه آیه اشاره باین است که خدا احتیاجی بشما و عمل شما ندارد و نمیخواهد شما را عذاب کند همان نفاق و کفر شما است که عذاب را برای شما ایجاب مینماید و اگر شما شکر نعمتهائی که در دست دارید بنمائید که شاید

کنایه از نعمت اسلام است که در دسترس شما گذارده شده (وَ آمَنتُم) و ایمان واقعی آوردید خدای رئوف مهربان شکر شما را قبول میکند.

بعضی از مفسرین گفته روی خطاب بمؤمنین جریان دارد لکن ظاهرا اینکه معنی بنظر درست نمیآید زیرا که مؤمنین کسانی میباشند که هم ایمان دارند و هم شکر گذارند و اینکه نسبت بآنها بان شرطیه گفته شود اگر شکر کردید و ایمان آوردید خدا شما را عذاب نمیکند تحصیل حاصل است، بکسی اینکه جمله (إِن شَکَرتُم وَ آمَنتُم) گفته میشود که نه ایمان آورده باشد و نه شکر گذار باشد (و اللّه عالم باسرار کلامه.

لا یُحِبُّ اللّهُ الجَهرَ بِالسُّوءِ مِنَ القَولِ إِلّا مَن ظُلِمَ خدا دوست نمیدارد ظاهر کردن بدی کسی را بزبان یعنی عیب کسی را فاش گرداند مگر کسیکه بر وی ستم شده باشد که بر ظالم نفرین کند یا نزد قاضی و حاکم تظلّم نماید که حقّش را از ظالم بگیرند.

و میتوان گفت در مورد تظلّم حرمت غیبت برداشته میشود زیرا که آیه مطلق است خواه در مورد انتقام از ظالم باشد یا فقط برای اینکه وقتی مظلوم از ظالم شکایت و بد گوئی کرد و لو نزد قاضی نباشد قدری دلش تسلی میاید لکن در صورتی جایز است که دروغ و بهتان در او نباشد، و در روایتی است که شخصی جمعی را ضیافت نمود و طعامی نزد آنها حاضر نکرد آنها هر جا میرسیدند از بیمروتی او شکایت میکردند و مردم ایشان را بر اینکه شکایت عتاب مینمودند اینکه آیه در عذر آن جماعت نازل شد.

صفحه : ۲۰۶

در مجمع البیان در معنی اینکه کلام از مفسرین چند قول نقل کرده:

۱- در مورد یاری خواستن جایز نیست کسی دشنام گوید مگر کسی که بر وی ستم شده باشد برای چنین کسی طوری نیست که تا آنجائیکه دین اجازه داده از جور ظالم یاری بجوید.

[حسن و سدی] و از ابی جعفر علیه السّلام نیز همین طور روایت شده و نظیر او است قوله تعالی (وَ انتَصَرُوا مِن بَعدِ ما ظُلِمُوا).

۲- خدا دوست ندارد بلند نفرین کردن بر کسی را مگر بر آنکسی که ستم شده باشد یعنی در اینکه صورت برای مظلوم جایز است که در باره او دعای بد کند و اینکه قول از إبن عباس روایت شده و نزدیک باین است قول قتاده.

۳- خدا دوست نمیدارد که احدی را مذمّت کنند و شکایت نمایند و ببدی نام او را ببرند مگر اینکه مظلوم باشد که شکایت کردن و اظهار مراد کردن او جایز است و اینکه ظلم او را بر مردمان ظاهر گرداند تا مردم از او حذر کنند و اینکه قول مجاهد است.

[پایان] وَ کانَ اللّهُ سَمِیعاً عَلِیماً خدا میشنود شکایت مظلوم را از ظالم خواه صدا بشکایت ظالم بلند کند یا آهسته بگوید و نیز عالم است بصدق صادق و کذب کاذب چیزی نزد خدا مخفی نیست.

إِن تُبدُوا خَیراً أَو تُخفُوهُ أَو تَعفُوا عَن سُوءٍ فَإِنَّ اللّهَ کانَ عَفُوًّا قَدِیراً اگر شما ظاهر گردانید آنچه بگفتار یا اعمال نیکی که کسی در باره شما کرده از باب تشکّر و اظهار نیکی او یا مخفی دارید و اظهار نکنید یا در باره کسیکه بشما تعدّی کرده عفو و بخشش نمائید یا در مقام انتقام برآئید خدا آمرزنده و توانا است.

ظاهرا آیه ارشاد بر اینکه است که در مورد تظلّم اذن داده که برای استیفاء حق خودتان ظلم ظالم را اظهار کنید لکن در اینکه آیه شاید اشاره باین مینماید

صفحه : ۲۰۷

که برای مؤمنین بهتر اینکه است که هرگاه عمل خیری یا احسانی از برادر مؤمن در باره آنها اجراء گردید هم اظهار کنند و هم از آنها تشکّر نمایند و هرگاه ستمی باو رسید عفو کند و از انتقام کشیدن غمض عین نماید و بداند خداوند هم آمرزنده است و هم

قدرت دارد که از طرف مظلوم پاداش ظلم ظالم را بدهد.

إِنَّ الَّذِينَ يَكفُرُونَ بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَينَ اللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤمِنُ بِبَعضٍ وَ نَكفُرُ بِبَعضٍ وَ يُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَينَ ذلِكَ سَبِيلًا أُولئِكَ هُمُ الكافِرُونَ حَقًّا وَ أَعتَدنا لِلكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً پس از بیان اوصاف و اعمال و سجیه منافقین در مقام بیان حال اهل کتاب برآمده و بعضی از اوصاف نکوهیده آنان را تذکر میدهد که آنهائیکه از یهود و نصاری بخدا و پیمبران کافر شدند آنان خواستند تفرقه اندازند بین خدا و رسولان او و میگفتند ما ببعضی از پیمبران ایمان داریم و ببعضی انکار مینمائیم مثل اینکه یهودیان بحضرت موسی و انبیاء پیش از او [ع] ایمان داشتند و بحضرت عیسی و پیمبران بعد [ع] کافر میباشند چنین است حال عیسویان که بعیسی و پیمبران پیش از او ایمان آوردند و بحضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کافر شدند و اینها بسوی راه ضلالت و گمراهی پیش میروند.

چنین مردمانی که ببعضی از پیمبران ایمان دارند و ببعضی ایمان ندارند اینان محققا کافرند و از زمره مؤمنین خارجند و عذاب سخت خوار کننده برای آنها مهیّا گردیده.

صفحه : ۲۰۸

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵۲ تا ۱۵۹]

اشاره

وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَم يُفَرِّقُوا بَينَ أَحَدٍ مِنهُم أُولئِكَ سَوفَ يُؤتِيهِم أُجُورَهُم وَ كانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۱۵۲) يَسئَلُكَ أَهلُ الكِتابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيهِم كِتاباً مِنَ السَّماءِ فَقَد سَأَلُوا مُوسى أَكبَرَ مِن ذلِكَ فَقالُوا أَرِنَا اللّهَ جَهرَةً فَأَخَذَتهُمُ الصّاعِقَةُ بِظُلمِهِم ثُمَّ اتَّخَذُوا العِجلَ مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَيِّناتُ فَعَفَونا عَن ذلِكَ وَ آتَينا مُوسى سُلطاناً مُبِيناً (۱۵۳) وَ رَفَعنا فَوقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثاقِهِم وَ قُلنا لَهُمُ ادخُلُوا البابَ سُجَّداً وَ قُلنا لَهُم لا تَعدُوا فِي السَّبتِ وَ أَخَذنا مِنهُم مِيثاقاً غَلِيظاً (۱۵۴) فَبِما نَقضِهِم مِيثاقَهُم وَ كُفرِهِم بِآياتِ اللّهِ وَ قَتلِهِمُ الأَنبِياءَ بِغَيرِ حَقٍّ وَ قَولِهِم قُلُوبُنا غُلفٌ بَل طَبَعَ اللّهُ عَلَيها بِكُفرِهِم فَلا يُؤمِنُونَ إِلاّ قَلِيلاً (۱۵۵) وَ بِكُفرِهِم وَ قَولِهِم عَلى مَريَمَ بُهتاناً عَظِيماً (۱۵۶) وَ قَولِهِم إِنّا قَتَلنَا المَسِيحَ عِيسَى ابنَ مَريَمَ رَسُولَ اللّهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِن شُبِّهَ لَهُم وَ إِنَّ الَّذِينَ اختَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنهُ ما لَهُم بِهِ مِن عِلمٍ إِلاَّ اتِّباعَ الظَّنِّ وَ ما قَتَلُوهُ يَقِيناً (۱۵۷) بَل رَفَعَهُ اللّهُ إِلَيهِ وَ كانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۱۵۸) وَ إِن مِن أَهلِ الكِتابِ إِلاّ لَيُؤمِنَنَّ بِهِ قَبلَ مَوتِهِ وَ يَومَ القِيامَةِ يَكُونُ عَلَيهِم شَهِيداً (۱۵۹)

صفحه : ۲۰۹

[ترجمه]

و کسانیکه ایمان آوردند بخدا و رسولان او و بین احدی از پیمبران را تفرقه نینداختند بزودی خداوند پاداش بآنها عطا میکند و خدا آمرزنده و مهربان است [۱۵۲]

ای رسول اهل کتاب [یهودیان] از تو سؤال میکنند که کتابی از آسمان یکدفعه بر آنها نازل کنی اینان از موسی بزرگتر از اینکه سؤال کردند و گفتند نشان ده خدا را بما بعیان و بسبب ظلمشان صاعقه آنها را گرفت و پس از آنکه معجزات بر آنها آمد گوساله پرست شدند پس ما آنها را عفو کردیم و بموسی سلطنت ظاهر عطا نمودیم [۱۵۳]

و كوه طور را بالای سر آنها برافراشتيم بجهت اينكه قبول ميثاق بنماينـد و بآنها گفتيم در حال سـجده داخل درب گرديـد و گفتيم بآنها كه در روز شنبه تعدّى نكنيد و از آنها ميثاق محكم گرفتيم [۱۵۴]

پس چون آنها پيمان شكستند و بآيات خدا كافر شدند و انبياء را بغير حق كشتند و گفتند قلبهای ما بسته شده آنها را عقوبت كرديم بلكه بسبب كفر آنها خدا بقلب آنها مهر زده اينكه است كه از اينها بجز عدّه معدودى ايمان نميآورند [۱۵۵]

و بسبب كفرشان و قولشان كه بر مريم بهتان عظيم زدند آنها را عذاب نموديم [۱۵۶]

و نيز بگفتار آنها كه ما مسيح عيسى بن مريم رسول خدا را كشتيم و او را نكشتند و نه بدار زدند بلكه بر آنها امر مشتبه گرديد آنها را عذاب نموديم و همانا آنهائيكه در آن اختلاف كردند در شـكّند و براى آنها علمى نيست مگر متابعت گمان و نكشـتند عيسى را يقينا [۱۵۷]

بلكه خدا او را بسوى خودش بالا برد و خدا غالب و درست كار است [۱۵۸]

و از اهـل كتـاب كسـى بـاقى نميمانـد مگر اينكه پيش از موت عيسـى بن مريم بـاو ايمان ميآورد و او در روز قيامت بر او گواهسـت [۱۵۹]

.

صفحه : ۲۱۰

توضيح آيات

وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَم يُفَرِّقُوا بَينَ أَحَدٍ مِنهُم أُولئِكَ سَوفَ يُؤتِيهِم أُجُورَهُم وَ كانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيماً آيه در مقابل عمل كفار كه بين خـدا و رسولانش تفرقه انداختنـد و گفتنـد (نُؤمِنُ بِبَعضٍ وَ نَكفُرُ بِبَعضٍ) و در آيه بالا گفته شد كه اينان يهوديان و نصـرانيان بودنـد، و مؤمنين را كه بتمـام انبياء ايمان آوردهانـد و بين رسولان تفرقه نينداختهانـد سـتايش فرموده و مقول قول آنها است آنجا كه گفت (قُل آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنزِلَ عَلَينا) و همين طورى كه در باره كافرين گفت (وَ أَعتَدنا لِلكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً) در باره مؤمنين فرموده (أُولئِكَ سَوفَ يُؤتِيهِم أُجُورَهُم الـخ) قوله تعالى در جـاى ديگر (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَيُوَفِّيهِم أُجُورَهُم) و باضافه بر پاداش عمل مؤمنين و مزد آنها در آخر آيه بمؤمنين خاطر نشان ميكند كه پروردگار شما (غَفُورٌ) است گناهانتان را ميآمرزد (رَحِيمٌ) است كه شما مورد رحمت الهى واقع گرديدهايد.

يَسئَلُكَ أَهلُ الكِتابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيهِم كِتاباً مِنَ السَّماءِ گفتهانـد كه اينكه سؤال را كعب بن الاشـرف و فنحاص بن عاذورا از حضـرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نقل كردهاند.

ظاهرا چنانچه از آيات ديگر معلوم ميگردد مقصود از اهل كتاب يهوديان و نصرانيانند كه آنها گويا قرآن را كتاب آسمانى و معجزه رسول نميدانسـتند و در هر زمانى مردم از اينكه قبيل اعتراضات بپيمبران مينمودنـد و بانچه در دست رس آنها بوده قانع نبودند و چيز ديگرى ميطلبيدنـد براى اينكه براى انكارشان بهانهئى در دسـتشان باشد اينكه است كه آيه يادآور ميشود كه اى رسول اهل كتاب از تو سؤال ميكننـد كه از آسـمان كتـاب براى آنهـا بيـاورى مثـل اينكه براى موسـى بن عمران الواح تورات يكـدفعه فرود آمـد و گويا اعتراضشان بقرآن

صفحه : ۲۱۱

براى اينكه بود كه قطعه قطعه و آيه آيه نازل گرديده.

و بقولی آنها سؤال کردنـد که بر اعیان و بزرگان آنها کتابی بیایـد که امر کنـد بتصـدیق رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، و بقول دیگر سؤال آنها اینکه بود کتابی مخصوص بآنها بیایـد و غرض آنها تحکّم و زورگوئی و ایراد گرفتن در معجزات بود نه طلب حق و ظهور حقیقت و گفته‌اند که اگر آنها واقعا برای استرشاد طلب میکردند خدا بآنها عطاء مینمود.

فَقَد سَأَلُوا مُوسی أَکبَرَ مِن ذلِکَ فَقالُوا أَرِنَا اللّهَ جَهرَةً فَأَخَذَتهُمُ الصّاعِقَةُ بِظُلمِهِم گویا برسول خطاب میکنـد که تو از ایرادات اینها محزون مباش زیرا که بنی اسـرائیل با آن همه معجزاتیکه از حضـرت موسی معاینه نمودند از او بزرگتر از اینها سؤال کردند و گفتند که خـدا را واضـح و جلیّ بمـا نشان بـده بطوریکه بچشم سر او را مشاهـده نمائیم و بپاداش اینکه خلاف بزرگ و تمنّا کردن محال صائقه آنها را گرفت و هلاک گردیدند و بیان و تفسیر اینکه آیات در سوره بقره و جاهای دیگر شده.

و چنانچه تعداد و شماره شده «۱۶ گناه» از قوله تعالی (أَرِنَا اللّه) تا قوله (أَجراً عَظِیماً) در اینکه آیات از یهودیها یادآور میشود.

اول- گفتنـد (أَرِنَا اللّهَ جَهرَةً) خـدا را عیانـا بما نشان بـده یا گفتنـد خـدا را آشـکارا بما بنما و در سوره بقره بیانش شـده (فَأَخَذَتهُمُ الصّاعِقَةُ) و آنها را هلاک گردانید.

دوم- (ثُمَّ اتَّخَذُوا العِجلَ مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّنات) یعنی پس از معجزات ظاهر هویدا بنی اسـرائیل بگوساله سامری که از طلا ساخته بود سـجده کردنـد و عبـادت خـدا را ترک نمودنـد (فَعَفَونا عَن ذلِکَ وَ آتَینا مُوسی سُلطاناً مُبِیناً) و ما آنها را عفو کردیم و بموسـی استیلا و سلطنت و حجت ظاهر عطا نمودیم سوم- (وَ رَفَعنا فَوقَهُمُ الطُّورَ بِمِیثاقِهِم) و بپاداش مخالفت کردنشان

صفحه : ۲۱۲

باحکام تورات کوه طور را بالای سر آنان افراشتیم بطوریکه ترسان بودند که کوه برسرشان افتد (بِمِیثاقِهِم) یعنی بمخالفت عهدشان. بروایت إبن عباس کوه طور بقدر پهنای لشگرگاه موسـی گسسـته شد و بر بالای سـر آنها افراشـته گردید و بآنها گفتند اگر بتورات ایمان نیاورید و بشـرایط آن عمل ننمائید اینکه کوه را بر سـر شما فرود می‌آوریم آنها از ترس نصف روی خود را بر زمین گذاردند و بیک چشم کوه را مینگریستند و میگفتند (حنطة) بجای اینکه بآنها گفته شده بود که بگوئید (حِطَّةٌ) یعنی (احطط من خطایا).

چهارم- (وَ قُلنا لَهُمُ ادخُلُوا البابَ سُجَّداً) و بآنها گفتیم داخل در اینکه درب شویـد و حال آنکه سـجده کنندگان باشـید، قتاده گفته آن دری از درهای بیت المقدس بود و گفته‌اند که آن درب بنام اوایلیا یا بنام اریحا بود.

پنجم- (وَ قُلنا لَهُم لا تَعدُوا فِی السَّبتِ) و بآنها گفتیم از حکم شـنبه تجاوز نکنید و بآنچه را که برایتان حلال نیست عمل ننمائید و در شنبه هیچ عملی از صید ماهی و غیر آن نکنید و آنها در شنبه مخالفت نمودند و صید ماهی کردند.

ششم- (فَبِما نَقضِهِم مِیثاقَهُم) و در تقدیر است که (فنقضوا میثاقهم ففعلنا بهم ما فعلنا).

(ما) در (ما فعلنا) زائـده است و برای تأکیـد آورده و در معنی (فعاقبناهم بنقضـهم میثاقهم) یعنی بسـبب نقض عهدشان آنها را عذاب کردیم.

و چون بنی اسـرائیل نقض میثاق کردند که عهد کرده بودند پیمبران را نکشـند و باحکام تورات عمل کنند و خلاف عهد نمودند ما بآنها کردیم آنچه کردیم و کیفر آنها را در آیات دیگر بیان کرده.

هفتم- (وَ کُفرِهِم بِآیاتِ اللّهِ) از جمله خلاف آنها اینکه بود که بآیات خدا یعنی الواح تورات و آیات قرآن کافر گردیدند.

صفحه : ۲۱۳

هشتم- (وَ قَتلِهِمُ الأَنبِیاءَ بِغَیرِ حَقٍّ) مثل کشتن زکریّا و یحیی و پیمبران دیگر که در قرآن اجمالا بآنها اشاره کرده.

نهم- (وَ قَولِهِم قُلُوبُنا غُلفٌ) (غُلف) جمع (اغلف) است یعنی گفتند بر قلبهای ما پرده و غشاوت است اینکه بود که آنها بپیغمبر صلّی

اللّه عليه و آله و سلّم ميگفتند آنچه تو ميگوئى ما نمى‌فهميم و گويا ميخواستند بگويند خدا ما را اينكه طور كرده كه دعاوى پيغمبران را نمى‌فهميم و اينكه عذر آنها باشد در عدم قبول كلام آنها.

دهم- (بَل طَبَعَ اللّهُ عَلَيها بِكُفرِهِم فَلا يُؤمِنُونَ إِلّا قَلِيلًا).

آيه به (بَل) اضراب سخن آنها را ردّ ميكند كه كفر و جحود آنان و گناهانشان چنين ايجاب كرده كه قلبهايشان را از علم و دانش محجوب گردانيده اينكه است كه از بنى اسرائيليين ايمان نميآورند مگر كمى از آنها.

يازدهم- (وَ بِكُفرِهِم) عطف است به (بِكُفرِهِم) در آيه پيش عطف خاص بر عام يعنى (بجحودهم بعيسى عليه السّلام).

دوازدهم- (وَ قَولِهِم عَلى مَريَمَ بُهتاناً عَظِيماً) يهوديان بمريم دختر عمران نسبت بزرگى و تهمت عظيمى دادند يعنى او را كه معصومه بود متهّم بزنا كردند.

سيزدهم- (وَ قَولِهِم إِنّا قَتَلنَا المَسِيحَ عِيسَى ابنَ مَريَمَ رَسُولَ اللّهِ) گفته‌اند يهوديها ادّعاء كردند كه ما مسيح را كشتيم و نصارى آنها را بر اينكه عمل تصديق نمودند لكن قرآن آنها را تكذيب كرده و فرموده (وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِن شُبِّهَ لَهُم) نه مسيح را كشتند و نه او را بدار زدند و امر بر آنان مشتبه گرديد.

[سخنان مفسرين در توجيه آيه] در مجمع البيان گفته در كيفيت تشبيه و چگونگى آن اختلاف است.

۱- از إبن عباس چنين روايت شده كه گفته چون خداى تعالى آنهائى را كه عيسى و مادرش را سب كردند مسخ كرد (و آنان را بصورت خوك گردانيد) يهوديها از دعاى وى ترسيدند و يهودا كه رئيس و بزرگ يهوديان بود ترسيد كه

صفحه : ۲۱۴

حضرت عيسى عليه السّلام بر او دعاى بد كند يهوديان را جمع نمود و بر قتل عيسى [ع] اتّفاق كردند و خداى تعالى جبرئيل را براى يارى او فرستاد كه او را اعانت كند و از آنها جلوگيرى نمايد و همين است معنى قوله تعالى (وَ أَيَّدناهُ بِرُوحِ القُدُسِ) پس يهوديها دور عيسى [ع] جمع شدند و قرار دادند از او سؤال كنند حضرت عيسى در جواب فرمود اى جماعت يهود خدا شما را دشمن ميدارد پس يهوديها ريختند دور او كه او را بكشند، جبرئيل او را در خانه‌ئى محفوظ گردانيد و از روزنه‌ئى كه در سقف خانه بود عيسى عليه السّلام را بآسمان برد پس يهوذا كه رئيس يهوديان بود مردى از يارانش بنام ططيانوس را در آن خانه فرستاد كه عيسى را بكشد و چون او داخل خانه شد و عيسى را نديد مشغول تفحص بود كه عيسى را پيدا كند چون طول كشيد گمان كردند كه با او جنگ ميكند پس خداوند شبه عيسى را بر آن انداخت و چون برگشت بسوى جماعت او را كشتند و بدار زدند و بقولى صورت او را شبيه صورت عيسى [ع] گردانيد نه بدن او را و بعضى از قوم گفتند صورت صورت عيسى است و جسد جسد ططيانوس است و بعضى گفتند اگر ططيانوس است پس عيسى كو و اگر عيسى است ططيانوس كجا است و امر بر آنها مشتبه گرديد.

دوم- وهب بن منبّه گفته عيسى با هفت نفر از حواريين در خانه‌ئى بود يهوديها بآنها احاطه نمودند كه عيسى را بكشند وقتى داخل شدند خداوند همه آنها را بشكل عيسى درآورد يهوديان بآنها گفتند ما را سحر كرده‌ايد يا عيسى را بما نشان دهيد يا تمام شما را ميكشيم حضرت عيسى باصحابش گفت كدام يك از شما امروز نفس خود را ببهشت ميفروشد، مردى از آنها بنام سرخس گفت من با آنها بيرون ميروم و گفت منم عيسى و قوم او را گرفتند و بدار زدند و در همان روز خدا عيسى را بالا برد.

[قتاده و مجاهد و إبن اسحاق بر همين قولند] و در عدد حواريين اختلاف كرده‌اند و غير از وهب كسى نگفته كه تمام

صفحه : ۲۱۵

آنها شبيه عيسى گرديد بلكه گفته‌اند يكى از آنها شبيه عيسى گرديد و عيسى از بين آنها بيرون رفت، و طبرى گفته قول وهب اقوى

است زيرا اگر يكى از آنها شبيه عيسى شده جا نداشت كه عيسى [ع] بگويد كدام يك از شما نفسش را ببهشت ميفروشد پس از آن او از ميان آنها بيرون شد و وى را كشتند و عيسى بالا رفت زيرا كه عيسى بر آنها مشتبه شده بود و چون يكى از آنها كشته شد باز امر بر آنها مشتبه گرديد و أبو على جبائى گفته رؤساء يهود انسانى را گرفتند و كشتند و او را در محل بلندى بدار زدند و براى احدى ممكن نبود كه نزديك آن محل بشود و گفتند ما عيسى را كشتيم تا عوام آنها گمان كنند كه عيسى كشته شده و آنها بخانه‌ئى كه در آن عيسى بود احاطه نمودند در حالى كه عيسى بالا رفته بود و ترسيدند كه بالا رفتن عيسى ايمان آوردن يهوديان را ايجاب نمايد اينكه بود كه امر را بر آنها مشتبه گردانيدند و آنهائيكه اختلاف كردند غير كسانى بودند كه او را بدار زدند.

و بقولى يكى از حواريّن منافقى سى درهم از يهوديان گرفت كه عيسى را نشان بدهد پس از آن پشيمان شد و ترسيد بطوريكه خود را كشت و او بنام بودس زكريّا بود و بعضى از نصارى ميگويند بودس بشكل عيسى در آمد و او را بدار زدند هر چه گفت من عيسى نيستم كسى هستم كه او را بشما نشان دادم قبول نكردند.

و بقولى مسيح را با ده نفر از اصحابش در خانه‌ئى حبس كردند پس يك يهودى نزد آنها آمد خداوند او را شبيه عيسى گردانيد و عيسى را بآسمان برد و آن مرد يهودى را بجاى عيسى كشتند.

وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ گفته‌اند پس از بالا رفتن عيسى [ع] اختلاف بين عوام يهوديان واقع گرديد نه بين علماى آنها زيرا كه آنها دانستند كه عيسى كشته نشده [جبائى] و بقولى جماعتى از يهود گفتند عيسى كشته شد و جماعتى گفتند عيسى كشته نشده

صفحه : ۲۱۶

ما لَهُم بِهِ مِن عِلمٍ إِلَّا اتِّباعَ الظَّنِّ يعنى آنهائيكه گفتند عيسى كشته شده تابع گمانشان گرديدند و گمان كردند كشته شده و اينكه در كشته شدن عيسى شك كردند براى اينكه بود كه چون ميدانستند عدد كسانى را كه در خانه با عيسى هستند و چون داخل خانه شدند يكى از آنها را كه نديدند اينكه بود كه در كار عيسى [ع] امر بر آنان مشتبه گرديد و كشتند آنكه را كه كشتند و اينكه توجيه بر قول كسى است كه گفته يهوديان داخل خانه شدند در وقتى كه اصحاب هنوز متفرق نشده بودند لكن آنهائيكه وقتى داخل شدند اصحاب متفرق شده بودند اختلافشان در اينكه است كه آيا عيسى در آنهائى است كه مانده‌اند يا آنهائيكه بيرون رفته‌اند.

حسن در معنى آيه گفته (فاختلفوا فيه) در عيسى اختلاف كردند دفعه‌ئى گفتند او بنده خدا است، دفعه‌ئى گفتند او پسر خدا است، دفعه‌ئى گفتند او خدا است.

وَ ما قَتَلُوهُ يَقِيناً در مرجع (ها) در (قَتَلُوهُ) اختلاف است بقولى عود بظن ميكند يعنى بگمان خودشان او را بيقين نكشتند مثل اينكه گفته شود او را بدانسته گى كه آن عيسى است نكشتند و در آن تحقيق نكردند.

(إبن عباس) و بقول ديگر مرجع ضمير (قَتَلُوهُ) عيسى است از باب تأكيد خبر نفى كرده است قتل عيسى را.

[پايان] بَل رَفَعَهُ اللّهُ إِلَيهِ وَ كانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكِيماً خداى تعالى اينكه حكايت را در سوره آل عمران آورده آنجا كه فرموده (إِذ قالَ اللّهُ يا عِيسى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رافِعُكَ إِلَيَّ) سوره ۲ آيه ۲۵.

بعضى از مفسرين گفته در اينكه آيات بصراحت و آشكارا خبر ميدهد كه يهوديان عيسى را نكشتند و نه بدار زدند بلكه خداى تعالى او را از دست آنها نجات داد و بسوى خودش بالا برد.

صفحه : ۲۱۷

و سیاق آیه ادّعای اهل کتاب را رد میکند یعنی عیسی از دار و کشته شدن نجات یافت وقتی آیه صریحا خبر میدهد که عیسی را نه کشتند و نه بدار زدند و خدا او را بالا برد، معلوم میشود عیسی با همین جسم عنصری بآسمان بالا رفته و آنهائیکه میگویند عیسی را بدار زدند و کشتند و روحش بالا رفته آیه آنها را تکذیب میکند بقوله (وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ) زیرا بالا رفتن روح پس از مردن شرافت مخصوصی نیست و سیاق آیه آبی از اینکه است زیرا که بالا بردن عیسی برای اینکه بوده که از دست یهودیان نجات یابد و او را نکشند.

و اینکه عمل نسبت بعیسی بن مریم که هم ولادتش بطریق غیر عادی انجام گرفته و هم طریق زندگانیش چنانچه گفته‌اند از طریق متعارف خارج بوده و تمام امورش غیر عادی انجام گرفته پس بنابراین اینطور حفظ او و نجات دادنش از دست یهودیان اینکه هم یکی از معجزات او و بطریق غیر عادی انجام گرفته باشد و اصلا مبنای تمام معجزات پیمبران روی اصل خارق العاده واقع گردیده و معجزاتیکه از انبیاء مثل ابراهیم و موسی و مرده زنده کردن عیسی و معجزات دیگران کمتر از بالا بردن عیسی با بدن نیست.

وَ إِن مِن أَهلِ الکِتابِ إِلّا لَیُؤمِنَنَّ بِهِ قَبلَ مَوتِهِ مفسرین گفته‌اند (إِن) در (وَ إِن) نافیه و مبتداء محذوف است و کلام در سیاق نفی واقع شده بر مبتداء محذوف دلالت دارد و معنی آیه اینکه است (و ان احد من اهل الکتاب الا لیؤمننّ به الخ) و ضمیر در (بِهِ) و در (یَکُونُ) راجع بعیسی است، امّا در ضمیر (قَبلَ مَوتِهِ) اختلاف است بعضی گفته‌اند ضمیر (بِهِ) بمبتداء محذوف بر میگردد یعنی (احد) و معنی آیه اینکه میشود که نیست احدی از اهل کتاب مگر اینکه پیش از مرگش بعیسی ایمان میآورد یعنی بهنگام احتضارش بر وی حقانیّت و بنده و رسول بودن او معلوم میگردد اگرچه اینکه ایمان برای او فائده بخش نخواهد بود و عیسی هم روز قیامت بر همه آنها شاهد است خواه باو ایمان آورده باشند که بآن منتفع

صفحه : ۲۱۸

گردند یا چنین ایمانی نیاورده باشند.

و در مجمع گفته خدای تعالی خبر داده که باقی نمیماند احدی از آنها مگر اینکه باو ایمان میآورند فقال (وَ إِن مِن أَهلِ الکِتابِ إِلّا لَیُؤمِنَنَّ بِهِ قَبلَ مَوتِهِ) و بین مفسرین اختلاف است و چند قول نقل شده: یکی از آنها اینکه است که هر دو ضمیر یعنی ضمیر (بِهِ) و ضمیر (مَوتِهِ) راجع بمسیح است- یعنی احدی از اهل کتاب از یهودی و نصرانی باقی نمیماند مگر اینکه بمسیح ایمان میآورند پیش از موت مسیح و آن وقتی است که خدای تعالی او را بزمین نازل میگرداند در وقت خروج حضرت مهدی [عج] در آخر الزمان برای کشتن دجّال پس در آن وقت تمام ملّتها ملت واحد میگردند و آن ملت حنیف اسلام دین ابراهیم است.

[إبن عباس] و ابی مالک و حسن و قتاده و إبن زید و اینکه در وقتی است که ایمان برای آنها فائده ندارد.

و طبری همین قول را اختیار کرده و گفته آیه مخصوص بآن کسانی از آنها است که در آن زمان میباشند.

و علی بن ابراهیم در تفسیرش گفته که پدرم از سلیمان بن داود منقری از ابی حمزه ثمالی از شهر بن حوشب برای من حدیث کرد که حجاج بن یوسف بمن گفت آیه‌ئی از کتاب اللّه است که مرا متحیر کرده و آن قوله تعالی (وَ إِن مِن أَهلِ الکِتابِ إِلّا لَیُؤمِنَنَّ بِهِ قَبلَ مَوتِهِ) و قسم بخدا که من هر آینه امر میکنم یهودی و نصرانی را گردن بزنند پس تا رمق دارد او را مینگرم و نمیبینم زبانش حرکت کند تا وقتی که بچشم میبینم میمیرد، راوی گوید گفتم (اصلح اللّه الامیر) اینکه طور نیست بر آنچه شما تأویل کردید گفت او چگونه است است، گفتم عیسی بن مریم پیش از قیامت بزمین فرود میآید و ملتی از یهود و نصرانی یا غیر او باقی نمیماند مگر اینکه پیش از موت عیسی باو ایمان آرند و عیسی پشت سر مهدی [ع] نماز میخواند حجاج گفت (ویحک) تو از کجا چنین میگوئی و اینکه

صفحه : ۲۱۹

معنی را از کجا آورده‌ئی، راوی گوید گفتم حدیث کرد مرا (الباقر محمّد بن علی بن الحسین بن علی [ع] بن أبی طالب) حجّاج گفت و اللّه اینکه سخن را از سر چشمه زلال گرفته‌ئی.

و أبو القاسم بلخی نیز همین طور گفته و زجاج اینکه توجیه را ضعیف دانسته و گفته از اهل کتاب در آن وقت اندکی میمانند و آیه اقتضاء عموم دارد مگر اینکه تمام نصاری میگویند عیسی در آخر الزمان از آسمان فرود میآید و ما باو ایمان میآوریم تا آنجا که گفته:

سوم- در معنی آیه گفته شده که نیست اهل کتابی مگر اینکه بمحمد [ص] قبل موتش ایمان میآورد (و عکرمه) اینکه وجه را اختیار کرده، و نیز اصحاب ما (یعنی جماعت) امامیه اینکه قول را اختیار کرده‌اند و طبری اینکه قول را ضعیف شمرده و گفته اگر اینکه قول صحیح بود چگونه جایز بود که پس از مرگشان احکام کفار را بر آنها جاری کنند و اینکه اشکال درست نیست زیرا که ایمان پس از زمان تکلیف بی‌فائده است لکن اینکه وجه سوم درست نیست از جهت اینکه ذکر نبیّ ما محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آیه نیست و ضرورت ایجاب نمیکند که ضمیر را بمحمد [ص] برگردانیم و چون آیه راجع بعیسی [ع] است باید ضمیر را باو برگردانیم.

وَ یَومَ القِیامَةِ یَکُونُ عَلَیهِم شَهِیداً یعنی در روز قیامت عیسی علیه السّلام بر آنها شاهد است که رسالت پروردگارش را بآنها رسانیده و بر نفس خود اقرار بعبودیت نموده و اینکه آنها را دعوت ننموده که او را اله دانند.

[قتاده و إبن جریح] و بقولی شهادت میدهد بتصدیق کسیکه او را تصدیق کرده و تکذیب آنکه را که او را تکذیب نموده.

[ابی علی جبائی] و اینکه آیه دلالت دارد بر اینکه هر کافری هنگام مرگش ایمان میآورد و لو اینکه ایمان در آنوقت برای او نفع نمیبخشد و غیر مقبول است مثل ایمان

صفحه : ۲۲۰

فرعون در هنگام ناامیدی او از نجات یافتن از غرق و آن وقتی است که تکلیف زائل گردیده و نزدیك باین وجه است آنچه را که امامیه گفته‌اند محتضر از تمام ادیان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و خلفای او را نزد مردن می‌بینند.

و از علی علیه السلام روایت شده که بحارث همدانی گفت:

یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعرفه طرفه و اعرفه بعینه و اسمه و ما فعلا

و اگر اینکه روایت صحیح باشد مقصود از رؤیت آنها در آن حال علم بثمره ولایت آنها یا عداوت آنها است بطور یقین یعنی بعلامات نفوسشان آنها را میشناسند چنانچه روایت شده که انسان وقتی که مرگ را معاینه می‌بیند میفهمد که از اهل بهشت است یا از اهل جهنم [کلام طبرسی بپایان رسید]

صفحه : ۲۲۱

[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۰ تا ۱۶۶]

اشاره

فَبِظُلمٍ مِنَ الَّذِینَ هادُوا حَرَّمنا عَلَیهِم طَیِّباتٍ أُحِلَّت لَهُم وَ بِصَدِّهِم عَن سَبِیلِ اللّهِ کَثِیراً (۱۶۰) وَ أَخذِهِمُ الرِّبَوا وَ قَد نُهُوا عَنهُ وَ أَکلِهِم

أَموالَ النّاسِ بِالباطِلِ وَ أَعتَدنا لِلکافِرینَ مِنهُم عَذاباً أَلِیماً (۱۶۱) لکِنِ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ مِنهُم وَ المُؤمِنُونَ یُؤمِنُونَ بِما أُنزِلَ إِلَیکَ وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلِکَ وَ المُقِیمِینَ الصَّلاةَ وَ المُؤتُونَ الزَّکاةَ وَ المُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ أُولئِکَ سَنُؤتِیهِم أَجراً عَظِیماً (۱۶۲) إِنّا أَوحَینا إِلَیکَ کَما أَوحَینا إِلی نُوحٍ وَ النَّبِیِّینَ مِن بَعدِهِ وَ أَوحَینا إِلی إِبراهِیمَ وَ إِسماعِیلَ وَ إِسحاقَ وَ یَعقُوبَ وَ الأَسباطِ وَ عِیسی وَ أَیُّوبَ وَ یُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَیمانَ وَ آتَینا داوُدَ زَبُوراً (۱۶۳) وَ رُسُلاً قَد قَصَصناهُم عَلَیکَ مِن قَبلُ وَ رُسُلاً لَم نَقصُصهُم عَلَیکَ وَ کَلَّمَ اللّهُ مُوسی تَکلِیماً (۱۶۴)

رُسُلاً مُبَشِّرِینَ وَ مُنذِرِینَ لِئَلاّ یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّةٌ بَعدَ الرُّسُلِ وَ کانَ اللّهُ عَزِیزاً حَکِیماً (۱۶۵) لکِنِ اللّهُ یَشهَدُ بِما أَنزَلَ إِلَیکَ أَنزَلَهُ بِعِلمِهِ وَ المَلائِکَةُ یَشهَدُونَ وَ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً (۱۶۶)

صفحه : ۲۲۲

[ترجمه]

پس بسبب ستمی که یهودیان کردند و بسبب اینکه راه خدا را از بسیاری از مردم بستند طیّباتی که بر آنها حلال بود حرام گردانیدیم [۱۶۰]

و بسبب اینکه آنها مال ربا میگرفتند با اینکه بآنها نهی شده بود و مال مردم را بباطل میخوردند بر آنها حرام کردیم طیّبات را و ما برای کافرین از آنها عذاب دردناک آماده کرده‌ایم [۱۶۱]

لکن از آنها کسانیکه در علم رسوخ پیدا کرده‌اند و مؤمنین آنهائیکه ایمان آورده‌اند بآنچه بسوی تو نازل گردیده و آنچه پیش از تو نازل شده و آنهائیکه نماز را بپای میدارند و زکوة میدهند و مؤمنین بخدا و روز قیامت بزودی باین جماعت پاداش بزرگ عطا مینمائیم [۱۶۲]

همانا ما بتو وحی کردیم همان طوری که بسوی نوح و پیمبران بعد از او وحی کردیم و ما وحی نمودیم بسوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایّوب و یونس و هارون و سلیمان و بداود زبور عطا نمودیم [۱۶۳]

و پیمبرانیکه قبلاً حکایت آنها را بر تو گفتیم و پیمبرانیکه داستان آنها را بر تو نگفتیم و خدا با موسی بدون واسطه سخن گفت [۱۶۴]

رسولان را فرستاد بشارت دهندگان و ترسانندگان تا اینکه پس از آمدن رسولان مردم را بر خدا حجتی نباشد و خدا غالب و درستکار است [۱۶۵]

لکن خدا گواهی میدهد که آنچه بر تو نازل کرده بعلم او است و ملائکه نیز گواهی میدهند و کافی است که خدا گواه باشد بر نبوّت تو [۱۶۶]

.

صفحه : ۲۲۳

توضیح آیات

فَبِظُلمٍ مِنَ الَّذِینَ هادُوا حَرَّمنا عَلَیهِم طَیِّباتٍ أُحِلَّت لَهُم اینکه جمله عطف است بآیه یا (فَبِما نَقضِهِم) و یا بدل آنست.

مفسرین گفته‌اند (فَبِظُلمٍ) اشاره است بآن جنایات و خلافهائی که از یهودیها صادر شده مثل نقض میثاق و تخلّف از حکم شنبه و بهتان بمریم و امثال اینها که آیات بالا-اشاره بآن نموده و اینکه اعمال آنها باعث شده که طیّباتی که قبلا بر آنها حلال بود حرام گردانیدیم و ارتکاب محظورات باعث تحریم طیّبات گردید مثل قوله تعالی (حرّم علیهم کل ذی ظفر).

وَ بِصَدِّهِم عَن سَبِیلِ اللّهِ کَثِیراً ۱۴- از جمله خطاهای یهودیان اینکه بود که آنها مردمان بسیاری را از راه خدا گمراه گردانیدند.

وَ أَخذِهِمُ الرِّبَوا وَ قَد نُهُوا عَنهُ وَ أَکلِهِم أَموالَ النّاسِ بِالباطِلِ ۱۵ و ۱۶- از خطای یهودیان گرفتن ربا بود در صورتی که بآنها نهی از ربا شده بود که رشوه و ربا نگیرند، و خوردن آنها اموال مردم را بباطل.

وَ أَعتَدنا لِلکافِرِینَ مِنهُم عَذاباً أَلِیماً اعمال و افعال یهودیها باعث شد که عذاب الیم برای کافرین آنها آماده گردانیدیم.

در کشف الاسرار گفته ارتکاب المحظورات یوجب تحریم المباحات) اگر لطافتی و کرامتی در بنده‌ها بینی از آنست که ظاهر شریعت را نگاه داشته‌اند و تعظیم آن بجان و دل خواسته تا لا-جرم بروح مناجات و لطائف مواصلات رسیده و اگر بعکس آن سیاستی و قهری بینی از آن است که بچشم انکار در حرم شریعت نگریسته‌اند، و در متابعت نفس امّاره محظورات دین را بکار داشته‌اند. آری چنین است هر کس که از ظاهر شریعت دست بدارد جمال حقیقت از وی روی بپوشد

صفحه : ۲۲۴

هر که امر و نهی را پست دارد چه عجب اگر ایمان و معرفت از دل وی رخت بردارد لکِنِ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ مِنهُم وَ المُؤمِنُونَ یُؤمِنُونَ بِما أُنزِلَ إِلَیکَ وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلِکَ الخ آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه آیه استثناء و استدراک از اهل کتاب است و (الرّاسِخُونَ) (وَ المُؤمِنُونَ) بر آن عطف شده مبتداء است و (یُؤمِنُونَ) خبر است، و میشود گفت استثناء از آیه بالا است که در مذمّت یهودیان و جنایات و خطاهائی که از آنها ظاهر گردید که اعمال آنها عذاب الیم را برای ایشان ایجاب نموده.

و شاید آیه جواب اهل کتاب باشد که از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال کردند که بر آنها کتابی از آسمان نازل گرداند و در پاسخ قول آنها است که فرموده باشد کسانیکه چنین سؤالی از تو میکنند آنها رسوخ در علم و دانش ننموده‌اند لکن مؤمنین از آنها که بآنچه بسوی تو و پیمبران نازل شده و آنان متصف بصفاتی میباشند که نماز را بپای میدارند و زکوة میدهند و ایمان بخدا و روز قیامت دارند بزودی بآنها اجر عظیم کرامت مینمائیم و آنهائیکه علم در قلبشان رسوخ نموده و آنهائیکه بحقیقت ایمان آورده‌اند آنها ایمان دارند و میدانند آنچه بر تو نازل گردیده و آنچه بر پیمبران پیش از تو فرود آمده تماما حق و صدق است در کشف الاسرار گفته راسخان در علم ایشانند که علم شریعت بیاموختند و آنکه باخلاص آنرا کار بستند تا علم حقیقت اندر سر بیافتند چنانچه مصطفی گفت

(من عمل بما علم ورثه اللّه علما لم یعلم)

هر کس علم شریعت را کار بند نبود آن علم ضایع کرد و بروی حجت گردد و هر که مرآن را کار بند بود آن علم ظاهر حجت او گردد و علم حقیقت بعطا بیابد.

طبرسی در جوامع الجامع در تفسیر آیه گفته اینکه آیه جواب اهل کتاب است پس از آنکه از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال کردند که از آسمان بر آنها کتابی فرود آورد خدای تعالی باین آیه بر آنها احتجاج نموده به اینکه که ارسال اینکه رسول مثل

صفحه : ۲۲۵

بیان آیه/ (انا او حینا الیک کما او حینا الی نوح الخ) ارسال پیمبران پیشین از انبیاء گذشته است و معجزات بر دست او ظاهر گردیده

همين طورى كه بر دست آنها جارى گرديد (وَ آتَينا داوُدَ زَبُوراً) زبور جمع زبر است و حمزه بضمّ زا خوانده و آن كتابى است كه بر داود نازل گرديده.

[پايان] از مجمع نقل شده كه گفته در نصب (المُقِيمِينَ) اختلاف است، سيبويه و بصريين گفته‌اند بنا بر مدح منصوب است بتقدير (اعنى المقيمين الصلاة) اگر گوئيد (مررت بزيد الكريم) از كنار زيد كريم گذشتم مقصودتان اينكه است كه زيد كريم را از زيد غير كريم تميز دهيد و بشناسانيد در اينكه صورت بايد كريم را جرّ دهيد (كه صفت زيد باشد) ولى اگر مقصودتان مدح و ثنا باشد مختاريد كه نصب دهيد و بگوئيد (مررت بزيد الكريم) گويا گفته‌ايد (اذكر الكريم) و يا رفع دهيد و بگوئيد الكريم بتقدير هو يعنى (هو الكريم) و عده‌ئى گفته‌اند (المُقِيمِينَ) عطف بر (هم) در (مِنهُم) است باين معنى (لكن الراسخون فى العلم منهم و من المقيمين الصلاة).

و عده ديگر گفته‌اند (المُقِيمِينَ) عطف بر كاف در (مِن قَبلِكَ) است، يعنى (بما انزل من قبلك و من قبل المقيمين) و گفته شده كه (المُقِيمِينَ) عطف بر كاف در (إِلَيكَ) يا كاف در (قَبلِكَ) است ولى اينكه اقوال اخير بعقيده بصريين جايز نيست زيرا اسم ظاهر را بدون اعاده جار بر ضمير مجرور عطف نميكنند [پايان] إِنّا أَوحَينا إِلَيكَ كَما أَوحَينا إِلي نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِن بَعدِهِ وَ أَوحَينا إِلي إِبراهِيمَ وَ إِسماعِيلَ وَ إِسحاقَ الخ بعضى از مفسرين گفته اينكه آيه در مقام تعليل جمله (يُؤمِنُونَ بِما أُنزِلَ إِلَيكَ) برآمده و بنابر اينكه حاصل معنى اينكه ميشود كه اينكه عده نام برده شده در آيه بالا- بتو ايمان ميآورند زيرا كه ما چيز تازه‌ئى كه از جهت ادّعاء و جهات مختلف با آنچه با پيغمبران سابق فرق داشته باشد نداده‌ايم بلكه جريان بدون

صفحه : ۲۲۶

هيچ اختلاف بر يك نهج است.

[پايان] خلاصه آيه خطاب برسول است كه اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ما بتو وحى كرديم همان طورى كه بر پيمبران سابق مثل نوح و پيمبرانى كه پس از او بودند وحى كرديم.

و وحى بپيمبران يا بارسال كلامى بود بتوسط ملك وحى مثل تكلم كردن جبرئيل و انزال آيات قرآن يا تكلّم كردن خدا با رسول مثل نداء حق تعالى بموسى و تكلم كردن با محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم يا با نزال الواح و نوشته‌هاى تورات بود بر موسى از إبن عباس روايت ميكنند كه او و جماعتى از مفسرين گفته‌اند سبب نزول آيه اينكه بود كه چون آيه‌ئى كه پيش از اينكه است از قوله تعالى (يَسئَلُكَ أَهلُ‌الكِتابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيهِم كِتاباً مِنَ السَّماءِ) تا آخر نازل گرديد رسول بر يهوديان خواند آنها را خشم گرفت و گفتند (ما أَنزَلَ اللّهُ عَلي بَشَرٍ مِن شَيءٍ) خدا بر هيچ آدمى كتابى نفرستاد خداى تعالى بر ردّ آنها اينكه آيه را فرستاد و گفت ما بر تو وحى كرديم همان طورى كه بنوح و پيمبرانيكه پس از نوح بودند وحى فرستاديم و خدا در قرآن نوح را در دو جا پهلوى پيغمبر ما نام برده يكى در اينكه آيه و ديگر در قوله تعالى (وَ إِذ أَخَذنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُم وَ مِنكَ وَ مِن نُوحٍ) و گفته‌اند اختصاص نوح از بين پيمبران بذكر بچند جهت است يكى آنكه پس از آدم ميتوان گفت كه او أبو البشر بود زيرا كه در زمان نوح تمام افراد بشر و حيوانات جز آنهائيكه در كشتى با او بودند همه هلاك گرديدند. و ديگر آنكه او اول پيمبرانى بود كه صاحب شرع گرديد، و اول كسى بود كه كتاب بر او نازل گرديد.

و ديگر او شيخ الانبياء بود و عمر او درازتر از همه انبياء گرديد. و گفته‌اند معجزه او در بدنش ظاهر گرديد كه دو هزار و پانصد سال عمر كرد و يك دندانش نيفتاد، و بروايتى وقتى مرگش رسيد ملك الموت باو گفت يا شيخ الانبياء دنيا را چگونه يافتى گفت چون خانه‌ئى كه دو درب دارد از يك درب در آمدم و از درب ديگر بيرون ميروم، و نيز گفته‌اند هيچ پيغمبرى در دعوت قومش بقدر

صفحه : ۲۲۷

او مبالغه و کوشش ننموده چنانچه در قرآن حکایهٔ از قول او فرموده (رَبِّ إِنِّی دَعَوتُ قَومِی لَیلًا وَ نَهاراً الخ) و آنچه آنها را در شب و روز در سرّ و علانیه دعوت کرد اجابت ننمودند، قوله تعالی (وَ قَومَ نُوحٍ مِن قَبلُ إِنَّهُم کانُوا هُم أَظلَمَ وَ أَطغی) و گفته‌اند بعد از رسول ما صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اول کسی که سر از قبر بیرون میآورد نوح [ع] است و نیز خدای تعالی در قوله (إِنَّهُ کانَ عَبداً شَکُوراً) او را ستوده است و در قیامت او را مقام شاکرین میدهد.

(وَ أَوحَینا إِلی إِبراهِیمَ) و بابراهیم وحی کردیم و بفرزندانش اسماعیل و اسحاق و فرزند اسحاق یعقوب و با سباط که فرزندان یعقوبند و آنها دوازده سبط بودند از دوازده پسر او بآنها نیز وحی کردیم.

(وَ عِیسی وَ أَیُّوبَ) که او را از صابرین توصیف نموده (وَ یُونُسَ) صاحب ماهی که بپاداش ترک اولی مدتی در شکم ماهی او را حبس گردانید.

(وَ هارُونَ) برادر موسی (وَ سُلَیمانَ) پسر داود (وَ آتَینا داوُدَ زَبُوراً) و بداود زبور عطاء نمودیم و در زبور دو وجه گفته شده یکی جمع (زبره) مصدر بمعنی اسم مفعول و زبور بمعنی مزبور مثل کتاب بمعنی مکتوب، و بمعنی دیگر زبور جمعی است باختلاف حرکات اگر چه لفظ در صورت یکی است پس زبور بفتح زاء واحد است و بضم زاء جمع است.

در تفسیر أبو الفتوح گفته در خبر است که داود [ع] زبور را گرفت و رو بصحرا کرد علمای بنی اسرائیل در پس او ایستادند و مردمان در پس علماء ایستادند و جنّیان از پشت مردم ایستادند و مرغان هوا از صدای خوش داود پر در پر گسترده و بر آنها سایه انداختند.

و در حدیث است که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در منقبت امیر المؤمنین علیه السّلام در ضمن حدیث طولانی فرموده

(اذا کان یوم القیمهٔ

، خداوند بعلی [ع] قوّهٔی کرامت مینماید مثل قوه جبرئیل

(و من النور)

مثل نور آدم

(و من الجمال)

مثل جمال یوسف

(و من الصوت)

مثل صوت داود

(و هو خطیب اهل الجنهٔ فی الجنهٔ)

صفحه : ۲۲۸

یعنی خدای تعالی علی را در قیامت قوتی دهد مثل قوت جبرئیل و بقدری باو نور دهد که بآدم داد و او را جمالی دهد مانند یوسف و او خطیب اهل بهشت است در بهشت.

[پایان] وَ رُسُلًا قَد قَصَصناهُم عَلَیکَ مِن قَبلُ وَ رُسُلًا لَم نَقصُصهُم عَلَیکَ (ای رسول) ما قبلا در آیات دیگر داستان بعض رسولان را بر تو گفتیم و حکایت رسولانی بر تو نگفتیم و نام آنها را نبردیم.

شاید آیه اشاره باین باشد که اینکه اندازه که گفته شده از سرگذشت پیمبران برای اهل بصیرت کافی است که حجت بر مردم تمام

شده.

وَ کَلَّمَ اللّهُ مُوسی تَکلِیماً بخلق صوت خدای تعالی در شجره با موسی تکلم نمود اینکه مراتب وحی او بود، بعض مفسرین گفته اگر تکلم خدا با موسی در ذروه طور بود اما با پیمبر ما در غرفه نور بود که (فَأَوحی إِلی عَبدِهِ ما أَوحی) و بر آنکلام موسی تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و بر اینکه وحی هیچ عارف اطلاع نیافت مگر بتعلیم محمدی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و تخصیص موسی برای اظهار فضیلت او است.

و تمام انبیاء بعد از موسی [ع] تا عیسی [ع] در احکام تابع تورات بودند و میان تورات و انجیل کتابیکه جامع احکام شرایع باشد نازل نگردیده و زبور که بر داود آمد محض موعظه بود اصلا ذکر احکام در آن نشده بود.

رُسُلًا مُبَشِّرِینَ وَ مُنذِرِینَ لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّةٌ بَعدَ الرُّسُلِ (رُسُلًا) بدل از رسل اول است (مُبَشِّرِینَ وَ مُنذِرِینَ) حال است برای رسولان، لام (لِئَلّا) لام غرض است یعنی رسولان را فرستادم برای اینکه بر مردم حجت تمام گردد زیرا پس از پی‌درپی در آمدن رسولان با معجزه‌ها و آیات روشن برای اینکه راه و روش سعادت خود را بیابند و مبدء و معاد و سر انجام خود را بفهمند و در طریق مستقیم توحید سلوک نمایند در صورتی که گفتار آن بزرگواران مطابق عقل سلیم و مطابق با فطرت انسانی است اگر باختیار خود دانسته و فهمیده

صفحه : ۲۲۹

در بیراهه تابع نفس بهیمی و شیطان گردیدند حجت بر آنها تمام شده و کسی نتواند بگوید ما ندانستیم و عقل ما بتنهائی وافی نبود و چرا خدای رءوف مهربان برای ما هادی و رهنمائی نفرستاد اگر فرستاده بود ما تابع راه روان و هادیان حق میشدیم و بسعادت کامیاب میگردیدیم.

وَ کانَ اللّهُ عَزِیزاً حَکِیماً و خداوند غالب است و بر آنچه میکند مستولی و درستکار است و از روی حکمت هر پیمبری را بنوعی از وحی و اعجاز هر یک از آنها را در خور اهل زمانشان قرار داد و فرستادن انبیاء و رسل از روی تدبیر و استحکام در امر خلقت و اتمام نعمت است جزاف و بیهوده‌کاری از ساحت مقدّس پروردگار عالم دور است.

لکِنِ اللّهُ یَشهَدُ بِما أَنزَلَ إِلَیکَ أَنزَلَهُ بِعِلمِهِ وَ المَلائِکَةُ یَشهَدُونَ وَ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً گفته‌اند از علمای یهود جماعتی بمجلس حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمدند بآنها فرمود شما بخدا میدانید که من پیغمبر خدایم گفتند ما نمیدانیم و هیچ گواهی در اینکه باب نزد ما نیست اینکه آیه نازل شد که اگر اینان گواهی نمیدهند لکن خدا گواهی میدهد بحقانیت آنچه را که بتو یعنی قرآن را که بسوی تو نازل گردانیده است که معجزه جلیّ است و حقّانیتش هویدا است و نیز ملائکه حامل وحی و غیر آن شاهد و گواهند که قرآن از طرف حق تعالی بر رسولش فرود آمده.

و در بیان (أَنزَلَهُ بِعِلمِهِ) گفته‌اند جمله مستأنفه است و بیان خصوصیت قرآن است و جار و مجرور در محل نصب است یعنی قرآن را نازل گردانید که متلبس بود بعلم خاص او و آن علم بتألیف و ترکیب حروف و آیات آن است بر نظم و اسلوبی که هر شخص بلیغی را عاجز گردانید و یا مقصود نازل کرده بعلم بر آنکسیکه مستعدّ و لایق نبوت است یا نازل کرد بعلم بر آنچه مردم در معاد و معاش خودشان محتاجند پس جار و مجرور بنا بر دو وجه اول حال است از

صفحه : ۲۳۰

فاعل، و بنا بر وجه سوم حال است از مفعول و جمله در حکم تفسیر ما قبل خود است.

[منهج الصادقین] خلاصه آیه در مقام بیان شرافت و بزرگواری قرآن است که دانسته شود قرآن از حاق حقیقت صادر گردیده و

فهم معانى و رموزات آن منطوى در علم حق تعالى و از حيطه علم بشر خارج است اينكه است كه در متشابهات قرآن فرموده (وَ ما يَعلَمُ تَأوِيلَهُ إِلَّا اللّهُ) سوره آل عمران آيه ۵.

صفحه : ۲۳۱

[سوره النساء (۴): آيات ۱۶۷ تا ۱۷۳]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ اللّهِ قَد ضَلُّوا ضَلالاً بَعِيداً (۱۶۷) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَم يَكُنِ اللّهُ لِيَغفِرَ لَهُم وَ لا لِيَهدِيَهُم طَرِيقاً (۱۶۸) إِلّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أَبَداً وَ كانَ ذلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيراً (۱۶۹) يا أَيُّهَا النّاسُ قَد جاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالحَقِّ مِن رَبِّكُم فَآمِنُوا خَيراً لَكُم وَ إِن تَكفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ كانَ اللّهُ عَلِيماً حَكِيماً (۱۷۰) يا أَهلَ الكِتابِ لا تَغلُوا فِي دِينِكُم وَ لا تَقُولُوا عَلَى اللّهِ إِلاَّ الحَقَّ إِنَّمَا المَسِيحُ عِيسَى ابنُ مَريَمَ رَسُولُ اللّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلقاها إِلى مَريَمَ وَ رُوحٌ مِنهُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انتَهُوا خَيراً لَكُم إِنَّمَا اللّهُ إِلهٌ واحِدٌ سُبحانَهُ أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ وَ كَفى بِاللّهِ وَكِيلاً (۱۷۱)
لَن يَستَنكِفَ المَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبداً لِلّهِ وَ لا المَلائِكَةُ المُقَرَّبُونَ وَ مَن يَستَنكِف عَن عِبادَتِهِ وَ يَستَكبِر فَسَيَحشُرُهُم إِلَيهِ جَمِيعاً (۱۷۲) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَيُوَفِّيهِم أُجُورَهُم وَ يَزِيدُهُم مِن فَضلِهِ وَ أَمَّا الَّذِينَ استَنكَفُوا وَ استَكبَرُوا فَيُعَذِّبُهُم عَذاباً أَلِيماً وَ لا يَجِدُونَ لَهُم مِن دُونِ اللّهِ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً (۱۷۳)

صفحه : ۲۳۲

[ترجمه]

بدرستى كسانيكه كافر شدند و راه خدا را بر مردم بستند حقيقةً گمراه گرديدند بگمراهى دور از سعادت [۱۶۷]
همانا آنهائيكه كافر شدند خدا آنها را نميآمرزد و آنها را براه راست هدايت نميكند [۱۶۸]
مگر براه جهنم كه هميشه در آن جاويدانند و چنين كارى بر خدا آسانست [۱۶۹]
اى مردم از جانب حق تعالى رسولى بر شما آمد بسخنى درست پس ايمان آوريد خير است براى شما و اگر كافر شديد پس همانا براى خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمين و خدا عالم و درستكار است [۱۷۰]
اى اهل كتاب در دينتان غلو نكنيد و بر خدا است مگوئيد مگر حق جز اينكه نيست كه مسيح عيسى بن مريم رسول خدا است و كلمه او است كه بمريم القاء نموده و روحى است از جانب او پس بخدا و پيمبران او ايمان آريد و نگوئيد ثلاثهٔ اگر باز داريد خود را بهتر است براى شما همانا خدا اله يكتا است و منزّه و مبراء است از اينكه براى او اولاد باشد و آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است از آن او است و كافى است كه خدا نگهبان باشد [۱۷۱]
هرگز نه مسيح و نه ملائكه مقرّبين از بنده بودن خدا استنكاف ندارند و هر كس از بندگى خدا سرپيچد و تكبر ورزد بزودى خدا همه را بسوى خودش محشور خواهد كرد [۱۷۲]
پس كسانيكه ايمان آورده و عمل شايسته انجام داده‌اند پاداش آنها را بطور كامل خواهد داد و بيفزايد بر جزاء ايشان از فضل خودش و امّا كسانى كه استنكاف كرده‌اند و تكبر ورزيده‌اند آنان را عذاب اليمى خواهد كرد و بجز خدا يار و ياورى براى خود

نخواهند یافت [۱۷۳]

.

صفحه : ۲۳۳

توضیح آیات

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِیلِ اللّهِ قَد ضَلُّوا ضَلالًا بَعِیداً نظر بآیـات بالا که در مقام نکوهش و خطاهای یهودیان بود اینجا نیز شاید وصف کسانی است که کافر شدند بنبوت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از یهود و نصاری و رسالت رسول [ص] را انکار نموده‌انـد و گفتند اینکه پیمبری نیست که در تورات و انجیل وعده داده شده و باضافه بر کفر خودشان بالقاء شبهه راه خدا و طریق مستقیم دین اسلام و قرآن را بر دیگران بستند چنین کسانی چون حقیقـهٔ هم خود گمراه گردیدنـد که بگفتارشان از راه راست باز ماندند و هم سدّ راه دیگران شدند اینکه است که فرموده اینها در گمراهی بسیار دور از حقیقت واقع گردیده‌اند که باز گردیدنشان براه راست خیلی بعید است که گویا کفر و جحود در باطنشان ریشه دوانیده.

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَم یَکُنِ اللّهُ لِیَغفِرَ لَهُم وَ لا لِیَهدِیَهُم طَرِیقاً ظاهرا آیه مربوط بآیه جلو است و در مقام نکوهش آنها است که آنهائیکه انکار دین حق یعنی اسلام و قرآن کردنـد و ستم کردنـد بر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بانکار نبوّت او یا بمردمان بمنع ایشان از ایمان.

(وَ ظَلَمُوا) عطف به (کَفَرُوا) است شایـد مقصـود از (ظَلَمُوا) همـان بسـتن آنهـا راه حق بر مردم باشـد، و میشود مقصود جنایـات و خطاهائی باشد که در آیات بالا نسبت بیهودیان داده یا ستمهائی که برسول و مؤمنین میکردند و چون اینان هم متصف بکفر و سد نمـودن راه هـدایت و ظلم و سـتم نمـودن بر بنـدگان خـدا بودنـد اینکه خطاهـای بزرگ را ایجاب نموده قوله تعالی (خَتَمَ اللّهُ عَلی قُلُوبِهِم) که بر قلب آنهـا مهر خورده و از قـابلیت هـدایت بیفتنـد اینکه است که فرموده (لَم یَکُنِ اللّهُ لِیَغفِرَ لَهُم الـخ) لام (لِیَغفِرَ) برای تأکید نفی است که آنهائیکه هم بآیات کافر شدند و هم ستم کردند هیچ وقت خدا آنها را نمیآمرزد و نیز هرگز آنان را

صفحه : ۲۳۴

بطریق هدایت رهبری نمیگرداند.

إِلّا طَرِیقَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أَبَداً وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیراً گفته‌انـد (إِلّا) اسـتثناء متصل است که اول هـدایت نشدن آنها را بهیچ راهی نفی میکند سپس سیر کردن طریق جهنّم را اثبات مینماید و چون پیمودن راه جهنّم خود راه و طریق و روشی است که کافرین و ظالمین در زنـدگانی خود در آن رهسپارند اینکه است که آیه رسول و مؤمنین را آگاه میگردانـد که بدانید کافرین و ستمکاران علی الـدوام از راه حق منحرف گردیـده و سیرشان بسوی جهنم است زیرا که انسـان در تمام آنات عمرش چون حـدّ یقف نـدارد و همیشه بـا زمـان در حرکت است یـا رو بکمـال و صـعود میرود یـا رو بخـذلان و نزول قـدم میزنـد، اینکه است که در روایـتی از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده که فرموده

(من ساوی یوماه فهو مغبون و من کان غده شرّا من امسه فهو ملعون)

یعنی هر کس دو روزش مساوی باشـد و ترقی معنوی نکرده باشد مغبون است زیرا که سرمایه عمر خود را در بیهوده تلف نموده، و هر کس فردای او بـدتر از دیروزش باشـد ملعون است چونکه بایستی آدمی علی الدوام رو بکمال رود و برحمت حق تعالی نزدیک گردد و چنین کسی رو بنقص رفته، و وقتی از قابلیت هدایت افتاد و هدایت نگردید البته جایگاه همیشگی او جهنّم است.

یـا أَیُّهَا النّاسُ قَد جاءَکُمُ الرَّسُولُ بِالحَقِّ مِن رَبِّکُم فَآمِنُوا خَیراً لَکُم خطاب (یا أَیُّهَا النّاسُ) بتمام افراد بشر است که همانا برای شما مکلفین از جانب پروردگارتان رسول بحق آمد (الف و لام (الرسول) ظاهرا الف و لام عهد است و مقصود همان نبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که بحق یعنی بدرستی و حقیقت از طرف حق تعالی برای ارشاد شما فرستاده شده (فَآمِنُوا) امر الزامی است که بایستی حتما ایمان آرید (خَیراً لَکُم) زیرا که خیر و سعادت شما در اینکه است که ایمان آرید.

صفحه : ۲۳۵

وَ إِن تَکفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً ذیل آیه اشاره است به اینکه که خدا منزّه و مبراء است و محتاج بایمان و اعمال شما نیست خواه کافر گردید یا ایمان آرید ضرر و نفعی بدستگاه الوهیت و عظمت خداوندی او نمیزند زیرا که ملک او و در قبضه اقتدار او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خداوند هم عالم است بآنچه خیر و صلاح شما در آنست و هم حکیم و درستکار است که مطابق حکمت هر کس لایق نبوّت و رسالت بود از بین بشر برای شما برسالت انتخاب نموده تا اینکه شما رستگار گردید و بکمال انسانیّت برسید.

یـا أَهلَ الکِتابِ لا تَغلُوا فِی دِینِکُم وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللّهِ إِلَّا الحَقَّ در اینکه آیه خدای تعالی خطاب باهل کتاب از یهودیان و نصرانیان نموده و آنان را از غلوّ کردن در دین نهی فرموده (غلو) بمعنی تجاوز نمودن از حق است اینکه است که آنهائیکه در باره امیر المؤمنین [ع] چیزی بر خلاف گفتند آنها را غالی میگویند.

و از بعضی مفسرین نقل میکنند که آیه راجع باصناف نصاری آمده و آنان چند صنفند: نسطوریان، یعقوبیان، ملکائیان، مرقوسیان، ترسایان نجران.

یعقوبیان گفتند عیسی خدا است، نسطوریان گفتند عیسی پسر خدا است، مرقوسیان گفتند (ثالِثُ ثَلاثَةٍ) است و اینکه طور کلمات ناسزا برای خدا میگویند در مجمع البیان گفته (یا أَهلَ الکِتابِ) (بقول حسن) خطاب بیهود و نصاری است و گفته نصاری در باره مسیح غلو نمودند و گفتند او پسر خدا است و بعضی گفتند او خدا است و بعضی گفتند او (ثالِثُ ثَلاثَةٍ) است اب و إبن و روح القدس، و یهود غلو کردند و گفتند او ولد زنا است پس غلو لازم قول هر دو فرقه است، و ابی علی و ابی مسلم و جماعتی از مفسرین گفته‌اند غلو مخصوص بنصاری است و (لا تَغلُوا فِی دِینِکُم) یعنی در دینتان افراط نکنید و از حق تجاوز ننمائید (وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللّهِ إِلَّا الحَقَّ) یعنی نسبت بخدا بگوئید او جلّ جلاله واحد

صفحه : ۲۳۶

است و برای او نه شریکی است و نه ولد و نه رفیقی و در عیسی نگوئید او پسر خدا یا شبه او است زیرا که آن قول بغیر حق است (إِنَّمَا المَسِیحُ) قبلا معنی مسیح را گفتیم. و بقولی او را مسیح نامیدند برای اینکه در زمین مشی و حرکت مینمود (عِیسَی ابنُ مَریَمَ) بیان قول او است (المَسِیحُ) عیسی بن مریم است نه إبن اللّه چنانچه نصاری گمان کرده‌اند- و نه پسر پدری آن طوری که یهود گمان کرده‌اند (رَسُولُ اللّهِ) خدای تعالی او را بسوی خلق فرستاد نه آن طوری که آن دو فرقه که هر دو بر باطلند (که او را خدا یا پسر خدا گفته‌اند) (وَ کَلِمَتُهُ) یعنی عیسی آفریده شده بکلمهٔ (کن) میباشد [حسن و قتاده] و بقول ابی علی جبائی مردم باو هدایت میگردند همان طوری که بکلام اللّه و وحی او هدایت میگردند (کَلِمَتُهُ) بشارت خدای تعالی است که بزبان ملائکه بمریم مژده داده چنانچه فرموده (إِذ قالَتِ المَلائِکَةُ یا مَریَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ) و همین است مقصود بقوله (أَلقاها إِلی مَریَمَ) چنانچه گفته میشود (القیت الیک کلمهٔ حسنهٔ) یعنی بمریم گفتم و بقولی در رحم مریم عیسی [ع] را آفریدم.

[جبائی] (وَ رُوحٌ مِنهُ) در آن چند قول است: ۱- او را روح خود نامیده برای اینکه جبرئیل بامر خدا در پیراهن مریم روح دمید و

چون بامر حق تعالى بود نسبت بخود داد، و بقولى روح عيسى را براى عظمت و جلالش نسبت بخود داده چنانچه گفته (الصوم لى و انا اجزى به) و من جزاء ميدهم بآن تا آنجا كه گفته ۲- مردم در دينشان زنده ميشوند همان طورى كه ارواح بروح زنده ميشوند [جبائى] پس معنى (وَ رُوحٌ مِنهُ) او را نبى قرار داديم كه مردم پيرو او گردند و بسنن او اقتداء نمايند و هدايت گردند.
۳- خدا باو حيات داد بدون توسط جماع و نطفه چنانچه عادت اللّه چنين است.
[ابى عبيده]

صفحه : ۲۳۷

۴- (و رحمة منه) قوله تعالى در موضع ديگر (وَ أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنهُ) يعنى (بِرَحمَةٍ مِنهُ) پس عيسى را قرار داد رحمت بر كسيكه باو ايمان آورده و تابع او گرديده زيرا كه او آنها را بسوى رشد هدايت نموده.
۵- معنى (رَوحِ اللّهِ) اينكه است كه او را خدا آية آفريده و تصوير كرده پس از آن او را بسوى مريم ارسال كرد و در قلب مريم داخل گردانيد و او را عيسى ناميده.
[ابى العاليه از ابى بن كعب] ۶- مقصود از روح در اينجا جبرئيل است و بنا بر اينكه معطوف است بر ضميرى كه در القاها است يعنى جبرئيل القاء كرد بسوى مريم روح من اللّه يعنى خدا القاء كرد بسوى مريم (روح من اللّه) از جانب خودش (فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ) خدا امر فرموده به اينكه كه تصديق كنيد بخدا و پيمبران او و بوحدانيّت او اقرار نمائيد (وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ) و نگوئيد خدايان سه‌اند خطاب بنصارى است كه نگوئيد الهان سه‌اند.
[زجاج] بقولى اينكه توجيه صحيح نيست زيرا كه نصارى سه اله نگفته‌اند لكن ميگويند اله يكى است و سه اقانيم گويند: اب و إبن و روح القدس يعنى نگوئيد (اللّه ثلاثة) اب و إبن و روح القدس و قول آنها را كه تشبيه كرده‌اند بجوهر واحد (ثلاثة اقانيم) مثل اينكه گفته ميشود چراغ يكى است و در آن سه چيز است روغن و فتيله و آتش (يعنى چراغ با اينكه يكى است سه چيز در او است و چنين است شمس كه يكى است لكن جسم است و شعاع و ضوء و اينكه تشبيه غلط است براى اينكه ما نميگوئيم چراغ يكى است بلكه مركب از اشيائى است و همچنين شمس همين طورى كه ميگوئيم عشره واحد است و خانه يكى است با اينكه در آن اشياء بسيار است و اگر گفتند خدا يكى است و اله واحد است وحدت حقيقيه با قول آنها بثلاثه متناقض است و اگر گفتند در واقع مركب از اجزائى است همين طور كه در چراغ و غير آن است با اينكه گفتند خدا يكى است منافى است پس بايد دست از قولشان (ثلاثة) بردارند زيرا كه بين اينكه دو واسطه

صفحه : ۲۳۸

نيست خدا فرموده اگر خود را از اينكه مقاله منع كنيد براى شما (خَيراً لَكُم) بهتر است.
(إِنَّمَا اللّهُ إِلهٌ واحِدٌ) يعنى اينكه طور نيست كه شما گفته‌ايد كه او (ثالث ثلاثه) است زيرا كسيكه براى او ولد و رفيق باشد جايز نيست او را اله و معبود گوئيم و لكن خدا آنكسى است كه او را الوهيت و الهيت باشد و عبادت بر او محقق باشد و آن الهى است واحد كه براى او نه ولد و نه شبيه و نه رفيق و نه شريكى است پس از آن خداى تعالى نفس خود را تنزيه مينمايد (سُبحانَهُ أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ) يعنى منزّه و مبرّا است از آنچه لايق بمقام كبريائى نيست (لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ) ملكا و ملكا و خلقا و او مالك و متصرف است آنچه را كه در آسمانها و زمين و آنچه بين آنها است و مدبّر آنها است و از جمله مخلوقات عيسى است پس چگونه مملوك و مخلوق پسر ميشود براى مالك و آفريننده خود (وَ كَفى بِاللّهِ وَكِيلًا) و خدا كافى است كه مدبر و مربى و رازق باشد آنچه را كه در آسمانها و زمين است.

و بقولی کافی است که خدا حافظ اعمال بندگان باشد تا اینکه مطابق اعمالشان پاداش دهد، و اینکه آیه کافی برای تسلی دل رسول و وعید است برای کسانی که در باره حق تعالی آنچه را که سزاوار بآن نیست بگویند و نسبت دهند.

[پایان] لَن یَستَنکِفَ المَسِیحُ أن یَکُونَ عَبداً لِلّهِ وَ لَا المَلائِکَةُ المُقَرَّبُونَ (لَن) برای نفی ابد است یعنی مسیح استکبار و امتناع نمیکند از اینکه بنده خدا باشد و متصف بمقام عبودیت گردد و نیز ملائکه مقربین امتناع ندارند و عار نمیدانند از اینکه بنده خدا باشند و جماعتی باین آیه که ملائکه را بمسیح عطف داده خواسته‌اند استدلال کنند بر اینکه مقام ملائکه بالاتر از بشر است نظر به اینکه که ملائکه را عطف بمسیح داده و آن عطف عالی است بر دانی و مفسرین در پاسخ گفته‌اند در اینجا نام بردن مسیح و ملائکه برای تفضیل نیست بلکه برای جواب دو گروه است عیسویان که عیسی را پسر خدا نامیدند و مشرکین عرب

صفحه : ۲۳۹

که ملائکه را دختران خدا گفتند و نظر بعقیده آنها بوده که ملائکه را در اظهار بندگی بعقیده شما دختران خدا میباشند عطف بعیسی داده یا اینکه چون عیسی بی‌پدر متولد شده گفتند عیسی پسر خدا است آیه برای ردّ آنها گفته ملائکه نیز بی‌پدر و مادر بوجود آمدند با اینکه حال از بنده بودن استکبار نداشتند در کشف الاسرار گفته سبب نزول آیه (لَن یَستَنکِفَ المَسِیحُ أن یَکُونَ عَبداً لِلّهِ) اینکه بود که ترسایان نجران گفتند یا محمّد [ص] چرا همیشه صاحب ما را عیب میکنی رسول خدا گفت در وی چه میگویم که آن بد است گفتند میگوئی او بنده خدا است، رسول گفت او را عیب و عار نیست که بنده خدا است در آن حال جبرئیل آمد و اینکه آیه را آورد (لَن یَستَنکِفَ المَسِیحُ أن یَکُونَ عَبداً لِلّهِ وَ لَا المَلائِکَةُ المُقَرَّبُونَ) و گفته‌اند مقصود از ملائکه المقربون حمله عرشند و آنها را ذکر کرده برای اینکه بعضی از کفار آنها را اله گرفته‌اند.

جماعتی که گفته‌اند فرشتگان افضل از انبیاء میباشند باین آیه تمسک کرده‌اند که فرموده (وَ لَا المَلائِکَةُ المُقَرَّبُونَ) و جواب داده شده که اینکه درست نیست زیرا که نام بردن ملائکه برای افضلیت آنها نیست بلکه آیه جواب دو گروه است یکی عیسویان که عیسی را فرزند خدا میدانند و دیگر مشرکین عرب که فرشتگان را خدایان ساخته و عبادت آنها را کردند رب العالمین در رد آنها گفت عیسی ننگ ندارد که بنده خدا باشد ای ترسایان نه او و نه فرشتگان که مقربان و گرامی نزد خدایند در بندگی خدا استنکاف ندارند و بیشترین بشرند که ننگ میدانند از بندگی خدا پس معلوم شد که اینجا بر ردّ فریقین است نه بر وجه تفضیل.

و جواب دیگری نیز داده شده که چون عیسویان گفتند عیسی نه چون دیگران آفریده شدگانند که از پدر و مادر بوجود میآیند و عیسی بی‌پدر بوجود آمد پس روا نیست که او را چون دیگران بنده گویند ربّ العزة وانمود که وجود او بی‌پدر عجب‌تر از فرشتگان نیست که بی‌پدر و مادرند و اینکه همه بنده‌گان اویند و از بندگی ننگ ندارند.

صفحه : ۲۴۰

جواب سوم آنست که رب العزة خطاب بآنها مطابق اعتقاد آنها کرده که اعتقاد داشتند ملائکه بر بنی آدم افضلند و اینکه مذهب معتزله و کرامیه و خوارج است اما معتقد جمهور اهل حق در اینکه مطلب آنست که انبیاء و مؤمنین بر فرشتگان فضل دارند که آن فضل و کرامت و خصوصیات قربت است که رب العزة با پیغمبران و مؤمنان فرزند آدم کرد و با فرشتگان نکرد که فرشتگان اگر چه بحضرت الهیت نزدیکترند لکن بحجب هیبت و نور عزت محجوبند و پیغمبران و مؤمنان بنور مشاهدت و نسیم انس و ضیاء و کشف و کرامت محبّت مخصوصند و دلیل تخصیص و تفضیل ایشان بر فرشتگان اینکه است که رب العزة بر ایشان ثناء کرد و گفت (یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَهُ) و در حق ابراهیم خلیل علیه السّلام علی الخصوص گفت (وَ اتَّخَذَ اللّهُ إِبراهِیمَ خَلِیلًا) و پیغمبران را گفت (إِنّا أَخلَصناهُم بِخالِصَةٍ ذِکرَی الدّارِ وَ إِنَّهُم عِندَنا لَمِنَ المُصطَفَینَ الأَخیارِ) و مؤمنین را گفت (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ

هُم خَيرُ البَرِيَّةِ).

تا آنجا كه گفته و از رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم روايت شده كه گفت

(ما من شيئى اكرم عند اللّه من بنى آدم يوم القيامة)

گفته شد يا رسول (وَ لَا المَلائِكَةُ) آيا ملائكه افضل نيستند! گفت ملائكه مجبولند مثل شمس و قمر يعنى شمس و قمر در حركاتشان و اقوالشان مسخران و محمولان عليها هستند و ملائكه در معنى مثل كسى مانند كه بر طاعت حمل شده باشد زيرا كه در آنها موانعى نيست كه آنها را از اطاعت باز دارد زيرا كه آنان را نفس و شهوت و غضب نيست كه امر ببدى و مخالفت نمايد و نيز آنها را شيطانى نيست كه وسوسه كند و دنيا را در نظرشان زينت دهد و آرزو و آمال بر آنها چيره گردد و ملائكه وقتى طاعت كردند طاعت آنها بمنزله عادت است مثل نفس كشيدن متنفس و پريدن طائر- و آيا طاعت مجاهد و مكابر مساوى است با اينكه همه دشمنان مثل كسيكه در روح و راحت است.

[پايان]

صفحه : ۲۴۱

وَ مَن يَستَنكِف عَن عِبادَتِهِ وَ يَستَكبِر فَسَيَحشُرُهُم إِلَيهِ جَمِيعاً در اينكه آيه بطور عموم تمام كسانى را كه از عبادت و بندگى خدا استكبار كردند و عار دانستند كه زير بار فرمان بروند آگاهانيده به اينكه كه بايست متكبران و جباران بدانند كه تمام بنى آدم را در محشر جمع ميگردانيم.

گويا فرموده همين طورى كه در دنيا شما را از نيستى بوجود آورديم و حيات و مرگ خودتان بدست شما نيست آمدنتان نيز در عرصه قيامت بدست خودتان نخواهد بود آن خداى غالب و قاهر شما را جمع ميكند و در دادگاه الهى در معرض سؤال واقع ميگرديد.

و متكبران و جباران سه فرقه‌اند با تفاوت بين آنها: گروهى بر خداى تعالى تكبر كردند مثل فرعون و نمرود و ابليس و كسانى كه دعوى خدائى داشتند و از بندگى ننگ داشتند و آنهايند كسانى كه در باره آنها فرموده (كَذلِكَ يَطبَعُ اللّهُ عَلى كُلِّ قَلبِ مُتَكَبِّرٍ جَبّارٍ).

و گروهى بر رسول تكبر كردند چون كفار قريش و غير آنها كه گفتند آيا ببشرى همچون خود سر فرود آوريم چرا فرشته نفرستاد (وَ قالُوا لَو لا نُزِّلَ هذَا القُرآنُ عَلى رَجُلٍ مِنَ القَريَتَينِ عَظِيمٍ) [سوره زخرف آيه ۳۰] مثل وليد بن مغيره از اهل مكه يا عروة بن مسعود ثقفى از اهل طائف و جماعت ديگر آنها هستند كه خود را بزرگ ميشمرند و بچشم حقارت ببندگان خدا نگاه ميكنند و خود را بزرگ ميدانند، و بروايتى از رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم سؤال ميكنند كه كبر چيست گفت آن است كه مطيع حق نگردد و بچشم حقارت بمردم نگرد، و بروايتى چون متواضعى بينيد با وى تواضع كنيد و بر متكبر تكبر كنيد تا حقارت و مذلّت وى ظاهر گردد.

در مجمع گفته (فَسَيَحشُرُهُم) يعنى (فسيبعثهم اليه جميعا) يعنى آنها را در موعدشان (روز قيامت) نزد خودش جمع ميكند و معنى قوله (إِلَيهِ) يعنى موضع آنچنانى كه غير از او كسى مالك تصرف نيست مثل اينكه گفته ميشود

صفحه : ۲۴۲

فلان امر راجع بامير است يعنى كسى جز امير مالك آن نيست و مقصود مكانى نيست كه امير در آن است.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَيُوَفِّيهِم أُجُورَهُم وَ يَزِيدُهُم مِن فَضلِهِ آيه بمؤمنين وعده ميدهد كه آنهائيكه ايمان آوردند و عمل

صالح نمودند خدای تعالی آنچه وعده فرموده بآنها پاداش اعمال نیکشان را میدهد و از فضل و کرمش بر اجر آنها می‌افزاید و زیاد میکند چنانچه در جائی بده برابر حسنه و در جای دیگر الی سبعین ضعفا و در جای دیگر الی سبعمائهٔ و در جائی (الی اضعاف کثیرهٔ) و چنانچه معلوم است اصل اجر و مزدی که برای مؤمنین مطیعین وعده داده در واقع تفضل است و بعنوان اجر نظر ببزرگی مقام مؤمن اظهار فرموده اشاره به اینکه که مؤمن و عملش ذی قدر است و گر نه وظیفه عبد بندگی است اجریکه برای عمل مؤمن وعده داده تفضل صرف است وانگهی فائده عمل نیک مؤمن بنفع خودش تمام میشود خدای عز و جل مستغنی بذات است نه از عمل نیک فائده‌ئی عاید او میگردد و نه از عصیان و مخالفت ضرری میبرد.

وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُم عَذاباً أَلِيماً وَ لا يَجِدُونَ لَهُم مِن دُونِ اللّهِ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً همین طوری که در مقابل عمل صالح مؤمنین تضاعف اجر و پاداش بآنها وعده فرموده در مقابل استکبار کافرین عذاب سخت مهیا نموده و همین طوری که اجری که در عمل مؤمنین وعده فرموده تفضلی است نه استحقاقی همین طور عذاب الیم که برای کافرین و کسانیکه استنکاف و کبر میورزند از اطاعت حق تعالی و عذاب کافرین نه برای تشفی یا انتقام است خدای جلیل که بنده ضعیف خود را از لطف و کرم آفریده از کفر و ایمان بنده خود بی‌نیاز است بلکه عذاب الیم را خود کافر و عاصی از دست خود فراهم نموده چنانچه در مواردی از قرآن مجید اظهار فرموده (بِما قَدَّمَت أَيدِيهِم) اینکه عذابهائی است که خودشان بدست خودشان و باعمال رکیک و کفر و استکبارشان بمقام کبریائی و رسولان حق تعالی ایجاب نموده‌اند اصلا کافر نجس

صفحه : ۲۴۳

و خبیث است و لایق دار کرامت الهی نیست و چون لایق نیست البته مردود است و چون لایق کرامت نیست در مورد عذاب واقع میگردد و چون دانسته و فهمیده پس از اتمام حجت کفر و جحود ورزیده در مورد غضب الهی واقع گردیده‌اعوذ باللّه من غضب الجبار).

[سوره النساء (۴): آیات ۱۷۴ تا ۱۷۶]

اشاره

يا أَيُّهَا النّاسُ قَد جاءَكُم بُرهانٌ مِن رَبِّكُم وَ أَنزَلنا إِلَيكُم نُوراً مُبِيناً (۱۷۴) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ اعتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدخِلُهُم فِي رَحمَةٍ مِنهُ وَ فَضلٍ وَ يَهدِيهِم إِلَيهِ صِراطاً مُستَقِيماً (۱۷۵) يَستَفتُونَكَ قُلِ اللّهُ يُفتِيكُم فِي الكَلالَةِ إِنِ امرُؤٌ هَلَكَ لَيسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُختٌ فَلَها نِصفُ ما تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُها إِن لَم يَكُن لَها وَلَدٌ فَإِن كانَتَا اثنَتَينِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمّا تَرَكَ وَ إِن كانُوا إِخوَةً رِجالاً وَ نِساءً فَلِلذَّكَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَيَينِ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُم أَن تَضِلُّوا وَ اللّهُ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ (۱۷۶)

صفحه : ۲۴۴

[ترجمه]

ای مردمان بدرستی برای هدایت شما از جانب پروردگارتان برهانی محکم آمد (رسولی از جانب پروردگار) و با او نوری ظاهر نازل گردانیدیم بسوی شما [۱۷۴]

پس آنانکه بخدا ایمان آوردند و چنگ زدند بکتاب او پس بزودی آنها را در بخشایشی از خود داخل میگرداند و براه راست بسوی

او هدايت مينمايد [۱۷۵]

اى پيغمبر از تو در باره ميراث كلاله (برادر پـدرى و مادرى يا پدرى تنها فتوى ميخواهند) بگو اگر مردى مرد و او را فرزندى نبود و خواهرى دارد او را نصف تركه است و آن مرد ميراث ميبرد از خواهر و اگر براى خواهر اولادى نباشد تمام تركه را برادر ميبرد و اگر ميت را دو خواهر باشد براى آنها دو ثلث تركه است و اگر براى ميت برادران و خواهران باشند براى ذكور دو برابر اناث است خدا احكام را براى شما بيان ميكند تا گمراه نگرديد و خدا بهر چيزى دانا است [۱۷۶]

.

صفحه : ۲۴۵

توضيح آيات

يـا أَيُّهَا النّاسُ قَد جاءَكُم بُرهانٌ مِن رَبِّكُم وَ أَنزَلنا إِلَيكُم نُوراً مُبِيناً آيه خطاب ميكنـد بافراد بشـر كه از جانب حق تعالى كه پروردگار شما است برهان يعنى شاهد و بيان واضح آمده و نورى ظاهر بسوى شـما فرستاده شده كه شما را از طريق باطل بسوى حق و حقيقت رهبرى گرداند.

در مجمع البيـان گفته (يـا أَيُّهَا النّـاسُ) خطاب نموده بتمام مكلفين از ساير ملل آنهائى كه در اينكه سوره قصـص آنها را ذكر نموده (قَد جاءَكُم بُرهانٌ مِن رَبِّكُم) يعنى از جانب خدا بر شـما حجتى آمد كه آن دليل و برهانى است بر آنچه بآن مأمور گرديده‌ايد و آن برهان محمّـد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است يا آنچه با او است از معجزات قاهره تامّه كه او شاهد صدق او است و گفته شده آن قرآن است (وَ أَنزَلنا إِلَيكُم (معه) نُوراً مُبِيناً) كه براى شـما بيان ميكنـد حجت واضـحه را و شـما را هـدايت ميكند بسوى آنچه در آن نجات شما است از عذاب اليم عقاب او و اينكه نور قرآن است.

[مجاهـد و قتـاده و سـدى] [و از ابى عبـد اللّه عليه السّـلام است كه آن نـور ولايـت على عليه السّـلام است] فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ اعتَصَمُوا بِهِ آنهائيكه بوحـدانيّت خـدا ايمان آوردنـد و ببعث محمّد [ص] اعتراف كردند و تمسك نمودند بنورى كه بر نبىّ خودش نازل گردانيده (فَسَيُدخِلُهُم فِي رَحمَةٍ مِنهُ) يعنى نعمة منه.

[إبن عبـاس] (وَ فَضـلٍ) يعنى آنچه بر آنهـا از كرامت و تضـعيف حسـنات منبسط گردانيـده و آنچه از نعم بر آنها زياد كرده بر آنچه اسـتحقاق داشتند (وَ يَهدِيهِم إِلَيهِ صِراطاً مُستَقِيماً) و آنها را موفق گردانيده براى رسانيدن بآنها آن فضلى كه اولياء خود را بآن تفضل داده و آنها را محكم گردانيده براى سلوك كردن بر نهج كسيكه بر او انعام كرده از اهل طاعتش و انتفاء آثار آنها تا اينكه (مردم) منتفع گردند

صفحه : ۲۴۶

بهـدايت آنها و آشـنا گرديـدن بسـنهٔ آنها و متابعت كردن دين آنها و آن آنصـراط مسـتقيمى است كه خـدا آنرا براى بنـدگان خود پسنديده است.

يَستَفتُونَكَ قُلِ اللّهُ يُفتِيكُم فِي الكَلالَةِ إِنِ امرُؤٌ هَلَكَ لَيسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُختٌ فَلَها نِصفُ ما تَرَكَ در شأن نزول آيه مفسـرين اختلاف كردهانـد: در مجمع از جـابر بن عبـد اللّه روايت كرده كه گفت من مريض شـدم در حالى كه نه يا هفت خواهر داشـتم پيغمبر بر من وارد شـد و بصورتم دميـد و من بهوش آمدم و گفتم يا رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم براى خواهرانم دو ثلث وصـيت كنم، فرمـود نيكى كن، گفتم نصـف، گفت نيكى كن، آنگـاه بيرون رفت و مرا بحـال خـود گـذارد و بـاز برگشت و فرمـود اى جـابر من

نمی‌بینم که تو از اینکه مرض بمیری و خدا در باره سهم خواهرانت آیه‌ئی فرستاده و برای آنان دو ثلث قرار داده، میگویند جابر میگفت اینکه آیه در باره من نازل شد.

و قتاده گفته هم صحابه در قسمت کلاله بود اینکه آیه نازل گردید، جابر گفته اینکه آیه در مدینه نازل شده، و إبن سیرین گفته اینکه آیه در مسیری نازل گردید که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با اصحاب بود و اینکه آیه را آیه صیف گفته‌اند، و خدای تعالی دو آیه راجع بکلاله نازل گردانیده یکی از آنها در شتاء و آن آیه‌ئی است که در اول سوره نازل گردانیده و دیگر در صیف بود و آن همین آیه است، و از عمر بن خطّاب روایت شده که گفته از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال از کلاله کردم فرمود تو را کافی است آیهٔ الصیف.

چون خدای تعالی در اول سوره بعضی از سهام فرائض را بیان کرد سوره را بباقی آن خاتمه داد و گفت (یَستَفتُونَکَ) ای محمّد [ص] در میراث کلاله از تو فتوی میخواهند (قُلِ اللّهُ یُفتِیکُم) یعنی برای شما حکم کلاله را بیان میکند و کلاله اسم است برای برادرها و خواهرها.

[عن الحسن] و از ائمه ما علیهم السلام اینکه طور روایت شده.

صفحه : ۲۴۷

و بقولی آن غیر از والد و ولد است.

[ابی بکر و جماعتی از مفسرین] (إِنِ امرُؤٌ هَلَکَ لَیسَ لَهُ وَلَدٌ) سدی گفته و برای او ولد از ذکر و انثی نباشد و اینکه قول موافق با مذهب امامیّه است و معنی او اینکه است اگر مردی مرد و برای او نه اولاد باشد و نه پدر و ما والد را باجماع بآن ضمیمه نمودیم و برای اینکه لفظ کلاله خبر ده از آن است زیرا که کلاله اسم است برای نسبی که محیط بمیت است غیر از آنکه ملصق بآن شده و پدر چسبیده شده بولد است چنانچه ولد چسبیده شده بر والد است و برادرها و خواهرها احاطه دارند بمیت (وَ لَهُ أُختٌ) یعنی اگر برای میّت خواهر ابوینی یا پدری تنها و ذکر اولاد مادر در اول سوره گفته شده و برای خواهر نصف ما ترک میت است (وَ هُوَ یَرِثُها إِن لَم یَکُن لَها وَلَدٌ) یعنی اگر خواهر مرده باشد و برای او اولاد نباشد و او را برادری باشد پدری و مادری یا برادر پدری تمام مال را برادر ارث میبرد و آن برادر چه از پدری و مادری باشد یا از پدر تنها مال تمامش مال او است بلاخلاف در صورتی که نه ولد باشد و نه والد (فَإِن کانَتَا اثنَتَینِ) یعنی اگر خواهر دو نفر باشند (فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمّا تَرَکَ) از برای آن دو خواهر دو ثلث است از ترکه برادر یا خواهرش که مرده (وَ إِن کانُوا إِخوَةً رِجالًا وَ نِساءً) یعنی هرگاه اخوه رجال و نساء یعنی برادرها و خواهرها جمع باشند از ابوینی یا از اب (فَلِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَیَینِ) و در قوله سبحانه (إِنِ امرُؤٌ هَلَکَ لَیسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُختٌ فَلَها نِصفُ ما تَرَکَ وَ هُوَ یَرِثُها إِن لَم یَکُن لَها وَلَدٌ) دلالت دارد بر اینکه برادر و خواهر ارث نمیبرند در صورتی که هر کدام دختری داشته باشند زیرا که خدای تعالی در ترکه خواهر و برادر شرط کرده نبودن ولد را و ولد شامل دختر و پسر هر دو میگردد بلاخلاف بین اهل لغت و آن روایتی که گفته اخوات با بنات عصهٔ آن خبر واحد است و مخالف نص قرآن است و همین طوری که ما گفتم إبن عباس گفته و از سادات اهل البیت نیز همین طور روایت شده (یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُم) خدای تعالی امور ارث بردن شما را معین گردانیده (أَن

صفحه : ۲۴۸

تَضِلُّوا) برای اینکه گمراه نگردید یا اینکه در حکم آن خطاء نکنید، و بقولی خدای تعالی تمام احکام را بیان فرموده تا اینکه در دین خودتان هدایت یابید.

[ابی مسلم] وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ ذیل آیه بیان اینکه است که خدای سبحانه عالم است بجمیع آنچه عباد باو محتاج میباشد از امر

معاشـان و معادشان و بر آنچه حکمت ایجاب میکنـد، و نزول آیه اول سوره متضـمن میراث ولـد و والد است و آیه بعد از آن بیان میراث ازواج و زوجـات و اخـوه و اخـواتیکه از قبـل امّ بـود، و اینکه آیه که سـوره بـآن ختم گردیـد متضـمن میراث اخـوه و اخوات مـادری و پـدری است و برادر و خـواهر پـدری تنهـا در وقـتی که برادر و خـواهر ابوینی نباشـد و متضـمن است قوله تعـالی (وَ أُولُوا الْأَرحامِ بَعضُهُم أَولی بِبَعضٍ فِی کِتابِ اللّهِ) و چون نزدیک بودن بمیت سبب استحقاق ارث است پس هر کس نزدیک‌تر بمیت است اولی است بمیراث از آنکه دورتر است و خلاف بین فقهاء در اینکه مسائل و فروع آن راجع بکتب فقهیه است.

[بیان طبرسی بپایان رسید]

صفحه : ۲۴۹

سورهٔ المائدهٔ

اشاره

سورهٔ المائـده نزد جماعتی مثل إبن عباس و مجاهد مدنی است و جعفر بن بشـر و شـعبی گفته‌اند تمامش مدنی است مگر آیه (الْیَومَ أَکمَلتـ‌لَکُم دِینَکُم) که در حجهٔ الوداع فرود آمده وقتی که آنحضرت بر بالای راحله بود.

و عـدد آیـات آن صـد و بیسـت است در نظر کـوفی و صـد بیست و سه است نزد بصری و در نظر بـاقی صـد و بیست و دو است و خلاف در سه آیه است (بِالعُقُودِ) (وَ یَعفُوا عَن کَثِیرٍ) کوفی است (فَإِنَّکُم غالِبُونَ) بصری است.

ابی بن کعب از حضـرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت کرده که هر کس سوره مائده را قرائت کند حق تعالی بعدد هر یهودی و نصرانی که در دنیا نفس کشیدند ده حسنه میدهد و ده سیئه از وی محو مینماید و ده درجه او را بلند میگرداند مفسرین گفته‌انـد نزول سوره در وقتی بود که حضـرتش بر بغله شـهباء سوار بود در آن حـال وحی او را ثقیـل ساخت و بطوری او را سـنگین گردانید که مرکوب را از رفتن باز داشت و ایستاد و شـکم او بزمین نزدیک گردید حضـرت بیهوش شد و دست خود را بر سر شیبهٔ بن وهب جحمی گذاشت پس از آنکه بهوش آمد سر مبارک را برداشت و اینکه سوره را بر ما قرائت فرمود و آنچه در اینکه سوره بود بآن عمل نمود و نیز بما امر نمود بآن عمل نمائیم.

و در حدیثی از حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم روایت شده که در خطبه حجهٔ الوداع فرموده سورهٔ المائده آخرین سوره ایست از قرآن که بمن نازل شده حلالش را حلال دانید و حرامش را حرام.

[منهج الصادقین]

صفحه : ۲۵۰

سورهٔ المائدهٔ مدنیهٔ و هی مائهٔ و عشرون آیهٔ کوفی. ثلاث و عشرون آیهٔ بصری، و اثنان و عشرون آیهٔ فی الباقین.

[مجمع]

[سوره المائدهٔ (۵): آیات ۱ تا ۲]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوفُوا بِالعُقُودِ أُحِلَّت لَكُم بَهِيمَةُ الأَنعامِ إِلّا ما يُتلى عَلَيكُم غَيرَ مُحِلِّي الصَّيدِ وَ أَنتُم حُرُمٌ إِنَّ اللّهَ يَحكُمُ ما يُرِيدُ (۱) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللّهِ وَ لا الشَّهرَ الحَرامَ وَ لا الهَديَ وَ لا القَلائِدَ وَ لا آمِّينَ البَيتَ الحَرامَ يَبتَغُونَ فَضلاً مِن رَبِّهِم وَ رِضواناً وَ إِذا حَلَلتُم فَاصطادُوا وَ لا يَجرِمَنَّكُم شَنَآنُ قَومٍ أَن صَدُّوكُم عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ أَن تَعتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَى البِرِّ وَ التَّقوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الإِثمِ وَ العُدوانِ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدِيدُ العِقابِ (۲)

صفحه : ۲۵۱

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

حق تعالی خطاب بتمام مؤمنین نموده ای کسانیکه ایمان آورده‌اید بآنچه با خدا یا با یکدیگر عهد و پیمان بسته‌اید عمل کنید (بدانید حیوانات زبان بسته علفخوار) برای شما حلال گردیده جز آنچه را که بعدا برای شما بیان خواهد شد و جز آن صید را که شما در حال احرام بحج یا عمره صید کرده باشید همانا خداوند بآنچه خواهد حکم مینماید [۱]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید شعائر خدا را حلال نشمارید (یعنی مناسک حج یا نشانه‌های دین را تغییر ندهید) و نیز ماههای حرام را برای جنگ با کفار حلال ندانید و نه هدی و قلائد را (یعنی متعرض قربانیهای حاجیان نشوید چه آنهائی که علامت قربانی بگردن داشته باشند چه نداشته باشند) و نیز متعرض زوارین بیت الحرام که در طلب خشنودی خدا و فضل او آمده‌اند نشوید و چون از احرام بیرون آمدید صید کنید و باید شما را دشمنی گروهی از قریش که شما را از مسجد الحرام در سال حدیبیه بیرون کردند بر آن ندارد که از آنان انتقام بکشید و در نیکوکاری و تقوی بیکدیگر کمک کنید نه بر ظلم و تعدّی و از گناه و مخالفت امر حق تعالی بپرهیزید (و بدانید) همانا خداوند در مورد غضب سخت انتقام است [۲]

صفحه : ۲۵۲

توضیح آیات

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوفُوا بِالعُقُودِ (و فی بعهده و اوفی بعهده) بیک معنی آمده، و العقد و العهد بمعنی معقود است، و عقود عهد اللّه است آنچنان عهدی که خدا با بندگانش عهد بسته و آنها را ملزم گردانیده بایمان باو و تحلیل حلال و تحریم حرام او، و بقولی آن قراردادی است از بیع و نکاح و غیر آن که مردم بین هم قرار میگذارند.

آیه خطاب بمؤمنین فرموده که ای کسانیکه ایمان آورده‌اید بعهدهای خود وفا کنید، و چون (العقود) اطلاق دارد میتوان گفت اطلاقش شامل میگردد تمام عهدها و قراردادهائی که بعضی با بعضی دیگر میکنند، مثل عقد شرکت، عقد نکاح، عقد بیع و امثال آنها- یا عقدهائی که با خدا بسته‌اید مثل عقود شرعیه از قبیل نذر و عهد و قسم- و وفاء بعهد یعنی قیام نمودن بر او و (أَوفُوا بِالعُقُودِ) امر است و امر دلالت بر وجوب دارد، پس وفاء کردن بعقدهای شرعیه الزامی از طرف حق است بنا بر قول إبن عباس که گفته مراد عهود خدا است که بر بنده‌گان ایجاب نموده در حلال و حرام و فرائض و حدود.

و برای وضوح اجمالی از بیانات مجمع البیان را ترجمه مینمایم:

(أَوفُوا بِالعُقُودِ) یعنی بالعهود، از إبن عباس و جماعتی از مفسرین در اینکه عهود چیست اختلاف نموده‌اند و چند قول از آنها نقل

شده:

۱- مقصود آنعهدهائى است كه اهل جاهليت بعضى با بعض ديگر معاهده ميكردند كه در موقعى كه در مقابل ستم واقع ميگردند يكديگر را يارى كنند و از هم پشتيبانى نمايند و همين است معنى حلف.
[إبن عباس، مجاهد، ضحاك، ربيع بن انس، قتاده، سدى] ۲- عهدهائى كه خداى تعالى از بندگانش گرفته به اينكه كه ايمان آورند و اطاعت كنند و در آنچه براى آنها حلال كرده يا حرام نموده اطاعت نمايند [إبن عباس]

صفحه : ۲۵۳

و در روايت ديگر از إبن عباس است كه گفته تمام عهود همانهائى است كه در قرآن حلال كرده يا حرام نموده و آنچه را كه واجب گردانيده پس نبايد از آنها تعدى كنيد و نقض عهد نمائيد و اينكه قول را تأييد مينمايد قوله تعالى (وَ الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهدَ اللّهِ مِن بَعدِ مِيثاقِهِ- الى قوله: سُوءُ الدّارِ).
۳- مقصود عهودى است كه مردم بين هم مى‌بندند و شخص بر نفس خودش ثابت ميگرداند مثل عقد ايمان و عقد نكاح و عقد عهد و عقد بيع و عقد قسم.
۴- امرى است از جانب خدا باهل كتاب به اينكه كه وفا كنند بآنچه خدا در تورات و انجيل از آنها ميثاق گرفته كه رسول ما را و آنچه از نزد ما آورده تصديق نمايند.
[إبن جريح و ابى صالح] و قوى‌ترين اينكه گفتارها قول إبن عباس است كه گفته مقصود بعقود عقود خدا است آن عقودى كه بر بندگانش در حلال و حرام و حدود واجب گردانيده و داخل است در اينكه قول جميع اقوال ديگر.
[پايان] أُحِلَّت لَكُم بَهِيمَةُ الأَنعامِ إِلّا ما يُتلى عَلَيكُم حيوان چهار پا را بهيمه نامند خواه از حيوانات برى باشد يا بحرى و اصناف آنها از شتر و گاو و ميش و بز كه آنها را ازواج ثمانيه نامند، و بقولى (بَهِيمَةُ الأَنعامِ) آهو و گاو وحشى و نحو آنها را شامل ميگردد. و بعضى گفته‌اند گويا از بهيمة الانعام اراده شده آنحيواناتى را كه مثل انعام و نزديك بآنهايند از جنس بهائم و براى مشابهت بانعام اضافه كرده و اينكه اضافه بيانى است مثل اينكه گويند (خاتم فضة) انگشتر از نقره تعبيه شده يعنى بهيمه از انعام است و تمام اقسام انعام بر شما حلال است مگر آنچه را كه در قرآن از اقسام حليت استثناء كرده و حكم بحرمت نموده مثل قوله تعالى (حُرِّمَت عَلَيكُمُ المَيتَةُ) كه در اينكه آيه ميته از اقسام حليّت خارج گرديده و از اكل آن منع شده.
غَيرَ مُحِلِّي الصَّيدِ وَ أَنتُم حُرُمٌ إِنَّ اللّهَ يَحكُمُ ما يُرِيدُ و نصب غير براى حال آمده و از ضمير در (لَكُم) است يعنى براى شما بهيمة الانعام حلال است در حالى كه صيد را حلال ندانيد در آنحاليكه محرم

صفحه : ۲۵۴

باشيد براى حج يا غير آن همانا خداى تعالى در حليّت و حرمت حكم ميكند آنچه را كه اراده نموده.
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللّهِ وَ لَا الشَّهرَ الحَرامَ وَ لَا الهَديَ وَ لَا القَلائِدَ (شَعائِرَ) جمع شعير است و مقصود اعلام حج و اعمال آن است و شعائر اللّه را نام و علم قرار داده براى تمام اعمال حج از طواف و سعى و نسك يعنى مواقف و غير اينها (وَ لَا الشَّهرَ الحَرامَ) يعنى ماههاى حرام را بسبب جنگ حلال نكنيد و ماههاى حرام چهار است: رجب و ذى القعده و ذى الحجة و محرم و (هدى) آن قربانى است كه بيت الحرام ميبرند و قلائد جمع قلاده است، و در آن دو معنى گفته‌اند يكى قلائد بمعنى مقلد است و مقصود آن قربانى‌هائى است كه (مشركين) بگردن آنها قلاده مى‌انداختند، گفته‌اند عادت اهل جاهليت چنين بوده كه هر كس بمكه ميرفت براى حج و عمره چوب سمره بگردن خود مى‌بست تا علامت باشد و كسى متعرض او نشود و چون برميگشت قلاده‌ئى

از موی در گردن می کرد برای اینکه علامت باشد برای اینکه از حج میآید و کسی قصد اهانت و قتل و غارت او را نکند- معنی دیگر قلائد حج عین قلاده است نه مقلدات یعنی متعرض قلائد نشوید و برای مبالغه آمده.

وَ لَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً یعنی از پروردگار خود فضل و خوشنودی بجوئید.

(و لا قاصدین بیت الحرام) مفسرین در معنی اینکه جمله گفته‌اند آمین و حاجین و قاصدین بیت الحرام بیک معنی است- چون در عرب نه ماه پیوسته جنگ و نزاع بین آنان دائر بود و از یکدیگر در امان نبودند اینکه بود که هر کس برای مکه هدی میبرد و نشانه آن بر خودش یا بر شترش همین قلائد بود که بآن نشان امنیّت می‌یافت و کسی قصد وی نمیکرد- و چون قانون اسلام ظاهر گردید ابتداء برای مصلحت مسلمانان

صفحه : ۲۵۵

هم چنین میکردند در آخر اینکه حکم منسوخ گردید و اینکه آیه نازل گردید (فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) و آیه (فَلا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا) یعنی اکنون هیچ مشرک و کافر را روا نیست که حج کند. یا خود را بقلائد و هدی ایمن گرداند.

وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا وقتی از احرام بیرون آمدید پس صید کنید، امر (فَاصْطادُوا) اذن بعد از منع است یعنی پس از محلّ گردیدن، دیگر در صید کردن حرجی نیست و مباح است.

لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا یعنی بغض و عداوت کفار که راه شما را از مسجد الحرام بستند شما را بر اینکه ندارد که بر آنها تعدّی و ستم کنید و از حدّ و حق خودتان تجاوز نمائید.

مفسرین گفته‌اند مقصود اینکه است که نباید دشمنی آنهائیکه در سال حدیبیه بشما تعدّی کردند و نگذاشتند داخل مکه و طواف بیت شوید باعث شود که شما بآنها تعدّی کنید و حرمت حرم را نگاه ندارید.

وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ خدای تعالی بتمام مکلفین امر فرموده بر معاونت و مظاهرت و یاری کردن و کمک نمودن بیکدیگر بر تقوی و پرهیزگاری (وَ تَعاوَنُوا) عطف بجمله بالا نیست تا اینکه در موضع نصب باشد، بلکه مبتدا و کلام مستأنف است. و تعاونوا از باب مفاعله است و شاید اشاره باین باشد که بایستی تمام مؤمنین دست بدست هم دهند و هر یک دیگری را توصیه نمایند در نیکی نمودن و نیز یکدیگر را توصیه نمایند در برّ و تقوی و پشت بپشت هم گذارند تا اینکه بر کفار غالب گردند و بر تمام عالمیان علوّ و برتری پیدا کنند نه اینکه بکسی تعدّی کنند و از حق خودشان تجاوز نمایند، و یکدیگر را یاری نکنید بر گناه و بر ستمکاری

صفحه : ۲۵۶

که آن انتقام کشیدن است در زمین حرم، و ای مؤمنین حکم خدا را مراعات نمائید و از حق خودتان پا بیرون ننهید و بدانید همانا خدا سخت انتقام است.

[سوره المائدة (۵): آيات ۳ تا ۵]

اشاره

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما

ذَکَّیتُم وَ ما ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ وَ أَن تَستَقسِمُوا بِالأَزلامِ ذلِکُم فِسقٌ الیَومَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن دِینِکُم فَلا تَخشَوهُم وَ اخشَونِ الیَومَ أَکمَلتُ لَکُم دِینَکُم وَ أَتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الإِسلامَ دِیناً فَمَنِ اضطُرَّ فِی مَخمَصَةٍ غَیرَ مُتَجانِفٍ لِإِثمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۳) یَسئَلُونَکَ ما ذا أُحِلَّ لَهُم قُل أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ ما عَلَّمتُم مِنَ الجَوارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّا عَلَّمَکُمُ اللّهُ فَکُلُوا مِمّا أَمسَکنَ عَلَیکُم وَ اذکُرُوا اسمَ اللّهِ عَلَیهِ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الحِسابِ (۴) الیَومَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ طَعامُ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ حِلٌّ لَکُم وَ طَعامُکُم حِلٌّ لَهُم وَ المُحصَناتُ مِنَ المُؤمِناتِ وَ المُحصَناتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکُم إِذا آتَیتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحصِنِینَ غَیرَ مُسافِحِینَ وَ لا مُتَّخِذِی أَخدانٍ وَ مَن یَکفُر بِالإِیمانِ فَقَد حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرِینَ (۵)

صفحه : ۲۵۷

[ترجمه]

برای شما حرام گردید گوشت میته و خوک و آن ذبیحه‌ئی که بغیر نام خدا کشته‌اند و نیز برای شما حرام گردیده هر حیوانی که بخفه کردن یا بچوب زدن یا از بلندی افکندن یا بشاخ زدن بهم بمیرند و نیز نیم خورده درندگان مگر آنچه را که دریابید در حالیکه زنده باشند و شما آنرا ذبح کنید و نیز آن حیوانی را که بنام بتها میکشند و آن حیوانی را که بتیرهای قداح قسمت کنند اینها فسق است امروز (که جمعه است یا عرفه) کافرین از دین شما ناامید شدند پس از آنها نترسید و از من بترسید امروز (که روز غدیر خم است) برای شما کامل گردانیدم دین شما را و نعمت خودم را بر شما تمام گردانیدم و دین اسلام را بر شما اختیار نمودم و کسی که در موقع گرسنگی مضطر گردید و از روی اضطرار در صورتی که بگناهی از آنچه حرام بوده مایل نبود مرتکب چیز حرامی گردید خدای تعالی آمرزنده و مهربان است [۳]

ای رسول از تو سؤال میکنند چه چیز برای آنها حلال گردیده بگو چیزهای پاک و دیگر برای شما حلال است شکار آنچه را که بشکار کننده تعلیم داده‌اید مثل سگ و باز شکاری در حالیکه شما آنها را ادب کرده‌اید و بآنها میآموزید از آن چیزهائی که خدا بشما یاد داده است پس از آنچه آن سگ یا باز شکاری گرفته و برای شما نگاه داشته بخورید و موقع ارسال آن شکار نام خدا را یاد کنید و از خدا بترسید بحقیقت خدا زود حساب کننده است

و طعامی که اهل کتاب بشما میدهند برای شما حلال است و نیز طعامی که شما بآنها میدهید و نیز نکاح زنهای پارسای مؤمنین و نیز زنهای پارسا از آنهائیکه پیش از شما بآنها کتاب عطاء شده برای شما حلال است در صورتی که مهر و حقوق آنها را بدهید در حالتی که برای نکاح عفت و صلاح جوئید نه اینکه مجاهر بزنا باشید و نه فراگیرنده دوستان پنهانی و هر کس بدین اسلام کافر گردید عمل او حبط و باطل میگردد و در آخرت از زیانکاران محسوب خواهد گردید [۵]

.

صفحه : ۲۵۸

توضیح آیات

حُرِّمَت عَلَیکُمُ المَیتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحمُ الخِنزِیرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَیرِ اللّهِ آیه در مقام بیان استثناء از قوله تعالی (إِلّا ما یُتلی عَلَیکُم) در آیه اول سوره مکلفین را مخاطب قرار داده به (حُرِّمَت عَلَیکُمُ الخ) یعنی برای شما حرام گردیده شده میته و انتفاع از آن و میته هر حیوانی

است که دارای نفس سائله یعنی خون جهنده باشد از حیوانات بری و طیور از آنچه خدای تعالی اکل آنرا حلال نموده خواه اهلی باشد و خواه وحشی که آنها بدون تذکیه بمیرند، و از نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که فرموده

(میتتان مباحان السمک و الجراد)

یعنی میته ماهی و ملخ مباحند.

گفته‌اند اصل (میته) میوت بوده از مات یموت، و کسی بتشدید نخوانده مگر ابو جعفر مدنی و بعضی از علماء گفتند فرق است بین تخفیف و تشدید، و گفته‌اند میت بتخفیف یاء آنرا گویند که اصلا در او روح نبوده و بعد زائل شده باشد و میّت بتشدید یاء آنرا گویند که قبلا روح داشته و بعد گرفته شده و بعضی از اهل لغت گفته‌اند آنکه صاحب نفس سائله (یعنی خون جهنده) باشد از حیوانات حلال گوشت آنرا میته بتخفیف یاء گویند و انسان مرده را میّت مشدّد خوانند، و رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ملخ و ماهی را میته خوانده و گفت

(میتتان مباحتان الجراد و السمک)

. (وَ الدَّمُ) در شأن نزول آیه گفته‌اند عرب و بعضی دیگر در روده خون میکردند و بر آتش میگذاشتند و میخوردند اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید و در آیه دیگر قوله تعالی (أَو دَماً مَسفُوحاً) که خون را توصیف بخون ریخته شده کرده تا اینکه امتیاز داده شود از خونی که پس از ذبح در جگر حیوان یا با گوشت او چسبیده شده باشد.

[أبو الفتوح] در مجمع گفته (اما الطحال) سپرز نزد ما حرام است اگر با گوشت در

صفحه : ۲۵۹

یکجا در یک دیگ پخته شود، از علی علیه السّلام و إبن مسعود و اصحاب آنها روایت بر کراهت آنها رسیده نه حرمت، و جماعت امامیّه اجماع بر حرمت کرده‌اند و سائر فقهاء قائلند که مباح است.

[پایان] (وَ لَحمُ الخِنزِیرِ) سوم از آنچه در اینکه آیه حرمتش را تذکر میدهد گوشت خوک است که باجماع مسلمین بتمام اقسامش خوردنش حرام و نجس است فرق نمیکند خواه اهلی باشد یا وحشی و هر چه باو تعلق دارد بظاهرش یا بباطنش از پیه و پوست تماما حرام و پلید است.

(وَ ما أُهِلَّ لِغَیرِ اللّهِ بِهِ) (ما) موصوله و در محل رفع است و عطف بر جمله اول آیه است یعنی حرّم علیکم و آن هر حیوانی است که بر کشتن آن نام خدا برده نشود که یکی از شرائط حلال شدن ذبیحه اینکه است که کشنده آن نام خدا را ببرد- و بعضی از مفسرین گفته‌اند اگر در حین کشتن فراموش کرد لکن در نیّت داشت مانعی ندارد یعنی ذبیحه حرام نمیشود.

و شرط دیگری که در صحت ذبح و حیلت ذبیحه گفته‌اند اینکه است که مسلمان از هر فرقه‌ئی که باشد اگر بدشمنی با آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم معروف نباشد و ذابح متصدّی ذبح گردد حلال است و اگر کشنده حیوان از هر صنفی از اصناف کفار باشد آن حیوان نجس و حرام میگردد (وَ ما أُهِلَّ لِغَیرِ اللّهِ بِهِ) یعنی هنگام ذبح نام بتها را بزبان آرند که تمام اینکه اقسام حرام و خوردنش جایز نیست.

در مجمع البیان گفته آیه دلالت دارد که ذبیحه هر کسی که مخالف اسلام است اکلش جایز نیست زیرا که آنها اسم غیر خدا را یاد میکنند یا شرع موسی را یا عیسی را متحد بخدا یا پسر خدا میگیرند و امّا آنهائیکه اظهار اسلام میکنند و مذهبشان تجسم یا تشبیه یا جبر و مخالف میباشند نزد ما اکل ذبیحه آنها جایز نیست و بین فقهاء خلاف است.

[پایان] (وَ المُنخَنِقَةُ) آن حیوانی است که خفه کنند إبن عباس گفته مشرکین

صفحه : ۲۶۰

گاو و گوسفند را می‌گرفتند و چنان گلوی او را می‌فشردند تا خفه شود و بمیرد آنوقت میخوردند لکن ظاهرا آیه اطلاق دارد و بهر نحوی که بدون ذبح شرعی حیوان حلال گوشت بمیرد میته و نجس و حرام میگردد.

(وَ المَوقُوذَةُ) حیوانی است که بچوب و عصاء حیوان را بزننـد تا بمیرد (وَ المُتَرَدِّيَةُ) آن حیوانی است که از کوه یا جای بلنـد بیفتد و بمیرد اینکه قول از إبن عباس و سدی چنین نقل شده: که اگر گوسـفندی یا گاوی در چاهی بیفتد و آنرا نتوان بیرون آورد و بر ذبح کردنش راهی نباشد بهر نحوی که آنرا بکشند حلال است زیرا که آن موقع ضرورت است.

(وَ النَّطِيحَةُ) آن حیوانی است که حیوان دیگر بآن شاخ بزند و بمیرد (وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلّا ما ذَكَّيتُم) و نیم خورده سبع حرام است مگر اینکه تا زنده است آن را دریابید و خودتان ذبح نمائید.

در مجمع البیـان گفته اختلاف است که استثناء بچه برمی‌گردد بقولی بتمـام آنچه قبلا ذکر شـد برمی‌گردد غیر از آنچیزی که قبول تزکیه نمی‌کنـد مثـل خوک و خون و اینکه قول از علی علیه السّـلام و إبن عباس نقل شـده. و بقولی آن اسـتثناء از تحریم است نه از محرمـات زیرا که میته و خنزیر را تـذکیه نیست، پس معنی حرّمت علیکم یعنی بر شـما حرام است بـاقی آنچه ذکر شـد مگر آنچه از محللات که خدا برای شما پس از تذکیه کردن حلال گردانیده.

(وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ) و او جمله را عطف داده بجمله بالا یعنی بر شـما حرام است آنچه را که برای بتها ذبح می‌کنید و (نصب) آن بتهائی بوده که مشرکین در زمان جاهلیت عبادت آنها را می‌کردند [مجاهد و إبن جریح و قتاده) و گفته‌اند که آنها سیصد و شصت سنگ بوده که آنرا اوثان می‌نامیدند، و صنم سنگی است که مصوّر باشد بصورت و نقش و هیئت و شکل آدمی.

(وَ أَن تَستَقسِمُوا بِالأَزلامِ) آن تیرهائی بود که در جاهلیت در بعضی نوشته بودند (امرنی ربی) و در دیگری نوشته بودند (نهانی ربی) و در بعضی چیزی ننوشته

صفحه : ۲۶۱

بودند وقتی می‌خواستند کاری از تجارت یا مسافرت یا غیر آن انجام دهند آن تیرها را می‌گردانیدند اگر تیری می‌آمد که نوشته بود (امرنی ربی) می‌کردند و اگر (نهانی ربی) می‌آمد نمی‌کردند و اگر ننوشته می‌آمد اعاده می‌کردند و در هم مخلوط می‌کردند و باز درمی‌آوردنـد و غیر اینها گفتار دیگری نیز از مفسرین نقل شـده- خلاصه بین آنها انواع و اقسام چیزهائی بوده بآن تطیّر می‌زدنـد و بروایتی حضرت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از تمام اقسام تطیّر زدن نهی فرموده و گفته

(من تکهّن و استقسم او تطیّر طیرة تردہ عن سفر لم ینظر الی الدرجات العلی یوم القیمة)

یعنی هر کس کهانت کند یا استقسام بازلام کند یا زجر مرغ کند برای سفر کردن در قیامت درجات اعلا را ننگرد.

جمله (ذلِكُم فِسقٌ) یا اشاره بخصوص استقسام است یا اشاره بتمام جملاتی است که در آیه نهی گردیده.

[أبـو الفتـوح] اليَومَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن دِينِكُم فَلا تَخشَوهُم وَ اخشَونِ اليَومَ أَكمَلتُ لَكُم دِينَكُم وَ أَتمَمتُ عَلَيكُم نِعمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الإِسلامَ دِيناً امروز که دین شـما مؤمنین قوّت گرفته کافرین از اینکه بتواننـد رخنه‌ئی در دین پیـدا کنند و ضـرری بر شـما وارد نمایند ناامید شدند.

آیه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست.

خلاـصه از إبن عباس و سـدی نقل میکننـد که گفته‌انـد روز عرفه از حجهٔ الوداع بود که اینکه آیه نازل گردیـد زیرا که در آن روز عرب بیشتر اسلام آوردند و بعضی دیگر گفته‌اند آن روز جمعه بود که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس از خطبه نگاه کرد دید جماعت بسیاری حاضرند و هیچ مشرک بین آنها نیست همه مسلمانند شاد گردید خدای تعالی اینکه آیه را نازل گرداند و

از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که اینکه آیه در روز غدیر نازل گردید پس از آنکه رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دست علی علیه السّلام را گرفت و بر منبر برد و امامت آن حضرت را بر قوم عرضه کرد پس از آنکه گفت

(الست اولی بکم من انفسکم)

فرمود

(من کنت مولاه

صفحه : ۲۶۲

فهذا علیّ مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله)

يَسئَلُونَكَ ما ذا أُحِلَّ لَهُم قُل أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ وَ ما عَلَّمتُم مِنَ الجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّا عَلَّمَكُمُ اللّهُ (ما ذا) استفهامی است و در محلّ رفع است و در تقدیر (ایّ شیء احلّ لهم) یعنی ای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مؤمنین از تو می‌پرسند که خدا چه چیز را حلال گردانیده در پاسخ آنها بگو خدا طیبات را حلال کرده.

بعضی گفته‌اند مقصود از پاکیزه‌ها طعام لذیذ است و از لذّت تعبیر بطیّب کرده‌اند.

[أبو القاسم بلخی] (وَ ما عَلَّمتُم) گفته‌اند محذوفی در کلام هست و در معنی (و صید ما علمتم من الجوارح) (واو) عطف داده (عَلَّمتُم) را بطیبات یعنی بر شما حلال است صید آنچه را که تعلیم داده باشید از سگ‌ها و آنها را جوارح نامند و مفرد آن جارحه است.

در مجمع گفته جوارح سگها است فقط و اینکه قول إبن عمر و سدی است، و از ائمه ما علیهم السّلام همین طور روایت شده که همان سگهائی می‌باشند که تعلیم داده شده‌اند که خدا صید چنین سگهای تعلیم داده شده را حلال کرده که صید کرده و نزد صاحبشان آرند و آنان را بکشند بدلیل قوله تعالی (فَكُلُوا مِمّا أَمسَكنَ عَلَيكُم) و علی بن ابراهیم در تفسیرش از أبی بکر حضرمی از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت کرده که گفت از صید بزاة و صقور و کلاب نخور مگر آنچه را که از صید کلاب تزکیه شده باشد پس گفتم اگر سگ معلّم آنرا کشته باشد فرمود بخور، قال اللّه (و ما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهنّ مما علّمکم اللّه) وقتی که اسم خدا بر آن برده شده همان تزکیه او است و آن اینکه است (بسم اللّه و اللّه اکبر، الی آخر کلامه) [پایان] وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَرِيعُ الحِسابِ ظاهرا آیه امر نموده بتقوی در نگاه داشتن حکم خدا و تهدید مینماید

صفحه : ۲۶۳

کسانی را که از حکم خدا در حلیّت و حرمت مخالفت نمایند که همانا خدا بسرعت در قیامت بحساب شما رسیدگی خواهد نمود و بپاداش اعمالتان خواهید رسید.

اليَومَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ وَ طَعامُ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ حِلٌّ لَكُم وَ طَعامُكُم حِلٌّ لَهُم نظر بظاهر آیه که طعام صاحبان کتاب را حکم بحلیّت نموده و طعام اطلاق دارد و شامل میگردد تمام اقسام طعام را اعم از مطبوخی که در آن گوشت باشد یا نباشد اینکه است که بسیاری از مفسرین اهل تسنن و بعضی از امامیّه ظاهرا حکم بحلیّت کرده‌اند.

لکن اینکه رأی مخالف با آن شرطی است که در حلیّت نموده که بایستی موقع ذبح حیوان اسم خدا برده شود و در (ما أُهِلَّ لِغَيرِ اللّهِ) حکم بحرمت کرده و مسلّما اهل کتاب چنین نمی‌کنند و اگر اسم خدا را ببرند با توجهی نیست که ما معتقد بوحدت و تنزیه او می‌باشیم خدائی را که خودشان می‌پرستند نام می‌برند.

و آیه اگر چه اطلاق دارد لکن اخبار بسیار آنرا مقید گردانیده بغذائی که در آن گوشت حیوان نباشد.

در تفسير عياشى از هشام بن سالم از ابى عبد اللّه عليه السّلام در قوله تعالى (وَ طَعامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ حِلٌّ لَكُم) حضرت فرمود مقصود عدس و حبوب و اشباه ذالك مى‌باشد و نظير اينكه حديث احاديث ديگرى از معصومين عليهم السّلام رسيده كه مقصود طعامى است كه در آن گوشت حيوانى نباشد بلكه از حبوبات و سبزيجات طبخ شده و گفته‌اند غالبا طعام منصرف بحبوباتى است كه از گندم و جو و عدس و غيره ترتيب داده شده باشد پس اطلاق آيه منصرف مى‌گردد بغذاى غير حيوانى (وَ طَعامُكُم حِلٌّ لَهُم) شايد مقصود اينكه باشد كه چون غذاى با شرائطى كه گفته حليّت واقعى دارد بر همه حلال است يا مقصود حليّت در نظر آنها است كه حلال مى‌دانند.

صفحه : ۲۶۴

وَ الْمُحصَناتُ مِنَ الْمُؤمِناتِ وَ الْمُحصَناتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِن قَبلِكُم (واو) عطف داده محصنات را بجمله پيش يعنى براى شما مؤمنين حلال گرديده ازدواج كنيد با زنهاى مؤمنات عفيفه و نيز بر شما حلال گرديده ازدواج كنيد با زنهاى عفيفه از اهل كتاب آنهائى كه قبلا براى آنها كتاب فرستاده شده از يهوديان و نصرانيان.

در مجمع البيان گفته در معنى آيه اختلاف است: ۱- بقولى اهل كتاب فرق نمى‌كند خواه حرّ و آزاد باشند يا اماء و كنيز باشند حربى باشند يا ذمّى.

[مجاهد و حسن و شعبى و غير آنها] ۲- و بقول ديگر مقصود زنهاى آزادند خواه ذمى باشند و خواه حربى ۳- و اصحاب ما يعنى جماعت اماميّه گفته‌اند كه جايز نيست عقد دائمى نكاح بر كتابيه لقوله تعالى (وَ لا تَنكِحُوا الْمُشرِكاتِ حَتّى يُؤمِنَّ) و لقوله تعالى (وَ لا تُمسِكُوا بِعِصَمِ الكَوافِرِ) و آيه را تأويل كرده‌اند به اينكه كه مراد به (الْمُحصَناتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ) آنهايند از آن زنهائى كه ايمان آورده‌اند، و مراد بمحصنات مؤمنات آنهايند كه در اصل زائيده شده‌اند بر اسلام، و اينكه حكم براى اينكه است كه جماعتى از زنهائى كه پس از كفر ايمان آورده بودند دورى مى‌كردند اينكه بود كه خداى تعالى فرموده حرجى در آن نيست از اينكه جهت حكم آنرا جدا گردانيد، و أبو القاسم بلخى نيز قائل بهمين قول است، و گفته‌اند جايز است كه آيه مخصوص باشد بنكاح متعه و ملك يمين كه آن نزد ما بهر دو وجه وطى آنها جايز است، و بروايت ابو جارود از ابى جعفر عليه السّلام كه گفته اينكه آيه بآيه (وَ لا تَنكِحُوا الْمُشرِكاتِ حَتّى يُؤمِنَّ) و قوله تعالى (وَ لا تُمسِكُوا بِعِصَمِ الكَوافِرِ) منسوخ گرديده.

[پايان] إِذا آتَيتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحصِنِينَ غَيرَ مُسافِحِينَ وَ لا مُتَّخِذِي أَخدانٍ حلال بودن زنهاى اهل كتاب را مقيّد گردانيده در جائيكه مهر آنها را بدهيد، در معنى محصنين دو قول نقل شده: يكى (عاقدين عليها) يعنى در

صفحه : ۲۶۵

حالى كه آنها را عقد كرده باشيد و بقول ديگر يعنى در حالى كه شما پارسا باشيد نه زنا كننده (وَ لا مُتَّخِذِي أَخدانٍ) اخدان جمع خدن است و گويند در عرب رسم بود مردى زنى را بدوستى مى‌گرفت يا زنى مردى را و هر يك ديگرى را بمنزله نكاح بحساب مى‌آوردند و چنين عملى را زنا نمى‌ناميدند اينكه است كه از اينكه عمل نهى فرموده.

وَ مَن يَكفُر بِالْإِيمانِ فَقَد حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ و كسيكه ايمانش را تبديل گرداند بكفر يعنى عمل بواجبات و قواعد اسلام نكند همانا اعمالش حبط ميگردد يعنى ثواب براى اعمال او نيست و در آخرت از زيان كاران محسوب خواهد گرديد.

صفحه : ۲۶۶

[سوره المائدة (۵): آيات ۶ تا ۱۱]

اشاره

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمتُم إِلَی الصَّلاهِٔ فَاغسِلُوا وُجُوهَکُم وَ أَیـدِیَکُم إِلَی المَرافِقِ وَ امسَحُوا بِرُؤُسِکُم وَ أَرجُلَکُم إِلَی الکَعبَینِ وَ إِن کُنتُم جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِن کُنتُم مَرضـی أَو عَلی سَفَرٍ أَو جاءَ أَحَدٌ مِنکُم مِنَ الغائِطِ أَو لامَستُمُ النِّساءَ فَلَم تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامسَحُوا بِوُجُوهِکُم وَ أَیدِیکُم مِنهُ ما یُرِیدُ اللّهُ لِیَجعَلَ عَلَیکُم مِن حَرَجٍ وَ لکِن یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُم وَ لِیُتِمَّ نِعمَتَهُ عَلَیکُم لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ (۶) وَ اذکُرُوا نِعمَهَٔ اللّهِ عَلَیکُم وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُم بِهِ إِذ قُلتُم سَمِعنا وَ أَطَعنا وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۷) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالقِسطِ وَ لا یَجرِمَنَّکُم شَنَآنُ قَومٍ عَلی أَلّا تَعدِلُوا اعدِلُوا هُوَ أَقرَبُ لِلتَّقوی وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ (۸) وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُم مَغفِرَهٌٔ وَ أَجرٌ عَظِیمٌ (۹) وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصحابُ الجَحِیمِ (۱۰) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذکُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم إِذ هَمَّ قَومٌ أَن یَبسُطُوا إِلَیکُم أَیدِیَهُم فَکَفَّ أَیدِیَهُم عَنکُم وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ عَلَی اللّهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ (۱۱)

صفحه : ۲۶۷

[ترجمه]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید وقتی خواهید برای نماز بایستید باید صورتهای خود را و دستهای خود را تا مرفق بشوئید و بسرهای خود و پاهای خودتان تا کفین مسح نمائید و اگر جنب باشید غسل کنید و اگر مریض یا در سفر باشید یا آنکه یکی از شما را احتیاج بمستراح افتد یا با زنان مجامعت کرده باشید و آب نیابید که خود را تطهیر کنید در اینکه صورت بایستی بخاك پاك تیمّم کنید و بآن خاك صورت و دست خود را مسح کنید و خداوند حرج و سختی برای شما اراده ننموده و لکن اراده نموده شما را طاهر گرداند و نعمت خود را بر شما تمام کند شاید شما نعمتهای او را شکر نمائید [۶]

(خطاب بمؤمنین نموده) یاد کنید نعمتهای خدا را که بر شما ارزانی داشته و یاد کنید عهد او را که بر شما استوار گردانیده آنوقتی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و از خدا بترسید همانا خداوند بآنچه در سینه‌ها مخفی است آگاهست [۷]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید باید برای اطاعت خدای تعالی قیام کننده‌گان بحق باشید گواهان براستی و دشمنی گروهی از مشرکین شما را بر آن ن...j......که در باره آنها بعدالت رفتار ننمائید (و باید) در باره آنها بعدل رفتار کنید زیرا که نزدیک‌ترین چیزها بتقوی عدالت است و از خدا بترسید همانا که خدا بهر چه میکنید آگاه است [۸]

خدا بآنهائی که ایمان آورده‌اند و اعمال نیکو کرده‌اند وعده داده که برای آنها است آمرزش و اجر بزرگ [۹]

و آنهائی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب نمودند آن جماعت اهل جهنّم خواهند بود [۱۰]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید یادآور شوید نعمت خدا را بر شما آنوقتی که گروهی قصد کردند بر شما دست یابند (و خدا) دستهای آنها را از شما باز داشت (و ای مؤمنین) از خدا بترسید پس باید مؤمنین بر خدا توکل کنند [۱۱]

.

صفحه : ۲۶۸

توضیح آیات

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمتُم إِلَی الصَّلاةِ فَاغسِلُوا وُجُوهَکُم وَ أَیدِیَکُم إِلَی المَرافِقِ وَ امسَحُوا بِرُؤُسِکُم وَ أَرجُلَکُم إِلَی الکَعبَینِ الخ آیه نظیر قوله تعالی است (فَإِذا قَرَأتَ القُرآنَ فَاستَعِذ بِاللّهِ) در اینکه وقتی اراده کردید بنماز بایستید (فَاغسِلُوا وُجُوهَکُم وَ أَیدِیَکُم) پس صورت و دستهای خود را بشوئید، و بین مفسرین اختلاف است که آیا هرکس قیام بنماز کند وضوء بر او واجب است یا نه مذهب امامیّه و بیشتر فقهاء و مفسرین بر اینکه است که در آیه محذوفی هست و آن اینکه است که (اذا قمتم الی الصلاهٔ و انتم علی حدث فاغسلوا الخ) و در حدّ شستن صورت گفتهاند طولا از رستنگاه موی سر است تا آخر زنخ، و عرضا آنچه را فرا گیرد انگشت ابهام و وسطی و در حدّ شستن دست بدلالت آیه از مرفق است تا سر انگشتان، و خود مرفق در آیه ذکر نشده لکن اکثر فقهاء شستن مرفق را واجب دانستهاند بدلالت احادیثی که از ائمه علیهم السّلام رسیده و باجماع مسلمین در شستن دست کسیکه از مرفق شروع کند وضوی او صحیح است لکن در مذهب امامیّه واجب دانستهاند (وَ امسَحُوا بِرُؤُسِکُم) مقصود کشیدن و مسح کردن بسر است و رأی اصحاب ما امامیّه اینکه است که بکمتر چیزی که بآن اسم مسح صدق میکند در وجوب مسح کافی است و مذهب شافعی نیز همین است.

(وَ أَرجُلَکُم إِلَی الکَعبَینِ) بجر و نصب لام هر دو خوانده شده، بجر عطف میشود به (بِرُؤُسِکُم) و بنصب عطف بموضع جار و مجرور میشود و هر کدام باشد دلالت میکنند بر مسح نه بر غسل، و حد مسح رجلین را محدود کردهاند تا مفصل.

[طبرسی] در کافی از علی بن ابراهیم از پدرش و محمّد بن اسماعیل از فضل بن شاذان جمیعا از حمّاد بن عیسی از حریز از زراره نقل کردهاند که گفت بابی جعفر علیه السّلام

صفحه : ۲۶۹

گفتم (الا تخبرنی) آیا بمن خبر نمیدهی که از کجا دانستی و گفتی مسح ببعض سر و ببعض پاها است، حضرت خندید و گفت ای زراره رسول اللّه چنین گفته و قرآن از جانب خدا اینکه چنین نازل شده زیرا که خدای عز و جل میگوید (فَاغسِلُوا وُجُوهَکُم) پس ما فهمیدیم که باید تمام صورت شسته شود پس از آن گفته (وَ أَیدِیَکُم إِلَی المَرافِقِ) پس از آن بین دو جمله جدا کرد و گفت (وَ امسَحُوا بِرُؤُسِکُم) وقتی گفت بسرهایتان مسح کنید بدلالت «با» فهمیدیم که مقصود مسح ببعض سر است، پس رجلین را وصل برأس نمود همان طوری که یدین را وصل بوجه کرده و گفت (وَ أَرجُلَکُم إِلَی الکَعبَینِ) فهمیدیم که مسح ببعض پاها است تا آخر روایت.

حدیثی در کافی از علی بن ابراهیم نقل شده که زراره و بکیر آن دو نفر از ابی جعفر علیه السّلام از وضوی حضرت رسول سؤال کردند حضرت طشتی یا ظرف کوچکی طلبید و در آن آب بود بدست راستش مشتی بصورتش ریخت و تمام صورتش را شست پس مشت دیگر بدست چپ برداشت و دست راستش را از مرفق تا سر انگشتها شست پس مشت دیگر بدست راستش برداشت و دست چپ را مثل دست راستش تا سر انگشت شست پس از آن سرش را و دو قدم را بهمان تری دستش مسح کرد و آب دیگری برنداشت پس از آن گفت داخل نکنید انگشتان خود را تحت الشراك پس از آن فرمود انّ اللّه عز و جل میگوید (إِذا قُمتُم إِلَی الصَّلاةِ فَاغسِلُوا وُجُوهَکُم وَ أَیدِیَکُم) و جایز نیست که از صورت چیزی بماند که بآن آب نرسد و امر کرده که دو دست تا مرفقین شسته شود و نباید چیزی از آن خشك بماند، و اگر از سرش یا چیزی از دو قدمش از کعبین که ما بین انگشتان او است مسح کرد مجزی است، زراره گفته ما گفتیم کعبان کجا است امام فرمود یعنی مفصل نه استخوان ساق پس ما گفتیم مفصل چیست گفت آن از استخوان ساق است و چون مسئله وضوء فقهی است و نیز بنای ما بر اختصار است در خصوصیات و احکام وضوء بایستی رجوع بکتب فقهیه نمود.

صفحه : ۲۷۰

وَ إن کُنتُم جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إن کُنتُم مَرضی أو عَلی سَفَرٍ أو جاءَ أَحَدٌ مِنکُم مِنَ الغائِطِ أو لامَستُمُ النِّساءَ فَلَم تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً آیه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست و خلاصه اینکه خدای متعال از روی فضل و کرم و نظر به اینکه که شرع اسلام ملّت حنیف سهله سمحه است و حرج و سختی در آن یافت نمیگردد اینکه است که برای طاهر گردیدن انسان از حدث و خبث بطوری که مشقتی نیز بر او ایجاب نگردد حکم فرموده در موردی که مریض باشید یا مسافر (أو جاءَ أَحَدٌ مِنکُم مِنَ الغائِطِ) یا یکی از شما از زمین گودال آمد و اینکه کنایه از قضاء حاجت است، یا مباشرت با زنها کرده باشید و آب نیابید برای تطهیر بخاک پاک تیمّم کنید و روی خود را و دستهایتان را مسح نمائید زیرا که خداوند برای شما مؤمنین حرج و سختی اراده ننموده یعنی غرض از اینکه احکام اینکه نیست که شما را در مشقّت اندازد غرض خالص و پاک گردیدن شما است که از تمام کثافات پاک گردید.

در تفسیر کشف الاسرار گفته حکمت در اینکه در حال ضرورت طهارت را از خاک قرار داده نه از چیز دیگر برای اینکه است که رب العالمین آدم را از آب و خاک آفرید تا آدمی پیوسته بر آگهی بوده و شرف خویش در آن بداند و شکر اینکه نعمت بجای آرد و آدم از اینکه جهت بر ابلیس شرف یافت که ابلیس از آتش بود و آدم از خاک و خاک بهتر از آتش است که آتش عیب نما است و خاک عیب‌پوش، هر چه بآتش دهی عیب آنرا بنماید، سیم سره از ناسره پدید آرد، زر مخشوش از خالص پیدا کند، باز خاک عیب پوش است هر چه بوی دهی بپوشد عیب ننماید، و نیز آتش سبب قطع است و خاک سبب وصل، با آتش بریدن و کشتن است با خاک پیوستن و داشتن است، ابلیس از آتش بود لا جرم بگسست آدم از خاک بود لا جرم پیوست، و نیز طبع آتش تکبر است برتری طبع جوید خاک تواضع است فروتری خواهد، برتری ابلیس را بدان آورد

صفحه : ۲۷۱

که گفت (أَنَا خَیرٌ) فروتری آدم را که گفت (رَبَّنا ظَلَمنا أَنفُسَنا) ابلیس گفت من و گوهر من، آدم گفت: نه من، بلکه خدای من.

حکمتی دیگر که در طهارت آب و خاک را تخصیص داده‌اند- گفته‌اند هر جا که آتش افتد زخم آنرا بآب و خاک بنشانند، و مؤمن را دو آتش در پیش است یکی آتش شهوت در دنیا دیگر آتش عقوبت در عقبی، رب العالمین آب و خاک را سبب طهارت وی گردانید تا امروز در آتش شهوت بر وی بنشاند و فردا آتش عقوبت.

و نیز در اقسام طهارات پس از قوله (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إذا قُمتُم إِلَی الصَّلاةِ فَاغسِلُوا وُجُوهَکُم الخ) بیانی دارد که مختصری از آنرا در اینجا بیان مینمائیم چنین گفته طهارت ظاهر سه قسم است: ۱- طهارت از نجاست ۲- طهارت از حدث ۳- طهارت از فضولات تن مثل ناخن و موی و غیر آن، و هر یک شرحی دارد که بجای دیگر گفته شود- و در طهارت باطن سه وظیفه است: ۱- طهارت جوارح از معصیت، چون غیبت و دروغ و حرام خوردن و خیانت کردن و در نامحرم نگریستن، چون اینکه طهارت حاصل گردد بنده آراسته فرمان برداری و حرمت داری گردد- و اینکه درجه ایمان پارسایان است- نشان وی آنست که همیشه ذکر حق او را بر زبان است- و ثمره وعده در دل و تازگی منّت در جان. وظیفه دوم طهارت دل است از اخلاق ناپسندیده چون عجب و حسد و کبر و ریاء و حرص و عداوت و رعونت، عجب آینه دوستی خراب کند. حسد قیمت مردم ناقص کند.

کبر آینه دل تاریک کند. ریاء چشمه طاعت خشک کند.

بنده چون از اینکه آلایشها طهارت یافت در شماره متّقیان است، نشان وی آنست که از رخصت بگریزد و در بهشت نیاویزد پیوسته ترسان و لرزان و از دوزخ گریزان بلقمه‌ئی و خرقه‌ئی راضی جهان و جهانیان را باز گذاشته و خود را در بوته اندوه بگداخته ایمان مایه وی و تقوی زاد وی، آخرت مقصد وی با اینکه همه پیوسته بزبان تضرع میزارد و میگوید الهی هر کس بر چیزی و من

صفحه : ۲۷۲

ندانم بر چهام بیمم همه آن که کی پدید آید که من کهام- پیوسته در جست و جویم از بی‌قراری در میدان بی‌طاقتی میپویم در میان کارم امّا بوئی نمیبویم مرکب وا ایستاد و قدم بفرسود همراهان برفتند و اینکه بیچاره را جز تحیر نیفزود (قد تحیرت فیک خذ بیدی یا دلیلا لمن تحیّر فیکا) وظیفه سوم طهارت سرّ است از هر چه دون حق، یقول اللّه عز و جل (قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرهُم) اینکه طهارت امروز حلیت ایشان است که فردا جام شراب طهور در دست ایشان است، امروز نور امید در دلشان می‌تابد و فردا نور عیان در جان امروز از شوق آب جگر در دیده روان، و فردا آب مشاهدت در جوی ملاطفت روان، امروز صبح شادی از مطلع آزادی برآمده، و فردا عنایت در آسمان معاینت ترقّی گرفته، نشان اینکه طهارت اینکه است که مهر دنیا بشوید، رسوم انسانیّت محو کند، و حجاب تفرقه بسوزد تا دل در روضه انس بنازد، و جان در خلوت عیان با حق پردازد- آن جوان مرد نکو گفت، که آخر روزی از اینکه طبل آوازی برآید، و از آن کریم باشد، قاجان- باجان- محبه رازی، عجب کاری و طرفه بازاری- اینکه است مؤانست من غیر مجانست، چون هم جنس نیست اینکه انس چیست، چون هم کفوی نیست اینکه مهر چیست، چون تو او را ندیده‌ئی اینکه بی‌طاقتی چیست، چون شراب در عنب است اینکه مستی چیست، چون انتظار همه محنت است اینکه وجد چون آتش چیست، چون اینکه طریق همه بلاء است اینکه لذّت چیست.

هر چند بر آتشم نشاند غم تو غمناک شوم گرم نماند غم تو

[پایان) وَ اذكُرُوا نِعمَةَ اللّهِ عَلَيكُم وَ مِيثاقَهُ الَّذِي واثَقَكُم بِهِ إِذ قُلتُم سَمِعنا وَ أَطَعنا وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ در تفسیر علی بن ابراهیم است قوله تعالی (وَ اذكُرُوا نِعمَةَ اللّهِ عَلَيكُم وَ مِيثاقَهُ الَّذِي واثَقَكُم بِهِ) گفته چون رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مؤمنین بولایهٔ میثاق

صفحه : ۲۷۳

گرفت- گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم پس از آن نقض میثاق کردند در مجمع البیان گفته (وَ مِيثاقَهُ الَّذِي واثَقَكُم بِهِ) در آن چند قول است تا آنجا که گفته: دوم مقصود از میثاق آنچیزی است که در حجهٔ الوداع بیان نموده از تحریم المحرمات. و کیفیت طهارت و وجوب ولایت و غیر ذالک [پایان] [ابی جارود از ابی جعفر علیه السّلام] خلاصه ظاهرا خدای متعال مؤمنین را خاطر نشان می‌کند بدو مطلب یکی آن بیعتی که با رسول کردند و دین و کتاب و سنّت و طاعت و امر و نهی و تصدیق بآیات و کلمات صحف و آنچه از احوالات قیامت و حشر و نشر خبر دادند همه را پذیرفتند و گفتند (سَمِعنا وَ أَطَعنا) و دیگر چنانچه از مجاهد نقل شده که گفته (میثاق) آن عهدی است که ربّ العزّه روز میثاق از ذریه آدم گرفت آنوقتیکه از صلب آدم ظاهر گردیدند و همه بربوبیّت او اقرار دادند و گفتند (سمعا و طاعهٔ) و امروز هر بالغی که بر موجب آن اقرار عمل کند و ایمان آرد مؤمن و از اهل سعادت و نجات خواهد بود پس از آن فرموده (وَ اتَّقُوا اللّهَ) اینکه تهدید بر نقض عهد است که از خدا بترسید و بدانید که خدا بآنچه در سینه‌های شما پنهان است عالم است و خلاف عهد و میثاق ننمائید.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامِينَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالقِسطِ وَ لا يَجرِمَنَّكُم شَنَآنُ قَومٍ عَلى أَلّا تَعدِلُوا اینکه آیه و آیه بعد ترجمه شده و واضح است و خلاصه اینکه خدای متعال در اینکه آیات بمؤمنین اندرز فرموده که مبادا عداوت شما با اهل مکه شما را بر اینکه دارد که در مقام تقاص و انتقام برآئید و بر خلاف عدالت با آنها عمل کنید اعدِلُوا هُوَ أَقرَبُ لِلتَّقوى وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِما تَعمَلُونَ چنانچه در محلّ خود بیان شده عدالت عبارت از تعدیل بین قوای حیوانی است. و مراعات حدّ وسط بین قوی و اعتدال قرار دادن

بین قوای متضاده، و عدالت فضیلت و ملکه‌ئی است در نفس آدمی که از سه صفت حمیده تحقق می‌یابد

صفحه : ۲۷۴

۱- حکمت، که عبارت از تعدیل بین دو صفت است از صفات عاقله و آن حد وسط بین سفه در طرف نقصان فهم و بله در طرف زیادتی، و مقصود از سفه استعمال قوّه فکریه است در چیزهائی که نباید در آن فکر نمود و حکماء آنرا «جربزه» می‌گویند و تعطیل اینکه قوه یعنی اهمال نمودن و بکار نینداختن قوّه فکریه را در آنچه بایستی در آن اعمال نظر و فکر نمود و مراعات حد وسط و تعدیل بین آنرا حکمت نامند. ۲- شجاعت و آن تعدیل و حد وسط قرار دادن بین تهور در طرف افراط و زیاده‌روی قوّه غضبیه است که برخلاف عقل بر امر هولناکی اقدام نماید، و جبن یعنی ترسیدن بیجا و عدم اعمال قوّه غضب و ترس در غیر مورد خطر هر دو مذموم است و حدّ وسط بین آن دو را شجاعت نامند.

۳- عفّت و آن تعدیل و حدّ وسط قرار دادن بین دو قوّه شهوانی است که عبارت از خمود نفس و خودداری از آنچه قوای طبیعی محتاج بآن است بقدر لزوم و زیاده‌روی در شهوات که آنرا شره نامند و مراعات حدّ وسط بین آنها که برای جذب منافع و بقاء بدن خلقت و حفظ الصحه منوط بآن است آنرا عفت نامند و چون عدالت حدّ وسط بین ظلم و انظلام است که خدای تعالی بمؤمنین امر فرموده که مراعات عدالت نمایند (قَوّامِینَ لِلّهِ) در امر بعدالت و در حدّ وسط قرار دادن در امور مبالغه نموده و آنرا در شرف تقوی بشمار آورده زیرا که بدون ملکه عدالت ملکه تقوی میسّر نخواهد شد.

وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُم مَغفِرَةٌ وَ أَجرٌ عَظِیمٌ خدای تعالی بمؤمنین وعده داده که هرگاه ایمان آرند و عمل صالح که شایسته مقام بندگی باشد کنند آنان را بیامرزد و اجر و پاداش بزرگ که در خور کرم و بزرگی او است بوی کرامت نماید.

فرق است بین وعد و وعید، وعد خبری است متضمن نفع موعود یعنی آن فائده‌ئی که وعده داده شده و مقصود کرامات الهی است که ببندگان خود وعده داده شده که در اثر بندگی بایشان عطا کند.

صفحه : ۲۷۵

و وعید خبری است متضمن مضرّت و شرّ، و گفته‌اند لفظ وعد و وعید هرگاه مقیّد باشد بخیر یا بشرّ صلاحیت هر دو را دارد لکن اگر مطلق باشد وعد در خیر می‌آید و وعید در شرّ.

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصحابُ الجَحِیمِ چنانچه عادت قرآن بر اینکه است که هر جا نامی از مؤمنین و درجات و فضائل آنها برده شود در مقابل ذکری از کفار و درکات و عقاب و مجازات آنان یادآور می‌شود- زیرا که باید دانست که ایمان مؤمن کامل نمی‌گردد مگر وقتی که همیشه خوف و رجاء مثل دو کفه ترازو در قلب او مقابل باشند و بترغیب و ترهیب و خوف و رجاء در میزان عدل استوار گردد نه از کرم غیر متناهی ایزد متعال مغرور گردد و دست از بندگی و اطاعت بردارد و در معاصی بامید بخشش الهی جرئت کند و نه از سخط و عذاب چنان درمانده شود که منجر بنا امیدی گردد بلکه بامید فضل و رحمت همیشه امیدوار و از سخط و غضب «شدید العقاب» دائم لرزان باشد و در پرتو اینکه دو صفت و فضیلت متصف بصفت حمیده عدالت گردد یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذکُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم إِذ هَمَّ قَومٌ أَن یَبسُطُوا إِلَیکُم أَیدِیَهُم فَکَفَّ أَیدِیَهُم عَنکُم [سخنان مفسرین در توجیه آیه] ۱- اینکه آیه برسول خدا فرود آمد و وی در هفتم غزا بود در بطن نخل کافرین مکر ساختند و اتفاق کردند که چون محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و یاران او در نماز شوند و سر بسجده نهند ما بر ایشان حمله کنیم که ایشان نماز دوست دارند و نماز بگذارند در اینکه همّت بودند که ربّ العالمین جبرئیل را فرستاد بنماز خوف و در اینکه آیت بر ایشان منت نهاد که دست دشمن از شما کوتاه کردم و شما را از مکر ایشان خبر دادم.

[قتاده] ۲- رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در بعضی از سفرها به منزل فرود آمد و یاران همه متفرق گشتند و رسول خدا صلاح که داشت از خود باز کرد و در درختی درآویخت

صفحه : ۲۷۶

و در سایه آن درخت نشست اعرابی درآمد و شمشیر رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برگرفت و رو برسول [ص] نهاد و گفت «من یمنعك منی» کی است که تو را از من منع کند، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت

«اللّه یمنعك منّی»

خدا تو را از من باز میدارد، سه بار اینکه سخن گفت پس اعرابی شمشیر در نیام کرد و هراسی بر وی افتاد و یاران فراهم آمدند و جبرئیل در اینکه حال اینکه آیت آورد.

[عبد اللّه] ۳- مجاهد و عکرمه و کلبی گفتند سبب فرود اینکه آیت اینکه بود که قریظه و نضیر با رسول خدا عهد داشتند که قتال نکنند و یکدیگر را در دیات یاری دهند و رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ایشان را در دیاتشان یاری دهد و آنها رسول را در دیات مسلمانها یاری کند پس دو مرد معاهد بدست مسلمانان کشته شدند اولیای مقتول طلب دیه نمودند رسول خدا برخواست و به یهود بنی نضیر وارد شد و أبو بکر و عمر و عثمان و علی علیه السّلام و عبد الرحمن عوف با وی بودند در نزد کعب اشرف رفتند و بنی النضیر آنجا حاضر بودند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای دیه دو مرد از ایشان استعانت خواست بنا باقتضاء آن عهدی که در پیش رفته بود ایشان در پذیرفتند و رسول خدا [ص] و یاران را در خانه بنشاندند و خود بخلوت رفتند و مکر ساختند گفتند اگر هرگز بر وی ظفر یابیم امروز وقت آن است کیست که شایسته اینکه کار است عمرو بن حجاش بن کلیب گفت اینکه کار من است و من مرد آنم، آسیاسنگی عظیم بر سر وی فرو گذارم و شما را از او باز رهانم، رفت با جماعتی و اینکه مکر ساخته، رب العالمین جبرئیل را فرستاد و رسول را از مکر ایشان خبر داد، رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برخواست و بیرون رفت و علی [ع] بر جای خود گذاشت بر در آن سرای و خود سوی مدینه رفت پس ایشان نیز بیرون آمدند و از پی رسول برفتند ربّ العالمین در میان اینکه قصه آیت فرستاد آنکه در عقب آیه از بنی اسرائیل خبر داد «وَ لَقَد أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ الخ» [کشف الاسرار]

صفحه : ۲۷۷

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۲ تا ۱۶]

اشاره

وَ لَقَد أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ وَ بَعَثنا مِنهُمُ اثنَی عَشَرَ نَقِیباً وَ قالَ اللّهُ إِنِّی مَعَکُم لَئِن أَقَمتُمُ الصَّلاةَ وَ آتَیتُمُ الزَّکاةَ وَ آمَنتُم بِرُسُلِی وَ عَزَّرتُمُوهُم وَ أَقرَضتُمُ اللّهَ قَرضاً حَسَناً لَأُکَفِّرَنَّ عَنکُم سَیِّئاتِکُم وَ لَأُدخِلَنَّکُم جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ فَمَن کَفَرَ بَعدَ ذلِكَ مِنکُم فَقَد ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ (۱۲) فَبِما نَقضِهِم مِیثاقَهُم لَعَنّاهُم وَ جَعَلنا قُلُوبَهُم قاسِیَةً یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ عَن مَواضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ وَ لا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلی خائِنَةٍ مِنهُم إِلاّ قَلِیلاً مِنهُم فَاعفُ عَنهُم وَ اصفَح إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُحسِنِینَ (۱۳) وَ مِنَ الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری أَخَذنا مِیثاقَهُم فَنَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ فَأَغرَینا بَینَهُمُ العَداوَةَ وَ البَغضاءَ إِلی یَومِ القِیامَةِ وَ سَوفَ یُنَبِّئُهُمُ اللّهُ بِما کانُوا یَصنَعُونَ (۱۴) یا أَهلَ الکِتابِ قَد جاءَکُم رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُم کَثِیراً مِمّا کُنتُم تُخفُونَ مِنَ الکِتابِ وَ یَعفُوا عَن کَثِیرٍ قَد جاءَکُم مِنَ اللّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ (۱۵) یَهدِی بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ یُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذنِهِ وَ یَهدِیهِم إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ (۱۶)

صفحه : ۲۷۸

[ترجمه]

و همانا خداوند از بنی اسرائیل عهد گرفت و دوازده نفر بزرگتر از بین آنها برانگیختیم که هر یک رئیس هر سبطی باشند و خدا بآنها گفت من در همه حال با شمایم، اگر شماها نماز را بپای دارید و زکوهٔ بدهید و برسولان من ایمان آرید و آنها را تقویت نمائید و بخدا قرض بدهید قرض نیکو هر آینه گناهان شما را و کارهای بدی که کرده‌اید میپوشانم و همانا شما را داخل میگردانم در بهشتهائی که از زیر درختان آن نهرهائی جریان دارد و کسی که از شما پس از ایمان (آوردن) کافر گردید چنین کسی حقیقهٔ از راه راست گمراه گردیده [۱۲]

پس بسبب شکستن عهدشان آنان را لعنت کردیم، و قلبهای آنها را سخت گردانیدیم کلمات خدا را از جای خود تحریف نمودند و بهره‌ئی از آنچه پند داده شده بودند بآن ترک کرده- ای رسول تو همیشه بر خیانت کاری آنها مگر کمی از آنان مطلع می گردی- پس از آن درگذر و از ایذای آنها روی بگردان- همانا خداوند نیکوکاران را دوست میدارد [۱۳]

و از آنکسانی که گفتند ما نصرانی می‌باشیم پیمان گرفتیم، و آنها نیز بهره‌ئی از آنچه بآنها پند داده بودیم ترک کردند- ما هم بکیفر عملشان همیشه تا روز قیامت بین آنها عداوت و بغض جریان دادیم و بزودی خدا آنان را خبر می کند بآنچه بودند عمل می کردند [۱۴]

ای اهل کتاب همانا رسول ما برای شما آمد و برایتان بیان می کند بسیاری از آنچه را که از کتاب پنهان میدارید و از بسیاری از خطاهای شما درمی گذرد، و همانا از جانب خدا آمد نور و کتاب ظاهر (یعنی قرآن) [۱۵]

و خدا بآن نور می‌نماید هر که را که پیروی خوشنودی او کند و راههای سلامت از عذاب را (بوی می‌آموزد) و آنها را بیرون میآورد از تاریکی بروشنائی باذن خودش و راه‌نمائی می کند آنها را براه راست [۱۶]

.

صفحه : ۲۷۹

توضیح آیات

وَ لَقَد أَخَذَ اللّهُ مِيثاقَ بَنِي إِسرائِيلَ وَ بَعَثنا مِنهُمُ اثنَي عَشَرَ نَقِيباً الخ پس از آنکه حق تعالی شرّ یهود را که در آیه بالا بیان کرده که جماعتی از یهودیان همّت بر آن گماشته بودند که رسول و اصحاب او را بقتل رسانند و خدای تعالی رفع شرّ آنها را از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مؤمنین کرد در اینکه آیه در مقام خبث فطرت یهودیان برآمده و بعض حالات آنها را در زمان حضرت موسی [ع] برای رسولش بیان مینماید.

(وَ لَقَد أَخَذَ اللّهُ مِيثاقَ بَنِي إِسرائِيلَ) یعنی پس از آنکه خدا از بنی اسرائیل میثاق و عهد گرفت و آنرا بقسم مؤکّد گردانید که عبادت را برای خدا خالص گردانند و بانبیاء و آنچه از احکام و شرایع بر آنها میآورند عمل کنند (وَ بَعَثنا مِنهُمُ اثنَي عَشَرَ نَقِيباً) یعنی ما بموسی امر کردیم که از اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل دوازده مرد انتخاب نماید.

برای وضوح مختصری از بیان طبرسی رحمهٔ اللّه را در اینجا ترجمه مینمایم پس از هلاکت فرعون خدای تعالی بمصریان بنی

اسرائیل امر کرد که بروید بسوی اریحا از زمین شام و جبابره در آنجا ساکن بودند و بآنها گفت قرارگاه شما را آنجا قرار دادم، و بموسی امر نمود که از هر سبطی یک نفر نقیب بگیرد که نگهبان قومش باشد و عمل کند بآنچه باو امر شده به اینکه که بر جبابره خروج کنند و با آنها جنگ کنند و قائد در پیش آنها باشد و از بنی اسرائیل میثاق گرفت و نقباء را کفیل آنها قرار داد و با آنها حرکت کرد، پس وقتی بزمین آن جبابره نزدیک شدند، نقباء در مقام تجسّس برآمدند و دیدند در آنجا مردمان قوی بزرگ جثه میباشند پس برگشتند و بموسی خبر دادند، و موسی بآنها امر کرد که اینکه امر را مخفی دارید لکن آن نقباء بقومشان خبر دادند مگر کالب بن یوفنا از سبط یهودا و یوشع بن نون از سبط افرائیم بن یوسف و اینکه دو نفر از نقباء بودند

صفحه : ۲۸۰

و بقولی پنج نفر از نقباء اینکه مطلب را مخفی گردانیدند و باقی فاش کردند، و نقیب کسی را گویند که از حالات قوم تفتیش میکند مثل اینکه عریف کسی را گویند که معرّفی میکند.

(وَ قالَ اللّهُ إِنِّی مَعَکُم) یعنی من یاور شما و معین شمایم و شما را معزّز و مظفّر میگردانم و دستهای دشمن را از شما باز میدارم، و بقولی (و لقد اخذنا میثاقهم) یعنی از آنان پیمان گرفتیم بایمان و عدل و از بین آنها دوازده رئیس و ملک برگزیدیم که در بین آنها بعدالت عمل نمایند، و لام در (لَئِن أَقَمتُم) موطئه برای قسم است و (لَأُکَفِّرَنَّ) جواب قسم است و تماما شرط است برای (فَمَن کَفَرَ بَعدَ ذلِکَ مِنکُم) یعنی بعد از اخذ میثاق (فَقَد ضَلَّ) یعنی خطاء کرده و از راه واضح گمراه گردیده و در مورد مذمّت واقع گردیدند.

[جامع الجوامع] فَبِما نَقضِهِم مِیثاقَهُم لَعَنّاهُم وَ جَعَلنا قُلُوبَهُم قاسِیَةً حق تعالی باین آیه رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را تسلیت میدهد که اگر جهودان عصر تو عهد و پیمان تو را شکستند جهودان روزگار موسی علیه السّلام اینکه چنین کردند و من آنها را لعنت کردم و از رحمت خود دور گردانیدم و (ما) در (فَبِما) صله است و در آن نفی مأخوذ است یعنی چون نقض میثاق کردند (لَعَنّاهُم) یعنی نقض عهد آنها لعنت ما را بر خودشان ایجاب نمود و نیز قلبهای آنها را سخت گردانیدیم.

از حسن بصری است که گفته مقصود از لعن در آیه همان مسخ است در قوله تعالی (کُونُوا قِرَدَةً خاسِئِینَ) و چون بعضی از قرّاء (قسیّة) قرائت نموده بعوض (قاسِیَةً) میگوئیم که (قسیّة و قاسیة) دو لغتند بیک معنی مثل علیة و عالیة و زکیة و زاکیة، و از إبن عباس است که قاسیة یعنی دل آنها خشک و غلیظ گردید که بموعظه نرم نشود.

یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ عَن مَواضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ (کلم) جمع کلمة است مثل تمر تمرة و کلام جنس است و در معنی آیه

صفحه : ۲۸۱

دو قول نقل شده یکی در اثر قساوت قلبشان واژگون گردیده و معنی کلام را بد میکنند و دیگر آنکه کلام را تحریف میکنند یعنی از معنی خود تغییر میدهند قوله تعالی (وَ یَقُولُونَ هُوَ مِن عِندِ اللّهِ وَ ما هُوَ مِن عِندِ اللّهِ).

وَ نَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ یهودیان بسبب نقض میثاقشان و قساوت قلبشان فراموش کردند نصیب خودشان را از آنچه در کتابشان بآنها امر شده بود از متابعت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بپا داشتن حقوق.

وَ لا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلی خائِنَةٍ مِنهُم إِلّا قَلِیلًا مِنهُم فَاعفُ عَنهُم وَ اصفَح إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُحسِنِینَ (خائِنَةٍ) صفت است و موصوف محذوف است یعنی (فرقة خائنة) یا اینکه (خائِنَةٍ) بمعنی خائن است و (ها) را برای مبالغه آوردهاند، و خلاصه اینکه شاید خدای تعالی میخواهد بپیمبرش گوش زد نماید که خیانت و غدر عادت دیرینه یهودیان است، مگر کمی از آنها که خیانت نمیکنند مثل إبن سلام و اصحاب او که ایمان آوردند ای محمّد [ص] اگر ایمان آوردند تو از آنها درگذر.

و مفسـرین گفته‌اند اطلاق (فَاعفُ عَنهُم وَ اصفَح) بآیه (قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِاللّه) نسخ گردیده لکن (إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُحسِنِینَ) که علت امر بصلح و عفو است از کـافرین خیانت کار معلوم میشود که آیه نسـخ نشـده شایـد مواردش فرق میکنـد وَ مِنَ الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری أَخَذنا مِیثاقَهُم فَنَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ فَأَغرَینا بَینَهُمُ العَداوَةَ وَ البَغضاءَ إِلی یَومِ القِیامَةِ، تا آخر آیه بعد.

چون اینکه آیات ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست.

خلاـصه اینکه در اینکه آیـات خبر میدهـد که از جمـاعت نصـاری پیمـان گرفتیم چنانچه از یهودیان عهـد گرفتیم و اینکه گفتنـد ما نصاری میباشیم گفته‌اند برای اینکه بود که خود را بنصـران یا ناصره نسبت میدادند و آن قریه‌ئی بود که عیسی علیه السّلام در آن بود یا برای اینکه بود که میگفتند (نَحنُ أَنصارُ اللّهِ) و آنها نیز مثل

صفحه : ۲۸۲

یهودیان از آنچه در انجیل امر شده بود که ایمان آورند (بفارقلیط) که محمّد مرسل است صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عمل ننمودند اینکه بود که بشومی عملشان و نقض عهدشان بین خودشان عداوت انداختیم که آنطوری که گفته‌اند چند فرقه شدند «نسطوربه» که میگویند عیسی پسر خدا است «یعقوبیه» که میگویند خدا همان مسیح پسر مریم است است و «ملکائیه» که میگویند خدا سه تا است سومی «اللّه» و همه دشمن یکدیگرند و قول دیگر اینکه است که بین یهود و نصاری دشمنی انداختیم در تفسیر کشف الاسرار در ذیل آیه گفته قوله تعالی «یا أَهلَ الکِتابِ قَد جاءَکُم رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُم کَثِیراً. الی آخر» اینکه آیه وصف رسول خدا است و دلیل علم و حلم وی در آن پیدا است

فاظهار ما ابدی دلیل علمه و العفو عما اخفی برهان حلمه

آنچه از اسرار ایشان اظهار کرده دلیل است بر کمال نبوّت و صحت رسالت، و علم بی‌شبهت- و آنچه عفو کرد از آن نفاق که ایشان در دل داشتند و بظاهر خلاف آن مینمودند و رسول خدا [ص] از آن خبر داشت و پرده از روی آن بر نداشت- آن دلیل بر خلق عظیم و حلم کریم وی، و نشان کمال و حلم وی آنست که روزی در مسجد مدینه نشسته بود اعرابی از قبیله بنی سلیم در آمد و در میان جامه وی سوسماری پنهان کرده بود و با رسول خدا سخن درشت گفت، چنانچه اجلاف عرب گویند بی‌محابا، گفت یا محمّد [ص] به لات و عزی که من هرگز کسی از تو دروغ زن‌تر ندیده‌ام نه از مردان و نه از زنان، یا محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بلات و عزّی که در روی زمین بر من کسی از تو دشمن‌تر کسی نیست- عمر موقع خطاب حاضر بود از آن ناسزا که می‌شنید خشم گرفت- برخاست و گفت یا رسول اللّه دستوری ده تا اینکه دشمن خدا و رسول را بتیغ خویش سر بردارم و زمین را از نهاد وی پاک گردانم یا رسول اللّه آرام و سکون در دل عمر کی آید و در تو سخن ناسزا از زبان بیگانه بشنود رسول خدا نرمک فرا عمر گفت یا عمر ساکت باش، و او را یک ساعت بمن واگذار، آنکه روی فرا اعرابی کرد، گفت

صفحه : ۲۸۳

ای جوانمرد اینکه سخن بدین درشتی چرا میگوئی نمیدانی من در آسمان و زمین امینم- و پسندیده جهانیانم و دست مؤمنانم- و تیمار برایشانم مرا زشت مگو که نه خوب بود- اعرابی از آن درشتی لختی را کم کرد، گفت یا محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مرا ملامت مکن بر آنچه گذشت، بلات و عزی که بتو ایمان نیارم تا اینکه سوسمار براستی تو گواهی دهد، رسول خدا در آن سوسمار نگریست سوسمار بتواضع پیش آمد و سرک می‌جنبانید که چه میفرمائی یا محمّد، رسول گفت

« یا ضبّ من ربّک»

ای سوسمار خدای تو کیست، سوسمار بجواب فصیح جواب داد:
خدای من جبار کائنات است- خالق موجودات است- مقدر احیان و اوقات است دارنده زمین و سماوات است، فرمان و سلطان وی در آسمان و زمین و بحر و فضا و هوا رواست. آنگه گفت
«و من انا یا ضب»
ای سوسمار من کهام که تو را از اینکه پرسنده‌ام، گفت «انت رسول رب العالمین و خاتم النبیین و سیّد الاولین و الاخرین» تو رسول خدائی بجهانیان و خاتم پیمبران سرور و سالار عالمیان، و در قیامت شفیع عاصیان و مایه مفلسان.
اعرابی چون اینکه سخن بشنید در شورید پشت بداد تا رود، رسول خدا گفت ای اعرابی چنانچه آمدی باز میگردی و بدین خورسندی. گفت یا محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نه چنانچه آمدم باز میگردم. بدان خدای که جز وی خدائی نیست که چون درآمدم بر روی زمین در دلم از تو دشمن‌تر کسی نبود و اکنون که باز میگردم بر روی زمین از تو عزیزتر کسی نیست، پس رسول خدا بر وی اسلام عرضه کرد و مهری از اسلام بر دل وی نهاد- آنگه گفت یا اعرابی معیشت تو از چیست گفت بوحدانیّت اللّه و بنبوّت تو یا محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که در بنی سلیم از من درویش‌تر کسی نیست. رسول خدا یاران را گفت دهد وی را شتری تا من او را ضامن باشم بناقه‌ای از ناقه‌های بهشت. عبد الرحمن عوف بر پای خواست و گفت یا رسول اللّه ابی و امی بر من است که وی دهم ماده شترش بده ماهه آبستن.
از یحیی کهتر و از اعرابی مهتر سرخ موی آراسته چون عروسی همی آید خرامان رسول گفت تو شتر خویش صفت کردی تا من آنرا که ضمان کرده‌ام نیز صفت

کنم: شتری است اصل آن از مروارید- گردنش از یاقوت سرخ- دو بنا گوش وی از زمرد سبز- پاهایش از انواع جواهر- پالانش از سندس و استبرق- چون بر وی نشستی تو را میبرد تا بکنار حوض من. پس عبد الرحمن شتر بیاورد و بوی داد آنگه مصطفی گفت یا اخا سلیم خدای را عز و جل بر تو فریضه‌هائیست چون نماز و روزه و زکوة و حج. و نخستین چیزی نماز است تا تو را آن چندان بیاموزم که بدان نماز توانی کرد. اعرابی پیش رسول نشست و سوره الحمد و معوّذتین و سوره اخلاص آموخت. رسول بیاران نگریست گفت چه شیرین است ایمان و مسلمانی. چون با هیبت است اینکه دین حنیفی، دین پاک و ملت راست و کیش درست.
آنگه اعرابی را بر نشانید و باز گردانیده و گفت نگر تا خدا را بنده باشی و نعمتها را شاکر و بر بلاها صابر و بر مؤمنین مشفق و مهربان قَد جاءَکُم مِنَ اللّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ اشاره است تا نور توحید از موهبت الهی در دل بنده نتابد بجمال شریعت مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و در بیان کتاب و سنّت بینا نگردد- از آنکه نور بنور هم توان دید و روشنائی توان یافت- دیده‌ای که رمص«۱» بدعت دارد، نور سنّت کجا بیند، چشم نابینا از روشنائی آب چه بهره دارد.
[پایان] یا أَهلَ الکِتابِ قَد جاءَکُم رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُم کَثِیراً مِمّا کُنتُم تُخفُونَ مِنَ الکِتابِ خطاب باهل کتاب است که ای جماعت یهود و نصاری رسول ما برای شما آمد که برای شما ظاهر گرداند بسیاری از آنچه را که شما از روی عناد مخفی می‌کنید چون صفات محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که در کتابها بشما خبر داده شده و خدای تعالی در میگذرد از بسیاری از آنچه کرده‌اید و برای شما از جانب خدا آمد (نور) یعنی محمّد [ص] و کتاب روشن یعنی قرآن.

---

(۱) الرمص وسخ ابیض فی مجری الدمع من العین (المنجد)

صفحه : ۲۸۵

یَهدِی بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ یعنی هدایت میکند خدا بآن نور و قرآن کسی را که پیروی کند رضایت خدا را بایمان آوردن و خدا راههای سلامت را باو مینماید که آن طریق قرب بجوار رب العالمین است و موجب سلامتی از جمیع آفات است (وَ یُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذنِهِ) و نیز او را از تاریکیهای کفر و جهل بتوفیق و خواست او بسوی راه مستقیم که نزدیکترین راهها است بقرب حق تعالی او را راه‌نمائی مینماید و آن راهی است که هیچ کجی و اعوجاجی در آن یافت نمیگردد.

صفحه : ۲۸۶

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۷ تا ۲۶]

اشاره

لَقَد کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ المَسِیحُ ابنُ مَریَمَ قُل فَمَن یَملِکُ مِنَ اللّهِ شَیئاً إِن أَرادَ أَن یُهلِکَ المَسِیحَ ابنَ مَریَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَن فِی الأَرضِ جَمِیعاً وَ لِلّهِ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَینَهُما یَخلُقُ ما یَشاءُ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۱۷) وَ قالَتِ الیَهُودُ وَ النَّصاری نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ قُل فَلِمَ یُعَذِّبُکُم بِذُنُوبِکُم بَل أَنتُم بَشَرٌ مِمَّن خَلَقَ یَغفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ وَ لِلّهِ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَینَهُما وَ إِلَیهِ المَصِیرُ (۱۸) یا أَهلَ الکِتابِ قَد جاءَکُم رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُم عَلی فَترَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَن تَقُولُوا ما جاءَنا مِن بَشِیرٍ وَ لا نَذِیرٍ فَقَد جاءَکُم بَشِیرٌ وَ نَذِیرٌ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۱۹) وَ إِذ قالَ مُوسی لِقَومِهِ یا قَومِ اذکُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم إِذ جَعَلَ فِیکُم أَنبِیاءَ وَ جَعَلَکُم مُلُوکاً وَ آتاکُم ما لَم یُؤتِ أَحَداً مِنَ العالَمِینَ (۲۰) یا قَومِ ادخُلُوا الأَرضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللّهُ لَکُم وَ لا تَرتَدُّوا عَلی أَدبارِکُم فَتَنقَلِبُوا خاسِرِینَ (۲۱)

قالُوا یا مُوسی إِنَّ فِیها قَوماً جَبّارِینَ وَ إِنّا لَن نَدخُلَها حَتّی یَخرُجُوا مِنها فَإِن یَخرُجُوا مِنها فَإِنّا داخِلُونَ (۲۲) قالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذِینَ یَخافُونَ أَنعَمَ اللّهُ عَلَیهِمَا ادخُلُوا عَلَیهِمُ البابَ فَإِذا دَخَلتُمُوهُ فَإِنَّکُم غالِبُونَ وَ عَلَی اللّهِ فَتَوَکَّلُوا إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ (۲۳) قالُوا یا مُوسی إِنّا لَن نَدخُلَها أَبَداً ما دامُوا فِیها فَاذهَب أَنتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا إِنّا هاهُنا قاعِدُونَ (۲۴) قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَملِکُ إِلاّ نَفسِی وَ أَخِی فَافرُق بَینَنا وَ بَینَ القَومِ الفاسِقِینَ (۲۵) قالَ فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَیهِم أَربَعِینَ سَنَةً یَتِیهُونَ فِی الأَرضِ فَلا تَأسَ عَلَی القَومِ الفاسِقِینَ (۲۶)

صفحه : ۲۸۷

[ترجمه]

حقیقةً کافر شدند آنهائیکه گفتند همانا خدا مسیح پسر مریم است ای محمّد بگو پس کی است بتواند جلوگیری کند چیزی را اگر خدا بخواهد مسیح إبن مریم و مادرش را و هر کس که در زمین است هلاک گرداند- و مختص بخدا است پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است آنچه میخواهد میآفریند و خدا بر هر چیزی توانا است [۱۷]

یهود و نصاری گفتند که ما پسرهای خدا و دوستان او میباشیم (ای محمّد) بگو اگر چنین است پس چرا شما را برای گناهانتان عذاب میکند، بلکه شما بشری میباشید از آنچه خدا آفریده، هرکس را بخواهد میآمرزد و هرکس را بخواهد عذاب میکند و مختص بخدا است سلطنت آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است و بازگشت همه بسوی او است [۱۸]

ای اهل کتاب رسول ما بر شما آمد در موقعی که پیمبری نبود تا اینکه حقایق دین را برای شما بیان نماید تا شما نگوئید برای ما

رسولی نیامد که بما مژده دهد یا ما را بترساند، پس همانا آن رسول مژده دهنده و بیم‌دهنده برای شما آمد، و خدا بر هر چیزی توانا است [۱۹]

(ای محمّد) یاد کن وقتی را که موسی بقومش گفت ای جماعت نعمت خدا را یادآور شوید چون بین شما پیمبران قرار داد و شما را سلاطین روی زمین گردانید و بشما عطا کرد چیزی

صفحه : ۲۸۸

را که باحدی از عالمان زمانتان عطا ننموده بود [۲۰]

ای قوم من بسر زمین مقدسه آنچنانی که خدا برای شما نوشته وارد گردید و بر پشت خود بر نگردید که زیان‌کار خواهید گردید [۲۱]

قوم گفتند ای موسی همانا در آنجا گروه ستمکاران میباشند و ما هرگز داخل نمیگردیم تا وقتی که آن جماعت از آنجا خارج گردند و اگر از آنجا خارج گردند ما داخل خواهیم شد [۲۲]

دو نفر مرد خدا ترس که خدا بر آنها انعام کرده بود گفتند ای جماعت در اینکه درب داخل گردید وقتی که وارد گردید، شما از غلبه کننده‌گانید و بر خدا توکل نمائید اگر از مؤمنین میباشید [۲۳]

جماعت گفتند ای موسی ما هرگز و ابدا مادامیکه اینکه جباران در آنجا میباشند داخل نمیگردیم تو با پروردگارت برو و با آنها جنگ کنید ما در همین جا خواهیم نشست [۲۴]

موسی [ع] گفت ای پروردگار من، همانا من مالک نیستم مگر بر نفس خودم و برادرم پس بین ما و گنهکاران جدائی انداز [۲۵]

خدا فرمود (چون اینان مخالفت کردند) آن ارض مقدسه حرام است بر آنها چهل سال سرگردان و متحیّر میگردند در زمین تیه پس اندوهناک مباش بر کروه بیرون رفتگان از فرمان [۲۶]

.

صفحه : ۲۸۹

توضیح آیات

لَقَد کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ المَسِیحُ ابنُ مَریَمَ الخ خلاصه اینکه مفسرین گفته‌اند قائل باین قول جماعت یعقوبیه از عیسویان میباشند که میگفتند خدا مسیح پسر مریم است. و برای ابطال قول آنها برسولش امر فرموده که باینان بگو چگونه شما چنین گمان میکنید مخلوقی که قادر و توانا بر بقاء و حفظ خودش نیست اله عالم باشد در صورتی که از نیستی بهستی آمده و حادث گردیده زیرا که شکّی نیست که زائیده شده از مریم است و وجود مریم پیش از وجود او بوده پس حادث است و هر حادثی مسبوق بعدم است و نیز پس از حدوث مالک حیات و بقاء خود نیست بلکه هم محتاج بعلت محدثه و هم علت مبقیه میباشد و وجود هر مخلوقی بسته باراده خالق او است گویا خدای جلیل خطاب میکند بتمام مسیحیان چه آنهائیکه عیسی [ع] را خدا دانند یا آنهائیکه او را پسر خدا یا ثالث ثلاثه معرفی میکنند به اینکه که رجوع بعقل خود کنید که اگر خدا خواست عیسی پسر مریم و مادرش را هلاک گرداند یا مشیّتش بر اینکه تعلق گیرد که آنچه در زمین است هلاک و نابود گرداند چه کسی میتواند جلو قدرت او را بگیرد زیرا که آسمانها با آن عظمت و زمین با آن سعه و آنچه بین آنها است تماما ملک حق تعالی و در تصرف قدرت او است هر چه را اراده نمود میآفریند و هر چه را خواست اعدام مینماید هیچ مانع و رادعی جلوگیر قدرت و مشیّت و نفوذ حکم او نیست.

واقعا جای تعجب است چگونه انسان عاقل چنین توهّم میکند که آنکه از مادر متولد گردیده او خدا یعنی آفریننده کائنات باشد، شاید اینکه میگفتند مسیح پسر مریم خدا است مقصودشان اینکه نبود که آسمان و زمین و عالم را عیسی بن مریم آفریده و از عدم بوجود آورده و شاید نظر به اینکه که میدیدند عیسی کارهای خدائی میکند، مرده زنده میکند، کور مادرزاد را بینا میگرداند

صفحه : ۲۹۰

گمان میکردند از شدّت قرب با خدا متحد گردیده یا نعوذ باللّه خدا در او حلول نموده چنانچه مشرکین نیز گمان میکردند خدای تعالی تدبیر امور عالم را محول بآن چیزهائی که آلهه مینامیدند گردانیده البته هر کدام از اینها باشد خلاف است و آیه پاسخ تمام چنین گفتارهای رکیک را باحسن وجه داده و ارشاد بر اینکه است که همه بدانند که حق تعالی بقدرت تامّه و مشیّت کامله خود هر چه خواهد می‌آفریند و هر چه را خواهد اعدام میگرداند خودش متصرف در تمام امور است کسی را در امر خلقت تصرفی نیست و نظام عالم را واگذار بکسی ننموده وَ قالَتِ الیَهُودُ وَ النَّصاری نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ خدای تعالی برسولش خبر میدهد که یهودیان و نصرانیان چنان بخود مغرور شدند که گفتند ما از شدّت نزدیکی و قربمان بخدا پسرهای او و دوستان او هستیم.

از إبن عباس نقل میکنند که گفته سبب نزول آیه اینکه بود که وقتی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آنها را از عذاب خدا ترسانید، گفتند چگونه ما را میترسانی در صورتی که هر قدر زیاد گناه کنیم خدا ما را عقوبت نخواهد نمود زیرا که ما پسران او و دوستان اوئیم.

و از حسن بصری است که گفته اینکه گفتار آنها که ما پسرهای خدا و دوستان اوئیم از باب مبالغه است یعنی بقدری بخدا نزدیکیم همان طوری که پسر بپدر نزدیک است و بقدری خدا بر ما مهربان است که پدر بر فرزند و ما را عقوبت نخواهد نمود.

قُل فَلِمَ یُعَذِّبُکُم بِذُنُوبِکُم بَل أَنتُم بَشَرٌ مِمَّن خَلَقَ یَغفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ خدای تعالی در پاسخ دعوی آنها برسولش خطاب نموده که باینها بگو اگر چنین می‌باشید یعنی پسرهای خدا و دوستان او میباشید پس چگونه شما را برای گناهانتان عذاب میکند پدر اولادش را هرگز عذاب نمیکند.

صفحه : ۲۹۱

شاید مقصود آن عذابهائی باشد که در زمان حضرت موسی و نیز در زمان حضرت عیسی در اثر نافرمانی و مخالفت نمودن با موسی و عیسی علیهما السلام دامن‌گیر قومشان میشد (بَل) اضراب است یعنی چنین نیست که شما گمان کرده‌اید که امتیازی بین شماها و باقی افراد بشر باشد خدا هر کسی را بخواهد میآمرزد و هر کسی را بخواهد در اثر مخالفت عذاب میکند نسبت خدای عز و جل بتمام افراد بشر مساوی است اگر بیامرزد بفضل و کرم او است و اگر عذاب کند از روی عدل و استحقاق عبد است و مملکت آسمانها و زمین همه ملك او و در قبضه اقتدار او است کسی را در مملکت او تصرفی نیست.

یا أَهلَ الکِتابِ قَد جاءَکُم رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُم عَلی فَترَةٍ مِنَ الرُّسُلِ اصل کلمه فترة فتور است و بمعنی سستی است اشاره به اینکه روزگاری پیمبران نیامدند گویا سستی پدید گردید تا وقتی که نبی خاتم آمد زیرا پس از حضرت عیسی [ع] تا مدتی پیمبر مرسل نیامد بقولی مدت بین محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و عیسی بن مریم ششصد سال بود و بقول دیگر پانصد و پنجاه سال فاصله افتاد اینکه است که حق تعالی از راه امتنان بافراد بشر و اهل کتاب تذکر می‌دهد که پس از زمان فترة رسول خودمان را برای شما فرستادیم.

أَن تَقُولُوا ما جاءَنا مِن بَشِیرٍ وَ لا نَذِیرٍ فَقَد جاءَکُم بَشِیرٌ وَ نَذِیرٌ آیه تذکر می‌دهد که ما برای اتمام حجّت و احسان بیشتر رسول خودمان را فرستادیم که قاطع عذر شما باشد و نگوئید بر ما پیمبری نیامد که ما را از عذاب بترساند و بنعمتهای اخروی مژده دهد تا

اينكه از روى ترس از عقاب و وعده بثواب عمل نيك نمائيم و از خطاء اجتناب كنيم حال رسول ما آمد و شما را هم مژده بثواب داد و هم تهديد بعذاب نمود و خدا بر هر چيزى توانا است وَ إِذ قالَ مُوسى لِقَومِهِ يا قَومِ اذكُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَيكُم خداى تعالى در اينكه آيه برسولش يادآورى ميكند بعض نعمتهائى را كه ببنى اسرائيليان كرامت كرده و بيان مينمايد آن وقتى را كه موسى بقومش

صفحه : ۲۹۲

گفت ياد كنيد نعمتهائى را كه حق تعالى بشما عنايت نمود، و سه نعمت از نعمتهائى را كه بآنها عنايت كرده خاطر نشان مينمايد.

(إِذ جَعَلَ فِيكُم أَنبِياءَ) اول در شما پيمبرانى قرار داديم.

مفسرين گفته‌اند كه پيمبران بنى اسرائيل از سبط «لاوى» بودند و آنها آن هفتاد نفر مردانى بودند كه موسى آنها را از بين قوم خود برگزيد و با خود بمناجات برد و بصاعقه هلاك گرديدند و پس از آن زنده شدند و بعد از موسى عليه السّلام و هارون پيغام بران بودند.

دوم (وَ جَعَلَكُم مُلُوكاً) يعنى پس از آنكه شما بنده و در تحت اسارت فرعون و قبطيان بوديد شما را سلطان قرار داديم و مملكت مصر را در تصرف شما درآورديم، و بقولى (مُلُوكاً) يعنى شما را توانگر گردانيديم تا از يكديگر بى‌نياز گرديد.

سوم (وَ آتاكُم ما لَم يُؤتِ أَحَداً مِنَ العالَمِينَ) و بشما چيزى عطاء كرديم از شكافته شدن درياها و هلاكت دشمنانتان و منّ و سلوى و سايه انداختن ابر بر سر شما و غير اينها كه چنين نعمتهائى باحدى عطاء ننموده بوديم.

يا قَومِ ادخُلُوا الأَرضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّهُ لَكُم وَ لا تَرتَدُّوا عَلى أَدبارِكُم فَتَنقَلِبُوا خاسِرِينَ در اينكه مقصود از ارض مقدسه چه زمينى است بقولى ارض بيت المقدس است. و بقولى فلسطين و دمشق، و بقولى اردن، و بقول ديگر زمين شام است و بيت المقدس قرارگاه انبياء و مسكن مؤمنين بود آنهائيكه نامشان در لوح محفوظ نوشته شده كه ارض مقدسه براى آنها است.

موسى عليه السّلام بقومش توصيه فرمود كه اى جماعت در ارض مقدسه كه براى شما تعيين شده داخل شويد (وَ لا تَرتَدُّوا عَلى أَدبارِكُم) يعنى برنگرديد از زمينى كه مأمور بدخول آن شده‌ايد، و بعضى گفته‌اند يعنى رجوع نكنيد از فرمان خدا بنافرمانى كه اگر برگشتيد از زيان‌كاران در دنيا و آخرت خواهيد بود

صفحه : ۲۹۳

قالُوا يا مُوسى إِنَّ فِيها قَوماً جَبّارِينَ وَ إِنّا لَن نَدخُلَها حَتّى يَخرُجُوا مِنها فَإِن يَخرُجُوا مِنها فَإِنّا داخِلُونَ گفته‌اند پس از آنكه موسى عليه السّلام با قومش از دريا بيرون رفتند و خدا امر كرد كه بروند بزمين مقدسه چون بنهر اردن رسيدند ترسيدند از داخل شدن پس موسى دوازده نفر نقيب بجاسوسى فرستاد چون برگشتند و بموسى [ع] خبر دادند موسى بآنها گفت اينكه مطلب را پنهان داريد و اظهار نكنيد زيرا اگر اينان بشنوند ميترسند و پيش نميروند آنها رفتند و هر يك با تابعين خود گفتند چون بنى اسرائيل اينكه طور شنيدند كه در آنجا مردمان قوى هيكل ميباشند ترسيدند و گفتند برميگرديم بمصر، اينكه است كه خداى تعالى خبر ميدهد كه آن جماعت گفتند اى موسى ما هرگز داخل نميشويم مگر وقتى كه جبّارين از آن محلّ بيرون روند وقتى آنها بيرون رفتند ما داخل ميگرديم.

قالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذِينَ يَخافُونَ أَنعَمَ اللّهُ عَلَيهِمَا ادخُلُوا عَلَيهِمُ البابَ فَإِذا دَخَلتُمُوهُ فَإِنَّكُم غالِبُونَ آن دو نفر كه آيه از آنها خبر مى‌دهد گويند يكى يوشع بن نون بن افرائيم بن يوسف بوده و ديگر كالب بن يوقنا داماد موسى بخواهر وى مريم، و بعضى گفته‌اند كه يوشع از سبط إبن يامين بود و كالب از سبط يهودا و آن دو مرد آنهائى بودند كه از مخالفت نمودن امر خدا ميترسيدند و آنان كسانى بودند كه بآنها انعام كرده بود بتوفيق و يقين و آن دو مرد بجماعت گفتند در اينكه شهر برويد و باك نداشته باشد زيرا كه

اینکه جباران چشمهای قوی دارند و دلهای ضعیف و اگر ایمان دارید بر خدا اعتماد کنید و یقین داشته باشید که خدا شما را نصرت می‌دهد زیرا که خدای تعالی بموسی وعده مظفریّت داده و وعده خود را خلاف نخواهد نمود.

صفحه : ۲۹۴

قالُوا یا مُوسی إِنّا لَن نَدخُلَها أَبَداً ما دامُوا فِیها فَاذهَب أَنتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا إِنّا هاهُنا قاعِدُونَ جماعت گفتند ای موسی همانا مادامیکه اینکه جبارین در آنجا میباشند هرگز ما داخل نخواهیم گردید، و بقاء تفریع جمله (فَاذهَب) تا آخر را عطف بجلو داده که ای موسی تو با خدای خودت برو و با آنها جنگ کن ما همینجا می‌نشینیم.

بروایتی در سال حدیبیه که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با اصحاب برای طواف خانه کعبه رفته بودند و مشرکین مانع گردیدند و نگذاشتند حضرت رسول [ص] وارد مکه گردد حضرت فرمود من میروم و هدی خود را آنجا قربانی کنم و میخواست اصحاب خود را امتحان کند، مقداد اسود گفت و اللّه ما مثل قوم موسی بتو نمیگوئیم آنچه آنها بپیمبرشان گفتند (فَاذهَب أَنتَ وَ رَبُّکَ) برو تو و پروردگار تو، بلکه اگر امر کنی ما از طرف راست و چپ و پیش روی تو با دشمنانت جنگ میکنیم اگر در دریا روی در دریا آئیم اگر بر کوه روی با تو بر کوه میآئیم و اگر ما را بجنگهای سخت بری با تو میآئیم، صحابه چون سخنان مقداد را شنیدند گفتند ما نیز چنینیم رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شاد گردید، و موسی [ع] وقتی دید قوم مخالفت نمودند و از رفتن بارض مقدسه اباء کردند.

قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَملِکُ إِلّا نَفسِی وَ أَخِی فَافرُق بَینَنا وَ بَینَ القَومِ الفاسِقِینَ موسی [ع] در مقام مناجات عرض میکند ای پروردگار من همانا من بر کسی مالک نیستم مگر بر خود و برادرم بین ما و جماعت فاسقین جدائی انداز.

آیه دلیل بر اینکه است که آنهائیکه چنین گفتند منافق و فاسق بودند، مفسرین گفته‌اند خدای تعالی بموسی علیه السّلام وحی کرد که اینکه جماعت فاسقند و آیات ما را تصدیق نخواهند کرد اگر خواهی همه را هلاک میگردانم و جماعت دیگری آورم، موسی [ع] گفت اگر اینها را هلاک گردانی جماعت نادان که در شهرها میباشند و از اینکه حال بی‌خبرند گویند موسی جماعتی را از شهر بیرون

صفحه : ۲۹۵

برد و بآنان وعده داد که شما را بشهر میبرم و قوم خود را هلاک گردانید و تو آمرزنده و بخشنده‌ئی اینها را ببخش و هلاک نگردان، بموسی علیه السّلام وحی شد که بدعای تو از هلاک کردن آنها گذشتم لکن آنها را معذّب میگردانم که تا چهل سال در اینکه بیابان بمانند.

قالَ فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَیهِم أَربَعِینَ سَنَةً یَتِیهُونَ فِی الأَرضِ فَلا تَأسَ عَلَی القَومِ الفاسِقِینَ پس از آنکه بدعای موسی [ع] خدای جلیل از هلاک گردانیدن آنها گذشت گفت بپاداش عمل آنها آن ارض مقدسه را بر آنان حرام گردانیدم که تا چهل سال دیگر در آن حیران و سرگردانند و تا چهل سال دیگر نتوانند از آنجا بیرون آیند.

گفته‌اند آن بیابان دوازده فرسخ طول داشت و شش فرسخ عرض و موضع آن تیه میان فلسطین و ایله مصر بود و آن جماعتی که مخالفت کردند از صبح براه می‌افتادند تا شبانگاه و شبانگاه بهمان منزل اول بودند، و بقولی در روز محبوس بودند و شبها راه میرفتند پس بموسی علیه السّلام نالیدند و موسی دعاء کرد خداوند (من) ترنجبین و (سلوی) مرغ بریان کرده برای آنان فرو فرستاد، و چون آب خواستند موسی [ع] دعا کرد دوازده چشمه از آن سنگ سپید که از طور با خود برده بود آب روان گردید- اینکه است قوله تعالی (قَد عَلِمَ کُلُّ أُناسٍ مَشرَبَهُم) آن جماعتی که در بیابان تیه مردند ششصد هزار مرد مقاتل بودند از آن جماعت فقط دو نفر

نجات یافتند: یوشع بن نون و کالب بن یوقنا. گفته‌اند موسی علیه السّلام یوشع بن نون را بر بنی اسرائیل خلیفه گردانید پس از آنکه مدت چهل سال تمام گردید یوشع لشکری فراهم کرد از بنی اسرائیل آنهائیکه معصیت نکرده بودند به اریحا برد و با جبارین جنگ کردند و ربّ العالمین بدست آنها فتح داد و همه را کشتند و مملکت را تصرف نمودند.

و بقولی موسی و هارون علیهما السّلام از تیه بیرون آمدند و فتح اریحا

صفحه : ۲۹۶

و قتل جباران بدست موسی [ع] شد- و دلیل بر اینکه قول اجماع علماء است که قتل عوج بن عناق بدست موسی علیه السّلام شد.

[سوره المائدة (۵): آیات ۲۷ تا ۳۴]

اشاره

وَ اتلُ عَلَیهِم نَبَأَ ابنَی آدَمَ بِالحَقِّ إِذ قَرَّبا قُرباناً فَتُقُبِّلَ مِن أَحَدِهِما وَ لَم یُتَقَبَّل مِنَ الآخَرِ قالَ لَأَقتُلَنَّکَ قالَ إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ المُتَّقِینَ (۲۷) لَئِن بَسَطتَ إِلَیَّ یَدَکَ لِتَقتُلَنِی ما أَنَا بِباسِطٍ یَدِیَ إِلَیکَ لِأَقتُلَکَ إِنِّی أَخافُ اللّهَ رَبَّ العالَمِینَ (۲۸) إِنِّی أُرِیدُ أَن تَبُوءَ بِإِثمِی وَ إِثمِکَ فَتَکُونَ مِن أَصحابِ النّارِ وَ ذلِکَ جَزاءُ الظّالِمِینَ (۲۹) فَطَوَّعَت لَهُ نَفسُهُ قَتلَ أَخِیهِ فَقَتَلَهُ فَأَصبَحَ مِنَ الخاسِرِینَ (۳۰) فَبَعَثَ اللّهُ غُراباً یَبحَثُ فِی الأَرضِ لِیُرِیَهُ کَیفَ یُوارِی سَوأَةَ أَخِیهِ قالَ یا وَیلَتی أَ عَجَزتُ أَن أَکُونَ مِثلَ هذَا الغُرابِ فَأُوارِیَ سَوأَةَ أَخِی فَأَصبَحَ مِنَ النّادِمِینَ (۳۱)

مِن أَجلِ ذلِکَ کَتَبنا عَلی بَنِی إِسرائِیلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفساً بِغَیرِ نَفسٍ أَو فَسادٍ فِی الأَرضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً وَ مَن أَحیاها فَکَأَنَّما أَحیَا النّاسَ جَمِیعاً وَ لَقَد جاءَتهُم رُسُلُنا بِالبَیِّناتِ ثُمَّ إِنَّ کَثِیراً مِنهُم بَعدَ ذلِکَ فِی الأَرضِ لَمُسرِفُونَ (۳۲) إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسعَونَ فِی الأَرضِ فَساداً أَن یُقَتَّلُوا أَو یُصَلَّبُوا أَو تُقَطَّعَ أَیدِیهِم وَ أَرجُلُهُم مِن خِلافٍ أَو یُنفَوا مِنَ الأَرضِ ذلِکَ لَهُم خِزیٌ فِی الدُّنیا وَ لَهُم فِی الآخِرَةِ عَذابٌ عَظِیمٌ (۳۳) إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا مِن قَبلِ أَن تَقدِرُوا عَلَیهِم فَاعلَمُوا أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۳۴)

صفحه : ۲۹۷

[ترجمه]

ای پیمبر بر اهل کتاب داستان دو پسر آدم (هابیل و قابیل) بحق بخوان وقتی که بقربانی تقرب جستند از یکی از آنها (هابیل) قبول گردید و از دیگر (قابیل) قبول نشد (قابیل بهابیل) گفت قسم بخدا که تو را میکشم (هابیل گفت) همانا جز اینکه نیست که خدا اعمال پرهیزکاران را قبول میکند [۲۷]

اگر تو دستت را بسوی من باز کنی برای کشتن من دستم را برای کشتن تو باز نمیکنم همانا من از خدا که پروردگار عالمیان است میترسم [۲۸]

بحقیقت میخواهم گناه کشتن من و مخالفت تو بتو باز گردد پس تو از اهل جهنّم باشی و عذاب آتش پاداش ستمکاران است [۲۹]

پس از آن بر قابیل نفسش غالب گردید و برادرش را کشت و از زیان‌کاران گردید [۳۰]

پس از آن حق تعالی کلاغی مأمور گردانید که زمین را بکند و بقابیل بنماید که چگونه جسد برادرش را بپوشاند (قابیل) گفت ای وای بر من چگونه عاجز بودم که مثل اینکه کلاغ جسد برادرم را بپوشانم پس از آن از جمله پشیمان شدگان گردید [۲۱]

برای همین بود که ما بر بنی اسرائیل حکم نمودیم که همانا کسیکه نفسی را بدون اینکه کسی دیگر را کشته باشد و بدون اینکه در زمین فساد کرده باشد بکشد گویا تمام مردم را کشته و کسیکه یک نفر را احیاء کند مثل اینکه است که تمام مردم را احیاء

صفحه : ۲۹۸

نموده و همانا بحقیقت پیمبران ما با معجزات بر بنی اسرائیل آمدند پس از آن بسیاری از آنان در فساد اسراف نمودند [۳۲]
همانا جزاء آنهائیکه با دوستان خدا و رسول بجنگ برخیزند و در فساد کردن در زمین سعی نمایند آنست که آنها را بکشند یا بدار زننـد یا دسـتها و پاهای آنها را برخلاف یکدیگر قطع کنند یا آنها را از زمین نفی و تبعید کنند اینکه است خواری و رسوائی و ذلّت دنیای آنها و در آخرت برای آنها عذاب بزرگ آماده شده [۳۳]
مگر آنهائیکه پیش از آنکه بر آنان دست یابید توبه کردند بدانید که خدا آمرزنده و مهربان است [۳۴]
.

صفحه : ۲۹۹

توضیح آیات

اشاره

وَ اتل ُعَلَیهِم نَبَأَ ابنَی آدَمَ بِالحَقِّ إِذ قَرَّبا قُرباناً فَتُقُبِّل َمِن أَحَدِهِما وَ لَم یُتَقَبَّل مِن َالآخَرِ خدای جلیل برسولش امر فرموده که داستان دو پسـر آدم را بر مردم بحق و درستی بخوان، دو پسر آدم علیه السّـلام یکی هابیل و دیگری قابیل بود و آدم را چهل فرزنـد در بیست بطن آمـد و هر بطن پسری و دختری. مگر شـیث که مفرد بود و دختری بـا او نبود. و اول فرزنـدان او قابیـل بود و بـا او دختری بنـام اقلیمیـا. بطن دوم هابیـل توأم بـالیوذا. و آخر فرزنـدان او عبـد المغیث بود و توأم با امهٔ المغیث بود و پروردگار عالمیان در نسل آدم برکت داد و گفته‌انـد حوّا بیست بطن حامله شـد هر بطن بپسری و دختری و اولادان او چهل نفر شدنـد و برای اینکه نسل بشـر زیاد شود آدم مأمور گردیـد که دختر هر بطنی را بپسر بطن دیگر ازدواج نمایـد و اولادان او زیاد شدنـد چنانچه گویند آدم علیه السّـلام چهل هزار اولاد و اولادان آنها را دید و چون اقلیمیا که هم بطن قابیل بود بامر خدا برای هابیل تزویج کرد و لیوذا که هم بطن هابیل بود برای قابیل تزویج نمود چون اقلیمیا بسیار وجیهه و زیبا بود و لیوذا هم بطن هابیل چندان وجیهه و خوش صورت نبود قابیل حسد برد و گفت چرا خواهر مرا بمن نمیدهی آدم [ع] گفت حکم خدا چنین است قابیل قبول ننمود و به آدم گفت اینکه رأی تو است نه حکم خدا.
آدم گفت اکنون هر یک قربانی کنید قربانی هر کس پذیرفته گردید اقلیمیا مال او باشد- گویند هابیل گوسـفندانی داشت و شـبانی میکرد و قابیل برزگر بود کشاورزی میکرد- هابیل در میان گوسـفندان یک میش نیکو که میان گله معروف بود برای قربانی حاضـر کرد و نام آن زریق بود و قابیل دسته‌ئی از حشیش و خوشه‌های بی‌مغز آورد و هر دو بر سر کوه گذاشتند، و آدم رفته بود مکه.

صفحه : ۳۰۰

قابیل در دل داشت خواه قربانی قبول شود یا نشود خواهر خود را بزنی بهابیل نمیدهم- هابیل در دل رضا و تسـلیم داشت پس آتشی

سفید از آسمان آمد و نخست نزد قربانی هابیل فرود آمد و بدور قربانی هابیل گشت و او را گرفت و خورد و در آن وقت اینکه طور بود که اگر قربانی کسی قبول میشد آتشی باین صفت از آسمان فرود میآمد و اوّل روی بصاحب قربانی مینمود و پس از آن اگر قربانی را میخورد اینکه علامت قبول شدن قربانی بود و اگر نمیخورد علامت ردّ قربانی در اینجا آتش قربانی هابیل را خورد و قربانی قابیل را رها کرد. گفته‌اند آن برّه میشی که هابیل قربانی کرد همان بود که خدا او را در بهشت نگاه داشت و برای قربانی اسماعیل علیه السّلام فرستاد.

و گفته‌اند در اینکه داستان تزویج و ازدواج اولادان آدم از علماء کسی خلاف آنرا نگفته لکن از معاویهٔ بن عمّار روایت کرده‌اند که از حضرت صادق علیه السّلام در اینکه موضوع سؤال شد فرمود: معاذ اللّه که آدم دختر خود را بپسر خود دهد اگر آدم چنین کرده بود روا بود که مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز بکند زیرا که دین هر دو یکی است، امّا پروردگار برای اینکه نسل بشر زیاد شود حوریه‌ئی بصورت انسی بزمین فرستاد و در وی رحم آفرید و به آدم وحی فرستاد که او را بهابیل بدهد و دختری از اولاد جان بصورت انسی درآورد و وحی کرد که او را بقابیل بدهد اینکه بود که قابیل را خشم گرفت و به آدم گفت من پسر بزرگ توأم و هابیل پسر کهین است چرا حوریه را بوی دهی و من باو سزاوارترم، آدم گفت (إنَّ الفَضلَ بِیَدِ اللّهِ) او را دهد که او خواهد. قابیل گفت اینکه رأی تو بود نه امر خدا، آدم گفت اکنون قربانی کنید قربانی هر کدام قبول گردید حوریه مال او است.

وقتی قربانی هابیل پذیرفته شد و قربانی قابیل مردود گردید قابیل بر برادرش حسد برد با او کینه کرد و آن حسد و کینه را در دل داشت تا روزی که آدم برای زیارت کعبه مکه رفت، وقتی آدم غائب گردید قابیل نزد هابیل رفت

صفحه : ۳۰۱

در حالیکه هابیل گلّه میچرانید- گفت ای هابیل الان تو را میکشم برای اینکه قربانی مرا ردّ کردند و قربانی تو قبول گردید و خواهر من که با جمال است بتو میدهند و خواهر تو که بی‌جمال است بمن میدهند. هابیل گفت (قالَ إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ المُتَّقِینَ، لَئِن بَسَطتَ إِلَیَّ یَدَکَ لِتَقتُلَنِی ما أَنَا بِباسِطٍ یَدِیَ إِلَیکَ لِأَقتُلَکَ) هابیل در پاسخ قابیل گفت همانا خداوند اعمال پرهیزگاران را قبول میکند گفته‌اند چون هابیل فهمید قابیل اراده قتل او را دارد اگر چه هابیل قوی‌تر از قابیل بود و میتوانست از خود دفاع کند لکن قلب سلیم و پارسائی او مانع بود که باو دست دراز کند و او را بکشد، لکن بتضرع و نصیحت قابیل برآمد که شاید از اینکه کار قبیح منصرف گردد و گفت از کشتن من چه سودی میبری مگر اینکه خوار و ذلیل گردی.

إِنِّی أَخافُ اللّهَ رَبَّ العالَمِینَ، إِنِّی أُرِیدُ أَن تَبُوءَ بِإِثمِی وَ إِثمِکَ فَتَکُونَ مِن أَصحابِ النّارِ من از پروردگار عالمیان میترسم که دست بسوی تو دراز کنم میخواهم گناه کشتن من و عمل خودت بخودت باز گردد و از یاران جهنّم گردی فَطَوَّعَت لَهُ نَفسُهُ قَتلَ أَخِیهِ فَقَتَلَهُ فَأَصبَحَ مِنَ الخاسِرِینَ چون اینکه آیه و آیه بعد ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست خلاصه آیه خبر میدهد که نفس قابیل بر وی غالب گردید و برادرش را کشت و از زیان‌کاران گردید و گفته‌اند در آن وقت هابیل بیست ساله بود و پس از کشتن او متحیّر ماند که جسد برادرش را چگونه مخفی گرداند وی را بر پشت خویش گرفت و هشتاد روز با خود میگردانید و بروایتی سه روز چنین کرد پس از آن بامر پروردگار عالمیان دو کلاغ با هم چنگ کردند و یکی دیگری را کشت و پس از آن بمنقار و چنگ خود حفره‌ئی کند و جسد کلاغ کشته شده را دفن نمود وقتی قابیل چنین دید گفت ای وای بر من آیا عاجز شدم از اینکه

صفحه : ۳۰۲

بوده باشم مثل اینکه کلاغ پس بدن برادرم را دفن کنم (فَأَصبَحَ مِنَ النّادِمِینَ) پس قابیل از جمله پشیمان شدگان گردید. گویند

پشیمانی قابیل نه برای کشتن برادرش بود بلکه برای اینکه بود که چرا چند روزی جسد برادرم را بدوش کشیدم و او را زیر خاک نکردم.

مِن أَجلِ ذلِکَ کَتَبنا عَلی بَنِی إِسرائِیلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفساً بِغَیرِ نَفسٍ أَو فَسادٍ فِی الأَرضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- إبن عباس گفته کسیکه نبیّ یا امام عادلی را بکشد مثل اینکه است که تمام مردم را کشته باشد زیرا که قوام خلق بپیغمبر باشد یا بامام.

۲- مجاهد گفته کسیکه نفس بی‌گناهی را بکشد در عذاب مثل اینکه است که همه مردم را کشته باشد زیرا همان طوری که کشنده تمام مردم مستحق دوزخ است همین طور کشنده یک نفر بی‌گناه مستوجب جهنّم و عذاب است، بقول دیگر کشنده یک نفر در استحقاق عذاب مثل کسی ماند که همه مردم را کشته باشد نه در اندازه عذاب.

و از مفسرین توجیهات دیگری نقل شده که حاجتی بذکر آن نیست. و بهترین توجیهات همان است که از إبن عباس نقل شد برای اینکه آن نفسی که از جهت عظمت و بزرگی مطابق تمام نفوس بشمار میآید چنین نفس شریفی را اگر کسی بکشد گویا تمام نفوس را کشته بلکه اگر مؤمن بی‌گناهی را بکشد.

و اینکه بنی اسرائیل را اختصاص بذکر گردانیده و لو اینکه اینکه حکم بر همه یکسانست شاید برای اینکه بوده که هم در زمین فساد میکردند و هم قتل نفس مینمودند و بنا بر آنچه گفته‌اند هفتاد نفر از انبیاء زمانشان را کشتند.

و میتوان گفت چون مؤمنین از جهت اتحادشان در ایمان گویا نفس واحده میباشند چنانچه فرموده (إِنَّمَا المُؤمِنُونَ إِخوَةٌ) یک فرد آنها هرگاه بستم و بدون قصاص کشته شود گویا ایذاء او بتمام مؤمنین سرایت مینماید اینکه است که آیه

صفحه : ۳۰۳

میفرماید کسیکه یک نفر (از مؤمنین را) بکشد گویا همه را کشته یعنی بهمه لطمه وارد نموده.

وَ مَن أَحیاها فَکَأَنَّما أَحیَا النّاسَ جَمِیعاً یعنی کسیکه نفسی را زنده کند و چون انسان دارای روح و بدن است زنده کردن او میشود از جهت بدن باشد مثل اینکه کسی را از دست دشمن برهاند یا از غرق یا از خطر دیگر که در شرف آنست او را نجات دهد و زنده کردن روح اینکه است که کسی را از ظلمت کفر بایمان آرد یا طریق هدایت را بر وی بازگرداند مثل اینکه است که تمام مردم را زنده کرده و حیات حقیقی همان حیات ایمان و علم است که زندگی دل است اگر دل یک نفر از افراد بشر زنده شد ممکن است در اثر آن دلهائی زنده گردند. اینکه است سر اینکه در آن حدیث مشهور که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرموده

(من سنّ سنّة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیمة و من سنّ سنّة سیّئة فعلیه و زرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة)

. إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسعَونَ فِی الأَرضِ فَساداً أَن یُقَتَّلُوا أَو یُصَلَّبُوا الخ چون اینکه آیات نوشته و ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست خلاصه آیه برای جلوگیری از فساد امر فرموده که آنهائی که در مقام جنگ‌جوئی با دوستان خدا و رسول او میباشند و قاطعان و راهزنان طریقند و راه مردم را از حج و از اعمال دیگر می‌بستند اینکه است که باید کشته شوند و بدار زده شوند یا دست و پای آنها قطع شود.

سدی گفته آیه در باره قومی از اهل کتاب نازل گردیده که آنها با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله عهد بسته بودند و آن عهد را شکستند و راهزنی پیش رفتند اینکه است که برای جلوگیری از فساد امر فرموده که یا هر کس مثل اینها در مقام محاربه با دوستان

خدا و رسول باشند آنان را بگیرید و بکشید یا بدار زنید یا دست و پای

صفحه : ۳۰۴

آنها را بر خلاف یک دیگر قطع کنید و آنها را از زمین براندازید تا ریشه فساد بخشکد- مگر آنهائیکه پیش از آنکه در دست شما افتند و در موقع مجازات واقع گردند توبه کردند که دیگر آنها را مجازات نکنید زیرا که خداوند آمرزنده و مهربان است.

صفحه : ۳۰۵

[سوره المائدة (۵): آیات ۳۵ تا ۴۱]

اشاره

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ابتَغُوا إِلَیهِ الوَسِیلَةَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ (۳۵) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَو أَنَّ لَهُم ما فِی الأَرضِ جَمِیعاً وَ مِثلَهُ مَعَهُ لِیَفتَدُوا بِهِ مِن عَذابِ یَومِ القِیامَةِ ما تُقُبِّلَ مِنهُم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ (۳۶) یُرِیدُونَ أَن یَخرُجُوا مِنَ النّارِ وَ ما هُم بِخارِجِینَ مِنها وَ لَهُم عَذابٌ مُقِیمٌ (۳۷) وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ فَاقطَعُوا أَیدِیَهُما جَزاءً بِما کَسَبا نَکالاً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۳۸) فَمَن تابَ مِن بَعدِ ظُلمِهِ وَ أَصلَحَ فَإِنَّ اللّهَ یَتُوبُ عَلَیهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۳۹)
أَ لَم تَعلَم أَنَّ اللّهَ لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ وَ یَغفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۴۰) یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لا یَحزُنکَ الَّذِینَ یُسارِعُونَ فِی الکُفرِ مِنَ الَّذِینَ قالُوا آمَنّا بِأَفواهِهِم وَ لَم تُؤمِن قُلُوبُهُم وَ مِنَ الَّذِینَ هادُوا سَمّاعُونَ لِلکَذِبِ سَمّاعُونَ لِقَومٍ آخَرِینَ لَم یَأتُوکَ یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ مِن بَعدِ مَواضِعِهِ یَقُولُونَ إِن أُوتِیتُم هذا فَخُذُوهُ وَ إِن لَم تُؤتَوهُ فَاحذَرُوا وَ مَن یُرِدِ اللّهُ فِتنَتَهُ فَلَن تَملِکَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَیئاً أُولئِکَ الَّذِینَ لَم یُرِدِ اللّهُ أَن یُطَهِّرَ قُلُوبَهُم لَهُم فِی الدُّنیا خِزیٌ وَ لَهُم فِی الآخِرَةِ عَذابٌ عَظِیمٌ (۴۱)

صفحه : ۳۰۶

[ترجمه]

ای اهل ایمان از مخالفت امر خدا بپرهیزید و بسوی خدا وسیله‌ئی بجوئید و در راه او جهاد کنید شاید شما رستگار گردید [۳۵]

همانا کسانی که کافر شدند اگر آنها تمام آنچه در زمین است و مثل آنرا هم با آن دارا باشند و بخواهند از عذاب قیامت فدا بدهند از آنان قبول گردیده نمیشود و عذاب دردناک برای آنان آماده شده [۳۶]

کافرین اراده میکنند از آتش بیرون روند و آنان از بیرون شدگان نمیباشند و عذاب آنها دائم و پایدار است [۳۷]

دست مرد دزد و زن دزد را قطع نمائید پاداش و نکبت آنچیزی است که عمل کردند و اینکه عقوبت از جانب خدا امر شده و خدا غالب و حکیم است [۳۸]

پس از آن هر کس بعد از دزدی توبه کرد و صاحب مال را راضی گردانید همانا خدا توبه او را قبول میکند زیرا که او آمرزنده و مهربان است [۳۹]

آیا ندانستی که برای خدا و ملک او است آسمانها و زمین هر کس را بخواهد عذاب میکند و هر کس را بخواهد میآمرزد و خدا بر هر چیزی توانا است [۴۰]

ای رسول مسارعت کننده‌گان در کفر تو را محزون نگردانند، از آنکسانیکه بزبانشان گفتند ایمان آوردیم و قلبشان ایمان نیاورده و بعضی از یهودیها قول تو را استماع میکنند برای اینکه بتو دروغ بندند و آنرا بشنوانند بقوم دیگر که نزد تو نیامده‌اند و آنان سخن را از جای خودش تحریف میگردانند و میگویند اگر حکم قرآن اینکه طور که ما خواهیم از خدا آمد بپذیرید و گر نه از آن دوری کنید. و هر کس را که خدا بآزمایش و رسوائی انداخت تو هرگز از خدا مالک نتوانی شد چیزی که بآن فتنه را از آنها دفع کنی، آن جماعت کسانی میباشند که خدا اراده ننموده که قلبهای آنها را طاهر گرداند و برای آنها در دنیا خواری و رسوائی است و در آخرت عذاب بزرگ برای آنان آماده شده [۴۱]

.

صفحه : ۳۰۷

(توضیح آیات)

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ابتَغُوا إِلَیهِ الوَسِیلَةَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ خطاب بمؤمنین است که شمائی که ایمان آورده‌اید بپرهیزید از سخط خدا و بسوی قرب او وسیله بجوئید و در راه او با جان و مال خود مجاهده و کوشش نمائید شاید رستگار گردید.

توسّل بمعنی تقرّب است، مثل اینکه گفته میشود (توسلت الی فلان) یعنی باو نزدیکی جستم و گفته‌اند معنی وسیله محبّت است (وَ ابتَغُوا إِلَیهِ الوَسِیلَةَ) یعنی (تحبّبوا الی اللّه) ای شما که مؤمنانید کاری بکنید که محبوب خدا گردید و بوی نزدیکی جوئید باخلاص اعمال و اجتناب از محارم و احسان بخلق و از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله حدیث میکنند که فرموده از خدا برای من وسیله بخواهید و آن درجه‌ئی است در بهشت که باو نمیرسد مگر یک عبد و امیدوارم که من آن عبد باشم. و نیز از علی علیه السّلام روایت شده که فرموده در بهشت دو لؤلؤ میباشد از زمین بهشت تا باطن عرش یکی سفید و دیگری زرد و در هر یکی هفتاد غرفه است آنکه سفید است وسیله محمّد و آل او علیه السّلام است و آنکه زرد است وسیله ابراهیم خلیل علیه السّلام و اهل بیت او است.

انس بن مالک از پیغمبر [ص] روایت کرده که «وسیله» حجابی است میان بنده و خدا یعنی رحمت و ثواب او و آن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است وقتی بنده باو توسّل کند حجاب را از میان بردارند.

[ابو الفتوح] در کشف الاسرار گفته خدای جلّ جلاله گفت «وَ ابتَغُوا إِلَیهِ الوَسِیلَةَ» وسیلت نزدیکی است و نزدیکی سبب پیوستگی و رسته‌گی است، وسیلت آن وسائط است که میان بنده و مولی دوستی را نشانست و سبب اتصال بین آنها عیانست آن چیست که وسلت و اتصال بآن است. بزرگ داشتن امر و شکوه داشتن

صفحه : ۳۰۸

نهی و شفقت بر خلق و خدمت حق، و کوشیدن در ابواب نوافل و عمارت کردن جان و دل و کوشیدن در نوافل بسه چیز توان: یکی نظر اللّه بیاد داشتن. دوم روزگار خود از ضایعی دریغ داشتن- سوم درویشی خویش در موقف عرض بشناختن چون نظر اللّه یاد داری از متقیانی. چون روزگار خود را از ضایعی دریغ داری از عابدانی. چون درویشی خویش در موقف عرض بشناسی از خاشعانی.

عمارت دل بسه چیز توان: بشنیدن علم و کم آمیختن با خلق و کوتاهی امل، تا در سماع علمی در حلقه فرشتگانی، تا از خلق برکناری در شماره معصومانی تا با کوتاهی امل باشی از جمله صدّیقانی.

(وَ ابتَغُوا إِلَيهِ الوَسِيلَةَ) میگوید بخدا نزدیکی جوئید شما که عابدانید، بفضائل. شما که عالمانید، بدلائل. شما که عارفانید، بترک وسائل.

وسیلت عابدان چیست (التّائِبُونَ العابِدُونَ الخ) وسیلت عالمان چیست (أَ وَ لَم يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ) وسیلت عارفان چیست (قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرهُم) وسیلت عابدان معاملت است. وسیلت عالمان مکاشفت است. وسیلت عارفان معاینت است. وسیلت عابدان راستی است. وسیلت عالمان دوستی است وسیلت عارفان نیستی است.

[پایان] إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَو أَنَّ لَهُم ما فِي الأَرضِ جَمِيعاً وَ مِثلَهُ مَعَهُ لِيَفتَدُوا بِهِ مِن عَذابِ يَومِ القِيامَةِ ما تُقُبِّلَ مِنهُم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ در آیه دیگر حکایهٔ از جهنمیان است که (رَبَّنا أَخرِجنا مِنها) و گویا آیه پاسخ خواهش آنها است که فرضا اگر آنها مالک تمام روی زمین بودند و آنچه در زمین است مثل آن فدا میدادند از آنان قبول گردیده نمیشد زیرا که برای آنها عذاب دردناک آماده گردیده و آن جهنّمی است که خودشان (بِما قَدَّمَت أَيدِيهِم) قبلا بدست خودشان پیش فرستادند.

در جای دیگر نیز حکایهٔ از جهنمیان است (رَبَّنا أَخرِجنا مِنها) که آنان التجاء مینمایند که پروردگارا ما را از جهنّم بیرون آر و از عقوبت برهان، بعضی گفته‌اند

صفحه : ۳۰۹

که پس از هزار سال بآنها گفته میشود (اخسَؤُا فِيها وَ لا تُكَلِّمُونِ) يُرِيدُونَ أَن يَخرُجُوا مِنَ النّارِ وَ ما هُم بِخارِجِينَ مِنها وَ لَهُم عَذابٌ مُقِيمٌ اینکه دو آیه بیان حال کفار است زیرا که اول آیه فرموده (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) معلوم میشود خلود در جهنّم مخصوص بکافرین است نه مؤمن و بعض اخبار شاهد بر اینکه است، امّا کسیکه خدا را بوحدت ستایش نمود و در دل معتقد باصول دیانت شد و لو گنهکار باشد چنانچه از احادیث استفاده میشود اگر بشفاعت شافعین یا بعض جهات دیگر مورد عفو حق تعالی واقع نگردید اگر جهنّم برود برای پاک گردیدن روح مجرد او است که از قذارات گناه پاک گردد زیرا مادامی که ایمان در قلب باقی است هنوز لایق فضل و احسان حق تعالی هست، اما کافر چون در اثر کفر جوهر نفسش و لطافت روحش فاسد گردیده دیگر اصلا با اینکه خدا دائم الفضل و کثیر الاحسان است محلّ قبول رحمت و مغفرت در او باقی نمانده بلکه هم سنخ آتش گردیده فرضا اگر اراده خروج کند آتش او را بخود جذب میکند.

وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ فَاقطَعُوا أَيدِيَهُما جَزاءً بِما كَسَبا نَكالًا مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ فَمَن تابَ مِن بَعدِ ظُلمِهِ وَ أَصلَحَ فَإِنَّ اللّهَ يَتُوبُ عَلَيهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ) مرفوعند بابتدائیه و خبرش محذوف است گویا گفته شده از جمله چیزی که بر شما حکمش واجب گردیده (السّارِقُ) مرد دزد (وَ السّارِقَةُ) زن دزد، و جایز است خبرش (فَاقطَعُوا أَيدِيَهُما) باشد و دخول فاء در (فَاقطَعُوا) برای جزاء شرط است و در معنی چنین میشود آن مردی که دزدی کرد و آن زنی که دزدی کرد پس دست آن دو را قطع کنید و اینکه مثل آنجا است که گفته (فَقَد صَغَت قُلُوبُكُما) بتثنیه در مضاف الیه اکتفاء کرده از تثنیه بمضاف، و مقصود از یدین دو دست راست مرد و زن دزد است بدلیل قرائت عبد اللّه بن مسعود که آیه را اینکه طور قرائت کرده (و السارقون و السارقات فاقطعوا ایمانهم) و مقداریکه بآن حکم قطع واجب میگردد ربع دینار است از جای حرز

صفحه : ۳۱۰

یعنی اگر از جای محفوظ بدزدد. و شافعی و مالک نیز همین طور گفته‌اند مگر اینکه نزد آنها قطع از بند دست باید بشود. و نزد ما امامیّه باید از اصول اصابع یعنی فقط از بیخ انگشتان بدون انگشت ابهام و کف دست باید قطع کنند و در مرتبه دوم پای چپ را از ساق بدون پاشنه باید قطع کرد که برای نماز بتواند روی پاشنه بایستد و هرگاه پس از آن باز در مرتبه سوم دزدی کرد بایستی او را

همیشه در زنـدان حبس نماینـد و اینکه قول از مـذهب علی علیه السّـلام مشـهور است و قوله تعـالی (جَزاءً) و همچنین (نَکالًا) هر دو مفعول له فاعل (بِما کَسَبا) است و کسیکه از عمل دزدی پس از ظلمش توبه نمود و امر خود را اصلاح گردانید خداوند توبه او را میپذیرد و عقاب آخرت از وی برداشته میشود (أَ لَم تَعلَم أَنَّ اللّهَ لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ وَ یَغفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ).

[جوامع الجامع طبرسی] یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لا یَحزُنکَ الَّذِینَ یُسارِعُونَ فِی الکُفرِ مِنَ الَّذِینَ قالُوا آمَنّا بِأَفواهِهِم وَ لَم تُؤمِن قُلُوبُهُم الخ چون آیه ترجمه شـده و واضـح است محتاج بتوضـیح نیست، و خلاصه اینکه خطاب برسول صـلّی اللّه علیه و آله مینمایـد و چند مطلب را خاطر نشان میکنـد یکی اینکه تو را محزون نگرداننـد آنهائیکه بزبان گوینـد ایمان آوردیم و بـدل ایمان نیاوردند آنان منافقند اصـلا ایمان نیاورده‌انـد زیرا که ایمان بدل است نه بزبان تنها و چون ایمان نیاورده‌اند در کفر مسارعت مینمایند و نیز تو را محزون نگرداند عمل یهودیها و نیز از روی لطف و شـفقتش نسبت برسولش دو صـفت از اوصاف بد آنها را یادآوری مینماید یکی اینکه قول تو را میشـنوند برای اینکه بر تو دروغ ببندنـد، دیگر آنکه اینان جاسوسـند که برای جماعتیکه از شـما غائبنـد افسون‌گری کننـد (سَـمّاعُونَ لِلکَذِبِ) (هم سـماعون) خبر مبتداء محذوف است یعنی آنها سمّاعونند شاید ضمیر (هم) راجع بهر دو دسته باشد: منافقین و یهود، و میشود ضمیر راجع به (الَّذِینَ یُسارِعُونَ) باشد

صفحه : ۳۱۱

یعنی همه آنهـا کلاـم تـو را میشـنوند برای اینکه بتـو دروغ بندنـد و گفته‌انـد میشود (سَـمّاعُونَ) مبتـداء باشـد (وَ مِنَ الَّذِینَ) خـبر او، یهودیان دروغ شـنوان و دروغ پذیرانند از دانشمندان خود که بآنها گویند محمّد صلّی اللّه علیه و آله رسول نیست از آنان میشنوند و سخن آنها را میپذیرنـد، و نیز از جمله صـفات نکوهیـده آنان اینکه است که (یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ مِن بَعدِ مَواضِعِهِ) کلام خدا را تحریف میکنند و تغییر میدهند تورات را که حد زانی محصن رجم است تبدیل میکنند بچهل تازیانه.

یَقُولُونَ إِن أُوتِیتُم هـذا فَخُذُوهُ وَ إِن لَم تُؤتَوهُ فَاحذَرُوا در شأن نزول آیه مفسـرین گفته‌اند دو یهود زنی و مردی از بزرگان خیبر زنای محصـنه کردنـد و ثابت شد یهودیان خواسـتند بآنان حد بزنند نه رجم گفتند نزد اینکه پیمبر عرب برویم اگر بحد حکم کند بگیرید یعنی عمـل کنیـد و اگر برجم حکم کنـد عمـل نکنیـد و در مـذهب آنهـا حکم زنای محصـنه رجم بود حکم حـد زنای محصنه نزد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله هم رجم بود نه حد حضرت رسول [ص] هم حکم برجم نمود قبول نکردند.

و ظاهرا (لام لِلکَذِبِ) لام علت است و مفعول فعل محذوف یعنی کلام تو را میشـنوند برای اینکه تحریف کنند و بدلخواه خود تغییر دهند.

وَ مَن یُرِدِ اللّهُ فِتنَتَهُ فَلَن تَملِکَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَیئاً أُولئِکَ الَّذِینَ لَم یُرِدِ اللّهُ أَن یُطَهِّرَ قُلُوبَهُم الخ و کسـی را که خدا خواهد او را در فتنه و عـذاب انـدازد و آنچه در بـاطن او است ظـاهر گردانـد حتّی تو که پیغمبر رحمتی نمی‌توانی از وی رفع عـذاب بنمـائی زیرا که زمام اختیـار بـدست تو نیست خـدای تعالی اراده ننمود که قلبهای آنها را پاک گردانـد و برای آنان خواری و رسوائی است هم در دنیا و هم در آخرت و در آخرت برای آنها عذاب بزرگ آماده نموده.

صفحه : ۳۱۲

[سوره المائدة (۵): آیات ۴۲ تا ۴۷]

اشاره

سَمّاعُونَ لِلكَذِبِ أَكّالُونَ لِلسُّحتِ فَإِن جاؤُكَ فَاحكُم بَينَهُم أَو أَعرِض عَنهُم وَ إِن تُعرِض عَنهُم فَلَن يَضُرُّوكَ شَيئاً وَ إِن حَكَمتَ فَاحكُم بَينَهُم بِالقِسطِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُقسِطِينَ (۴۲) وَ كَيفَ يُحَكِّمُونَكَ وَ عِندَهُمُ التَّوراةُ فِيها حُكمُ اللّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّونَ مِن بَعدِ ذلِكَ وَ ما أُولئِكَ بِالمُؤمِنِينَ (۴۳) إِنّا أَنزَلنَا التَّوراةَ فِيها هُدىً وَ نُورٌ يَحكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسلَمُوا لِلَّذِينَ هادُوا وَ الرَّبّانِيُّونَ وَ الأَحبارُ بِمَا استُحفِظُوا مِن كِتابِ اللّهِ وَ كانُوا عَلَيهِ شُهَداءَ فَلا تَخشَوُا النّاسَ وَ اخشَونِ وَ لا تَشتَرُوا بِآياتِي ثَمَناً قَلِيلاً وَ مَن لَم يَحكُم بِما أَنزَلَ اللّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الكافِرُونَ (۴۴) وَ كَتَبنا عَلَيهِم فِيها أَنَّ النَّفسَ بِالنَّفسِ وَ العَينَ بِالعَينِ وَ الأَنفَ بِالأَنفِ وَ الأُذُنَ بِالأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الجُرُوحَ قِصاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفّارَةٌ لَهُ وَ مَن لَم يَحكُم بِما أَنزَلَ اللّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ (۴۵) وَ قَفَّينا عَلى آثارِهِم بِعِيسَى ابنِ مَريَمَ مُصَدِّقاً لِما بَينَ يَدَيهِ مِنَ التَّوراةِ وَ آتَيناهُ الإِنجِيلَ فِيهِ هُدىً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَينَ يَدَيهِ مِنَ التَّوراةِ وَ هُدىً وَ مَوعِظَةً لِلمُتَّقِينَ (۴۶) وَ لْيَحكُم أَهلُ الإِنجِيلِ بِما أَنزَلَ اللّهُ فِيهِ وَ مَن لَم يَحكُم بِما أَنزَلَ اللّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الفاسِقُونَ (۴۷)

صفحه : ۳۱۳

[ترجمه]

يهوديان شنوندگان سخنانند برای دروغ بستن خورندگان حرامند وقتی آنان نزد تو آمدند بين آنها حكم كن يا از آنها اعراض نما و اگر تو (ای رسول) از آنان اعراض كنی يا حكم جاری گردانی زيان بتو نتوانند رسانيد و اگر بين آنها حكم كردی بعدالت حكم نما حقيقة همانا خداوند عدالت كنندگان را دوست ميدارد [۴۲]

چگونه يهوديان تو را حكم ميسازند در صورتی كه تورات نزد ايشانست و در آن حكم خدا است برجم زانی محصن و پس از آنكه تو موافق تورات حكم كردی برميگردند و نيستند باور دارندگان كتاب خود و نه حكم تو را [۴۳]

همانا ما تورات را فرود آورديم و در آن هدايت و نور است پيمبران بنی اسرائيل آنهائيكه منقاد حكم خدا بودند برای يهوديان حكم كردند و علمای ربانی و زاهدان ايشان بسبب آنچه مأمور بودند بحفظ آن از كتاب خدا برای يهوديان حكم كردند و آنان بر تورات گواهان بودند، پس از مردم نترسيد و از من كه (خدا ميباشم) بترسيد و آيات من را بثمن اندك نفروشيد و كسی كه مطابق آنچه خدا نازل گردانيده حكم نكند چنين مردمانی آنان كافرينند [۴۴]

و در تورات بر بنی اسرائيل حكم كرديم كه يك تن را بقصاص يك تن بكشيد و چشم را مقابل چشم و گوش را مقابل گوش و دندان را مقابل دندان و هر زخمی مقابل همان زخم قصاص است و كسيكه ببخشد و قصاص نكند اينكه بخشش (كفاره گناهان عفو كننده است) و كسيكه حكم نكند بآنچه خدا نازل گردانيده چنين جماعتی از ستم كارانند [۴۵]

و از پی آن رسولان عيسی بن مريم را فرستاديم در حالی كه تصديق كننده بود مرا بآنچه پيش از او فرستاده بوديم از كتاب تورات و بعيسی انجيل داديم و در آن هدايت و روشنائی بود و انجيل را موافق گردانيديم با آنچه پيش از آن در تورات هدايت و موعظه بود [۴۶]

و بايستی اهل انجيل حكم كنند بر آنچه خدا نازل گردانيده و كسيكه حكم نكند بر آنچه خدا نازل گردانيده از فاسقين خواهد بود [۴۷]

.

صفحه : ۳۱۴

(توضیح آیات)

سَمّاعُونَ لِلکَذِبِ أَکّالُونَ لِلسُّحتِ سحت دو طور قرائت شده بضم سین و حاء و بسکون حاء، در آیه بالا یکی از اوصاف نکوهیده یهودیها که خدای تعالی آنها را توصیف نموده اینکه است که آنها سمّاعون للکذب میباشند، و در اینکه آیه مبالغه و تأکید است در زجر آنها یعنی آنان کلام تو را میشنوند برای اینکه بر تو دروغ ببندند (أَکّالُونَ لِلسُّحتِ) و بسیار خورندگان مال حرام میباشند، از نبی صلّی اللّه علیه و اله روایت کرده‌اند که سحت رشوه در حکم است، و بقولی سحت رشوه در حکم و مهر زنان ناپارسا و کسب حجامت کننده و اجرت کشیدن حیوان نر بر ماده است و ثمن سگ و ثمن خمر و ثمن میته و مزد فال گرفتن و استعجال در معصیت میباشد، و از علی و از ابی عبد اللّه علیهما السّلام روایت شده که سحت انواع بسیار دارد، اما رشوه در حکم کفر است و در اشتقاق سحت چند قول است:

۱- حرام را سحت گفته‌اند برای اینکه در عقب آن استیصال و بوار است [زجاج] ۲- سحف نامیده شده بعلت اینکه برای اهلش برکتی نیست و بهلاکت استیصال هلاک میگردند.

[رجائی] ۳- چیزی را سحت نامیده‌اند برای اینکه آن عمل قبیحی است که در او عار است مثل ثمن سگ و خمر فعلی هذا سحت چیزی است که مروّت انسان را میبرد.

[خلیل] فَإِن جاؤُکَ فَاحکُم بَینَهُم أَو أَعرِض عَنهُم مقصود آنهائی میباشند که محاکمه حدّ زنا را نزد رسول آوردند.

[إبن عباس و حسن و مجاهد] و بقولی مراد بنی قریضه و بنی نظیرند وقتی که نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

صفحه : ۳۱۵

محاکمه آوردند خدای تعالی او را مخیّر گردانید بین اینکه حکم کند یا از آنها اعراض نماید.

[إبن عباس] و الظاهر فی روایات اصحاب ما اینکه تخییر در شرع برای ائمه علیهم السّلام و حکام ثابت است.

[قتاده و عطاء و شعبی و ابراهیم] و بقولی اینکه آیه بقوله تعالی (وَ أَنِ احکُم بَینَهُم بِما أَنزَلَ اللّهُ) نسخ گردیده.

[حسن و عکرمه] وَ إِن تُعرِض عَنهُم فَلَن یَضُرُّوکَ شَیئاً وَ إِن حَکَمتَ فَاحکُم بَینَهُم بِالقِسطِ پس از آنکه رسول صلّی اللّه علیه و آله را مخیر گردانید که میخواهی در محاکمه آنها حکم کن و میخواهی اعراض نما و اگر اعراض کنی بتو چیزی زیان نتوانند رسانید و اگر حکم کردی حکم کن بعدل بآنچه در قرآن و شریعت اسلام است إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُقسِطِینَ همانا خدا دوست دارد کسانی را که بعدالت حکم میکنند.

وَ کَیفَ یُحَکِّمُونَکَ وَ عِندَهُمُ التَّوراةُ فِیها حُکمُ اللّهِ ای محمّد [ص] چگونه یهودیها محاکمه را نزد تو میآورند با اینکه تورات که بر موسی [ع] نازل گردیده نزد آنها است و تورات کتابی است حق و در آن احکام حق است و یهودیها میدانند و انکار ندارند، و بقولی مقصود همان حکم رجم است (ثُمَّ یَتَوَلَّونَ مِن بَعدِ ذلِکَ) یعنی پس از آنکه حکم دادی جرئت بر من کرده و حکم را ردّ میکنند و در اینکه بیان برای نبی صلّی اللّه علیه و آله تعجب و برای یهود تقریع است. گویا آیه خطاب بیهودیان نموده که (ایها الیهود) شما که حکم را نزد محمّد صلّی اللّه علیه و آله میآورید با انکار شما نبوّت او و او را تکذیب میکنید و حکمی را ترک میکنید که بوجوب آن مقرّید و میشناسید که آن حکمی است که از نزد من آمده، و قوله (مِن بَعدِ ذلِکَ) اشاره بحکم اللّه است در تورات [عبد اللّه بن کثیر] و بقولی (مِن بَعدِ ذلِکَ) یعنی بعد از حکم کردن تو برجم زیرا که مقصود

صفحه : ۳۱۶

آنها طلب رخصت بود.

[مجمع البیان] إِنّا أَنزَلنَا التَّوراةَ فِیها هُدیً وَ نُورٌ یعنی ما تورات را بر موسی نازل گردانیدیم که در آن هدایت است یعنی حکم رجم که از تو استفسار کردند و باقی احکام دیگر در آن مندرج است و تورات که حقایق را ظاهر گردانیده، بعض مفسرین گفته خدای تعالی میگوید ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله ما تورات را بموسی عطاء کردیم و حکم رجم که یهودیان از تو میپرسند در آن تورات بیان نمودیم و نیز وانمودیم و بیان کردیم که حکم تو در مسئله رجم و غیر آن حق است و تمامی پیمبران از زمان موسی [ع] تا زمان عیسی [ع] همین طور حکم کردند و اینکه در وصف پیمبران فرموده (الَّذِینَ أَسلَمُوا) مقصود مطیع و تسلیم حق بودند آنها است نه اسلام مقابل کفر زیرا که پیمبران در اصل مسلمان بودند و تمام آنها باحکام تورات عمل می‌کردند و اینکه همان تسلیم و انقیاد است که حکایهٔ از ابراهیم خلیل است که گفته (رَبَّنا وَ اجعَلنا مُسلِمَینِ) و نیز در جای دیگر گفته است (أَسلَمتُ لِرَبِّ العالَمِینَ) یعنی تسلیم امر پروردگار عالمیان گردیدم.

لِلَّذِینَ هادُوا وَ الرَّبّانِیُّونَ وَ الأَحبارُ بِمَا استُحفِظُوا مِن کِتابِ اللّهِ وَ کانُوا عَلَیهِ شُهَداءَ جمله متعلق (بانزلنا التوراة) است یعنی ما تورات را فرستادیم برای کسانی که متدین بدین یهودند، یا متعلق است به (یَحکُمُ) یعنی آنهائیکه بتورات حکم میکردند و علماء ربانیین و دانشمندان آنهائی که حافظ کتاب خدا بودند از تحریف و تضییع و گواهانی که احکام تورات را بیان میکردند.

فَلا تَخشَوُا النّاسَ وَ اخشَونِ وَ لا تَشتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلًا ظاهرا خطاب بعلمای یهود است که از بیان احکام الهی و دستورات تورات از مردم نترسید از من که خدا و آفریننده شما هستم بایستی بترسید و احکام تورات را تغییر ندهید ببهای اندک ناپایدار از مال و جاه.

صفحه : ۳۱۷

و بقولی (فَلا تَخشَوُا النّاسَ) خطاب برسول و ائمه حکّام اهل شرع است وَ مَن لَم یَحکُم بِما أَنزَلَ اللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الکافِرُونَ (مِن) موصوله عموم دارد ظاهرا شامل میگردد هر کس را که بغیر (بِما أَنزَلَ اللّهُ) حکم کند یعنی در مورد قضاوت بر خلاف حکم خدا حکم کند چنین جماعتی آنها کافرند.

وَ کَتَبنا عَلَیهِم فِیها أَنَّ النَّفسَ بِالنَّفسِ در تورات نوشتیم یعنی حکم کردیم، برای توضیح مختصری از بیانات مجمع البان را ترجمه مینمایم چنین گفته:

وقتی کسی کس دیگر را عمدا کشت باید او را بکشند در صورتی که مقابل باشند و قاتل عاقل و ممیز و حرّ باشد و مقتول نیز مسلم و حر یعنی آزاد باشد لکن اگر قاتل حرّ و مسلمان باشد و مقتول کافر یا مملوك باشد در وجوب قصاص بین فقهاء خلاف است و بین ما قصاص واجب نیست و رأی شافعی نیز همین طور است، ضحاك گفته در تورات در نفس و جرح دیه قرار نداده فقط عفو بود یا قصاص (وَ العَینَ بِالعَینِ) تا آخر علماء گفته‌اند هر دو شخصی که بین آنها قصاص در نفس جاری است چشم بچشم، بینی به بینی دندان بدندان هر کدامی مقابل هم قصاص میشود و چنین است اطراف در صورتی که مثل هم باشند در سلامت بودن آن عضو، و هر جا که قصاص در نفس ممتنع گردید در اطراف نیز ممتنع میگردد (وَ الجُرُوحَ قِصاصٌ) اینکه حکم عام است در هر چیزی که قصاص در آن ممکن باشد مثل دو لب و ذکر و انثیین و غیر اینها و جراحات اختصاص دارد بمثل آنها، موضحه بموضحه، هاشمه بهاشمه، مثقله بمثقله مگر مأمومه و جائفه اول آنستکه بمغز کله رسیده باشد و دوم آنست که بشکم رسیده باشد که در اینکه دو جراحت قصاص نیست و همچنین هر جراحتی که خوف تلف در آن باشد که در تمام اینها عرش باید بدهند.

و امّا آنچه که در آن قصاص ممکن نیست مثل کوبیده شدن گوشت یا جدا

صفحه : ۳۱۸

شـدن دو استخوان در اينهـا ارش بمقـداريست كه تعيين شـود (و قِصـاص) در آيه مصـدر است و مقصـود مفعول است (وَ الْجُرُوحَ بعضـى ببعضـى تقاص ميشود و احكام جراحات و تقاص اروش در جنايات بسيار است و جميع آنها در كتب فقهيه است [پايان] فَمَن تَصَـدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفّـارَةٌ لَه وَ مَن لَم يَحكُم بِمـا أَنزَلَ اللّه فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ پس كسـيكه قصاص را صـدقه بدهـد يعنى عفو كنـد و قصاص نكند كفاره گناهان او ميشود و كسيكه بآنچه خدا نازل كرده حكم نكند از ستمكاران بشمار آيد وَ قَفَّينا عَلى آثارِهِم بِعِيسَى ابنِ مَريَمَ مُصَدِّقاً لِما بَينَ يَدَيهِ مِنَ التَّوراةِ الخ چون آيه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضيح نيست.

خلاـصه آيه در مقـام اتمـام حجت است كه پس از موسـى و كتـاب تورات در پى او عيسـى بن مريم را برسـالت فرسـتاديم و نسـبت بعيسى بن مريم چند فضيلت تذكر ميدهد: ۱- تصديق كننده تورات بود يعنى كتابيكه بدست يهوديها موجود بود ۲- باو انجيل عطاء نموديم كه مشتمل بر هـدايت و راهنمائى خلق و نور ايمان و ارشاد بشـر باشد و نيز آن انجيل تصديق كننده بود توراتى كه جلوتر از آن بود و انجيل راهنما و موعظه بود.

وَ لِيَحكُم أَهلُ الإِنجِيلِ بِما أَنزَلَ اللّه فِيهِ وَ مَن لَم يَحكُم بِما أَنزَلَ اللّه فَأُولئِكَ هُمُ الفاسِقُونَ و بايد اهل انجيل يعنى نصارى حكم كنند بـآنچه خداونـد در آن نـازل فرمـوده از احكـام و هر كس حكـم بمـا انزل اللّه نكنـد همانـا آنـان فاسـقانند يعنى از حكم خـدا بيرون رفتگانند يا از ايمان اگر منكر احكام باشند.

صفحه : ۳۱۹

[سوره المائدة (۵): آيات ۴۸ تا ۵۳]

اشاره

وَ أَنزَلنـا إِلَيـكَ الكِتابَ بِالحَقِّ مُصَـدِّقاً لِما بَينَ يَـدَيهِ مِنَ الكِتابِ وَ مُهَيمِناً عَلَيهِ فَاحكُم بَينَهُم بِما أَنزَلَ اللّه وَ لا تَتَّبِع أَهواءَهُم عَمّا جاءَكَ مِنَ الحَقِّ لِكُـلٍّ جَعَلنـا مِنكُم شِـرعَةً وَ مِنهاجاً وَ لَو شاءَ اللّه لَجَعَلَكُم أُمَّةً واحِـدَةً وَ لكِن لِيَبلُوَكُم فِي ما آتاكُم فَاستَبِقُوا الخَيراتِ إِلَى اللّهِ مَرجِعُكُم جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُم بِما كُنتُم فِيهِ تَختَلِفُونَ (۴۸) وَ أَنِ احكُم بَينَهُم بِما أَنزَلَ اللّه وَ لا تَتَّبِع أَهواءَهُم وَ احذَرهُم أَن يَفتِنُوكَ عَن بَعضِ ما أَنزَلَ اللّه إِلَيكَ فَإِن تَوَلَّوا فَاعلَم أَنَّما يُرِيدُ اللّه أَن يُصِيبَهُم بِبَعضِ ذُنُوبِهِم وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُونَ (۴۹) أَ فَحُكمَ الجاهِلِيَّةِ يَبغُونَ وَ مَن أَحسَنُ مِنَ اللّهِ حُكماً لِقَومٍ يُوقِنُونَ (۵۰) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا اليَهُودَ وَ النَّصارى أَولِياءَ بَعضُهُم أَولِياءُ بَعضٍ وَ مَن يَتَوَلَّهُم مِنكُم فَإِنَّه مِنهُم إِنَّ اللّه لا يَهـدِى القَومَ الظّالِمِينَ (۵۱) فَتَرَى الَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَرَضٌ يُسـارِعُونَ فِيهِم يَقُولُونَ نَخشـى أَن تُصِيبَنا دائِرَةٌ فَعَسَى اللّه أَن يَأتِيَ بِالفَتحِ أَو أَمرٍ مِن عِندِهِ فَيُصبِحُوا عَلى ما أَسَرُّوا فِى أَنفُسِهِم نادِمِينَ (۵۲)

وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَ هؤُلاءِ الَّذِينَ أَقسَمُوا بِاللّهِ جَهدَ أَيمانِهِم إِنَّهُم لَمَعَكُم حَبِطَت أَعمالُهُم فَأَصبَحُوا خاسِرِينَ (۵۳)

صفحه : ۳۲۰

[ترجمه]

و قرآن را فرسـتاديم بسوى تو بـدرستى و راستى در حـاليكه بـا كتابهاى آسـمانى از كتب پيمبران كه پيش از آن بوده مطابق است و خود نگهبان آنها است بس بين آنها حكم كن بر آنچه خـدا نازل گردانيده و آرزوى آنها را پيروى منما در حاليكه از آنچه از حكم راست بر تو آمده منحرف باشـى ما بر هر قومى از شما (مسلمانان) و يهود و نصارى طريقه و نهجى مقرّر گردانيديم [۵۳] و اگر خدا

میخواست همه را امّت واحده قرار میداد و لکن خواست در احکامی که بر شما آورده آزمایش گردید پس بسوی خیرات سبقت گیرید و بازگشت همه شما بسوی خدا است و در روز جزا شما را آگاه میگرداند در آنچه در آن اختلاف می‌کنید [۳۸]

(ای رسول) بین آنها بآنچه خدا نازل گردانیده حکم کن و تابع هواهای آنها مشو و از آنان حذر نما، مبادا تو را بفتنه اندازند یعنی تو را از آنچه بر تو نازل گردانیده بگردانند و هرگاه از حکم خدا رو گردانیدند بدان که خدا اراده کرده که آنها را بکیفر بعضی گناهانشان برساند و همانا بسیاری از مردم فاسقند [۴۹]

آیا اینان در باره حدّ زنا و قصاص حکم جاهلیت را طلب می‌کنند و کیست نیکوتر از خدا که برای قومی حکم کند که یقین دارند [۵۰]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود و نصاری را دوستان خود نگیرید، بعضی از آنها دوستان بعضی دیگرند و کسی که از شما مؤمنین آنها را دوست داشت بدرستی او از آنها محسوب خواهد گردید همانا خداوند جماعت ستمکاران را هدایت نمی‌کند [۵۱]

(ای رسول) تو می‌بینی آنان که در قلبشان مرض نفاق است در دوستی یهود میشتابند و گویند ما از آن میترسیم که در گردش روزگار بما ضرری برسد و شاید خدا برای مؤمنین فتحی برساند یا از نزد او حکمی آید پس اینها آنچه از نفاق در باطنشان مخفی کرده‌اند پشیمان گردند [۵۲]

و اهل ایمان گویند آیا اینان آن کسانی میباشند که بغلیظترین سوگند قسم یاد می‌کردند که بحقیقت آنها با شما میباشند اعمال آنان حبط و بی‌اثر گردیده و امروز از زیانکاران گردیدند [۵۴]

صفحه : ۳۲۱

(توضیح آیات)

اشاره

وَ أَنزَلنا إِلَیکَ الکِتابَ بِالحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیهِ مِنَ الکِتابِ خطاب برسولش نموده که ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله ما قرآن را بحق و مطابق عدل و درستی بسوی تو نازل کردیم موافق تورات و انجیل و زبور و تمام کتب آسمانی که جلوتر از قرآن نازل کرده‌ایم.

(وَ مُهَیمِناً عَلَیهِ) یعنی در حالیکه اینکه قرآن بر تمام کتابهای آسمانی نگهبان است که آنها را از تغییر حفظ میکند و حکم او غالب و مستولی بر همه آنها است، حاکم است محکوم نیست استوار و گواه است (فَاحکُم بَینَهُم بِما أَنزَلَ اللّهُ) یعنی پس حکم کن بین اهل کتاب بآنچه خدا بر تو فرستاده از رجم زانی محصن و تسویه در قصاص.

وَ لا تَتَّبِع أَهواءَهُم عَمّا جاءَکَ مِنَ الحَقِّ مفسرین گفته‌اند اینکه آیه نیز در بیان حکم «رجم» آمده که در آیات بالا بیان شده که ای رسول تو تابع دلخواه آنان مشو در جلد که میخواستند حکم تورات را در رجم زنای محصنه تبدیل بجلد کنند تو پیروی دلخواه آنها را مکن بلکه حکم کن بآنچه بر تو نازل شده است.

لِکُلٍّ جَعَلنا مِنکُم شِرعَةً وَ مِنهاجاً آیه اشاره است به اینکه که اصل دین یکی است و شریعتها مختلف است اهل تورات را شریعتی است و اهل انجیل را شریعتی و اهل قرآن را شریعتی شرعهٔ و شریعت در لغت آن طریق ظاهری است که بآن طریق بآب میرسد و شریعت در دین رسیدن بآب حیاتی است جاودانی و نعم همیشگی و آن دستوراتی است که از جهت سمع بآن خدای عز و جل را

عبادت توان نمود (و منهاج) طريق مستقيم واضح را گويند.

صفحه : ۳۲۲

وَ لَو شاءَ اللّه لَجَعَلَكُم أُمَّةً واحِدَةً اگر مشيت الهى تعلق گرفته بود همه را بر يك ملّت و يك طريق قرار داده بود و تمام افراد بشر را بر دين حق و يكتا پرستى جمع آورى مينمود در جاى ديگر فرموده (وَ لَو شِئنا لَآتَينا كُلَّ نَفسٍ هُداها) لكن چون حكمت و مشيت در صلاح ديد بشر چنين اقتضاء ننموده كه همه را بجبر بر دين حق و منهاج مستقيم و شريعت حقه وادار نمايد و هر فردى بدون دلخواه خود طريق حق را پيش گيرد و چون اينكه برخلاف حكمت است و حكم ازلى بر مختار بودن عبد است اينكه است كه پس از آنكه تمام وسائل هدايت از عقل و شريعت و ارسال رسل و انزال كتب را براى انسان فراهم نمود و بر بشر اتمام حجت كرده و راه هدايت و ضلالت را براى وى باز نموده چنانچه در سوره دهر آيه ۳ فرموده (إِنّا هَدَيناهُ السَّبِيلَ إِمّا شاكِراً وَ إِمّا كَفُوراً) و اعمال او را در كف اختيارش گذارده كه بميل خود هر راهى خواهد برود.

وَ لكِن لِيَبلُوَكُم فِي ما آتاكُم فَاستَبِقُوا الخَيراتِ إِلَى اللّهِ مَرجِعُكُم جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُم بِما كُنتُم فِيهِ تَختَلِفُونَ اشاره به اينكه كه راه هدايت و شقاوت را براى شما باز نموده براى اينكه شما را بيازمايد در آنچه بشما از كتاب و سنّت عطاء فرموده كه كدام يك بميل و اختيار تابع دستورات حق تعالى ميگرديد و كدام يك بميل خود هواهاى نفسانى خود را بر دستورات خدا ترجيح ميدهد و گمراه ميگردد. و گويا خطاب بافراد بشر نموده كه بر خيرات و كارهاى نيكو و اعمال شايسته سبقت گيريد و بدانيد كه مرجع و بازگشت شما بسوى خدا است و گمان نكنيد آنچه را كه در ايّام حيات دنيوى كرده‌ايد در كتاب اعمال شما نوشته نشده و محفوظ نگشته و بدانيد كه همه ثبت است و در روز رستاخيز شما را خبردار مينمايد بآنچه در آن اختلاف ميگرديد.

صفحه : ۳۲۳

وَ أَنِ احكُم بَينَهُم بِما أَنزَلَ اللّهُ وَ لا تَتَّبِع أَهواءَهُم وَ احذَرهُم أَن يَفتِنُوكَ عَن بَعضِ ما أَنزَلَ اللّهُ إِلَيكَ فَإِن تَوَلَّوا فَاعلَم أَنَّما يُرِيدُ اللّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعضِ ذُنُوبِهِم وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُونَ يعنى و نازل كرديم بسوى تو كتاب تا اينكه بين اهل كتاب حكم كنى بآنچه خدا بر تو نازل گردانيده و تابع هواى آنها نشوى و از آنان حذر كن كه تو را بفتنه نيندازند.

در شأن نزول آيه گفته‌اند رؤساء يهوديان با هم گفتند تمهيدى كنيم و محمّد صلّى اللّه عليه و آله را در فتنه اندازيم آمدند و گفتند اى محمّد [ص] تو ميدانى اگر ما بتو ايمان آريم جماعت بسيارى تابع تو ميگردند اكنون ما را دشمنانى است و ما محاكمه را پيش تو ميآوريم اگر بنفع ما حكم كنى و بر دشمنانمان غالب گرديم بتو ايمان آريم، حضرت رسول صلّى اللّه عليه و اله رو برگردانيد پروردگار عالميان اينكه آيه را نازل گردانيد كه اى محمّد ميان اهل كتاب مطابق قرآن و شريعت اسلام حكم كن و اگر آنها از حكم تو اعراض كردند بدان كه خدا ميخواهد برساند بآنها جزاء بعض گناهانشان را (بِبَعضِ ذُنُوبِهِم) گفته‌اند كه بعض در اينجا بمعنى كلّ است يعنى هم در دنيا آنها را عقوبت كند و هم در آخرت جزاء دهد، عذاب دنياى آنها جلاء وطن بود كه از خانه‌شان آواره شدند و عذاب آخرتشان نيز بجاى خود باقى است و بدرستى كه بسيارى از مردم فاسقند.

أَ فَحُكمَ الجاهِلِيَّةِ يَبغُونَ وَ مَن أَحسَنُ مِنَ اللّهِ حُكماً لِقَومٍ يُوقِنُونَ شايد آيه اعتراض بيهوديها نموده راجع بتفاضل قصاص و ديه در قتل كه آيا اينكه جحوديان حكمى طلب ميكنند كه خدا نفرموده در صورتى كه اينها اهل كتابند چرا اينها كه اهل كتابند و كتاب تورات در دست آنها است بطريق اهل جاهليت كه فاقد دين و كتابند عمل ميكنند (يَبغُونَ) يعنى از تو كه رسولى طمع دارند كه بحكم زمان جاهليت عمل نمائى.

صفحه : ۳۲۴

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاـ تَتَّخِذُوا الیَهُودَ وَ النَّصـاری أَولِیاءَ بَعضُـهُم أَولِیاءُ بَعضٍ خطاب بمؤمنین نموده که ای کسانیکه ایمان آورده‌اید یهود و نصاری را دوستان خود نگیرید در سوره آل عمران آیه ۲۸ فرموده «لا یَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ الکافِرِینَ أَولِیاءَ مِن دُونِ المُؤمِنِینَ

[سخنان مفسرین در شأن نزول آیه]

۱- روز بـدر چون آن هزیمت و شکسـتگی بر کافرین روی داد جماعتی از مسـلمین با یهودیان که دوسـتان آنها بودنـد گفتند ایمان آریـد پیش از اینکه روز دیگر مثل روز بدر پیش آید و شـما کشـته گردید. مالک بن حنیف که از یهودیان بود گفت مغرور نشوید آنهـا جماعتی از قریش بودنـد که علم و تـدبیر جنگ را نمیدانسـتند اگر روزی ما را پیش آیـد می‌بینیـد که چگونه ما بر شـما غالب میگردیم.

عبـادهٔ بن صـامت خزرجی گفت یـا رسول اللّه از اینکه یهودیان مرا دوسـتانی است فراوان و شوکت و قوّت آنها زیاد است و اسـلحه آنان نیز بسیار است اما من از اینها یاری نمیخواهم و دوستان نمیگیرم و موالات آنها را نمیخواهم زیرا که یار و دوست من جز خدا و رسولش نیست. عبد اللّه بن ابی کعب گفت من دوستی با یهودیان و یاری خواستن از آنها را فرو نمیگذارم از دوائر و نوائب میترسم روزگار و حال و دولت گردان است، شایـد وقتی ما باینها محتاج گردیم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گفت اگر تو حاجت باینها داری عباده حاجتی باینها ندارد، عبد اللّه منافق گفت من اینکه طور می‌پذیرم و روا دارم پس پروردگار عالمیان اینکه آیه را فرستاد. [عطیهٔ بن سـعید عوفی درهری] ۲- نزول آیه پس از واقعه احـد بود جمـاعتی از مسـلمانان از مشـرکین ترسـیدند یکی گفت من نزد یهودیـان میروم و از آنـان امان میخواهم. دیگری گفت من بزمین شام میروم و از آنها امان و پیمان می‌سـتانم اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید و گفت «بَعضُهُم أَولِیاءُ بَعضٍ» اینکه یهودیان و ترسایان بعضی دوستان یکدیگرند

صفحه : ۳۲۵

و بر مخالفت مسلمانان با هم دست دادند.

[سـدی] وَ مَن یَتَوَلَّهُم مِنکُم فَإِنَّهُ مِنهُم إِنَّ اللّهَ لا یَهـدِی القَومَ الظّالِمِینَ آیه اعلان نموده کسیکه دوست آنها گردد در مخالفت خدا و سخط او و عذاب روز قیامت با آنها است یعنی از آنها محسوب میگردد و خدا جماعت ستمکاران را هدایت نخواهد نمود.

فَتَرَی الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ یُسـارِعُونَ فِیهِم یَقُولُونَ نَخشـی أَن تُصِیبَنا دائِرَهٌ گفته‌انـد مقصود از مرض مرض نفـاق و شک در دین است و در باره عبد اللّه بن ابی سلول و اصحاب او است که آنها در نفاق مسارعت میکنند و در صحبت یهودیان میشتابند و میگویند از گردش روزگار می‌ترسیم.

فَعَسَی اللّهُ أَن یَأتِیَ بِالفَتحِ أَو أَمرٍ مِن عِندِهِ فَیُصبِحُوا عَلی ما أَسَرُّوا فِی أَنفُسِهِم نادِمِینَ پس شاید خداوند آنچه بپیمبرش وعده داده از فتـح مکه یـا کـار دیگری از نزد او پس اینکه منـافقین و کـافرین بر آنچه در باطنشان مخفی کرده بودنـد از نفان پشـیمان گردنـد. و بعضی از مفسرین گفته آن کاری که از نزد خود سازد سه چیز است ۱- ذلّت و خواری یهودیان ۲- کشف باطن منافقان ۳- هزیمت مشرکان.

وَ یَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا أَ هؤُلاءِ الَّذِینَ أَقسَـمُوا بِاللّهِ جَهدَ أَیمانِهِم إِنَّهُم لَمَعَکُم حَبِطَت أَعمالُهُم فَأَصبَحُوا خاسِرِینَ مفسرین گفته‌اند که آیه مقول قول مؤمنین است که پس از فتـح مکه گفتند سر منافقین آشـکار گردید که اینها بجدیت قسم یاد میکردند که ما با شـمائیم و مؤمنیم و یـاور شـمائیم و خبرهـای کافرین را برای شـما میآوریم و حال دروغ و نفاقشان ظاهر گردیـده و اعمال منافقین حبط گردید

یعنی بر اعمال نیکشان نیز اثری مترتب نمیگردد و فانی و زائل میگردد و از زیانکاران محسوب میگردند.

صفحه : ۳۲۶

[سوره المائدة (۵): آیات ۵۴ تا ۶۳]

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَن یَرتَدَّ مِنکُم عَن دِینِهِ فَسَوفَ یَأتِی اللّهُ بِقَومٍ یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی المُؤمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الکافِرِینَ یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ لا یَخافُونَ لَومَةَ لائِمٍ ذلِکَ فَضلُ اللّهِ یُؤتِیهِ مَن یَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ (۵۴) إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤتُونَ الزَّکاةَ وَ هُم راکِعُونَ (۵۵) وَ مَن یَتَوَلَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزبَ اللّهِ هُمُ الغالِبُونَ (۵۶) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَکُم هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکُم وَ الکُفّارَ أَولِیاءَ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ (۵۷) وَ إِذا نادَیتُم إِلَی الصَّلاةِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً ذلِکَ بِأَنَّهُم قَومٌ لا یَعقِلُونَ (۵۸)

قُل یا أَهلَ الکِتابِ هَل تَنقِمُونَ مِنّا إِلاّ أَن آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنزِلَ إِلَینا وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلُ وَ أَنَّ أَکثَرَکُم فاسِقُونَ (۵۹) قُل هَل أُنَبِّئُکُم بِشَرٍّ مِن ذلِکَ مَثُوبَةً عِندَ اللّهِ مَن لَعَنَهُ اللّهُ وَ غَضِبَ عَلَیهِ وَ جَعَلَ مِنهُمُ القِرَدَةَ وَ الخَنازِیرَ وَ عَبَدَ الطّاغُوتَ أُولئِکَ شَرٌّ مَکاناً وَ أَضَلُّ عَن سَواءِ السَّبِیلِ (۶۰) وَ إِذا جاؤُکُم قالُوا آمَنّا وَ قَد دَخَلُوا بِالکُفرِ وَ هُم قَد خَرَجُوا بِهِ وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما کانُوا یَکتُمُونَ (۶۱) وَ تَری کَثِیراً مِنهُم یُسارِعُونَ فِی الإِثمِ وَ العُدوانِ وَ أَکلِهِمُ السُّحتَ لَبِئسَ ما کانُوا یَعمَلُونَ (۶۲) لَو لا یَنهاهُمُ الرَّبّانِیُّونَ وَ الأَحبارُ عَن قَولِهِمُ الإِثمَ وَ أَکلِهِمُ السُّحتَ لَبِئسَ ما کانُوا یَصنَعُونَ (۶۳)

صفحه : ۳۲۷

[ترجمه]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید از شما هر که از دین حق برگردد بزودی خدا جماعتی را میآورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند و آنها کسانی میباشند که نسبت بمؤمنین فروتن و نسبت بکافرین مقتدر و غالبند در راه خدا جهاد میکنند و از ملامت ملامت کنندگان باک ندارند اینکه فضل خدا است که بهر کس بخواهد عطاء مینماید و فضل خدا بر خلق خود بسیار است و دانا است (بکسیکه قابل فضل است) [۵۴]

همانا ولی و یاور شما خدا و رسول او است و آنکسانیکه ایمان آورده‌اند آنانکه نماز را برپا میدارند و زکوة میدهند در حالیکه در رکوعند [۵۵]

و هر کس که خدا و رسول او را و آنان که ایمان آورده‌اند دوست دارد همانا که لشگر خدا آنها غالبانند [۵۶]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید دوستان خود نگیرید آنکسانی را که دین شما را باستهزاء و بازی گرفتند از آنکسانیکه پیش از شما (یعنی یهود) بآنها کتاب داده شده، و نیز کافرها را دوستان خود نگیرید و از خدا بترسید اگر مؤمنین میباشید [۵۷]

و چون شما را برای نماز نداء میکنند (اذان میگویند) آن نداء یا نماز را بسخریه و بازی میگیرند و اینکه عمل آنها برای اینکه است که گروهی هستند که تعقل نمیکنند [۵۸]

که از اینکه استهزاء چه عقوبت بآنان خواهد رسید ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله بگو ای اهل کتاب آیا از ما عیب میگیرید مگر

اينكه را كه بخدا و آنچه بر ما نازل شده است و بآنچه از پيش نازل شده (يعنى تورات و انجيل و ساير

صفحه : ۳۲۸

كتابهاى آسمانى) و اينكه بيشتر شما فاسقانيد [۵۹]

اى محمّد [ص] بگو آيا خبر دهم بشما بدتر از آنچه گفتند از حيث جزا كه نزد خدا ثابت است كسى را كه او را لعنت كرد و بر او غضب نمود و بعض آنها را گردانيد بشكل ميمون و خوك و بنده طاغوت شيطان (يا گوساله پرستان) آن ملعونها بدترند از حيث بازگشت و از ميان راه راست گمراه‌ترند [۶۰]

و چون منافقين يا يهود نزد شما آيند گويند ايمان آورديم همچون شما در حاليكه بكفر درميآيند و بكفر بيرون ميروند (يعنى كفر با آنها است در وقت داخل شدنشان و در وقت بيرون رفتنشان) و بآنچه پنهان ميدارند خدا عالم‌تر است و داناتر است از كفر و نفاق و كينه مسلمانان [۶۱]

و تو مى‌بينى بسيارى (از يهود يا منافقين) كه در گناه و دشمنى و خوردن مال حرام (مثل رشوه و غير آن) شتاب ميكنند همانا بد عملى است كه آنها مرتكب ميگردند [۷۲]

چرا علماى ربانى و زاهدان از گرفتن رشوه و دروغگوئى آنانرا نهى نميكنند هر آينه عمل و صنعت آنان بسيار بد است [۶۳]

.

صفحه : ۳۲۹

(توضيح آيات)

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرتَدَّ مِنكُم عَن دِينِهِ يعنى اى گروه مؤمنين هر كسيكه از شما از دينش پس از اظهار ايمان برگردد بسوى كفر برگشت شما از دين بخدا ضررى نميزند زيرا كه دين خدا هيچوقت از ياوران خالى نميگردد.

فَسَوفَ يَأتِي اللّهُ بِقَومٍ يُحِبُّهُم وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى المُؤمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الكافِرِينَ يعنى خدا قومى را ميآورد باين اوصاف كه آنها رحيمانند بر مؤمنين، غلاظ و شدادند بر كافرين، إبن عباس گفته مى‌بينى آنها را براى مؤمنين مثل اولادند نسبت بپدر و مثل عبدند نسبت بمولاى خود، و آنها در غلظت نسبت بكافرين مثل حيوان درنده هستند نسبت بآنكه پاره كرده‌اند او را.

(يُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ) آنها در راه خدا و برطرف كردن كلمه كفر و اعزاز دين جهاد ميكنند (وَ لا يَخافُونَ لَومَةَ لائِمٍ) و بآنچه مأمور گرديده‌اند عمل ميكنند و نميترسند از ملامت ملامت كننده‌ئى.

[سخنان مفسرين در اينكه اوصاف راجع بچه كسانى است]

۱- بقولى آن ابو بكر و اصحاب اويند كه آنها با اهل ردّه جنگ كردند [حسن و قتاده و ضحاك] ۲- آنها طائفه انصار ميباشند. [السدى] ۳- وقتى اينكه آيه نازل گرديد حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله بابى موسى اشعرى اشاره كرد و گفت قوم ايشند از اهل

یمن و فرمود برای اهل یمن قلبهائی است رقیق و دارای حکمت و ایمان بمان و حکمت بمانیه.

[مجاهد] ۴- از رسول خدا [ص] از اینکه آیه سؤال شد سلمان ایستاده بود دست مبارک بر دوش او گذارد و فرمود «هذا زدوه ثمّ قال و لو کان الدین معلقا بالثریا لتناوله رجال من ابناء فارس».

صفحه : ۳۳۰

۵- عمار و حذیفه و إبن عباس گفته‌اند اینکه جماعت علی علیه السّلام و اصحاب او میباشند وقتی علی [ع] با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ کرد و همین طور روایت شده است از ابی جعفر و ابی عبد اللّه علیهما السّلام و مؤید اینکه قول آنروایت مشهور است که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله در جنگ خیبر فرمود فردا علم را میدهم بدست مردی که خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد کرار غیر فرار است تا وقتی که خدا بدست او فتح بدهد.

إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ گویند ولیّ و مولی در لغت بیک معنی است قوله تعالی (اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا) و در جای دیگر (ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ مَولَی الَّذِینَ آمَنُوا) و معنی هر دو یکی است.

شیخ طبرسی در تفسیر مجمع گفته «ولی» در آیه «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ» کسی است که بر خلق ولایت داشته باشد و بامور آنان قیام کند، و واجب الاطاعه باشد، مفهوم آیه اینکه است که کسیکه عهده‌دار مصالح شما است و بتدبیر امور شما میپردازد همانا خداوند و پیغمبر او است که پیغمبر نیز بامر الهی باین کار قیام میکند، و نیز ولی کسانی هستند که ایمان آوردند- پس از آن «آمنوا» را توصیف کرده و فرموده آنانکه نماز را با شرائطش بجا میآورند و زکات میدهند در حالیکه راکعند.

اینکه آیه از روشنترین دلائل بر صحت امامت بلافصل علی علیه السّلام است چنانچه گفتیم ولی در اینکه مورد بمعنی اولی بتدبیر امور و واجب الاطاعه است چنانچه لغت اینکه را نیز تأیید میکند، و مراد از «الَّذِینَ آمَنُوا» نیز علی است بنا بر اینکه نص بر امامت علی علیه السّلام ثابت میگردد، و جایز نیست که ولایت بمعنی ولایت دین (قرض) یا محبّت تعبیر شود زیرا که در آغاز آیه (إِنَّما) آمده و آن اختصاص را میرساند و در صورتی که بمعنی مذکور باشد در آن اختصاص نخواهد بود زیرا که خداوند میفرماید «وَ المُؤمِنُونَ وَ المُؤمِناتُ بَعضُهُم أَولِیاءُ

صفحه : ۳۳۱

بَعضٍ» اما اینکه مقصود از «الَّذِینَ آمَنُوا» علی علیه السّلام است بنا بر روایتی است که از طریق عامه و خاصه وارد شده است و آن اینستکه حضرت علی [ع] در حال رکوع انگشتر خود را بسائل بخشید و بلفظ جمع بودن «الَّذِینَ آمَنُوا» با اینکه قول منافاتی ندارد زیرا که اهل لغت گاهی برای تفخیم و تعظیم مفرد را بصورت جمع بیان میکنند و اینکه طور بین آنها مشهور است و محتاج بدلیل نیست و آنانرا نیست که بگویند «وَ هُم راکِعُونَ» بنا بر عادت آنها بوده نه اینکه حال باشد برای «ایتاء الزکوة» زیرا که قوله تعالی «یُقِیمُونَ الصَّلاةَ» رکوع در آن داخل هست. و اگر قوله «وَ هُم راکِعُونَ» را حال نگیریم بر کسیکه زکوة را عطاء کرده و حمل کنیم بر کسیکه شیمت و عادت او رکوع است تکرار غیر مفید لازم میآید و تأویل مفید اولی است از تأویل بعیدی که فائده‌ئی در آن نیست و بوجه دیگر که دلالت دارد بر اینکه ولایت مختص بعلی [ع] است قوله تعالی «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ» است پس جمیع مؤمنین را مخاطب قرار داده و در خطاب نبی [ص] و غیر آنرا داخل گردانید پس از آن گفت «وَ رَسُولُهُ» و نبی را از جمله آنها خارج گردانیده برای اینکه در مضاف لازم میآید بسوی ولایت او، ثم قال «وَ الَّذِینَ آمَنُوا» پس ثابت گردانید آنکسیکه بآیه مخاطب گردیده غیر آنکسی است که ولایت برای او ثابت گردیده و گر نه مضاف بعینه میگردد مضاف الیه و چگونه ممکن است که هر یک از مؤمنین اولی باشد بنفس خود. [پایان] فیض کاشانی در تفسیر صافی از کافی از حضرت صادق علیه السّلام چنین روایت میکند که اینکه

آیه «اولی بکم» یعنی سزاوارتر است بشما و بامور شما از نفسهای شما و مالهای شما «وَ رَسُولُه‌وَ الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی علی علیه السّلام و اولاده ائمه علیهم السّلام تا روز قیامت. پس از آن حق تعالی آنها را توصیف فرموده «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُم راكِعُون».

امیر المؤمنین علیه السّلام در نماز ظهر در رکعت دوم بود در حال رکوع و حله‌ئی در برداشت که قیمت آن هزار دینار بود و آن حله‌ئی بود که نجاشی برسول اکرم

صفحه : ۳۳۲

صلّی اللّه علیه و آله هدیه داده بود و رسول [ص] بعلی [ع] عطا نموده بود سائل آمد و گفت «السّلام علیک یا ولی اللّه و اولی بالمؤمنین من انفسهم» بمسکین صدقه بده حضرت امیر علیه السّلام همان حله را نزد آن فقیر انداخت و بانگشت بآن مسکین اشاره کرد که آنرا بردار پس خداوند اینکه آیه را برسول [ص] نازل گردانید و اینکه نعمت «ولایت» را تعمیم داد بعلی و اولاد او (علیه و علیهم السّلام) که هر کس از اولادان او بمقام امامت رسید برای وی چنین نعمتی است مثل او که آنها در حال رکوع صدقه میدهند(۱) و سائلی که از حضرت امیر [ع] طلب صدقه نمود از ملائکه بود نه از بشر و نیز آنهائی که از ائمه چنین سؤالی میکنند از ملائکه میباشند و حضرت صادق [ع] فرموده چون آیه «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّه» تا آخر نازل گردید جماعتی از اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در مسجد مدینه اجتماع نمودند و بعضی از آنها گفت اگر ما باین آیه کافر گردیم بسائر آنها نیز کافر گردیده‌ایم و اگر بآن ایمان آریم اینکه ذلت است برای ما که علی بن ابی طالب بر ما مسلط گردد پس گفتند ما میدانیم که محمّد [ص] صادق است در آنچه میگوید و لکن ما ولایت را قبول میکنیم و آنچه علی [ع] بما امر کرد قبول نمیکنیم و حضرت صادق علیه السّلام فرمود پس از آن اینکه آیه «يَعرِفُونَ نِعمَتَ اللّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَها» یعنی ولایت علی علیه السّلام «وَ أَكثَرُهُمُ الكافِرُون» بالولاية نازل گردید.

و نیز از حضرت صادق [ع] استکه از او سؤال شد آیا اطاعت اوصیاء واجب است در پاسخ فرمود آری آنها کسانی میباشند که خدای تعالی در باره آنها فرموده «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّه‌وَ رَسُولُه‌وَ أُولِي الأَمرِ مِنكُم» و آنها کسانی میباشند که خدا در باره آنها فرموده «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّه‌وَ رَسُولُه‌وَ الَّذِينَ آمَنُوا» تا آخر.

و در احتجاج در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل میکند که فرموده

---

(۱) اینکه تعمیم که اینکه نعمت ولایت برای علی و اولاد او [ع] است هر کدام لایق امامت باشند شاید مرحوم فیض (ره) از واو جمع در «يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ»استنباط کرده زیرا که واو جمع تعمیم دارد.

صفحه : ۳۳۳

منافقین برسول [ص] گفتند آیا بر پروردگار تو پس از آنکه بر ما فرائضی مقرّر گردانید چیز دیگری نیز واجب گردانیده اگر چنین است ما را متذکر گردان تا نفس ما آرام گردد و بدانیم که چیز دیگر باقی نمانده پس خدای تعالی آیه «قُل إِنَّما أَعِظُكُم بِواحِدَةٍ» یعنی ولاية پس اینکه آیه «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّه‌وَ رَسُولُه» تا آخر نازل گردید.

و بین امّت خلافی نیست که در آنروز احدی از امّت در حال رکوع زکوة نداده غیر از یک مرد و اگر اسم آنمرد را در قرآن گفته بود همانا سقط شده بود با آنچه سقط شده.

حضرت باقر علیه السّلام از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حدیث میکند که در قول خدای تعالی که فرموده «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ ما أُنزِلَ إِلَيكَ مِن رَبِّكَ» فرموده من برای شما سبب نزول اینکه آیه را بیان میکنم و آن چنین است که مرارا جبرئیل بر من هبوط نمود

و مرا امر نمود بسلام پروردگار من و آن سلام اینکه بود که در اینکه مقام پایدار گردم تا اینکه هر سیاه و سفیدی دانا گردیده شود که علی بن أبی طالب صلوات اللّه و سلامه علیه اخی و وصیی و خلیفتی و الامام من بعدی و او ولیّ شما است بعد از خدا و رسول او و خدای تعالی بر من آیه‌ئی نازل گردانید از کتاب خودش و آن «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ الخ» و علی بن ابی طالب [ع] بپای داشت نماز را و اتی کرد زکوهٔ را و او در حالیکه در رکوع بود و در هر حالی مراد او خدای عز و جل بود.

و در کتاب خصال در احتجاج علی صلوات اللّه علیه بر ابا بکر است که باو فرمود تو را بخدا قسم میدهیم که آیا ولایهٔ از خدا با ولایهٔ رسول او در آیه زکوهٔ خاتم ولایهٔ من بود یا ولایهٔ تو (ابی بکر) گفت آن ولایهٔ برای تو بود نه بر من. و در همان خصال در مناقب امیر المؤمنین علیه السّلام و تعداد آن گفته و اما شصت و پنجم «علی (ع)» گفت من در مسجد نماز میکردم سائلی آمد و من در حال رکوع بودم انگشترم را از انگشتم بیرون کردم و باو دادم پس خدای

صفحه : ۳۳۴

تعالی اینکه آیه «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ» تا آخر آیه را نازل گردانید.

و قمی از حضرت باقر علیه السّلام چنین روایت کرده که گفت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بین ما نشسته بود و نزد او جماعتی از یهود بودند و در آنها عبد اللّه سلام حاضر بود و اینکه آیه بر آنحضرت نازل گردید پس رسول اللّه [ص] بیرون رفت بسوی مسجد و سائل باو روی کرد حضرت بسائل فرمود آیا کسی بتو چیزی عطاء کرده گفت آری اینکه کسیکه نماز میخواند و چون رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بمسجد آمد دید آن علی امیر المؤمنین علیه السّلام است. و اخبار از آنچه عامه و خاصه روایت کرده‌اند که آیه در باره امیر المؤمنین [ع] وارد شده جدا بسیار است. و در مجمع از جمهور مفسرین نقل میکند که اینکه آیه در باره امیر المؤمنین علیه السّلام وارد شده وقتی که در حال رکوع انگشتر خود را بسائل صدقه داد و شرح آنرا از إبن عباس و غیر آن نقل میکند. و ممکن است جمع شود بین آنچه در کافی است به اینکه که آنچه صدقه داده حله بوده و بین آنچه غیر او روایت کرده و مشهور بین عامه و خاصه اینکه است که انگشتر بوده، و شاید دفعه‌ئی حضرت در رکوع حله‌ئی بسائل صدقه داده باشد و دفعه‌ئی انگشتر و آیه پس از دفعه دوم نازل گردیده و در قوله تعالی «یُؤْتُونَ» مشعر بهمین است زیرا که «واو جمع» متضمن تکرار و تجدد است کما اینکه مشعر بفعل اولاده اوست ایضا. [پایان] از طرف موافق و مخالف بقدری ولایت علی علیه السّلام واضح است که اکثر علماء اهل تسنن شهادت داده‌اند بر اینکه اینکه آیه در شأن علی علیه السّلام فرود آمده که اگر نبود برای اثبات امامت و ولایت و خلافت بلافصل آن بزرگوار پس از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله مگر همین آیه ما را کافی بود چه جای باقی فضائل و مناقب او.

در تفسیر کشف الاسرار که ظاهرا تألیف یکی از دانشمندان سنیها است در ذیل همین آیه «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ» تا آخر پس از آنکه گفته که در لغت ولیّ و مولی بیک معنی است، در شأن حضرت امیر علیه السّلام فضائلی نوشته

صفحه : ۳۳۵

از جمله آنها اینکه است که گفته در خبر

«من کنت مولاه فعلیّ مولاه»

یعنی در ولایت دین و آن اجلّ ولایات است.

و نیز چنین گوید ولایت در اینجا بمعنی اتصال است «اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا» و «مَولَی الَّذِینَ آمَنُوا» زیرا که خدای عزّ و جل مؤمنین را برحمت خودش وصل نموده و او ولی امور آنها است و آنها را برحمت اختصاص داده نه غیر آنها را میگوید مؤمنینند که مخصوص برحمت خدایند و با خدا پیوند دوستی دارند و خدا کارساز و همدل و یار ایشانست، و همچنین

«من کنت مولاه فعلیّ مولاه»

میگوید هر کس مرا در دین و اعتقاد و دوستی پیوند است و اینکه شرف و فضل علی [ع] را میباشد.

و از فضائل علی علیه السّلام آنروایتی است که عمران بن حصین روایت کرده که نبی صلّی اللّه علیه و آله گفت

«ان علیا منی و انا منه و هو ولی کلّ مؤمن بعدی»

و إبن عمر گفته رسول اللّه [ص] بین اصحاب اخوّت انداخت علی آمد در حالیکه در دو چشمش اشک بود رسول گفت

«هذا علیّ ولیّکم اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه»

و علی گفت بین اصحاب برادری انداختی و بین من و احدی برادری نینداختی، رسول [ص] فرمود

«انت اخی فی الدنیا و الاخرة»

و گفت

«انت منی بمنزلة هارون من موسی الّا انه لا نبی بعدی»

. تا آنجا که گفته علی [ع] رقیب عصمت و نبوت بود، عنصر علم و حکمت و اخلاص و صدق و یقین و توکل و تقوی، و ورع شعار و دثار وی بود، حیدر کرّار بود، صاحب ذو الفقار بود، سید مهاجر و انصار بود، روز خیبر مصطفی گفت فردا علم را بدست مردی میدهم که خدا بدست او فتح دهد

«یحب اللّه و رسوله و یحبه اللّه و رسوله»

همه شب صحابه باین اندیشه بودند که فردا علم اسلام و رایت نصرت «لا اله الا اللّه» را بکدام صدیق خواهد سپرد روز دیگر مصطفی گفت علی بن ابی طالب کجا است گفتند یا رسول اللّه چشمانش درد میکند گفت او را بیاورید زبان مبارک خود را بچشم او مالید شفاء یافت و رایت نصرت را باو داد، علی [ع] گفت یا

صفحه : ۳۳۶

رسول اللّه با آنها جنگ کنم تا اینکه مثل ما شوند یا همه را هلاک کنم رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود یا علی آهسته باش و با ایشان باندازه ناکسی و بی‌مقداری آنها جنگ کن نه بر قدر قوت و همت خویش، یا علی آنها را بر اسلام بخوان و به آنان بآنچه بر آنها از حق اللّه واجب است خبر ده قسم بخدا اگر نفری از آنها را خدا بدست تو هدایت گرداند برای تو بهتر است از «حمر النعم» یعنی شتران سرخ مو.

تا آنجا که گفته از ابی سعید خراز نقل است که چون خدای تعالی خواست بنده‌ئی را برگزیند و از میان بنده‌گان او را ولی خود گرداند اول نواختی که بر وی نهد آن باشد که وی را بر ذکر خود دارد تا از کار خود بر کار حق بپردازد و از مهر خود بر مهر حق آید، چون با ذکر و یاد حق آرام گرفت او را بخود نزدیک گرداند، نشان نزدیکی حلاوت طاعت بود و کراهت معصیت و عزلت از خلق و لذت خلوت، پس او را در مجلس خلوت بر بساط انس بر کرسی توحید نشاند آزاد از خلق و شاد بحق و بی‌قرار در عشق، حجابها برداشته و در میدان فردانیّت فرود آورده و مکاشف جلال و عظمت گشته از خود بیگانه و با حق یگانه از خود برمیده و بولی رسیده.

و نیز گفته که «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ» از ابی سید خراز نقل میکند که وقتی خداوند خواست دوست دارد بنده‌ئی از بنده‌گان خود را بر او میگشاید بابی از ذکر وقتی از ذکر لذت برد بر او درب قرب را باز میگرداند پس از آن او را رفعت میدهد بمجلس انس، پس از آن او را بر کرسی توحید مینشاند، پس از آن حجاب را از او برمیدارد و جلال و عظمت الهی بر وی مکشوف میگردد و باقی میماند «بلاهو» پس در اینکه هنگام عبد میگردد فانی پس واقع میگردد در حفظ او سبحانه و از دعاوی نفس بریء میگردد.

[پایان]

صفحه : ۳۳۷

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَکُم هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکُم وَ الکُفّارَ أَولِیاءَ مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند دو یهودی در جای خلوتی نشسته بودند بانگ نماز شنیدند خندیدند و افسونگری کردند اینکه بود که حق تعالی گفت آنهائیکه دین شما را باستهزاء و بازی میگیرند از آنهائیکه قبلا بآنها کتاب تورات عطاء شده (وَ الکُفّارَ أَولِیاءَ) و کافرین که برای آنها کتابی نیست آنانرا بدوستی نگیرید (وَ اتَّقُوا اللّهَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ) اگر واقعا شما ایمان آورده‌اید از خدا بترسید.

وَ إِذا نادَیتُم إِلَی الصَّلاةِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً ذلِکَ بِأَنَّهُم قَومٌ لا یَعقِلُونَ بعضی از مفسرین گفته سه قوم بودند که دین اسلام را بهزو و بازی گرفتند و مسلمانانرا میرنجانیدند (انا نحن المستهزئین) ۱- مشرکین عرب ۲- منافقین ۳- اهل کتاب و جواب مشرکین را داده آنجا که گفته «إِنّا کَفَیناکَ المُستَهزِئِینَ» و در وصف منافقین گفته «وَ إِذا خَلَوا إِلی شَیاطِینِهِم قالُوا إِنّا مَعَکُم إِنَّما نَحنُ مُستَهزِؤُنَ» و در وصف اهل کتاب همین آیه «الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَکُم هُزُواً وَ لَعِباً الخ» گفته‌اند وقتی مسلمانها بانگ نماز میگفتند یهودیان از روی استهزاء با هم میگفتند «قاموا لا قاموا» «صلوا لا صلوا» می‌گفتند و می‌خندیدند اینکه بود که بر ردّ آنها اینکه آیه نازل شد.

و گفته‌اند جماعتی از کافرین نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند تو دعوی پیمبری میکنی و در دین بدعت آورده‌ئی که انبیاء چنین نکردند اگر در اینکه عمل خیری بود آنها بآن سزاوارتر بودند از کجا آواز دادن باین ناخوشی یعنی اذانرا فرا گرفته‌ئی پروردگار عالمیان در پاسخ آنها اینکه آیه را فرستاد «و من احسن دینا ممن دعا الی اللّه» یعنی کیست نیکوتر از حیث گفتار از کسیکه بخواند مردم را بسوی خدا.

صفحه : ۳۳۸

قُل یا أَهلَ الکِتابِ هَل تَنقِمُونَ مِنّا إِلّا أَن آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنزِلَ إِلَینا وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلُ وَ أَنَّ أَکثَرَکُم فاسِقُونَ راغب در مفردات گفته نقمت بکسر قاف و بفتح قاف هر دو بمعنی انکار و خورده گیری و عقوبت زبانی یا عملی است و در اینکه آیه نقمهٔ بهمین معنی است قوله تعالی «وَ ما نَقَمُوا إِلّا أَن أَغناهُمُ اللّهُ» «وَ ما نَقَمُوا مِنهُم إِلّا أَن یُؤمِنُوا بِاللّهِ» و نقمهٔ بمعنی عقوبت است قال اللّه «فَانتَقَمنا مِنهُم فَأَغرَقناهُم فِی الیَمِّ» یعنی آنها را عقوبت نمودیم پس در دریا غرقشان کردیم.

[پایان] خلاصه آیه در مقام سرزنش بکفار است که آیا انکار شما بر ما از جهت اینکه است که ما بخدا و آیات او و آنچه قبلا بر انبیاء نازل گردانیده گرویده‌ایم و از ما عیب میگیرید اینکه بیشتر شماها فاسق هستید.

قُل هَل أُنَبِّئُکُم بِشَرٍّ مِن ذلِکَ مَثُوبَةً عِندَ اللّهِ مَن لَعَنَهُ اللّهُ الخ مفسرین گفته‌اند اینکه دستوری است که خدا بنبی خود داده که وی کفاری را که بدین استهزاء میکردند مؤاخذه نماید و در مقام سرزنش آنها را یادآور کند و بآنان بگوید شما ما را عیب جوئی میکنید برای اینکه بخدا و آنچه بما نازل گردیده ایمان آورده‌ایم آیا میخواهید شما را خبردار کنم بچیزی بدتر از آنچه نسبت بمؤمنین می‌پندارید، گویا کسی گفته باشد بدتر از آن چیست!

پاسخ- کسی را که خدا لعنت کرده باشد و بر او غضب نموده و وی را میمون و خوک و بنده طاغوت گردانیده (قرده از یهودیانند و خنازیر عیسویانند و عبد الطاغوت گوساله پرستانند اینهایند که از راه حق و حقیقت و راه راست خارج گردیدند.

وَ إِذا جاؤُکُم قالُوا آمَنّا وَ قَد دَخَلُوا بِالکُفرِ وَ هُم قَد خَرَجُوا بِهِ وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما کانُوا یَکتُمُونَ الی آخر الآیات آیات ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه آنکه گفته‌اند اینکه آیات در باره بعضی از یهودیان منافق فرود آمده که وقتی آنها نزد شما میآیند میگویند ما تو را می‌شناسیم و مقام تو را میدانیم و ایمان

صفحه : ۳۳۹

آوردیم به اینکه که تو رسول خدائی اینان بزبان چنین میگفتند و در دل انکار داشتند اینها داخل شدند در حال کفر و خارج شدند در حال کفر یعنی کفر ملازم آنها بود دخولا و خروجا و می‌بینی تو که بسیاری از آنها مردمانی میباشند که در گناه و عدوان و خوردن مال حرام مسارعت میکنند چرا علمای ربانیین از جماعت یهودیان و علمای روحانیین از جماعت نصاری اینها را از اعمال قبیحشان منع نکردند و آنها در گناه و خوردن مال حرام ماندند (لَبِئسَ ما کانُوا یَصنَعُونَ) در مقام توبیخ علمای آنها است که آنها بد کردند که نهی از منکر ننمودند.

صفحه : ۳۴۰

[سوره المائدة (۵): آیات ۶۴ تا ۷۱]

اشاره

وَ قالَتِ الیَهُودُ یَدُ اللّهِ مَغلُولَةٌ غُلَّت أَیدِیهِم وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَل یَداهُ مَبسُوطَتانِ یُنفِقُ کَیفَ یَشاءُ وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنهُم ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ طُغیاناً وَ کُفراً وَ أَلقَینا بَینَهُمُ العَداوَةَ وَ البَغضاءَ إِلی یَومِ القِیامَةِ کُلَّما أَوقَدُوا ناراً لِلحَربِ أَطفَأَهَا اللّهُ وَ یَسعَونَ فِی الأَرضِ فَساداً وَ اللّهُ لا یُحِبُّ المُفسِدِینَ (۶۴) وَ لَو أَنَّ أَهلَ الکِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَکَفَّرنا عَنهُم سَیِّئاتِهِم وَ لَأَدخَلناهُم جَنّاتِ النَّعِیمِ (۶۵) وَ لَو أَنَّهُم أَقامُوا التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ وَ ما أُنزِلَ إِلَیهِم مِن رَبِّهِم لَأَکَلُوا مِن فَوقِهِم وَ مِن تَحتِ أَرجُلِهِم مِنهُم أُمَّةٌ مُقتَصِدَةٌ وَ کَثِیرٌ مِنهُم ساءَ ما یَعمَلُونَ (۶۶) یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ وَ إِن لَم تَفعَل فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهدِی القَومَ الکافِرِینَ (۶۷) قُل یا أَهلَ الکِتابِ لَستُم عَلی شَیءٍ حَتّی تُقِیمُوا التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ وَ ما أُنزِلَ إِلَیکُم مِن رَبِّکُم وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنهُم ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ طُغیاناً وَ کُفراً فَلا تَأسَ عَلَی القَومِ الکافِرِینَ (۶۸)
إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هادُوا وَ الصّابِئُونَ وَ النَّصاری مَن آمَنَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ (۶۹) لَقَد أَخَذنا مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ وَ أَرسَلنا إِلَیهِم رُسُلاً کُلَّما جاءَهُم رَسُولٌ بِما لا تَهوی أَنفُسُهُم فَرِیقاً کَذَّبُوا وَ فَرِیقاً یَقتُلُونَ (۷۰) وَ حَسِبُوا أَلّا تَکُونَ فِتنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تابَ اللّهُ عَلَیهِم ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا کَثِیرٌ مِنهُم وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِما یَعمَلُونَ (۷۱)

صفحه : ۳۴۱

[ترجمه]

یهود گفتند دست خدا بسته است دستهای آنها بسته باد و بر آنان لعنت باد دو دست خدا (دست قدرت و دست رحمت) او باز است پروردگار تو هر طوری که بخواهد و بهر کس بقدری که صلاح داند انفاق میکند همانا (قرآنی) که بر تو نازل گردیده بر بسیاری از آنها کفر و طغیان افزوده گردانید و تا روز قیامت بین آنها بغض و عداوت انداختیم و هرگاه برای جنگ با مسلمانان آتش بیفروزند خدای تعالی آتش فتنه آنانرا خاموش میگرداند، و اینان کوشش می‌کنند که در زمین فساد کنند و خدا فساد کنندگانرا دوست نمیدارد [۶۴]

و اگر اهل کتاب ایمان آرند و پرهیزگار گردند ما گناهان آنها را میپوشانیم و محققا آنانرا در بهشتهای پر نعمت داخل میگردانیم

[۶۵]
و اگر آنها تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان نازل گردیده بپای میداشتند چنان نعمت بر آنها ریزش میکردیم که از بالای سرشان میخوردند و از زیر پاهایشان میخوردند، بعضی از آنها جماعتی معتدل و میانه‌رو میباشند و بسیاری از آنها اعمالشان بد است [۶۶]
ای رسول آنچه از پروردگارت بر تو فرود آمده بمردم برسان و اگر نرسانی رسالت خود را نرسانیده‌ئی و خدا تو را از شر مردم نگاه میدارد، همانا خدا جماعت کافرین را هدایت نمیگرداند [۶۷]
بگو ای اهل کتاب شما از دین چیزی ندارید تا اینکه تورات و انجیل و آنچه از طرف پروردگارتان بر شما نازل گردیده بپای دارید همانا بسیاری از یهود و نصاری آنچه بر تو نازل شده کفر

صفحه : ۳۴۲

و سرکشی آنها را زیاد میکند (و آنها را بر اینکه داشته که آنچه بر تو نازل شده انکار میکنند) و تو بر جماعت کافرین متأسف مباش [۶۸]
همانا کسانیکه ایمان آورده‌اند از یهودیان و ستاره‌پرستان و نصرانیان، کسانیکه بخدا و بروز قیامت ایمان آورده‌اند و عمل صالح نموده‌اند پس هیچ خوفی و ترسی بر آنها نمیباشد و آنها اندوهناک نیستند [۶۹]
حقیقةً ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و بسوی آنان رسولانی فرستادیم هرگاه رسولی بسوی آنان میآمد و رسالت او مطابق هوای نفسانی آنها نبود فرقه‌ئی از آنها رسولان را تکذیب میکردند (مثل عیسی [ع] و محمّد) و فرقه‌ئی را میکشتند [۷۰]
(مثل یحیی و شعیب) و گمان میکردند (بچنین عمل) برای آنان بلائی و محنتی نخواهد بود و کور شدند (از دیدن راه حق) و کر شدند (از شنیدن سخن راست) پس از آن خداوند توبه آنانرا قبول نمود، پس از آن باز بسیاری از آنها از دیدن آیات الهی کور و از شنیدن آیات کر شدند و خدا بآنچه عمل میکنید بینا است [۷۱]

صفحه : ۳۴۳

(توضیح آیات)

وَ قالَتِ الیَهُودُ یَدُ اللّهِ مَغلُولَةٌ غُلَّت أَیدِیهِم وَ لُعِنُوا بِما قالُوا «غل ید» استعاره از بخل است و بسط الید استعاره از جود و بخشش است و در استعمالات عرفی هر جا «ید» استعمال شود مقصود جارحه نیست بلکه مقصود جود و سخاوت است و در مقابل آن هر جا «غل» گفته شود استعاره از بخل است مثل اینکه گفته میشود فلانی دست باز است خیلی انفاق میکند یعنی دست بسته نیست.
مفسرین گفته‌اند اینکه آیه در باره یهودیان فرود آمده که جماعتی از یهودیان که رئیس آنها بنام فنحاص بن عاذورا بود و اصحاب او و خدای تعالی بآنها نعمت فراوان داده بود، چون در اللّه کافر گردیدند و مصطفی صلّی اللّه علیه و آله را دروغگو دانستند و در نعمت خدا کفران ورزیدند قوله تعالی در سوره ابراهیم ع آیه ۳۳ فرموده «أ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعمَت اللّهِ کُفراً» خدای تعالی نعمت را از آنان گرفت و بروزگار قحط و نیاز افتادند. اینکه بود که فنحاص و اصحاب او و گفتند «یَدُ اللّهِ مَغلُولَةٌ» دست رازق بسته است و اینکه کنایه از بخل است یعنی بر ما بخل میورزد آنطور که پیش روزی میداد نمیدهد و اینکه آیه نظیر قوله تعالی در سوره بنی اسرائیل آیه ۳۱ برسولش خطاب نموده «وَ لا تَجعَل یَدَکَ مَغلُولَةً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبسُطها کُلَّ البَسطِ» یعنی در امساک و انفاق اعتدال را مراعات نما، خدای جلیل در پاسخ آنها فرموده «غُلَّت أَیدِیهِم» دست آنها از خیرات و عطیات فرو بسته است «وَ لُعِنُوا بِما

قالُوا» و شايد مقصود چنين باشد كه در اثر كلام ركيكشان در قيامت دستهاى آنها بسته است «إِذِ الأَغلالُ فِي أَعناقِهِم» اشاره به اينكه كه جزاى كفر اينها اينكه است كه در قيامت غل آتشين بر گردن ايشان نهند و دستهاى آنها را بگردنشان ببندند «وَ لُعِنُوا بِما قالُوا» گفتار ركيك آنان دورى آنها را از رحمت خدا ايجاب ميكند.

صفحه : ۳۴۴

بَل يَداهُ مَبسُوطَتانِ يُنفِقُ كَيفَ يَشاءُ تثنيه «يد» در اينجا براى تأكيد در انكار است و اثبات غايت سخاء و كثرت انفاق زيرا كه يدين ادل بر غايت سخاوت است كه بدو دست عطاء ميكند و قوله «يُنفِقُ كَيفَ يَشاءُ» نيز مؤكّد ميگرداند توصيف سخاء وجود و بخشش را و نيز دليل بر اينكه است كه انفاق نميكند مگر بآنطوريكه صلاح منوط بآن باشد.

وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنهُم ما أُنزِلَ إِلَيكَ مِن رَبِّكَ طُغياناً وَ كُفراً در وصف يهوديها است كه بسيارى از آنها در موقع نزول قرآن حسد و جحود و طغيان و كفر آنها را بآيات قرآن زياد ميگرداند.

وَ أَلقَينا بَينَهُمُ العَداوَةَ وَ البَغضاءَ إِلي يَومِ القِيامَةِ شايه آيه اشاره باين دارد كه در اثر ضديّت و طغيان و حسد برسول و بآيات ما بين آنها عداوت و بغض و دشمنى انداختيم كه تا روز قيامت اينكه بغض و دشمنى بين آنها دائر باشد اينكه است كه سخنان آنان مختلف است و قلبهاى آنها متشتت و پراكنده است و بين آنها موافقت پديد نميگردد.

كُلَّما أَوقَدُوا ناراً لِلحَربِ أَطفَأَهَا اللّهُ وَ يَسعَونَ فِي الأَرضِ فَساداً وَ اللّهُ لا يُحِبُّ المُفسِدِينَ هر وقت اينكه يهوديان اراده ميكنند آتش جنگ را برافروزند و با رسول صلى اللّه عليه و آله جنگ كنند خدا آتش جنگ را خاموش ميكند و آنها را مغلوب و رسولش را ظفر ميدهد و هرگز براى آنها مظفريت نخواهد بود.

بعضى از مفسرين گفته قبل از اسلام يهوديها خود را اشرف ملل ميدانستند و سيادت و تقدم بر ساير اقوام را حق مسلّم خود ميپنداشتند و خود را اهل كتاب و ساير اقوام آنروز را امّى و بى‌سواد و وحشى ميناميدند و بدنياى آنروز فخر ميفروختند و ربانيين و علماى خود را برخ مردم عالميان مى‌كشيدند لكن دوران آن سيادت تو خالى سر آمد وقتى آوازه پيغمبرى از قريش كه بنظر آنها منحطترين اقوامى بود كه در برابر علم يهود و دانشمندان سر فرود ميآوردند و نيز كتاب وى

صفحه : ۳۴۵

گوش يهوديان را خراش داد مخصوصا وقتى كه آنرا كتاب آسمانى مشتمل بر عالى‌ترين تعليمات روحى و كامل‌ترين طريق هدايت يافتند بيشتر از پيش بذلت و بى‌ارجى كتاب خويش كه سالها برخ عالميانش ميكشيدند پى برده لا جرم از آن خواب و خيال بيدار شده و بخود آمده در حاليكه هر لحظه بخشم درونى و كفر و طغيانشان افزوده ميشد و اينكه خداى تعالى در اينكه آيه ميفرمايد آياتيكه بتو وارد ميشود بر طغيانشان افزوده ميگردد نه اينكه قرآن سبب ضلالت آنها گردد بلكه چون اصولا جنس يهود حسود و كينه‌ور است نزول قرآن آتش حسد آنها را تيزتر ميگرداند و معارف حقه و دعوت صريحى كه در قرآن است سبب شد كه حسد و كفر و طغيان آنها زيادتر گردد.

[پايان] وَ لَو أَنَّ أَهلَ الكِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَكَفَّرنا عَنهُم سَيِّئاتِهِم وَ لَأَدخَلناهُم جَنّاتِ النَّعِيمِ روى سخن آيه با تمام اهل كتاب است كه اگر اهل كتاب از يهودى و نصرانى و غير اينها ايمان ميآوردند و از گناهان بزرگ كبيره اجتناب مينمودند گناهان كوچك صغيره آنها را ميپوشانيديم در سوره نساء آيه ۳۵ فرموده «إِن تَجتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنهَونَ عَنهُ نُكَفِّر عَنكُم سَيِّئاتِكُم وَ نُدخِلكُم مُدخَلًا كَرِيماً» و در جاى خود مبرهن گرديده و اينكه آيه نيز صريح در اينكه است كه اجتناب از كبائر كفاره گناهان صغيره است.

وَ لَو أَنَّهُم أَقامُوا التَّوراةَ وَ الإِنجِيلَ وَ ما أُنزِلَ إِلَيهِم مِن رَبِّهِم لَأَكَلُوا مِن فَوقِهِم وَ مِن تَحتِ أَرجُلِهِم طبرسى رحمهٔ اللّه عليه در توجيه آيه

گفته «و لو ان اهل الکتاب آمنوا بمحمد صلّی اللّه علیه و آله و اتقوا الکفر و الفواحش» یعنی ایمانشان را با تقوی مقارن مینمودند همانا ما سیئات و گناهان آنها را میپوشانیدیم و آنها را بگناهانشان مؤاخذه نمینمودیم و آنها را با مسلمانها داخل مینمودیم در بهشتهای پر نعمت و اگر اهل کتاب بپای میداشتند احکام و حدود تورات و انجیل را و آنچه در انجیل

صفحه : ۳۴۶

و تورات است از صفات رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و آنچه نازل گردیده بسوی اهل کتاب از سایر کتابهای خدا زیرا که تکلیف آنها چنین بود که بتمام کتب آسمانی ایمان آوردند که گویا تماما بسوی آنها نازل گردیده (و بقولی مقصود قرآن است) اگر اهل کتاب چنین بودند همانا روزی آنها چنین وسیع میشد که از بالای سرشان و از زیر پاهایشان روزی میخوردند یعنی خدای تعالی روزی آنها را وسیع میگردانید و آنها در آنوقت در حال قحطی بودند و مقصود اینکه است اگر اینها ایمان میآوردند همانا برکات آسمان و زمین را بآنها افاضه میکردیم یا اشجار و غلات و زرعهای آنها را زیاد میکردیم.

مِنهُم أُمَّةٌ مُقتَصِدَةٌ وَ کَثِیرٌ مِنهُم ساءَ ما یَعمَلُونَ یعنی جماعتی از آن اهل تورات و انجیل مردمان میانه‌رو و مسلم و برسول ایمان آوردند و بسیاری از آنها اعمال آنها بد بود و در اینکه آیه معنی تعجب مأخوذ گردیده یعنی چه بسیار عمل آنها رکیک و بد است.

[پایان] در اینکه آیه و آیه ۹۴ از سوره اعراف آنجا که فرموده «وَ لَو أَنَّ أَهلَ القُری آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَفَتَحنا عَلَیهِم بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الأَرضِ وَ لکِن کَذَّبُوا فَأَخَذناهُم بِما کانُوا یَکسِبُونَ».

همین طوری که بعضی از مفسرین نیز گفته‌اند نکته‌ئی بنظر میرسد و آن اینکه است که چون موجودات تماما مرتبط بهم و متصل بیکدیگرند و یک وحدت جمعی بین آنها دائر است حتّی اعمال بشر در نظام گیتی آثار بخصوص بجا میگذارد مخصوصا عمل هر کسی نسبت بخودش بلکه نسبت بنظام عالم تأثیراتی دارد اینکه است که هر گاه ایمان و عمل صالح در جماعتی دائر گردید و مدینه فاضله بوجود آمد چون ایمان و عمل صالح جزء نظام عالم است در آسمانها و زمین تأثیر میکنند و برکات آسمانها و زمین با اهلش فرود میآید همین طور کفر و عمل زشت در فساد عالم کون تأثیر مینماید و بسا قحطی یا جنگ یا فسادهای دیگری را ایجاب مینماید چنانچه آیات بسیاری مشعر بهمین معنی مثل قوله تعالی در سوره

صفحه : ۳۴۷

روم آیه ۴۰ «ظَهَرَ الفَسادُ فِی البَرِّ وَ البَحرِ بِما کَسَبَت أَیدِی النّاسِ» و امثال اینها یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ وَ إِن لَم تَفعَل فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهدِی القَومَ الکافِرِینَ ترجمه آیه شده و معنی آیه واضح است و محتاج بتوضیح نیست و خلاصه اینکه بطور وضوح دو مطلب از آیه استفاده میشود یکی معلوم میشود دستور مهم تازه‌ئی برسولش ابلاغ میکند که متضمن بر فشار و تهدید است به اینکه که پیغام تازه‌ئی بمؤمنین برساند، و دیگر وعده‌ئی که باو داده که اگر در اجراء آن عمل کند ممکن است خطراتی مواجه او گردد او را حفظ نماید. بعضی از مفسرین گفته و چون ظاهرا آن حکم تازه بود زیرا اینکه آیه در موقع قوت و غلبه اسلام فرود آمده دیگر رسول در اجراء احکام الهی خوف و ترسی نداشت و نیز در هیچ یک از دستورات محذوری از خوف جان یا چیز دیگر در نظر مبارکش نبود که از آن احتراز نماید.

معلوم میشود در اجراء «ما انزل» مطلب مهمتر از جان شریفش در نظر داشته و جای تردید نیست که بقدری اینکه حکم حائز اهمیت است که جای دارد رسول صلّی اللّه علیه و آله از اجراء آن اندیشه نماید و ظاهرا اندیشه حضرت از اهل کتاب نبوده بلکه از خود مؤمنین بوده که در اجراء اینکه حکم مؤمنین بنیاد دین را منهدم گردانند اینکه بود که حضرت منتظر بود در موقع آرام و مناسبی حکم (ما أَنزَلَ اللّهُ) را بمردم برساند.

کلینی از ابی صالح و او از إبن عباس و جابر بن عبد اللّه روایت کرده که خدای تعالی بنبی خود صلّی اللّه علیه و آله امر نمود که علی ع را بخلافت نصب گردان و مردم را بخلافت او خبر ده پس حضرت ترسید از اینکه مردم بگویند إبن عمّش را بر ما خلیفه گردانیده و اینکه مطلب بر جماعتی از اصحاب سخت آید، اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید. پس رسول [ص] روز غدیر خم دست علی [ع] را گرفت و گفت «من کنت مولاه فعلی مولاه» و آیه «فَما بَلَّغتَ رِسالَتَه» را تلاوت نمود یعنی

صفحه : ۳۴۸

اگر اینکه رسالت را نرسانی از آنچه تکلیف تو بود از رسالات نرسانیده‌ئی و گویا تو چنین بودی که هرگز رسالت نرسانیده‌ئی و گویا تو از تمام احکام رسالت غافل گردیده‌ئی «وَ اللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النّاسِ» و اینکه وعده‌ئی است از خدا که تو را از شرّ مردم نگاه میدارد بحفظ یعنی خدا ضامن گردیده که تو را از سوء نگاه دارد پس عذر تو چیست و خدا جماعت کافرین را هدایت نمیگرداند و خدا اراده نکرده که اینها را متمکن گرداند از اینکه صدمه‌ئی بتو برسانند، و از انس بن مالك نقل شده که وقتی اینکه آیه نازل گردید سر مبارك از قبّه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود ای مردم باز گردید که خدا مرا نگاه داشت.
قُل یا أَهلَ الکِتابِ لَستُم عَلی شَیءٍ حَتّی تُقِیمُوا التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ وَ ما أُنزِلَ إِلَیکُم مِن رَبِّکُم آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست.
ر مجمع البیان در شأن نزول آیه از إبن عباس نقل میکند که جماعتی از یهودیان نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند آیا تو مقرّ نیستی که تورات از نزد خدا فرود آمده فرمود آری گفتند ما بتورات ایمان میآوریم و بغیر آن ایمان نمیآوریم پس اینکه آیه نازل گردید و برسول [ص] امر کرد که ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله بیهود خطاب کن و بگو ای اهل کتاب شما بر دین صحیحی نیستید تا اینکه بپای دارید تورات و انجیل و آنچه از پروردگار شما بسوی شما نازل گردیده یعنی تا وقتی که بتورات و انجیل و قرآنیکه بسوی تمام مردم نازل گردیده. و بقولی یعنی تا وقتی که تورات و انجیل را بپای دارید بر آنچه در آن دو تا از بشارت بنبوت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و عمل نمودن بآنچه در آنها ایجاب نموده، و بقولی معنی آیه امر است باقامه تورات و انجیل و آنچه در آنها است و اینکه آیه پیش از تورات و انجیل نازل گردیده.
[جبائی]

صفحه : ۳۴۹

وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنهُم ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ طُغیاناً وَ کُفراً فَلا تَأسَ عَلَی القَومِ الکافِرِینَ ای رسول محزون مباش و آیه تسلیت میدهد نبی [ص] را یعنی محزون مباش زیرا که دأب و عادت مردم بر اینکه بوده که انبیاء را تکذیب میکردند، و بقولی معنی آیه اینست که بر کفر اینها محزون مباش و نیز از تجاوز نمودن آنها در ظلم زیرا که ضرر آن عائد خودشان میگردد، و بقول دیگر یعنی بر هلاکت آنها و عذاب آنها محزون مباش زیرا که عذاب جزای عمل آنها است.
إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هادُوا وَ الصّابِئُونَ وَ النَّصاری مَن آمَنَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ آیه ظاهرا مربوط بآیه بالا است که خطاب باهل کتاب بود که شما بر دینی پایدار نیستید مگر وقتی که بتمام کتابهای آسمانی معترف و پایدار باشید و در اینجا تشویق میکند و مژده میدهد کسانی را که ایمان آورده‌اند و یهود و نصاری و صابئون که گویند ستاره پرستانند که بر هیچ پیمبری ایمان نیاورده‌اند که اگر اینها ایمان آرند بخدا و روز قیامت و ایمانشان با عمل صالح توأم گردد دیگر خوفی و حزنی بر آنها نیست و در محلّ امن و امان قرار گرفته‌اند.
سؤال- بدلالت اینکه آیه در نجات یافتن و رفع محذور از عذاب ایمان بخدا و تصدیق بقیامت کافی است و لو اینکه ایمان برسول

در كار نباشد چنانچه اهل اديان ايمان بخدا و قيامت دارند با اينكه حال چگونه ما آنها را كافر و اهل عذاب ميدانيم.

پاسخ- اولا- ايمان بخدا و معاد اگر چه بنظر بدوى همان اعتراف بوجود و بوحدت خداى عالميان است و نيز معاد همان تصديق بقيامت است لكن بقرينه «مَن آمَنَ» من موصوله عموم دارد شامل ميگردد يهود و نصارى و تمام آنهائى كه بخدا و يوم آخر ايمان آورده‌اند و از اينجا معلوم ميشود كه اضافه بر ايمان بخدا و معاد تصديق به «ما أُنزِلَ إِلَيكَ» نيز داخل در ايمان است يعنى اضافه بر

صفحه : ۳۵۰

بپاى داشتن تورات و انجيل تصديق بقرآن نيز شرط در ايمان است.

و ثانيا چنانچه باستقراء معلوم ميشود هر جا در قرآن ذكرى از ايمان برده شود منصرف ميگردد بايمان بخدا و رسول و معاد كه اصول ديانت اسلام است و باضافه عمل صالح را نيز با ايمان بخدا توأم گردانيده و عمل صالح بنظر قرآن منوط بدستورات قرآن است.

لَقَد أَخَذنا مِيثاقَ بَنِي إِسرائِيلَ وَ أَرسَلنا إِلَيهِم رُسُلًا كُلَّما جاءَهُم رَسُولٌ بِما لا تَهوى أَنفُسُهُم الخ ترجمه آيه شده و واضح است محتاج بتوضيح نيست، آيه در مقام توبيخ و سرزنش بنى اسرائيليان است كه هر پيمبرى كه بر آنها آمد وقتى بر خلاف دلخواه آنان حكم خدا را بيان مينمود جماعتى از آن پيغمبران را تكذيب كردند مثل عيسى ع و محمّد صلّى اللّه عليه و آله و جماعتى از آنها را كشتند مثل زكريا و يحيى و شعيا عليهم السّلام.

وَ حَسِبُوا أَلّا تَكُونَ فِتنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تابَ اللّهُ عَلَيهِم الخ اينكه مردمان شرور نسبت برسولان الهى اعمالشان چنين بود پس عمل آنها كرى و كورى دل آنانرا ايجاب نمود و پس از آنكه جماعتى از آنها توبه كردند خدا توبه آنها را پذيرفت، آيه مشعر بر اينكه است كه پس از آنكه توبه نمودند باز بسيارى از آنها همان كورى و كرى خود را ادامه دادند و رسولان را تكذيب كردند و خدا بآنچه عمل ميكنند دانا است و پاداش عملشان را خواهد داد.

صفحه : ۳۵۱

[سوره المائدة (۵): آيات ۷۲ تا ۷۷]

اشاره

لَقَد كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ المَسِيحُ ابنُ مَريَمَ وَ قالَ المَسِيحُ يا بَنِي إِسرائِيلَ اعبُدُوا اللّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُم إِنَّهُ مَن يُشرِك بِاللّهِ فَقَد حَرَّمَ اللّهُ عَلَيهِ الجَنَّةَ وَ مَأواهُ النّارُ وَ ما لِلظّالِمِينَ مِن أَنصارٍ (۷۲) لَقَد كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ ما مِن إِلهٍ إِلّا إِلهٌ واحِدٌ وَ إِن لَم يَنتَهُوا عَمّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنهُم عَذابٌ أَلِيمٌ (۷۳) أَ فَلا يَتُوبُونَ إِلَى اللّهِ وَ يَستَغفِرُونَهُ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۴) مَا المَسِيحُ ابنُ مَريَمَ إِلّا رَسُولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كانا يَأكُلانِ الطَّعامَ انظُر كَيفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الآياتِ ثُمَّ انظُر أَنّى يُؤفَكُونَ (۷۵) قُل أَ تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ ما لا يَملِكُ لَكُم ضَرًّا وَ لا نَفعاً وَ اللّهُ هُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ (۷۶)

قُل يا أَهلَ الكِتابِ لا تَغلُوا فِي دِينِكُم غَيرَ الحَقِّ وَ لا تَتَّبِعُوا أَهواءَ قَومٍ قَد ضَلُّوا مِن قَبلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا عَن سَواءِ السَّبِيلِ (۷۷)

صفحه : ۳۵۲

[ترجمه]

همانا کافر شدنـد آنانکه گفتنـد خدا مسیح پسر مریم است و مسیح گفت ای بنی اسرائیل عبادت کنید خدا را که پروردگار من و شما است و هر کسیکه بر خـدا شـرک آورد محققا خـدا بهشت را بر او حرام گردانیده و مأوای او آتش است و نیست برای ظالمین هیچ یاری [۷۲]

همانا کافر شدنـد آنانکه گفتنـد خـدا سومی از سه خدا است و حال آنکه الهی نیست مگر اله واحد و اگر اینان از آنچه گفته‌اند باز نایستند بآنکسانی از آنها که کافر شدند عذاب الیم تماس مینماید [۷۳]

آیا اینان بسوی خدا بازگشت نمیکنند و از او طلب آمرزش نمی‌کنند و خدا پذیرنده توبه و مهربان است [۷۴]

نیست مسیح پسر مریم مگر پیمبری که پیش از او پیمبرانی گذشته بودند و مادرش راست‌گو و با ایمان بود و هر دو طعام میخوردند، ای رسول بنگر چگونه برای آنها آیات را بیان مینمائیم، و بنگر که چگونه برگردیده میشوند از دریافتن حق [۷۵]

بگو ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله آیا شما بغیر خدا پرستش میکنید چیزی را که برای شما نه ضرری مالک است و نه نفعی، و خدا است که او شنوا و عالم است [۷۶]

بگو ای محمّـد [ص] ای اهل کتاب در دینتان بغیر حق غلو نکنید، و تابع هواهای جماعتی نگردید که قبلا گمراه شدند و بسیاری را از راه حق گمراه نمودند و ثابت شدند بر گمراهی خود از راه راست یعنی قرآن

.

صفحه : ۳۵۳

(توضیح آیات)

لَقَد کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّه هُوَ المَسِیحُ ابنُ مَریَمَ پس از آنکه در آیات بالا یهودیان را از اعمال رکیکشان و حقد و حسدشان نسبت برسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و آیـات قرآن و قتل و تکـذیب پیمبران سـرزنش نموده و آنان را کور و کر بحساب آورده در مقام کفر مسـیحیان و شـرک آنها رسول خود را یادآوری مینماید که آنها در اثر قول فاسدشان که گفتند مسیح پسر مریم خدا است کافر شدند. مفسرین گفته‌اند گروهی از نصاری که آنها را یعقوبیه می‌نامند قائل بتثلیث شدند سه اقنوم گفتند اینکه طور: اقنوم پدر، اقنوم پسـر و اقنوم روح القـدس و گوینـد سه بودنـد یکی شدند و متحد گردیدند و اینان جماعتی هسـتند غیر از آنها که گفتند عیسـی بن مریم پسر خدا است.

و بعضـی گفته‌انـد نصـاری در اینکـه حرف و در کیفیت شـرک بخـدا و اینکه مسیح دارای جـوهر الـوهیت است مختلفنـد طـائفه‌ئی گفته‌اند اقنوم مسیح که همان علم است شاخه ایست از اقنوم رب العالمین و آن همان حیات است که منشعب میشود و معنی پدری خدا و پسری مسیح اینکه است که اینکه از آن منشعب گشته است.

طـائفه دیگری میگوینـد آن حقیقتی که تا قبل از مسیح بنام پروردگار نامیـده میشـد مقارن آمـدن مسیح بحقیقت دیگری که همان مسیح است منقلب گردیده.

طائفه دیگری گویند خدا در مسیح حلول کرد. و باید دانست اینکه سه قولیکه در باره مسیح دارند هر سه با آیه شریفه «إِنَّ اللّه هُوَ المَسِیحُ ابنُ مَریَمَ» قابل انطباقند، بنا بر اینکه مراد از کسانیکه چنین گفتند تنها قائلین بانقلاب نیستند (یعنی آنهائیکه گفتند عیسی ع بخـدا منقلب گردیـد) بلکه شامل میگردد تمام نصاری را که در باره مسیح غلو کردند، و اینکه مسیح [ع] را بپسری مریم توصیف فرمود خـالی از اشـعار و دلالت بر جهت کفر آنها نیست زیرا که میفهمانـد که آنها الوهیت را نسبت بیک انسانی داده‌انـد که انسان

دیگری او را زائیده

صفحه : ۳۵۴

و هر دو از خاک خلق شده‌اند خاک کجا خدای پاک کجا.

[تفسیر المیزان] وَ قالَ الْمَسِیحُ یا بَنِی إِسْرائِیلَ اعْبُدُوا اللّهَ رَبِّی وَ رَبَّکُم إِنَّهُ مَن یُشرِک بِاللّهِ فَقَد حَرَّمَ اللّهُ عَلَیهِ الجَنَّةَ الخ مسیح در مقام اندرز و خیرخواهی برآمده و گفته ای بنی اسرائیل خدائی را عبادت و پرستش کنید که پروردگار من و پروردگار شما است یعنی فقط خدا را بیگانگی و الوهیت بشناسید و در مقام پرستش کسی را با او انباز نگیرید و غرض آنحضرت اینکه بود که من هم مثل شما بشری هستم که از مادر متولد شده‌ام غذا میخورم، راه میروم کسیکه بر خدا شرک آورد یعنی کسی را در ملک یا در تدبیر امور عالم یا در پرستش شریک گرداند بهشت را بر او خدا حرام گردانیده «وَ ما لِلظّالِمِینَ مِن أَنصارٍ» مقصود از ظالمین در اینجا کافرینند قوله تعالی «إِنَّ الشِّرکَ لَظُلمٌ عَظِیمٌ» آری چه ظلمی است عظیم‌تر از اینکه نسبت بمقام کبریائی و وحدت حقانی کسی شرک آورد.

و نیز طنطاوی در تفسیرش در توجیه آیه «قالُوا إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ» گفته یعنی یکی از سه تا میگویند «جوهر واحد ثلاثة اقانیم» اب و إبن و روح قدس و اینکه ثلاثهٔ اله واحد است، مثل اینکه شمس اسم است و شامل میگردد قرص و شعاع و حرارت را و مقصود آنها از اب ذات و بابن کلمه و بروح حیات، و گفته‌اند کلمه آن کلام اللّه است که با جسد مخلوط گردیده مثل مخلوط گردیدن آب با شیر، و نیز گفته‌اند: اب اله و إبن اله و روح اله و تمام یک خدا است و مفسرین قول دیگری نیز گفته‌اند اینکه مقصود آنها از ثلاثهٔ خدا و مریم و عیسی است و مقصودشان از اله ثلاثهٔ اینکه است که الوهیهٔ مشترک بین آنها و کل واحد از آنها الهند.

[پایان] لَقَد کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ ما مِن إِلهٍ إِلّا إِلهٌ واحِدٌ الخ ترجمه آیات شده و معنی آیه واضح است و محتاج بتوضیح نیست.

آیه از جماعت دیگری از نصاری خبر میدهد مثل جماعت یعقوبیه که اقانیم ثلاثه

صفحه : ۳۵۵

قائل گردیدند: اب، إبن، روح القدس. کافر شدند و گفتند خدا سوم سه است و گفته‌اند جمهور از ترسایان از ملکانیان و نسطوریان و یعقوبیان چنین میگفتند و اینکه کلام آنها اصلا عقلائی نیست چگونه میتوان تصور نمود که سه چیز مباین یک چیز شود و با هم متحد گردد کسیکه از مادر متولد گردیده و حادث شده چگونه میشود با خدای قدیم ازلی واجب الوجود یکی گردد، و آیه خبر میدهد که اگر اینها از گفتار رکیکشان بازنایستند بسزای کفرشان عذاب الیم بآنها اصابت خواهد نمود.

و آیه بعد رسول و مؤمنین را خاطر نشان میکند که مسیح پسر مریم رسولی بود که پیش از آن رسولانی آمده بودند گویا در مقام سرزنش مسیحیان است که وقتی دانستند امثال او پیمبرانی از نیستی بهستی آمدند و پس از آن مردند و نیز میدانند که عیسی و مادرش مریم صدیقه است، و زن فعیل و فعال برای مبالغه در راست گوئی است و شاید مقصود از «صدیقه» تصدیق او بوحدت اله عالم باشد و اشاره به اینکه که مریم مادر عیسی موحّد و خدا پرست بود هیچ وقت نسبت الوهیت بخودش و بپسرش نمیداد (کانا یَأکُلانِ الطَّعام) اینکه مادر و پسر مثل باقی مردم غذا میخوردند و دو بشری بودند مثل باقی مردم.

انظُر کَیفَ نُبَیِّنُ لَهُمُ الآیاتِ ثُمَّ انظُر أَنّی یُؤفَکُونَ خطاب برسولش نموده و گویا بطور تعجب فرموده ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله نظر کن و ببین اینها چه میگویند و ما چگونه آیات را بر آنها واضح میگردانیم رکاکت و شناعت گفتارشان را ببین و باز نظر کن که چگونه برگردانیده میشوند از دریافتن حق و نسبت اولاد و شریک باو میدهند و نیز برسول او دروغ می‌بندد و نسبت فرزندی خدا باو

می دهند.

قُل أ تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ ما لا يَملِكُ لَكُم ضَرًّا وَ لا نَفعاً وَ اللّهُ هُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ «أ تَعبُدُون» بهمزه استفهامی که در مورد تعجب آرند خطاب برسول نموده که باین عیسویان یا مقصود تمام مشرکین است بگو چگونه شما پرستش و عبادت

صفحه : ۳۵۶

میکنید بغیر خدا چیزی را که نه مالک ضرری است که بشما اصابت نماید و نه مالک نفعی است که بشما برساند، گویا آیه ارشاد بحکم عقل است که میخواهد بفرماید اگر شما عقل و رویه داشتید فقط پرستش مینمودید آن خدائی را که هم شنوا است رازهای نهائی شما را وهم عالم است بحوائج و احتیاجات شما او را عبادت کنید و حاجات خود را از او طلب کنید نه از غیر او.

قُل يا أَهلَ الكِتابِ لا تَغلُوا فِي دِينِكُم غَيرَ الحَقِّ وَ لا تَتَّبِعُوا أَهواءَ قَومٍ آیه ظاهرا خطاب بیهودیان و نصرانیان زمان رسول صلّی اللّه علیه و آله است که شما در دینتان و رویه‌تان غلو و تجاوز از حق نکنید و تابع آباء و هواهای افرادی که پیش از شما بودند نگردید اشاره به اینکه که در دین تقلید از گذشته‌گان ننمائید رجوع بعقل و براهین نمائید تا اینکه بدانید بسیاری از آنها «قَد ضَلُّوا مِن قَبلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا عَن سَواءِ السَّبِيلِ» یعنی اگر رجوع بفطانت خود کنید می‌فهمید که آنها هم گمراه شدند و هم جماعت بسیاری را گمراه نمودند و از طریق مستقیم توحید گمراه گردیدند.

صفحه : ۳۵۷

[سوره المائدة (۵): آیات ۷۸ تا ۸۸]

اشاره

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن بَنِي إِسرائِيلَ عَلى لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَى ابنِ مَريَمَ ذلِكَ بِما عَصَوا وَ كانُوا يَعتَدُونَ (۷۸) كانُوا لا يَتَناهَونَ عَن مُنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئسَ ما كانُوا يَفعَلُونَ (۷۹) تَرى كَثِيراً مِنهُم يَتَوَلَّونَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئسَ ما قَدَّمَت لَهُم أَنفُسُهُم أَن سَخِطَ اللّهُ عَلَيهِم وَ فِي العَذابِ هُم خالِدُونَ (۸۰) وَ لَو كانُوا يُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ النَّبِيِّ وَ ما أُنزِلَ إِلَيهِ مَا اتَّخَذُوهُم أَولِياءَ وَ لكِنَّ كَثِيراً مِنهُم فاسِقُونَ (۸۱) لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا اليَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقرَبَهُم مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قالُوا إِنّا نَصارى ذلِكَ بِأَنَّ مِنهُم قِسِّيسِينَ وَ رُهباناً وَ أَنَّهُم لا يَستَكبِرُونَ (۸۲)

وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرى أَعيُنَهُم تَفِيضُ مِنَ الدَّمعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاكتُبنا مَعَ الشّاهِدِينَ (۸۳) وَ ما لَنا لا نُؤمِنُ بِاللّهِ وَ ما جاءَنا مِنَ الحَقِّ وَ نَطمَعُ أَن يُدخِلَنا رَبُّنا مَعَ القَومِ الصّالِحِينَ (۸۴) فَأَثابَهُمُ اللّهُ بِما قالُوا جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها وَ ذلِكَ جَزاءُ المُحسِنِينَ (۸۵) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصحابُ الجَحِيمِ (۸۶) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللّهُ لَكُم وَ لا تَعتَدُوا إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ المُعتَدِينَ (۸۷)

وَ كُلُوا مِمّا رَزَقَكُمُ اللّهُ حَلالاً طَيِّباً وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِي أَنتُم بِهِ مُؤمِنُونَ (۸۸)

صفحه : ۳۵۸

[ترجمه]

کافرین از بنی اسرائیل بزبان داود و عیسی [ع] لعنت گردیده شدند بسبب آنکه نافرمانی کردند و از حدود الهی تجاوز می‌نمودند [۷۸]

و بعضی از آنها بعض دیگر را از عمل زشتشان نهی نمی‌کردند بخدا قسم همانا بد بود آنچه میکردند [۷۹]

بسیاری از آنها را می‌بینی که کافرین را دوست میدارند و هر آینه بد است آنچه نفسهای آنها از سخط خدا که بر خود پیش انداختند و آنان در عذاب جاویدانند [۸۰]

اگر بنی اسرائیلیان بخدا و آنچه بر پیغمبر اسلام نازل شده ایمان داشتند کفار را دوستان خود نمی‌گرفتند و لکن بسیاری از آنها فاسقند [۸۱]

ای رسول هر آینه تو می‌یابی شدیدترین مردم در دشمنی با مؤمنین یهودیانند و آنهائیکه برای خدا شریک قرار دادند و می‌یابی نزدیک‌ترین آنها در دوستی با مؤمنین آنهائی میباشند که گفتند ما نصارائیم و بعضی از آنها دانایان و عابدان صومعه نشینند و آنان از قبول حق تکبر و گردن کشی نمیکنند [۸۲]

و چون آنها میشنوند چیزی که بر پیغمبر نازل شده از سخن راست تو می‌بینی که از چشمهای آنها اشک می‌ریزد و میگویند ای پروردگارا ما ایمان آوردیم پس نام ما را از گواهان صدق بنویس [۸۳]

و چیست ما را که آنچه از خدا و از حق بما آمده ایمان نیاوریم در صورتی که امیدواریم که پروردگار ما را با گروه صالحین که امّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله می‌باشند داخل بهشت گرداند [۸۴]

و خدا بپاداش اینکه چنین گفتند آنها را ببهشتهائی رسانید که از زیر درختان آن نهرهائی جریان دارد و در آن جاویدانند- اینکه است پاداش نیکوکاران [۸۵]

و آنهائیکه کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آن جماعت یاران جهنمند [۸۶]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید آنچه را از طیبات که خدا بر شما حلال گردانیده بر خود حرام نکنید و از حدود الهی تجاوز ننمائید خدا تجاوز کنندگان را دوست نمی‌دارد [۸۷]

و از آنچه خدا بشما روزی داده است بخورید در حالی که حلال و پاکیزه باشد و بترسید از خدائی که شما باو ایمان آورده‌اید [۸۸]

صفحه : ۳۵۹

(توضیح آیات)

لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن بَنِی إِسرائِیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عِیسَی ابنِ مَریَمَ ذلِکَ بِما عَصَوا وَ کانُوا یَعتَدُونَ لعنت بمعنی راندن و دور کردن از رحمت خدا است، مفسرین گفته‌اند لعنت بر زبان داود آن بود که اصحاب سبت روز شنبه بمخالفت داود ع ماهی گرفتند داود (ع) گفت «اللهم انّ عبادا قد خالفوا امرک و ترکوا قولک فالعنهم و اجعلهم آیة و مثلا لخلقک» و بدعای داود خدای تعالی آنها را مسخ گردانید و بوزینه گردیدند.

و لعنت بزبان عیسی اینکه بود قومیکه مائده خوردند ایمان نیاوردند عیسی گفت خدایا تو بمن وعده دادی کسیکه بعد از اکل مائده کافر گردید او را عذابی کن که باحدی از عالمیان چنین عذابی نکرده باشی خدایا آنها را لعنت کن همان طوری که اصحاب سبت را لعنت کردی گفته‌اند آنان پنج هزار مرد بودند و زن و کودکی بین آنها نبود و همه خنازیر یعنی خوک گردیدند.

و از عبد اللّه بن مسعود نقل میکنند که گفت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود چون بنی اسرائیل در معاصی واقع گردیدند و علماء آنها را نهی نمودند و نپذیرفتند پس آنها یعنی علماء در مجالس آنها نشستند و با آنها خوردند و آشامیدند پس خدا قلبهای

بعضـی از آنها را با بعض ديگر جمع كرد و آنها را بزبان داود و عيسـی بن مريم لعنت نمود برای اينكه آنها عصـيان كردنـد، پس از آن حضرت فرمود كلا و قسم بآنكه نفس من بدست او است كه اگر امر بمعروف كنی و نهی از منكر نمائی و دست سفيه را بگيری و او را بر حق بداری و الّا يعنی اگر چنين نكنی خدای تعالی دلهای شـما را بر يكديگر زند و شما را لعنت كند چنانچه آنها را لعنت كرد.

صفحه : ۳۶۰

كـانُوا لا يَتَناهَونَ عَن مُنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئسَ ما كانُوا يَفعَلُونَ «يتناهون» از باب تفاعل است مثل اينكه گفته ميشود «تقاتلوا و تضاربوا» وقتی بعضـی بعضـی را بكشـند يـا يكـديگر را بزننـد، در آيه خـدای تعـالی آنهـا را مـذمّت ميكنـد كه اينهـا يكـديگر را از اعمال بـد نهی نميكردند و از منكرات باز نميداشتند.

و گفته‌انـد اينكه آيـا مقصـود از منكر در آيه چه چيز است سه قول است ۱- ماهی گرفتن در روز شـنبه. ۲- رشوه گرفتن در احكام. ۳- ربا خوردن و اينكه چون ميدانسـتند پيه خوردن حرام است نميخوردند لكن ميفروختند و پولش را مصرف ميكردند و نميدانستند كه آنچه عينش حرام باشد پولش نيز حرام است.

تَری كَثِيراً مِنهُم يَتَوَلَّونَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئسَ ما قَدَّمَت لَهُم أَنفُسُهُم الخ خطاب برسول است كه ای محمّد صلّی اللّه عليه و آله می‌بينی بسياری از كفـار را كه بقولی مقصود يهوديانـد و بقولی عيسويـان و بقولی مراد كعب بن اشـرف است كه آنها با مشـركين دوستی می‌اندازند و يكديگر را بر ضـرر تو كمك مينمايند و چه قدر برای آنها بد است آنچه را كه برای خود پيش فرستادند از سخط خدا و عذابی كه در آن جاويداند.

وَ لَو كـانُوا يُؤمِنُونَ بِـاللّهِ وَ النَّبِيِّ وَ ما أُنزِلَ إِلَيهِ مَا اتَّخَذُوهُم أَولِياءَ وَ لكِنَّ كَثِيراً مِنهُم فاسِقُونَ ظاهرا آيه در مقام مـذمّت اهل كتاب از يهوديان و نصـرانيان است كه اصـلا اينان بدين خود ايمان ندارند بدليل اينكه اگر ايمان بنبی و كتاب خود داشتند دشمنان دين خود را دوست نميگرفتنـد و با آنها مراوده و دوستی نميكردنـد اينكه آيه مشـعر بر اينكه است كه هر كس پابنـد دينی شـد لازمه ايمان او اينكه است كه با دشـمنان دين دوستی و رفاقت نيندازد و مؤمن باسلام نيز بايستی چنين باشد كه با كفار دوستی و رفاقت نيندازد كه اگر چنين كردند بحكم قرآن آنان از فاسقين محسوب ميگردند.

صفحه : ۳۶۱

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا اليَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقرَبَهُم مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قالُوا إِنّا نَصاری ذلِكَ بِأَنَّ مِنهُم قِسِّيسِينَ وَ رُهباناً از سليمان روايت كرده‌اند كه حضرت رسول صلّی اللّه عليه و آله اينكه طور قرائت كرده

«ذلک بان منهم صديقين و رهبانا»

و گفته‌انـد سـريانيان دانشـمندان خويش را كشـيش خواننـدش و قسـيّس تعريب او است و بعضـی از اهل عربيت گفته‌انـد قسيس از تقسـيس گرفته شده و از تتبع علم و طلب آن است «وَ أَنَّهُم لا يَستَكبِرُونَ» يعنی نصاری از ايمان بمحمد صلّی اللّه عليه و آله و قرآن تكبر نميكنند.

گفته‌انـد مقصود از نصاری عموم نصـرانيان مراد نيست زيرا كه آنان نيز دشـمنيشان با مسلمانها كمتر از يهوديان نيست بلكه مقصود نجاشی است.

مفسـرين گفته‌اند در ابتداء اسـلام موقعيكه رسول [ص] در مكه بود مشـركين با هم مشورت كردند كه چگونه مسلمانها را براندازيم گفتنـد هر يك از ما آنهائی از مسـلمانها كه در همسايگی ما ميباشـند اينقـدر آنها را زجر ميكنيم تا اينكه از اسـلام برگردند و چنين

کردنـد و آنهائی که یقین محکم نداشـتند برگشـتند تا اینکه رسول [ص] باصحاب گفت شما بحبشه هجرت نمائیـد زیرا که پادشاه حبشه مردی است عادل ظلم نمیکند بسوی او بروید و نجاشی لقب سلطان آنها بود مثل اینکه ملوک عجم و روم را قیصر و کسری مینامیدند و اسم آن پادشاه اصحم بود، پس یازده مرد و چهار زن که یکی عثمان بن عفان و زن او رقیه بنت رسول اللّه [ص] و عبد اللّه بن مسعود و عبد الرحمن عوف و ابو حذیفهٔ بن عتبه و زن وی سهلهٔ بنت سهل بن عمرو و مصعب بن عمیر و ابو سلمهٔ بن عبد الاسد و زن او ام سلمهٔ بنت ابو امیهٔ و عثمان بن مظعون و عامر بن ربیعه و زن وی لیلی بنت ابی خیثمه و حاطب بن عمرو و سهل بن بیضاء اینکه جماعت در کشتی نشستند و بحبشه رفتند و هجرت آنها در ماه رجب سال پنجم از مبعث رسول صلّی اللّه علیه و آله بود و بعد از آن جعفر بن ابی طالب از عقب آنها با جماعتی از مسلمانان بحبشه مهاجرت نمودند و آنان

صفحه : ۳۶۲

از مهاجرین زمین حبشه غیر از زنان و کودکان هشتاد و دو مرد بودند و چون قریش خبردار شدند که مسلمانها بحبشه رفته‌اند عمرو بن عاص را با یکی دیگر نزد نجاشی فرستادند با تحفه‌ای نیکو تا اینکه مسلمانها را نزد نجاشی زشت کنند پروردگار عالم کید آنان را بخودشان برگردانید و آنها نا امید و شرمنده بازگشتند پس مسلمانها مدت زیادی در حبشه ماندند.

در مجمع البیان گفته چون عمرو بن عاص و عمارهٔ بر نجاشی وارد گردیدند عمرو بن عاص گفت ایها الملک جماعتی در دین با ما مخالفت کردند و الهان ما را دشنام دادند و آمده‌اند نزد تو آنها را بما برگردان، نجاشی فرستاد جعفر را حاضر گردانید جعفر گفت ای پادشاه از اینها بپرس آیا ما بنده آنهائیم عمرو گفت نه آزادنـد گفت سؤال کن آیا از اینها دینی بگردن ما است که از ما مطالبه کننـد عمرو گفت نه از ما بر شما دینی نیست، جعفر گفت آیا از شما خونی بر گردن ما است که از ما مطالبه کنیـد عمرو گفت نه، جعفر گفت پس مقصود آنها چیست که اینکه قدر بما اذیت میکنید که از شهر شما خارج گردیم، ای ملک بین ما پیمبری مبعوث گردیده که ما را امر گردانیده بخلع انداد و ترک استقسام بازلام و ما را امر کرده بنماز و زکوهٔ و عدل و احسان و ایتاء ذی القربی و ما را نهی گردانیده از فحشاء و منکر و طغیان. آنوقت نجاشی گفت خدا عیسی ع را بهمین امور مبعوث گردانیده، پس از آن نجاشی گفت آیا از آنچه خدا بر پیمبر شما نازل گردانیده چیزی در حفظ داری جعفر گفت آری و سوره مریم را برای نجاشی قرائت نمود تـا رسید بقوله تعالی «وَ هُزِّی إِلَیکَ بِجِذعِ النَّخلَهِٔ تُساقِط عَلَیکَ رُطَباً جَنِیًّا» نجاشی گفت «و اللّه هو الحق» قسم بخدا که اینکه حق است پس از آن عمرو گفت که اینکه مخالف ما است او را بسوی ما ردّ گردان، آنوقت نجاشی سیلی بصورت عمرو زد و گفت ساکت باش و قسم بخدا اگر او را بذکر بدی یاد کنی البته تو را عقوبت کنم و امر کرد که هدیه آنها را برگرداننـد و بجعفر و اصحاب او گفت بمانید و مطمئن باشید و امر کرد که غذای آنها را بخوبی تهیه

صفحه : ۳۶۳

نمایند و عمرو برگشت و مسلمانها بخیر و خوبی ماندند تا وقتی که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله از مکه بمدینه مهاجرت کرد و فتح خیبر نمود و جعفر با همراهانش بسوی رسول اللّه [ص] برگشتند رسول اللّه [ص] فرمود نمیدانم بفتح خیبر مسرورتر باشم یا بآمدن جعفر و جعفر آمد با هفتاد مرد از اصحاب رسول اللّه [ص] و شصت و دو نفر از حبشه و هشتاد نفر از اهل شام و در آنها بحیراء راهب بود و رسول اللّه (ص) سوره یس بر او قرائت کرد و راهب وقتی آیات را شنید گریه کرد و ایمان آورد و گفت چقدر اینکه آیات شبیه است بآنچه بر عیسی ع نازل گردیده.

مقاتل و کلبی گفته‌اند آنها چهل مرد بودند سی و دو نفر از حبشه و هشت نفر از اهل شام، عطاء گفته هشتاد مرد بودند چهل نفر از اهل نجران از بنی حرث بن کعب و سی و دو نفر از حبشه و هشت نفر از شام.

[پایان] وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرى أَعيُنَهُم تَفِيضُ مِنَ الدَّمعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الحَقِّ مفسرين گفته‌اند اينكه آيه و آيه بعد در شأن نجاشى نازل گرديده، نجاشى اول نصرانى بود بعد مسلمان شد و قوم او كه مسلمان شده بودند از شادى بر آنچه از دين حق شنيده بودند و در انجيل خوانده بودند وقتى ديدند مطابق قرآن است اشك از چشمشان ميريخت اينكه بود كه اينكه آيه «وَ إِذا سَمِعُوا الخ» در باره آنها نازل گرديد.

يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاكتُبنا مَعَ الشّاهِدِينَ ايشان همى گويند پروردگار ما ما ايمان آورديم ما را در اينكه امّت محمّد [ص] ثبت گردان يعنى ما را با بنده‌گان صالحى كه گويند «لا اله الّا اللّه انت» وَ ما لَنا لا نُؤمِنُ بِاللّهِ وَ ما جاءَنا مِنَ الحَقِّ وَ نَطمَعُ أَن يُدخِلَنا رَبُّنا مَعَ القَومِ الصّالِحِينَ گويند وقتى كه قوم نجاشى آنهائى كه مسلمان شده بودند برگشتند بوطن خود كافرين آنها را ملامت ميكردند كه چرا از دين آباء خود برگشتيد و مسلمان

صفحه : ۳۶۴

شديد گويا آنها در پاسخ گفتند چگونه ما ايمان نياوريم در حاليكه حق يعنى حقيقت دين محمّد صلّى اللّه عليه و آله بر ما ثابت گرديد و دانستيم و فهميديم كه آن حق است و ما طمع داريم كه خدا ما را داخل گرداند در جماعت شايسته‌گان از امّت محمّد [ص] فَأَثابَهُمُ اللّهُ بِما قالُوا جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها وَ ذلِكَ جَزاءُ المُحسِنِينَ «بما قالُوا» يعنى چون آنها گفتند «فَاكتُبنا مَعَ الشّاهِدِينَ» و نيز گفتند «أَن يُدخِلَنا رَبُّنا مَعَ القَومِ الصّالِحِينَ» خداى تعالى دعاى آنها را اجابت كرد و آنها را در دار كرامت و در جوار رحمت خود در بهشتهائيكه از زير غرفه‌ها يا درختهاى آنها على الدوام نهرهائى كه از رحمت الهى سر چشمه گرفته جاويدانند و چنين است پاداش نيكوكاران.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصحابُ الجَحِيمِ در مقابل ذكر مؤمنين كافرين و مكذبين را يادآورى مى‌كند كه آنهائى كه آيات ما را تكذيب كردند آنان ياران دوزخند. عطف تكذيب آيات بر كفر با اينكه تكذيب نوعى از كفر و مندرج در تحت آنست براى اينكه است كه مقصود بيان حال تكذيب كنندگان و شومى حال آنها است مقابل حال سعادت مندان و فضيلت تصديق كنندگان.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللّهُ لَكُم وَ لا تَعتَدُوا إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ المُعتَدِينَ الخ آيه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضيح نيست.

در شأن نزول آيه گفته‌اند كه روزى حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله وصف قيامت مينمود و از هول آنروز بيان ميفرمود ده نفر از اصحاب كه آنها على عليه السّلام و إبن مسعود و مقداد و أبو ذر و سلمان و سالم مولى ابى حذيفه و عبد اللّه عمر و عثمان بن مظعون و معقل بن مقرن و ابو بكر و آنها در خانه عثمان بن مظعون جمع شدند و بر اينكه اتفاق كردند كه در بقيه عمر روزها روزه بدارند و شبها تا

صفحه : ۳۶۵

صبح قيام نمايند و در رختخواب نروند و گوشت و چربى نخورند و با زنان همبستر نگردند و ترك دنيا كرده گليم پوشنده گرد عالم برآيند.

ابو الفتوح رازى گفته اگر اينكه خبر در باره باقى درست باشد در باره على ع درست نميآيد و لايق باو نيست زيرا كه شأن او بالاتر از اينها است زيرا كه او داراى عصمت بود.

[پايان] آرى كسيكه بتربيت رسول تربيت يافته و بطريقه او قيام نموده چگونه بر خلاف رويه او بروش رهبانيين نصارى عمل ميكند.

اینکه خبر بحضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله رسید بخانه عثمان بن مظعون آمد در آن خانه کسی را ندید زن او ام حکیم بنت امیه بنام حولاـء در آنجا بود فرمود آنچه در باره شوهرت و اصحاب او میگویند راست است، حولاـء گفت اگر عثمان تو را خبر داده راست است، حضرت رسول [ص] از آنجا بیرون آمد عثمان وقتی بخانه آمد زنش باو خبر داد که حضرت رسول [ص] چنین گفت، با اصحاب نزد حضرت آمدند فرمود آنچه از شما میگویند راست است گفتند آری یا رسول اللّه [ص] فرمود من مأمور نیستم بر آنچه شما فکر کرده‌اید نفس شما را بر شما حقّی است روزه بدارید و افطار کنید و در شب بتهجد قیام نمائید و بخوابید من تهجد میکنم و خواب میکنم و روزه میگیرم و افطار میکنم، گوشت و چربی میخورم و با زنان خلوت میکنم اینکه است سنت و طریقه من «و من رغب عن سنتی فلیس منی» هر کس از سنت من اعراض کرد او از من نیست، بعد مردم را جمع گردانید و فرمود چه چیز است قصد اقوامی که زنها و طعامهای پاکیزه طیب و خواب و شهوات را بر خود حرام گردانیدند، بدانید که من شما را نمیفرمایم که مانند احبار و زهاد و مسیحیان باشید زیرا که در دین من ترک گوشت و تحریم زنان نیست و نه اینکه صومعه‌ها فرا گیرید و در آن بنشینید و با کسی معاشرت ننمائید- سیاحهٔ امت من صوم است و رهبانیتشان جهاد است خدا را عبادت کنید و شریک نیاورید و حج و عمره نمائید و زکوهٔ بدهید و روزه رمضان بگیرید.

[پایان]

صفحه : ۳۶۶

[سوره المائدة (۵): آیات ۸۹ تا ۹۵]

اشاره

لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم وَ لکِن یُؤاخِذُکُم بِما عَقَّدتُمُ الأَیمانَ فَکَفّارَتُهُ إِطعامُ عَشَرَةِ مَساکِینَ مِن أَوسَطِ ما تُطعِمُونَ أَهلِیکُم أَو کِسوَتُهُم أَو تَحرِیرُ رَقَبَةٍ فَمَن لَم یَجِد فَصِیامُ ثَلاثَةِ أَیّامٍ ذلِکَ کَفّارَةُ أَیمانِکُم إِذا حَلَفتُم وَ احفَظُوا أَیمانَکُم کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُم آیاتِهِ لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ (۸۹) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الخَمرُ وَ المَیسِرُ وَ الأَنصابُ وَ الأَزلامُ رِجسٌ مِن عَمَلِ الشَّیطانِ فَاجتَنِبُوهُ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ (۹۰) إِنَّما یُرِیدُ الشَّیطانُ أَن یُوقِعَ بَینَکُمُ العَداوَةَ وَ البَغضاءَ فِی الخَمرِ وَ المَیسِرِ وَ یَصُدَّکُم عَن ذِکرِ اللّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَل أَنتُم مُنتَهُونَ (۹۱) وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ احذَرُوا فَإِن تَوَلَّیتُم فَاعلَمُوا أَنَّما عَلی رَسُولِنَا البَلاغُ المُبِینُ (۹۲) لَیسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوا وَ أَحسَنُوا وَ اللّهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ (۹۳)

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَیَبلُوَنَّکُمُ اللّهُ بِشَیءٍ مِنَ الصَّیدِ تَنالُهُ أَیدِیکُم وَ رِماحُکُم لِیَعلَمَ اللّهُ مَن یَخافُهُ بِالغَیبِ فَمَنِ اعتَدی بَعدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ (۹۴) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقتُلُوا الصَّیدَ وَ أَنتُم حُرُمٌ وَ مَن قَتَلَهُ مِنکُم مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحکُمُ بِهِ ذَوا عَدلٍ مِنکُم هَدیاً بالِغَ الکَعبَةِ أَو کَفّارَةٌ طَعامُ مَساکِینَ أَو عَدلُ ذلِکَ صِیاماً لِیَذُوقَ وَبالَ أَمرِهِ عَفَا اللّهُ عَمّا سَلَفَ وَ مَن عادَ فَیَنتَقِمُ اللّهُ مِنهُ وَ اللّهُ عَزِیزٌ ذُو انتِقامٍ (۹۵)

صفحه : ۳۶۷

[ترجمه]

خدا بقسمهای لغو و بیهوده (که بزبان میآورید) شما را مؤاخذه نمیکند لکن شما را مؤاخذه میکند وقتی که جدا قسم خوردید و بر خلاف آن رفتار کردید و کفاره قسم یا طعام دادن بده نفر فقیر است از حد وسط از آنچه برای اهل خود تهیه میکنید یا جامه‌ئی که ده فقیر را بپوشاند یا آزاد کردن یک بنده و کسیکه بر هیچکدام از اینها استطاعت ندارد باید سه روز روزه بگیرد اینکه است کفاره قسمهای شما هرگاه بر خلاف آن عمل کردید و قسمهای خود را نگاه دارید اینکه طور خدا آیات خود را بر شما بیان میکند شاید شما شکر گذار باشید [۸۹]

ای مؤمنین همانا شراب خوردن و قمار کردن و بت پرستی و تیرهای گرو بندی پلید و از عمل شیطانست (یعنی از وسوسه او است) از آنها اجتناب کنید شاید رستگار گردید [۹۰]

اینکه است که شیطان میخواهد بین شما دشمنی و بغض و خصومت بیفکند و شما را از یاد خدا و نماز بازدارد، آیا شما خود را از اینها باز میدارید [۹۱]

و خدا و رسولش را اطاعت کنید و از مخالفت حذر کنید، و اگر از اطاعت خدا رو بگردانید بدانید که بر رسول ما نیست مگر ابلاغ نمودن براه روشن شدن شما [۹۲]

بر آنکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح نمودند گناهی نیست در آنچه میخورند هرگاه از شرک پرهیز کنند و بر تقوی و ایمان ثابت باشند و از محرمات پرهیز نمایند و اعمال نیکو آرند و بر تقوی و ایمان ثابت و مستقر باشند پس ای مؤمنین با تقوی و با ایمان باشید و

صفحه : ۳۶۸

اعمال نیک نمائید و خدا نیکوکارانرا دوست میدارد [۹۳]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید همانا شما را خدا امتحان میکند بچیزی از صید در وقت احرام شما چنان صیدی که دستهای و نیزه‌های شما بآن میرسد برای اینکه خدا بداند کسی را که در غیاب از او میترسد و کسی که پس از اینکه امتحان از حد درگذرد و تعدی کند برای او است عذاب دردناک [۹۴]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید شکاری را نکشید در حالی که محرم باشید بحج یا عمره و هر کسی از شما صیدی را عمدا بکشد مجازات بر او واجب میشود مثل آنچه از چهارپایان کشته که دو نفر عادل از اهل ملّت شما بر آن جزاء حکم کنند در حالی که آن جزاء قربانی باشد هدیه باشد رسنده بکعبه برای کفاره آن یا بر او است طعام دادن فقیران یا برابر آن طعام روزه گرفتن- تا اینکه کشنده صید وبال و سختی کار خود را بالزام کفاره بچشد- خدا از آنچه گذشته است عفو کرد و هر کس بمثل چنین عمل بازگردد خدا از وی انتقام می‌کشد و خدا در حکم خود غالب و انتقام کشنده است از کسی که بر خلاف حکم او عمل کند [۹۵]

.

صفحه : ۳۶۹

(توضیح آیات)

لا- یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم وَ لکِن یُؤاخِذُکُم بِما عَقَّدتُمُ الأَیمانَ لغو چیزی را گویند که اثری از آثار عملی بر آن مترتب نگردد و ایمان جمع یمین و بمعنی سوگند است. راغب در مفردات گفته یمینی که بمعنی قسم است استعاره از یمین بمعنی دست است باعتبار کارهائی که شخص معاهد و صاحب سوگند و غیر او انجام میدهند و یمین باین معنی در چند جای قرآن آمده از آن

جمله فرموده «أَم لَکُم أَیمانٌ عَلَینا بالِغَةٌ إِلی یَومِ القِیامَةِ» و نیز فرموده «وَ أَقسَمُوا بِاللّهِ جَهدَ أَیمانِهِم» و نیز قوله تعالی «لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم» [پایان] و «عَقَّدتُم» را اگر با تشدید قاف خوانده شود از تعقید و بمعنی مبالغه در عقد و گره زدن است و لکن «عقدتم» بتخفیف هم قرائت شده و «فی» در «فِی أَیمانِکُم» یا متعلق بجمله «لا یُؤاخِذُکُم» است یا بجمله «بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم» و اینکه تقابل انداخته بین جمله «بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم» و جمله «بِما عَقَّدتُمُ الأَیمانَ» مشعر بر اینکه است که مراد بلغو سوگندهای بیهوده است که غرض از آنها عقد و پیمان و معاهده‌ئی نباشد و از روی عادت یا سبب دیگری بر زبان جاری گردد، و سوگند لغو آن قسمهائی است که در حین معاملات یا گفتگوهای متعارفی گاهی بر زبان جاری میگردد مثل اینکه گفته میشود نه و اللّه یا میگوید آری و اللّه.

در شأن نزول آیه گفته‌اند بقولی وقتی آیه «لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللّهُ لَکُم» نازل گردید، گفتند یا رسول اللّه [ص] ما با آن قسمهائی که قبلا خورده‌ایم چه کنیم اینکه آیه نازل گردید «لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم وَ لکِن یُؤاخِذُکُم بِما عَقَّدتُمُ الأَیمانَ».

و بقولی آیه در باره عبد اللّه بن رواحه فرود آمده مهمانی در منزل او آمد زن او غذاء مهمان را عقب انداخت پس عبد اللّه قسم خورد که غذا نخورد زن

صفحه : ۳۷۰

او هم قسم خورد که تا او غذا نخورد غذا نخورد و مهمان هم قسم خورد که تا آنها غذا نخورند غذا نخورد آنوقت عبد اللّه بن رواحه غذا خورد و زنش و مهمان نیز غذا خوردند اینکه آیه نازل شد.

در مجمع البیان گفته «لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم» نزد اکثر مفسرین و فقهاء در قسم لغو کفاره‌ئی نیست مگر اینکه از إبن ابراهیم نخعی روایت شده که گفته در آن کفاره هست «وَ لکِن یُؤاخِذُکُم بِما عَقَّدتُمُ الأَیمانَ» اگر «ما» را موصوله قرار دادیم معنی چنین میشود «الذی عقدتم» و اگر «ما» را مصدریه قرار دادیم معنی چنین میشود «یؤاخذکم بعقدکم او بتعقیدکم» یعنی شما را مؤاخذه میکند بسبب قسم شما و تعبیر او اینکه است که شما را مؤاخذه میکنند برای تصمیم گرفتن بر عملی پس از آن قسم یاد کردن بر آن [عطاء] و بقول دیگر همان عقد قلبی بر عملی و تعمد بر آن کافی است [مجاهد] (فَکَفّارَتُهُ) یعنی کفاره قسمی که بر آن عقد قلبی بستید وقتی که حنث گردید (یعنی مخالفت کردید) و در آیه (حنث) را برای وضوحش ذکر نکرده زیرا که کلام دلالت بر آن دارد و اجماعی است که کفاره قسم پس از حنث واجب است است «إِطعامُ عَشَرَةِ مَساکِینَ» است و در مقدار دادن بهر فقیری اختلاف است بمذهب شافعی یک مدّ است و آن دو ثلث یک من است، ابو حنیفه گفته نصف صاع از گندم یا یک صاع جو یا تمر و چنین است باقی کفارات، و اصحاب ما یعنی جماعت امامیّه گفته‌اند که بهر فقیری مدّین او مدا، و مد دو رطل و ربع آن است و جایز است که ده فقیر را جمع کند بر اینکه مقدار و بگذارد برای اینکه بخورند و جایز نیست که بدهد به پنج فقیر باندازه خوراک ده نفر و بقاعده تغلیب در مساکین فرقی بین ذکور و اناث آنها نیست «مِن أَوسَطِ ما تُطعِمُونَ أَهلِیکُم» در آن دو قول است اول نان و خورش و افضل خورش گوشت است و دانی‌تر نان و نمک است و وسط آن نان و روغن زیت است.

و از إبن عباس است که گفته اوسط در مقدار آنقدری است

صفحه : ۳۷۱

که شخص بر خود و اهل خود از مشکل و آسان تهیه میکند «أَو کِسوَتُهُم» بقول حسن و مجاهد و طاووس و مذهب شافعی بهر فقیری یک جامعه، و ابو حنیفه گفته آنچه را که اسم لباس بر آن صادق آید.

و آنچه اصحاب ما اماميّه روايت كرده‌اند زير جامه و پيراهن است لكن در موقع ضرورت پيراهن تنها كافى است.

«أَو تَحرِيرُ رَقَبَةٍ» يعنى آزاد كردن بنده كنيز باشد يا غلام خواه سالم باشد يا مريض كوچك باشد يا بزرگ مومن باشد يا كافر زيرا كه لفظ رقبه مطلق است مگر اينكه مؤمن افضل است و اينكه سه قسم از كفاره واجب تخييرى است هر كدام باشد كافى است و جاى توضيح و بيان آن و ادله بر مذهب اول در فقه است.

«فَمَن لَم يَجِد فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ» يعنى پس هر كه آن سه را نيابد كفاره آن روزه سه روز است پس صيام مرفوع است به اينكه خبر مبتداء است يا «فعليه صيام ثلاثة ايام» و حدّ كسيكه واجد باقى كفارات نيست آنكسى است كه زيادتر از مئونه روز و شب خود و عيالش نداشته باشد و شافعى همينطور گفته و در روزه سه روز واجب است پى در پى باشد.

[ابى و إبن عباس و مجاهد و قتاده و اكثر فقهاء] و در قرائت إبن مسعود و ابىّ «ثلاثة ايام متتابعات» است.

و يمين سه قسم يكى از آنها عقدش طاعت است و حلّش معصيت و در حنث آن كفاره واجب ميگردد بلا خلاف و آن مثل اينكه است كه گفته شود «و اللّه لا شربت خمرا» دوم عقدش معصيت باشد و حلّش طاعت مثل اينكه گفته شود و اللّه نماز نميخوانم و در حنث اينكه قسم نزد ما كفاره‌ئى نيست و باقى فقهاء در اينكه قسم مخالفت كرده‌اند. سوم عقدش مباح باشد و حلّش هم مباح باشد مثل اينكه گفته شود «و اللّه اينكه جامه را نميپوشم» و اينكه قسم بخشش كفاره تعلق ميگيرد بلااخلاف

صفحه : ۳۷۲

ذلِكَ كَفّارَةُ أَيمانِكُم إِذا حَلَفتُم يعنى اينست كفاره قسم‌هاى شما وقتى كه حنث يعنى مخالفت كرديد زيرا كه كفاره بنفس يمين تعلق نميگيرد كفاره او بحنث تعلق ميگيرد.

«وَ احفَظُوا أَيمانَكُم» در معنى آن دو قول است: إبن عباس گفته يعنى «لا تخلفوا» و غير او گفته يعنى «احفظوا ايمانكم عن الحنث» و مخالفت نكنيد و اينكه مختار جبائى است و اينكه قول اقوى است زيرا كه قسم خوردن مباح است مگر در معصيت بلا- خلاف و واجب ترك حنث است و در آن دلالت است كه يمين در معصيت منعقد نميگردد زيرا اگر منعقد گردد حفظ آن لازم ميگردد و وقتى منعقد نگرديد كفاره در آن نيست.

كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُم آياتِهِ لَعَلَّكُم تَشكُرُونَ يعنى همين طورى كه امر كفاره را بيان كرديم جميع آيات و احكام را بيان مى‌نمائيم كه شايد شما بر تنبيه و نعمت او شكر كنيد.

[پايان] يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الخَمرُ وَ المَيسِرُ وَ الأَنصابُ وَ الأَزلامُ رِجسٌ مِن عَمَلِ الشَّيطانِ فَاجتَنِبُوهُ لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ خمر عبارت از مايعى است كه شرب آن سكر آورد يعنى مستى آورد و عقل را تيره كند و چنانچه گفته‌اند فرقى نيست بين اينكه از انگور گرفته شود يا از عسل يا جو يا زيت يا خرما يا مويز يا چيز ديگر مناط اثر آنست.

«ميسر» عبارت است از تمام انحاء قمار يعنى آنچه در آن برد و باخت باشد، از إبن عباس است كه گفته «الميسر» قمار است حتّى بازى كردن بچه‌ها بگردو و جوز.

«وَ الأَنصابُ» بتهائى بود كه آنها را عبادت مينمودند و از آنها حاجت مى‌طلبيدند و شفيع خود ميدانستند و براى آنها قربانى ميكردند و در اطراف خانه كعبه نصب كرده بودند.

«و الازلام» يعنى تيرهاى قداح كه بآن تقسيم ميكردند حيوانى را كه كشته

صفحه : ۳۷۳

بودند و جولان ميدادند تيرها را براى قمار بازى.

خلاصه خدای تعالی حرمت خمر را بچند وجه مؤکّد گردانیده: ۱- مقارن گردانیده بعبادت انصاب یعنی بتها و باین اعتبار کمال خبائث و دوری از رحمت خدا را میرساند اینکه است که معصوم فرموده «شارب الخمر کعابد الوثن» کسیکه شراب خورد مثل کسی میماند که عبادت بت نموده.

۲- عمل مشروب خوار و قمار باز را عمل شیطان قرار داد.

۳- امر باجتناب نموده «فَاجتَنِبُوهُ». ۴- خودداری از شرب خمر و قمار را موجب رستگاری قرار داده در قوله تعالی «فَاجتَنِبُوهُ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ».

۵- مفاسدی که بر شرب خمر و قمار و ازلام و باقی مذکورات در آیه را مترتب گردانیده بر مفاسدی از بغض و فساد و دشمنی بین مرتکبین آنها و بالاتر از همه همان بازداشتن از ذکر خدا و نماز که عمود دین است که در آخر آیه است و آیه را اتمام نموده بقوله «فَهَل أَنتُم مُنتَهُونَ» اشاره به اینکه که آیا باینهائی که گفته شده از اینکه اعمال شنیع باز می‌ایستید.

وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ احذَرُوا فَإِن تَوَلَّیتُم فَاعلَمُوا أَنَّما عَلی رَسُولِنَا البَلاغُ المُبِینُ پس از بیان کفاره مخالفت قسم و حکم حرمت شرب خمر و عمل قمار و نهی از اینها خدای تعالی امر فرموده که اطاعت خدا را بنمائید و رسول را در آنچه امر و نهی مینماید اطاعت کنید و حذر کنید از مخالفت آن، آیه مشعر بر اینکه است که با اینکه شما در متابعت نمودن رسول صلّی اللّه علیه و آله و مخالفت آن مختارید و میتوانید باختیاری که خدا در عمل بشما کرامت نموده متابعت کنید یا مخالفت نمائید لکن از مخالفت حذر کنید و از سخط خدا بترسید و بدانید مخالفت یا موافقت شما ضرر و نفعی برای رسول ندارد بلکه مخالفت شما بضرر شما است و متابعت شما بنفع خودتان تمام میشود «فَاعلَمُوا» تا آخر و لو در ظاهر تأکید در طاعت و اجتناب از معصیت است لکن در معنی تهدید است زیرا که وظیفه رسول

صفحه : ۳۷۴

ما جز تبلیغ و ارشاد چیز دیگری نیست.

لَیسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوا وَ أَحسَنُوا وَ اللّهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ عده‌ئی از مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند پس از آنکه آیه در حرمت خمر و قمار نازل گردید بعضی از مؤمنین گفتند وقتی اینکه قدر مفسده در شرب خمر و عمل قمار هست در اعمال قبل از نزول آیه تکلیف ما چیست که بعضی مرتکب اینکه عمل میشدند اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد.

و آیه در اوصاف مؤمنین با تقوی و مراتب تقوای آنها است و در اینکه آیه سه مرتبه ایمان و سه مرتبه تقوی یادآور شده و بعضی از مفسرین آیه را اینکه طور توجیه کرده فرموده بر مؤمنین صالحین گناهی نیست یعنی بر آنها حرام نیست در آنچه از اطعمه‌های لذیذ بخورند وقتی که متقی و پرهیزکار از حرام باشند و بر ایمان ثابت گردند.

«ثُمَّ اتَّقَوا وَ آمَنُوا» یعنی پس از آنکه بر تقوا و عمل صالح ثابت باشند «ثُمَّ اتَّقَوا وَ أَحسَنُوا» تأکید است یعنی وقتی ثابت باشند بر نگاه داشتن خود را بر تقوی و اعمال آنها نیکو باشد و بآنچه خدا تعالی بآنها از طیبات روزی داده با مردم مواسات نمایند- و بقولی «اتقاء اول نگاه داشتن خود است از معاصی عقلیه که اختصاص بمکلف دارد و تقوای دوم بازداشتن خود است از معاصی سمعیه و اتقاء سوم اتقاء از مظالم عباد است یعنی بظلم و فساد تعدی بغیر نکند خدا نیکوکاران را دوست میدارد [جمع الجوامع طبرسی] برای ایضاح معنی تقوی در اینجا چند روایت ترجمه مینمایم:

در بحار از کتاب صفات الشیعه منسوب بشیخ صدوق علیه الرحمه از علی بن عبد العزیز چنین نقل میکند که گفته ابا عبد اللّه ع فرمود ای علی بن عبد العزیز تو بگریه‌های مخالفین مغرور مشو زیرا که تقوی در قلب است.

صفحه : ۳۷۵

و نیز در معانی الاخبار از ابی بصیر روایت کرده که گفت از ابا عبد اللّه ع سؤال کردم قوله تعالی «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» یعنی چه فرمود اطاعت کنی و عصیان نکنی و یاد کنی و فراموش نکنی و شکر کنی و کفران نکنی.

و در کتاب بحار از عدة الداعی از عبد اللّه بن سنان از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت کرده که فرمود

«ایّما مؤمن اقبل قبل ما یحب اللّه اقبل اللّه علیه قبل کل ما یحب و من اعتصم باللّه بتقواه عصمه اللّه و من اقبل اللّه علیه و عصمه لم یبال لو سقطت السماء علی الارض فشملهم بلیة کانت فی حرز اللّه بالتقوی من کل بلیّة الیس اللّه یقول «ان المتقین فی مقام امین»

. اینکه طوری که از آیات قرآنی و احادیث نبوی صلّی اللّه علیه و آله و معصومین علیهم السّلام استفاده میشود کمال ایمان را منوط بتقوی دانسته و تکرار تقوی در اینکه آیه شرافت و اهمیت آنرا میرساند و باین لحاظ بایستی اول معنی لغوی تقوی دانسته شود سپس مقصود از تقوائی که مکمل ایمانست چیست بیان شود پس از آن در مقام عمل بآن برآئیم.

۱- در معنی اصل تقوی علامه مجلسی رحمه اللّه در بحار در معنی تقوی فرموده شاید مراد بتقوی ترک محرمات و بورع ترک شبهات باشد چنانچه گفته میشود «وقاه اللّه السوء یقیه وقایة» یعنی حفظه، و تقوی اسم او است و تاء بدل از واو است و اصل «و قوی» از وقیت گرفته شده لکن در تصاریف کلام با تا باید گفته شود [پایان] لکن ظاهرا هر جا تقوی اللّه گفته شود مثل آیه «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» و امثال آن ممکن است آنرا بمعنی حقیقی باقی گذاریم که بمعنی وقایه و نگاهداری است بدون آنکه چیزی مثل ترک معاصی یا فعل طاعات بآن اضافه نمائیم یعنی خدا را نگاهدارید بدوام توجه و اقبال باو و چیزی شما را از توجه باو باز ندارد و از غیر او منقطع گردید ۲- مقصود از تقوی که مکمّل ایمانست چیست!

گوئیم شکّی نیست که لازمه اینکه توجه ترک هر چیزی است که خلاف امر او

صفحه : ۳۷۶

باشد و نگاهداری نفس است از آنچه خلاف رضای او بعمل آید و نیز لازمه آن عمل نمودن بطاعات و مخالفت نفس و دوستی دوستان خدای تعالی و بیزاری از دشمنان او است اینکه است که در آن روایتی که از شیخ صدوق نقل شد امام فرموده «تقوی در قلب است» و نیز شاهد بر اینکه توجیه آن روایتی است که از بحار از عدة الداعی نقل کردیم که هر مؤمنی

«اقبل قبل ما یحب اللّه

الخ» زیرا که اقبال مقابل ادبار است و معلوم است که مقصود از رو کردن رو کردن بقلب است و حق رو کردن بقلب اینکه است که بتمام قوی و مشاعر رو بحق آرد و بآنچه غیر او است پشت کند و لازمه اینکه طور اقبال دوستی او است و کسی که اینکه طور اقبال بحق تعالی نمود خدا بسوی او اقبال میکند و اینکه نظیر قوله تعالی است «فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ» و نیز «یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ» اینکه است که در همین روایت فرموده کسیکه بتقوی چنگ بزند اگر آسمان بزمین افتد و هر آفتیکه بر اهل زمین وارد گردد او را باکی نیست زیرا که او بسبب تقوی در حرز و امان خدا است نظر بقوله تعالی «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ» ۳- عمل بتقوی یعنی واداشتن نفس بر تقوی چگونه است!

گوئیم آری چون نفس انسان شریف و لطیف است و از جهت لطافت او است که قابل تمام کمالات است بهر جهتی که رو کند صفات آنرا در خود کسب میکند و متخلق باخلاق آن میگردد از اینکه رو است که وقتی بذوات خبیثه شیطانیه یا بشریه رو نموده و همت بر آن گماشت مسلم صفات آنها را در خود میگنجاند و متصف بصفات آنان میگردد و در ظلمت طبیعت مستقر میگردد و بالنتیجه خوف و حزن و بلاء و گرفته گی نفس و روح را ایجاب میگرداند و سرش اینستکه هر اندازهئی از مبدء وجود و وحدت و

حقيقت دور گرديد بهمان اندازه در عالم كثرت و تفرقه كه عين عالم فناء و تفرقه است نزديك ميگردد.
و هرگاه توجه نمود بسوى ذوات شريفه ملكوتيه و ذوات شريفه علويه صفات آنها را بخود ميگيرد و متخلق ميگردد باخلاق آنها اينكه استكه در آن

صفحه : ۳۷۷

حديث مشهور كه معصوم فرمود

«تخلقوا باخلاق الروحانيين»

و از جمله صفات روحانيين اينكه است كه از طاعت خدا تخطّى نميكنند و مطيع امر او ميباشند.
خلاصه اگر انسان بتمام قوى رو بحق آورد و على الدوام در تمام حالات روى نيازمندى بدر خانه بى‌نياز او آورد در جوار قرب رب العالمين تمركز پيدا مينمايد و متخلق ميگردد باخلاق اللّه و ممكن است از جمله كسانى گردد كه در باره او گفته‌اند «العبودية جوهرة كنهها الربوبية» و مصداق آن حديثى ميگردد كه گفته شد عبد اللّه بن سنان در عدة الداعى از ابا عبد اللّه [ع] روايت كرده كه خلاصه‌اش اينكه استكه هر مؤمنى كه اقبال كند و رو كند بخدا و عمل كند بآنچه خدا دوست ميدارد تمام موجودات باو رو ميكنند و او را دوست ميدارند و مطيعش ميگردند و سرش اينكه است كه چون تمام موجودات مطيع حقند و نيز مرتبه اولياء خدا ما فوق تمام آنها است و همه ما دون او واقعند اينكه است كه همه دوست او ميباشند و هم فرمان بردار اويند. بقول مولوى:

گر با همه‌ئى و بى‌منى بى‌همه‌ئى گر بى‌همه‌ئى و با منى با همه‌ئى

فيض كاشانى از قمى نقل كرده كه چون آيه تحريم خمر و ميسر و تشديد در حرمت آنها نازل گرديد بعضى از مهاجرين و انصار گفتند يا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله اصحاب ما كشته شدند در حاليكه شرب خمر ميكردند و خداى تعالى آنرا رجس و از عمل شيطان ناميده و تو در خباثت و گناه آن گفتى آنچه گفتى آيا پس از مردنشان اينكه عمل بآنها ضرر ميزند.
پس از آن خداى تعالى آيه «لَيسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِيما طَعِمُوا الخ» را نازل گردانيد و اينكه آيه براى كسى است كه مرده يا كشته شده باشد پيش از تحريم خمر و گناه بر كسى است كه خمر بياشامد پس از تحريم آن و در معنى آيه گفته شده «فِيما طَعِمُوا» يعنى بخورد از آنچه بر او حرام نشده «إِذا مَا اتَّقَوا» وقتى كه احتراز نموده از هر حرامى «وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ» و بر ايمان و اعمال صالحات ثابت گرديده «ثُمَّ اتَّقَوا» و پس از وقتى كه

صفحه : ۳۷۸

از آنچه بر او حرام شده احتراز نموده مثل خمر «وَ آمَنُوا» و بتحريم و حرمت آن ايمان آورده «ثُمَّ اتَّقَوا» و پس از آنكه مستمر و ثابت گرديده بر اجتناب از معاصى «وَ أَحسَنُوا» يعنى مداومت نموده بر اعمال جميله و مشغول بآنها گرديده.
فيض گفته «اقول» من ميگويم چون براى كلّ ايمان و تقوى درجات و منازلى است چنانچه از معصومين عليهم السّلام وارد شده دور نيست كه تكرار آن در آيه اشاره بآن درجات و منازل شده باشد كه در كافى از صادق [ع] است كه فرموده براى ايمان حالات و درجات و طبقات و منازلى است- بعضى از آن تام در منتهاى تمام و بعضى از آن ناقص كه نقصانش ظاهر و بيّن است و بعضى رجحانش زائد. و از حضرت باقر ع است كه فرموده مؤمنين بر منازلى ميباشند بعضى بر يك منزل، بعضى بر دو منزل، بعضى بر سه منزل و بعضى بر چهار منزل و بعضى بر پنج منزل و بعضى بر شش منزل و بعضى بر هفت منزل- و اگر بر صاحب يك منزل دو منزل را تحميل كنى طاقت نمياورد، و نيز صاحب دو منزل طاقت تحميل سه منزل نتواند بكند و حضرت حديث را كشانيد تا اينكه

فرمود تمام درجات بر همین منوال است.

و نیز در مصباح الشریعه از آنحضرت [ع] روایت میکند که فرمود تقوی بر سه وجه است: ۱- تقوی فی اللّه و آن ترک الحلال است چه جای شبهه و آن تقوای خاص الخاص است. ۲- تقوی من اللّه و آن ترک الشبهات است چه جای حرام و آن تقوای خاص است. ۳- تقوای از خوف نـار و عقـاب و آن تقوای عـام است. و تقوی مثل آبی است که در نهر جریان دارد و مثل اینکه طبقات ثلاث در معنی تقوی ماننـد درختهـائی است که در اطراف اینکه نهر غرس شـده که هر رنگی و جنسـی و هر درختـی که در اطراف اینکه نهر روئیـده شـده بقـدر جوهر و طبعش و بقدر کثافت و لطافتش از آن نهر بخود آب میکشد پس از آن منافع خلق از آن اشـجار و ثمار آن بقـدر خود آنها و قیمت آنها است. قال اللّه تعالی «صِنوانٌ وَ غَیرُ صِنوانٍ یُسقی بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعضَها عَلی بَعضٍ فِی الأُکُلِ» پس تقوی برای

صفحه : ۳۷۹

طاعات مثل آب است برای اشـجار و مثل طبایع اشـجار در رنگ و طعم مانند مقادیر ایمان است پس کسیکه در اعلا درجه باشد در ایمان و اصفی جوهر باشد بروح چنین کسی اتقی است یعنی تقوای او بیشتر است و کسیکه تقوای او بیشتر باشد عبادتش خالص‌تر و طاهرتر است و کسـیکه چنین باشـد بخدا نزدیک‌تر است و هر عبادتی که بر اساس تقوی گذاشـته نشده باشد آن «هَباءً مَنثُوراً» است، قال اللّه تعالی «أَ فَمَن أَسَّسَ بُنیانَهُ عَلی تَقوی مِنَ اللّهِ وَ رِضوانٍ خَیرٌ أَم مَن أَسَّسَ بُنیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانهارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّمَ».

[کلام امام بپایان رسیـد] و نیز محقق رحمه اللّه گفته من میگویم در بیان حـدیث اینکه اوائل درجات ایمان تصـدیقاتی است مشوب بشـبهه و شـکوک با اختلاف مراتب آن و ممکن است مشوب بشرک باشد چنانچه خدای سبحانه فرموده «وَ ما یُؤمِنُ أَکثَرُهُم بِاللّهِ إِلّا وَ هُم مُشرِکُونَ» و از اینکه مرتبه تعبیر باسلام میشود چنانچه خدای تعالی فرموده «قالَتِ الأَعرابُ آمَنّا قُل لَم تُؤمِنُوا وَ لکِن قُولُوا أَسلَمنا وَ لَمّا یَدخُلِ الإِیمانُ فِی قُلُوبِکُم» و تقوی در مرتبه اول آن تقوای عـام است و وسط آن تصـدیقاتی است که مشوب بشک و شـبهه نیست چنـانچه خـدای عز و جـل فرموده «الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَم یَرتابُوا» و اکثر اطلاقات ایمان مخصوص بهمین قسم اسـت چنـانچه خـدای تعـالی فرمـوده «إِنَّمَا المُؤمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَت قُلُوبُهُم وَ إِذا تُلِیَت عَلَیهِم آیاتُهُ زادَتهُم إِیماناً وَ عَلی رَبِّهِم یَتَوَکَّلُونَ» و تقـوائی که مقـدم بر او است آن تقـوای خـاص است و اواخر آن تصـدیقات همین طور یعنی تصـدیقات خـاص است با شهـود و عیـان و محبّت کامـل نسبت بخـدای عز و جـل چنـانچه فرموده «یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَهُ» و از اینکه نوع تقوی گـاهی تعبیر میشود باحسان چنانچه در حدیث نبوی صلّی اللّه علیه و آله وارد شده که فرموده

«الاحسان ان تعبد اللّه کانک تراه»

و دیگر از آن تعبیر بایقان شده چنانچه گفته «وَ بِالآخِرَةِ هُم یُوقِنُونَ» و تقوای مقدم بر آن تقوای خاص الخاص است و همانا تقوی را مقدم بر ایمان داشته‌اند برای

صفحه : ۳۸۰

اینکه ایمان بتقوی تحصل و قوی میگردد زیرا که هر قـدر تقوی زیاد گردیـد بحسب آن ایمان زیاد میگردد و اینکه منافات نـدارد با مقـدم بودن اصل تقوی بر ایمان بلکه زیاد شدن تقوی بحسب ازدیاد ایمان همین طور است زیرا که هر درجه از آنها که مقدم باشـد غیر از درجه مؤخّر آن است و آن مثـال اینکه است که کسـی بـا چراغی در راه تاریکی ح…ЉØ کنـد هر قطعه‌ئی که پیش میرود با چراغ که بر او روشن گردیـد و در آن مشـی نمـود همین مشی او سبب میگردد برای روشـنی دیگر آن و همین طور است ایمـان و تقوی.

در کافی از صادق ع است که گفته عمر را آمد که قدامهٔ بن مظعون خمر خورده و ببیّنه ثابت شده بود پس از حضرت امیر المؤمنین [ع] سؤال شد حضرت امر بهشتاد جلد نمود قدامه گفت یا امیر المؤمنین [ع] بر من حدی نیست من از اهل اینکه آیه «لَیسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا» میباشم، قدامه گفت علی ع فرمود تو از اهل آنها نیستی طعام اهل آنها برای آنها حلال است آنها کسانی میباشند که نمیخورند و نمیآشامند مگر آنچه را که خدای تعالی برای آنها حلال گردانیده پس از آن علی ع گفت شارب خمر وقتی آشامید و ندانست آنچه میخورد و آنچه میآشامید وی را هشتاد تازیانه بزنید.

محقق کاشانی گفته من میگویم در

قوله ع «الا ما احله اللّه لهم»

تنبیه بر اینکه است که اهل آیه کسانی میباشند که از شبهات احتراز مینمایند بلکه احتراز مینمایند از هر چه آنان را از شهود حق تعالی مانع میگردد، و جناح در آیه در سیاق نفی عموم دارد و ادنی مراتب گناه که استحقاق عقاب آورد شامل میگردد، و سرّ در آن اینستکه شکر نعمتهای خدای تعالی اینکه است که آنرا در طاعت خدای تعالی مصرف نمائی علی وجهها یعنی آنطوریکه باید صرف کنی (پس در آن تدبر نما) و بر آنچه ما محقق کردیم اگر آنچه قمی ذکر کرده در سبب نزول آیه موافق با جماعتی از مفسرین در معنی آیه «انّ الّذین یشربون الخمر» پیش از

صفحه : ۳۸۱

نزول آیه تحریم آن بوده وقتی کسی باین مثابه از ایمان و تقوی و عمل صالح باشد پس برای آن در شرب آن گناهی نیست (یعنی پیش از نزول تحریم) [پایان] یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَیَبلُوَنَّکُمُ اللّهُ بِشَیءٍ مِنَ الصَّیدِ تَنالُهُ أَیدِیکُم وَ رِماحُکُم لِیَعلَمَ اللّهُ مَن یَخافُهُ بِالغَیبِ آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست.

«بلاء» بمعنی آزمایش است و لام قسم و نون مشدد هر دو برای تأکیدند «بِشَیءٍ مِنَ الصَّیدِ» اشاره باین است که صید کردن در حال احرام و لو بچیز بیمقدار باشد خلاف است «تَنالُهُ أَیدِیکُم» چه صید بآسانی بدست آید مثل جوجه‌های مرغ یا مشکل مثل شکار وحشی که جز بشکار با تیر و نیزه بدست نمیآید و اول آیه ظاهرا مقدم بر بعد است که گویا میفرماید خداوند میخواهد در اینگونه احکام شما را امتحان نماید تا اینکه معلوم شود مطیع چه کسی است و عاصی کدام است «لِیَعلَمَ اللّهُ مَن یَخافُهُ بِالغَیبِ» چون علم حق تعالی ازلی و ابدی است در ازل میدانست مطیع کیست و عاصی کدام است زیرا جهل در ساحت کبریائی او راه ندارد، شاید مقصود از «لِیَعلَمَ اللّهُ» ظهور خرجی است یعنی تا اینکه ظاهر گردد و تمیز داده شود بین مطیع و عاصی.

فَمَنِ اعتَدی بَعدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ خدای تعالی شما را در مورد آزمایش قرار داده پس کسیکه از حکم خدا تجاوز کند و در حال احرام صید کند و از اینکه حدّی که خدای تعالی برای او تعیین نموده تجاوز کند برای چنین کسی عذاب دردناک آماده گردیده.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقتُلُوا الصَّیدَ وَ أَنتُم حُرُمٌ الخ (حُرُمٌ) بضم (حا و را) جمع حرام و حرام صفت مشبهه است.

در مجمع البیان گفته «رجل حرام و رجل محرم» بیک معنی است کما اینکه «رجل حلال و رجل محل» بیک معنی است «و احرم الرجل» باین معنی است که فلان مرد داخل در شهر حرام شد، و نیز «احرم الرجل» یعنی فلان مرد

صفحه : ۳۸۲

برای حج احرام بست و حرم نیز بمعنی احرام است چنانچه در روایت دارد

«کنت اطیّب النبی لحرمه»

یعنی من رسول اللّه در احرامش خوشبو میکردم و معنای اصل اینکه کلمه منع است و از همین جهت زنان را حرم گویند زیرا که مردان دست اغیار را از آنها منع میکنند و محروم را از اینکه رو محروم میگویند که از روزی محروم شده است مثل یکسر میم و مثل بفتح میم و تا و همچنین شبه و شبه بیک معنی میباشد. و نیز گفته بنا بر گفته زجاج «نعم» در لغت بمعنی شتر و گاو و گوسفند است و در خصوص شتر بتنهائی هم نعم گفته میشود، اما گاو بتنهائی و گوسفند بتنهائی را «نعم» نمیگویند، و نیز گفته فراء چنین گفته که عدل بفتح عین چیزی را گویند که معادل چیزی از غیر جنس خود باشد، و عدل بکسر عین معنی مثل است میگوئی من غلامی عدل (یعنی مثل) غلام تو دارم یا گوسفندی عدل (مثل) گوسفند تو دارم در اینجا عدل را بکسر عین میخوانی چون غلام یا گوسفند تو جنس غلام یا گوسفند او است و امّا اگر بخواهی از جهت قیمت ملاحظه کنی چیزی را بغیر جنس خود مقایسه کنی عدل را بفتح عین میخوانی لکن بصریین اینکه حرف را نپذیرفته و گفته‌اند که عدل و عدل هر دو بمعنی مثل است چه در دو چیز از یک جنس بکار رود، و چه در دو چیز از دو جنس.

و نیز مجمع البیان گفته «وبال» سنگینی نامطلوب هر چیزی را گویند و بهمین معنی است طعام وبیل و ماء وبیل یعنی خوراک و آبی ناگوار و سنگین و غیر قابل هضم، و نیز باین معنی است آیه شریفه «فَأَخَذناه أَخذاً وَبِیلًا» یعنی او را بطرز شدید و ناگواری دستگیر کردیم و بهمین اعتبار چوب کرباس شوئی را وبیل گویند اینکه بود گفتار صاحب مجمع البیان بنقل تفسیر المیزان و خلاصه اینکه آیه نهی فرموده که در حال احرام صید نکنید لکن در بعد «أُحِلَّ لَکُم صَیدُ البَحرِ» حرمت را اختصاص داده بصید صحرائی نه صید دریائی، و نیز از قوله تعالی «وَ مَن قَتَلَه مِنکُم مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ» شاید مقصود اینکه باشد کسیکه از روی عمد و دانستگی صید بری

صفحه : ۳۸۳

کند پاداش او اینکه است که حیوانی نظیر آنچه کشته است را از انعام اهلی در صورتی که دو نفر عادل در تشخیص مثلیت حکم کنند در حالتی که آن جزء قربانی باشد رسنده بکعبه یعنی ببرند در مکه و آنجا ذبح بنمایند.

در مجمع البیان گفته که از حسن نقل شده که «متعمدا القتل» یعنی حیوانی را عمدا بکشد در حالیکه فراموش کرده باشد محرم است.

و مجاهد و إبن زید و إبن جریح و ابراهیم گفته‌اند کسیکه عمدا با اینکه بداند در احرام است صید کند برای چنین کسی کفاره‌ئی نیست زیرا که عمل او بزرگ‌تر است از اینکه بکفاره جبران شود. و إبن عباس و عطاء و زهری گفته‌اند اگر عمدا صید کند و لو اینکه بداند محرم است جزاء بر او واجب است و اینکه قول بیشتر فقهاء است و کسیکه بخطاء در احرام صید کند جزای او مثل آنست که عمدا صید کرده باشد «فجزاء مثل ما قتل من النعم» زجاج گفته جایز است معنی آیه اینکه طور باشد که جزاء اینکه عمل مثل آنچیزی است که کشته (پس جزاء مبتداء و مثل خبر او میشود).

و اختلاف است در اینکه اینکه مماثلت آیا در قیمت است یا در خلقت و بزرگان اهل علم بر آنند که مماثلت در خلقت معتبر است تا آنجا که گفته «یَحکُمُ بِهِ ذَوا عَدلٍ مِنکُم» إبن عباس گفته مقصود اینکه است که در جزاء صید باید دو مرد صالح که از اهل ملّت و دین شما باشند و هر دو فقیه باشند و هم عادل نظر کنند که شبیه‌ترین اشیاء بآن صید از نعم کدامست پس حکم کنند «هَدیاً بالِغَ الکَعبَهِ» یعنی وقتی که رسیدند بمکه ذبح کنند و صدقه بدهند، و اصحاب ما یعنی جماعت امامیّه گفته‌اند اگر محرم بعمره باشد و صید کند جزای او اینکه است که در مکه مقابل کعبه ذبح کند یا نحر کند و اگر محرم بحج باشد باید در منی ذبح یا نحر کند.

«أَو کَفّارَهٌ طَعامُ مَساکِینَ» در اینکه جمله دو قول است عطاء گفته که قیمت کنند مقابل او را از نعم پس آن قیمت را طعام بخرند و صدقه بدهند و اینکه قول

صفحه : ۳۸۴

صحيح است و قتاده گفته كه قيمت كنند آن صيد كشته شده را در حالتى كه زنده بود پس آن قيمت را طعام خريده و صدقه بدهند.

«أو عَدلُ ذلِكَ صِياماً» و در اينكه هم دو قول است: عطاء گفته بقدر قيمت هر مدى از طعام يك روزه بگيرد و مذهب شافعى نيز همين است و بقول ديگر از هر دو مدى يك روزه بگيرد و اينكه قول از ائمه ما عليهم السّلام روايت شده و مذهب ابى حنيفه نيز همين است.

و در اينكه سه قسم از كفارات اختلاف است، بقولى مرتب است و بقولى تخيير است و هر دو قول را اصحاب ما از ائمه [ع] روايت كرده‌اند. [پايان] لِيَذُوقَ وَبالَ أَمرِهِ عَفَا اللّهُ عَمّا سَلَفَ تا اينكه در آخرت بچشد عقوبت عمل خود را و اگر توبه كند و كفاره بدهد و ديگر متعرض چنين عملى نگردد خدا از آنچه كرده عفو ميكند.

وَ مَن عادَ فَيَنتَقِمُ اللّهُ مِنهُ وَ اللّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقامٍ و كسيكه باين عمل حرام عود كند خدا از او انتقام ميكشد. آيه مشعر بر اينكه است كه بقدرى گناه اينكه عمل بزرگ است كه جبران‌پذير نيست در مرتبه اول بجبران و كفاره و توبه رفع ميشود لكن در عود و تكرار بر اينكه عمل خدا انتقام ميكشد زيرا كه خدا غالب و صاحب انتقام است و اينكه طور بيان بزرگى گناه و خطاء بنده را ميرساند.

صفحه : ۳۸۵

[سوره المائدة (۵): آيات ۹۶ تا ۱۰۵]

اشاره

أُحِلَّ لَكُم صَيدُ البَحرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَكُم وَ لِلسَّيّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَيكُم صَيدُ البَرِّ ما دُمتُم حُرُماً وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِي إِلَيهِ تُحشَرُونَ (۹۶) جَعَلَ اللّهُ الكَعبَةَ البَيتَ الحَرامَ قِياماً لِلنّاسِ وَ الشَّهرَ الحَرامَ وَ الهَديَ وَ القَلائِدَ ذلِكَ لِتَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ يَعلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ وَ أَنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ (۹۷) اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ العِقابِ وَ أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۸) ما عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ البَلاغُ وَ اللّهُ يَعلَمُ ما تُبدُونَ وَ ما تَكتُمُونَ (۹۹) قُل لا يَستَوِي الخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَو أَعجَبَكَ كَثرَةُ الخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللّهَ يا أُولِي الأَلبابِ لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ (۱۰۰)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسئَلُوا عَن أَشياءَ إِن تُبدَ لَكُم تَسُؤكُم وَ إِن تَسئَلُوا عَنها حِينَ يُنَزَّلُ القُرآنُ تُبدَ لَكُم عَفَا اللّهُ عَنها وَ اللّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۰۱) قَد سَأَلَها قَومٌ مِن قَبلِكُم ثُمَّ أَصبَحُوا بِها كافِرِينَ (۱۰۲) ما جَعَلَ اللّهُ مِن بَحِيرَةٍ وَ لا سائِبَةٍ وَ لا وَصِيلَةٍ وَ لا حامٍ وَ لكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفتَرُونَ عَلَى اللّهِ الكَذِبَ وَ أَكثَرُهُم لا يَعقِلُونَ (۱۰۳) وَ إِذا قِيلَ لَهُم تَعالَوا إِلى ما أَنزَلَ اللّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قالُوا حَسبُنا ما وَجَدنا عَلَيهِ آباءَنا أَ وَ لَو كانَ آباؤُهُم لا يَعلَمُونَ شَيئاً وَ لا يَهتَدُونَ (۱۰۴) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُم أَنفُسَكُم لا يَضُرُّكُم مَن ضَلَّ إِذَا اهتَدَيتُم إِلَى اللّهِ مَرجِعُكُم جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُم بِما كُنتُم تَعمَلُونَ (۱۰۵)

صفحه : ۳۸۶

[ترجمه]

براى برخوردارى شما و كاروان‌هاى شما صيد دريائى و طعام آن حلال گرديد و براى شما صيد بيابانى حرام گرديد ماداميكه محرم

هستید و بترسید از آن خدائی که بسوی او محشور میگردید [۹۶]
خدا کعبه را که خانه محترم است برای قوام امور مردمان قرار داد و نیز شهر حرام را قرار داد برای آسایش از جنگ و اعمال حج و هدی و قلائد«۱» قرار داد برای قوام کارها آنچه گفته شد تا اینکه بدانید که خدا بآنچه در آسمانها و زمین است آگاهست، همانا خدا بهر چیزی دانا است [۹۷]
بدانید که خدا سخت انتقام است و اینکه خدا آمرزنده و مهربان است [۹۸]
بر رسول بجز تبلیغ رسالت وظیفه‌ئی نیست و خدا میداند آنچه را پنهان دارید یا آشکار کنید [۹۹]
ای رسول بگو خبیث و طیّب مساوی نمیباشند اگر چه کثرت خبیث و ناپاك تو را بعجب آورد پس ای صاحبان عقل از خدا بترسید شاید رستگار گردید [۱۰۰]
ای کسانیکه ایمان آورده‌اید از چیزهائی پرسش نکنید که اگر بر شما ظاهر گردد بنظرتان بد میآید (و غمناك میگردید) و اگر پرسش آنرا بوقت نزول قرآن واگذارید برای شما ظاهر میگردد و خدا از سؤالات شما عفو کرد و خدا آمرزنده و بردبار است [۱۰۱]
حقیقهٔ پیش از شما جماعتی (از چیزهائی سؤال کردند) و بآن پرسشها از کافرین گردیدند [۱۰۲]
خدا حرام ننموده هیچ چیز از بحیره و نه سائبه«۲» و نه وسیله«۳» و نه حام«۴» را و لکن آنهائیکه کافر شدند بر خدا دروغ می‌بندند (که حرام بودن آنرا بخدا نسبت میدهند) و بیشترین کافرها فکر و تعقل ندارند [۱۰۳]
و وقتی که بآنها گفتند بیائید بسوی آنچه خدا نازل کرده و نزد رسول برویم گفتند آنچه از پدران یافته‌ایم ما را کافی است اگر چه پدران آنها نه چیزی میدانستند و نه هدایت یافته بودند [۱۰۴]
ای کسانیکه ایمان

---

(۱) ناقه گوش شکافته
(۲) سائبه: ناقه‌ئی که بچریدن باز گذاشته بودند.
(۳) وصیله: گوسفندی که ببرادر خود پیوسته بود [.....]
(۴) حام: حایت کننده پشت خود را از سواری.

صفحه : ۳۸۷
آورده‌اید بر شما است محافظت نفسهای خودتان وقتی شما هدایت یافتید گمراهی دیگران بشما ضرر نمیرساند بازگشت تمام شما بسوی خدا است پس شما را بآنچه عمل کرده‌اید خبردار مینماید [۱۰۵]

(توضیح آیات)

أُحِلَّ لَکُم صَیدُ البَحرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَکُم وَ لِلسَّیّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَیکُم صَیدُ البَرِّ ما دُمتُم حُرُماً مقصود از بحر تمامی آبها است و عرب جویهای آب را نیز بحر میگوید و بهمین معنی آمده قوله تعالی (ظَهَرَ الفَسادُ فِی البَرِّ وَ البَحرِ) و غالبا دریای شور را بحر نامند لکن وقتی بطور اطلاق بحر گفته شد شامل تمام نهرها میگردد، و مقصود از «للسیارهٔ» مسافرینند.
پس از آنکه در آیات بالا خطاب بمؤمنین نمود (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقتُلُوا الصَّیدَ وَ أَنتُم حُرُمٌ) در اینکه آیه در مقام تفصیل و بیان صیدها که چه صیدی برای محرم حلال است و چه صیدی حرام صید بحری را حکم بحلیت نموده و صیدی بری یعنی بیابانی را حرام گردانیده و بطور اطلاق فرموده «أُحِلَّ لَکُم صَیدُ البَحرِ» و آیه صید کردن اقسام صید بحری را شامل میگردد یعنی تمام اقسام

حيوانات بحرى را صيد كردن در حال احرام مباح و حلال است و خلافى در حلّيتش نيست.

[إبن عباس و إبن عمر و قتاده] «وَ طَعامُه مَتاعاً لَكُم وَ لِلسَّيّارَةِ» اختلاف است كه مقصود از طعام چيست پس از اتفاق بر اينكه مقصود از طعـام حيوانـات دريـائى است. بعضـى از عامه گفته‌انـد هر حيوانى است كه در دريا مرده و بكنار افتاده و اينكه نزد اماميه درسـت نيست و از إبن عبـاس نقـل شـده كه مقصود از طعـام دريا ماهى خشك كرده مملوح است و اينكه موافق مـذهب اهل بيت است كه ماهى دودى غذا ميباشد براى حاضر و مسافر

صفحه : ۳۸۸

وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِي إِلَيهِ تُحشَرُونَ آيه مؤمنين را امر بتقوى نموده كه شما مؤمنين بايد خود را از مخالفت حكم خدا نگاه داريد و بترسيد از آنكسـيكه حشر شما و بازگشت شما بسوى او است و پيرامون هواى نفس نگرديد و در حال احرام شكار حيوانات بيابانى نكنيد و جاى بيان حليّت و حرمت كلّ حيوانات بحرى و برّى در كتب فقهيه است.

جَعَلَ اللّهُ الكَعبَةَ البَيتَ الحَرامَ قِياماً لِلنّاسِ وَ الشَّهرَ الحَرامَ وَ الهَدىَ وَ القَلائِدَ «البَيتَ الحَرامَ» عطف بيان كعبه است «قِياماً لِلنّاسِ» يعنى معيشت مردم و كسب و عمل امور معاش و دين و دنياى آنها بامر حج و زيارت خانه خدا تأمين ميگردد زيرا اجتماع مسلمين از تمام نقاط عالم و اتحاد آنها در يك مكان و اجتماع آنها در يك عمل فوائد بسيارى در بر دارد و ابهت مسلمانها و استقامتشان در اعمال حـج و اتفـاق آنهـا در دين دارى برخ تمام اهل عالم ميزنـد زيرا در هيـچ يك از اديان چنين عمل اجتماعى كه تمام مـذاهب مختلفه پيرو آن دين بـا هم مجتمعـا بيـك نظام و بيـك رويه مخصوص بـدون اختلاف با هم اجتماع كننـد و اعمالشان بـدون مـداخله آراء مختلفه و رأى انديشى خودشان بيك صورت وحدانى انجام گيرد و بزرگى و حقانيّت دين اسلام را مينمايانند.

و شايد نظر ببزرگى و عظمت كعبه است كه آنرا بيت الحرام ناميده «وَ الشَّهرَ الحَرامَ» عطف بكعبه است يعنى چهار ماه حرام كه يكى جـدا است يعنى رجب و سه پى در پى است يعنى ذى القعده و ذى الحجه و محرم الحرام كه يكى از چهار ماه حرام است كه در آن جنگ و قتال ممنوع بوده «وَ الهَدىَ وَ القَلائِدَ» نيز عطف بر كعبه است «و قلائد» شتر قربانى را گويند كه بر آن نعل معلق ميگردانند تا اينكه نشانه هدى باشد».

ذلِكَ لِتَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ يَعلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ وَ أَنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ ظاهرا «ذلِكَ» اشاره است بآنچه مـذكور شده از قرارداد كعبه را بيت الحرام و هدى و قلائد و اعمال حج. و شايد مقصود اينكه باشد كه بشما اينكه طور دستور داده

صفحه : ۳۸۹

شده كه عمل كنيد و بدانيد كه خدا بآنچه در آسـمانها و آنچه در زمين است عالم و دانا است و هر عملى كه صـلاح شما در آنست بشـما امر فرمـوده و آنچه فسـاد شـما در آنست نهى فرموده و نيز در اينكه اعمـال كه شـما حكمت آنرا نميدانيـد آزمايشـى است كه معلوم شود مطيع كيست و عاصى كدام است.

اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ العِقابِ وَ أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ تا آخر آيه بعد اينكه آيات ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضيـح نيست و خلاصه آنكه ظاهرا آيه در مقام تأكيد و اهميت امر حج است كه بر تارك آن با استطاعت عذاب سخت را ايجاب مينمايد و هرگاه توبه كرد و تـدارك ما فات نمود خـدا آمرزنده و مهربان است و بر رسول ما چيزى نيست مگر تبليغ رسالت و آنچه را ظاهر گردانيد يا پنهان گردانيد او دانا و عالم باو است.

قُل لا يَستَوِي الخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَو أَعجَبَكَ كَثرَةُ الخَبِيثِ شايـد آيه اشـاره بهمين اعمـال حـج باشـد كه اجتماع مسلمين در فرمان بردارى و تسـليم اوامر حق تعالى گرديـدن بطور خلوص خود يك نوعى از اختيار و آزمايشـى است كه معلوم مينمايد و تميز ميدهد

بين آدم خبيث آنهائى را كه پا بند بقوانين و احكام و دستورات دين نيستند زيرا كه آنهائيكه در قلبشان مرض نفاق ريشه دوانيده اگر چه با جماعت مسلمانان در مسجد و جنگها داخل ميگردند حتّى در مكه موقع حج نيز حاضر ميگردند لكن چشمشان با آنها است نه قلبشان شايد چون بصيرت باطنى ندارند در باطن اعتراض مينمايند و اينكه اعمال را كار بى‌معنى و هجو مى‌پندارند لكن از ترس مسلمانها و بطمع غنيمت داخل ميگردند.

فَاتَّقُوا اللّهَ يا أُولِي الْأَلْبابِ لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ اى كسانيكه صاحب عقل و رويّه ميباشيد در تمام اعمال و افعال متقى و پرهيزكار باشيد و از كثرت نفرات و ازدحام مردم و لو اينكه شما را بعجب آورد فريفته نگرديد و بدانيد و تميز دهيد بين طيّب و خبيث اشخاص پاك كه ايمان و عملشان از روى حقيقت و دانستگى انجام گرفته و لو اينكه عددشان اندك باشد

صفحه : ۳۹۰

چنانچه غالبا همين طور است هيچ طرف مقايسه نيستند با مردمان خبيث و لو اينكه عددشان زياد باشد مناط پاكى قلب و طينت آدمى است نه كثرت افراد پس اجتناب نمائيد از حرام اى صاحبان عقل تا رستگار شويد.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسئَلُوا عَن أَشياءَ إِن تُبدَ لَكُم تَسُؤكُم الخ در مجمع البيان گفته «لا تَسئَلُوا عَن أَشياءَ الخ» در نزول آيه اختلاف است بقولى رسول اللّه [ص] خطبه‌ئى انشاء كرد و گفت

«انّ اللّه كتب عليكم الحجّ»

عكاسة بن محصن و بروايتى سراقة بن مالك برخواست و گفت «أ فى كلّ عام» يا رسول اللّه حضرت از آن اعراض نمود تا اينكه دو مرتبه يا سه مرتبه تكرار كرد پس فرمود

«ويحك»

يعنى واى بر تو چه چيز ايمن كرد تو را كه بگويم نعم، و قسم بخدا اگر بگويم نعم يعنى همه سال واجب است واجب ميگردد و اگر واجب گرديد قدرت بر عمل آن نداريد و اگر ترك كرديد كافر ميشويد

«فاتركونى كما تركتم»

پس واگذاريد مرا از سؤال آنچه را كه قدرت بر عمل بآن نداريد همانا كسانى كه پيش از شما بودند بكثرت سؤالشان و اختلافشان بر انبياء هلاك گرديدند پس وقتى بشما امر نمودم بقدر استطاعت بآن عمل كنيد و هرگاه از چيزى شما را نهى نمودم از آن اجتناب كنيد [على بن أبى طالب ع و ابى امامه باهلى] وَ إِن تَسئَلُوا عَنها حِينَ يُنَزَّلُ القُرآنُ تُبدَ لَكُم يعنى اگر سؤال كنيد وقت نزول قرآن و مقصود شما تعنّت بر محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سؤال هجو نباشد ما جواب آنرا براى شما ظاهر ميكنيم پس شما در سؤال تكلف نكنيد و بقولى حين نزول قرآن از محمّد صلّى اللّه عليه و آله سؤال كنيد از آنچه در امور دين محتاج بآن ميباشيد.

[پايان] قَد سَأَلَها قَومٌ مِن قَبلِكُم ثُمَّ أَصبَحُوا بِها كافِرِينَ «مِن قَبلِكُم» جار و مجرور متعلق بسئلها است يعنى پيش از شما قومى سؤال كردند. آيه ارشاد بر اينكه است كه شما مثل جماعت پيشين نباشيد كه

صفحه : ۳۹۱

چيزهائى طلبيدند و از طريق همانچه خواستند كافر شدند مثل قوم ثمود كه ناقه خواستند و قوم موسى [ع] كه طلب رؤيت كردند و حوارين عيسى [ع] كه خواهش مائده نمودند و پس از آنكه خواهش آنها پذيرفته شد باز ايمان نياوردند و كافر گرديدند و شما مؤمنين چنين نباشيد كه سؤالات بيجا بكنيد.

و از امير المؤمنين ع چنين روايت شده كه فرموده

«انّ اللّه افترض علیکم فرائض فلا تضیعوها و حدّ لکم حدودا فلا تعتدوها و نهاکم عن اشیاء فلا تنتهکوها و سکت لکم عن اشیاء و لم یدعها نسیانا فلا تتکلفوها»

یعنی حق تعالی برای شما واجباتی را فرض نمود آنرا ضایع نگردانید و حدودی برای شما تعیین نمود پس شما از آن حدود تعدی و تجاوز ننمائید و شما را از چیزهائی نهی کرد هتک آنرا ننمائید و مرتکب آن نشوید و از بعضی از چیزها ساکت شد و بیان ننمود نه اینکه فراموش کرده باشد بلکه مصلحت در بیان آن نبود پس شما بتکلف خود را بدان مداريد یعنی در آن تجسس و تفحص نکنید که تکلیف شما زیاد گردد.

ما جَعَلَ اللّهُ مِن بَحِیرَةٍ وَ لا سائِبَةٍ وَ لا وَصِیلَةٍ وَ لا حامٍ بعضی از مفسرین گفته که اینکه آیه تفسیر آن آیه است که فرموده «وَ جَعَلُوا لِلّهِ مِمّا ذَرَأَ مِنَ الحَرثِ وَ الأَنعامِ الخ» و آن آیه که در عقب آن است در سوره نحل و آنجا که گفته «وَ یَجعَلُونَ لِما لا یَعلَمُونَ نَصِیباً الخ» خلاصه در سنت جاهلیت ماده شتری را بحیره می‌نامیدند که چون پنج بطن می‌زائید و پنجم بچه‌ایکه می‌زائید نر بود گوش آن ماده شتر را می‌شکافتند و او را رها می‌کردند که چرا کند و آب خورد و نشستن بر آن و کشتن و خوردن آنرا حرام می‌دانستند، و معانی دیگری هم گفته‌اند.

در مجمع از إبن عباس نقل کرده که گفته رسم عرب اینکه بود اگر ماده شتری پنج شکم می‌زائید و شکم پنجمش اگر نر بود او را می‌کشتند و از مرد و زن همگی می‌خوردند و اگر ماده بود گوشش را می‌شکافتند و اینکه همان بحیره است و اگر او را

صفحه : ۳۹۲

می‌کشتند مو و کرک آنرا از پوستش نمی‌کندند، و در هنگام کشتن اسم خدا را بر آن نمی‌بردند و در زندگیش بر پشتش سوار نمی‌شدند و خوردن شیر آن و همچنین سایر انتفاعات آنرا بر زنان حرام شمرده و همه انتفاعات ارزنده آنرا مخصوص بمردان میدانستند ولی خوردن گوشت آنرا برای زن و مرد هر دو جایز می‌دانستند.

و نیز از محمّد بن اسحق نقل میکند که گفته: بحیره ماده شتری است که از سائبه تولد یافته. و نیز در مجمع البیان از جامی و علقمه نقل میکند که گفته سائبه عبارت از شترانی بوده که بنذر آنها را از خدمت معاف می‌کردند مثلا نذر می‌کردند اگر مسافرم بسلامت برگردد یا مریضم بهبودی حاصل کند فلان ماده شترم سائبه باشد یعنی مانند بحیره از آن انتفاع نبرم و آنرا از هیچ آب و علفی باز ندارم.

و نیز از إبن مسعود نقل می‌کند که گفته سائبه شترانی بودند که در خشنودی و جلب رضایت بتها و بمنظور تقرب بآنها آزاد می‌شدند و سائبه و هر چیز دیگر که برای بت نذر می‌شد آنرا بخدام بتکده می‌دادند آنها نیز شیر آن شتران و سایر منافع نذورات را بمصرف إبن السبیل و سایر فقراء می‌رسانیدند.

و از محمّد بن اسحاق نقل میکند که گفته سائبه ماده شتری را می‌گفتند که ده شکم پی در پی ماده شتر بیاورد چنین شتری محترم می‌شد دیگر بر پشتش سوار نمی‌شدند و اگر کشته می‌شد کرک و پشمش را از پوستش نمی‌کندند و اگر زنده می‌ماند از شیرش جز مهمانان کسی نمی‌چشید و هر چه بعد از آن میزائید اگر ماده بود گوشش را پاره کرده و همراه مادرش آزادش می‌کردند مادر را سائبه و اینکه بچه را بحیره می‌نامیدند.

اما وصیله در مجمع البیان از زجاج نقل می‌کند که گفته: وصیله از جنس گوسفند است نه شتر رسم مردم جاهلیت چنین بوده که هرگاه گوسفندی برّه ماده می‌زائید آنرا نگه می‌داشتند و اگر نر می‌زائید آنرا برای بتهای خود

صفحه : ۳۹۳

وقف میکردنـد و هرگـاه دوقلو میزائیـد و یکی از آن دو نر و دیگری مـاده بود هر دو را وقف نموده و بره مـاده را باین اعتبار که در احترام با توأم خود وصل شده وصیله مینامیدند.

و از إبـن مسـعود و مقاتـل نقـل می‌کننـد که در معنی وصـیله گفته‌انـد در عرب چنین رسم بـوده که اگر بزی هفت شـکم میزائیـد و هفتمین بز نر بود آنرا در راه خدایان خود می‌کشـتند و گوشتش را تنها برای مردها حلال میدانستند و اگر بز ماده بود آنرا مانند سایر بزهـا در ردیف آنها زنـده نگه میداشـتند و اگر شـکم هفتم دو قلو بود یکی نر و یکی ماده می‌گفتنـد خواهر با برادر خود در احترام وصـلت کرد یعنی آنرا نیز نباید کشت و باید حرمتش را نگه داشت و منافعش را از شـیر و غیره اختصاص بمردها داد و باعتبار اینکه وصلت آنرا وصیله می‌نامیدند.

و از محمّد بن اسحاق نقل می‌کند که در معنی وصیله گفته است وصیله گوسفندی را میگفتند که در پنج شکم ده بره ماده بزاید و در بین هیچ بره نری فاصله نشود آنرا وصیله مینامیدند یعنی اینکه گوسفند بین ده نتاج ماده وصل کرده است آنگاه بعد از آن هر چه میزائید آنرا بر زنان حرام میدانستند.

و «حام» را باز در مجمع البیان از إبن عباس و إبن مسـعود نقل می‌کنـد که گفته‌اند حام عبارت از شتر نر است رسم عرب چنین بوده که اگر ماده شتری از صـلب و نطفه شتر نری ده شـکم بچه میآورد آن شتر را مبارك میشـمردند و پشـتش را محترم دانسته بر آن بار نمینهادند و سوارش نمیشدند و از هیچ آب و علفی منعش نمی‌کردند. ابی عبیده و زجاج در معنی حام همین وجه را اختیار کرده‌اند و از فراء نقل میکننـد که گفته حام شتر فحلی را می‌گفتنـد که تا دوران بلوغ فرزنـد زاده خود زنـده مانده و بر آن پریده و آبسـتنش سازد بچنین شتری میگفتند «حمی ظهره» یعنی پشتش محترم شد دیگر نباید بر آن سوار شد.

اینکه بود گفتار در معنی اینکه چهار کلمه: بحیره، سائبه، وصیله، حام از مجمع البیان بنقل تفسیر المیزان.

صفحه : ۳۹۴

وَ لکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یَفتَرُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ وَ أَکثَرُهُم لا یَعقِلُونَ آیه برسولش خبر میدهـد که خـدا چنین حکمی ننموده و اینکه مشـرکین بخـدا افتراء میزننـد و شایـد اشاره باین باشـد که چون بنظرشان در اینکه چهار قسم از انعام فضـیلتی است آنرا نسبت بخدا میدهند با اینکه بیشتر آنها فکر و رویه ندازند که بعضی انعام را بر بعض دیگر بدون جهت فضیلت میدهند و آیه مشعر بر اینکه است که بعضـی از آنها اندکی در کارهایشان فکر و رویه دارند لکن تعصب و حب ریاست مانع آنها بود که بسـفرای الهی رجوع کنند و حق و باطل را تشخیص دهند.

وَ إِذا قِیلَ لَهُم تَعالَوا إِلی ما أَنزَلَ اللّهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ قالُوا حَسبُنا ما وَجَدنا عَلَیهِ آباءَنا شایـد مقصود اینکه باشـد که وقتی بآنها گفته میشود شایـد بعقلای آنها مؤمنین میگفتنـد در اینکه تقسیماتی که راجع بانعام است بعضـی را حلال و بعضـی را حرام و بـدون دلیل بخـدا افتراء میزنیـد و حکم خـدا میدانند بیائید نزد رسول صلّی اللّه علیه و آله و آنچه بسوی او نازل گردیده برویم، تعصب جاهلیت آنـان را چنـان فرا گرفته که از روی کبر و نخوت می‌گفتنـد پـدران ما چنین می‌کردنـد و عمل آنها برای ما کافی است که تابع آنها گردیم.

أَ وَ لَو کانَ آباؤُهُم لا یَعلَمُونَ شَیئاً وَ لا یَهتَدُونَ (واو) در و لا یهتدون برای حال است و همزه استفهام دلالت بر انکار دارد و اعتراض بر آنها است که چگونه آنها بـدون فکر و رویه تابع پـدران خود گردیده‌اند در حالیکه پدران آنها چیزی نمیدانسـتند و از طریق حق گمراه بودنـد زیرا آنهـا نیز تـابع رسولان و انبیای الهی نبودنـد و بقول آنها عمل نمی‌نمودنـد، و شایـد بقیاس و محسنات عقل ناقص خودشان بعضی چیزها را حلال و بعضی را حرام مینمودند و نسبت بخدا میدادند.

صفحه : ۳۹۵

يـا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُم أَنفُسَكُم الـخ خطـاب بمـؤمنين است كه بخود بپردازيـد و مراقب راه و روش خود باشـيد كه مبـادا عمل ركيك بی‌معنی جهّال در شـما تأثير نمايد و از گمراهی آنها نهراسـيد شما كوشش كنيد كه از طريق مستقيم اسلام و دستورات الهی كه بتوسط رسولش بشـما ابلاغ گرديده منحرف نگرديد و بدانيد خدای تعالی حاكم بر تمام مردم است و بازگشت تمام شـما بسوی او است و تمام شما را بآنچه از اعمال خوب يا بد كرده‌ايد خبردار ميكند.

صفحه : ۳۹۶

[سوره المائدة (۵): آيات ۱۰۶ تا ۱۱۰]

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهادَةُ بَينِكُم إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ المَوتُ حِينَ الوَصِيَّةِ اثنانِ ذَوا عَدلٍ مِنكُم أَو آخَرانِ مِن غَيرِكُم إِن أَنتُم ضَرَبتُم فِي الأَرضِ فَأَصابَتكُم مُصِيبَةُ المَوتِ تَحبِسُونَهُما مِن بَعدِ الصَّلاةِ فَيُقسِمانِ بِاللّهِ إِنِ ارتَبتُم لا نَشتَرِي بِهِ ثَمَناً وَ لَو كانَ ذا قُربى وَ لا نَكتُمُ شَهادَةَ اللّهِ إِنّا إِذاً لَمِنَ الآثِمِينَ (۱۰۶) فَإِن عُثِرَ عَلى أَنَّهُمَا استَحَقّا إِثماً فَآخَرانِ يَقُومانِ مَقامَهُما مِنَ الَّذِينَ استَحَقَّ عَلَيهِمُ الأَولَيانِ فَيُقسِمانِ بِاللّهِ لَشَهادَتُنا أَحَقُّ مِن شَهادَتِهِما وَ مَا اعتَدَينا إِنّا إِذاً لَمِنَ الظّالِمِينَ (۱۰۷) ذلِكَ أَدنى أَن يَأتُوا بِالشَّهادَةِ عَلى وَجهِها أَو يَخافُوا أَن تُرَدَّ أَيمانٌ بَعدَ أَيمانِهِم وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اسمَعُوا وَ اللّهُ لا يَهدِي القَومَ الفاسِقِينَ (۱۰۸) يَومَ يَجمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ ما ذا أُجِبتُم قالُوا لا عِلمَ لَنا إِنَّكَ أَنتَ عَلاّمُ الغُيُوبِ (۱۰۹) إِذ قالَ اللّهُ يا عِيسَى ابنَ مَريَمَ اذكُر نِعمَتِي عَلَيكَ وَ عَلى والِدَتِكَ إِذ أَيَّدتُكَ بِرُوحِ القُدُسِ تُكَلِّمُ النّاسَ فِي المَهدِ وَ كَهلاً وَ إِذ عَلَّمتُكَ الكِتابَ وَ الحِكمَةَ وَ التَّوراةَ وَ الإِنجِيلَ وَ إِذ تَخلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيئَةِ الطَّيرِ بِإِذنِي فَتَنفُخُ فِيها فَتَكُونُ طَيراً بِإِذنِي وَ تُبرِئُ الأَكمَهَ وَ الأَبرَصَ بِإِذنِي وَ إِذ تُخرِجُ المَوتى بِإِذنِي وَ إِذ كَفَفتُ بَنِي إِسرائِيلَ عَنكَ إِذ جِئتَهُم بِالبَيِّناتِ فَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنهُم إِن هذا إِلاّ سِحرٌ مُبِينٌ (۱۱۰)

صفحه : ۳۹۷

[ترجمه]

ای كسانيكه ايمان آورده‌ايد وقتی كه بر يكی از شما علامت مرگ ظاهر گردد هنگام وصيت بايستی دو نفر عادل از مسلمانان باشند يا دو نفر ديگر از غير شـما (يعنی اهل ذمّه) و چون سـفر كنيد و علامت مرگ بر شـما برسد بايد دو نفر غير مسلمان را نگاه داريد و بعـد از نماز بخـدا قسم ياد كننـد اگر در صدق گفتارشان شك داريد و مضـمون قسـمشان اينكه باشد كه ببهای شـهادت وصـيت را تبـديل نميكنيم اگر چه بوده باشـد ميت از نزديكان و خويشاونـدان ما و كتمان نميكنيم شـهادتی را كه خدا ما را امر باداء آن نموده كه اگر كتمان نمائيم از گنه‌كارانيم [۱۰۶]

پس اگر مطلع گرديدند كه آن دو نفر غير مسـلمان شهادت دروغ داده‌اند دو نفر از ورثه ميت برخيزند بجای آن دو نفر و بخدا قسم خورند كه گواهی ما سزاوارتر است از گواهی آن دو نفر غير مسلمان و ما در اينكه گواهی تعدی ننموده‌ايم زيرا اگر ما تعدی كنيم از ستمكاران باشيم [۱۰۷]

اينكه طـور عمـل كردن نزديـك‌تر است بر اينكه شـهادت بـوجه خـودش واقع گـردد و اينكه (ورثه) بترسـند از قسم پس از قسم (ای

مؤمنین) از خدا بترسید و بشنوید و خدا جماعت فاسقین را هدایت نمیگرداند [۱۰۸]

یاد کنید روزی را که خدا جماعت رسولان را جمع می‌کند (در قیامت) و می‌گوید چگونه امتان شما را اجابت کردند پیمبران گویند ما را علمی بر آن نیست همانا توئی عالم بغیبها [۱۰۹]

وقتی که خدا گفت ای عیسی بن مریم یاد کن نعمت مرا بر خودت و مادرت آنوقتیکه تو را بتأیید روح القدس کمک دادم در حالیکه کودک و در گهواره بودی و در حال کودکی با مردم تکلم کردی و وقتی که تو را بکتاب و حکمت و تورات و انجیل تعلیم دادم و وقتی که باذن من پرنده‌ئی ساختی و در وی نفخه دمیدی و باذن من پرنده گردید و آنگاه که کور مادرزاد و آدم برص‌دار را باذن من شفا دادی، و وقتی که مرده‌ها را از قبر زنده بیرون آوردی، و وقتی که دست ستم بنی اسرائیل را از تو کوتاه گردانیدم، و وقتی که بر ایشان آمدی با معجزات، پس آنهائیکه کافر شدند گفتند اینها نیست مگر جادوئی روشن [۱۱۰]

صفحه : ۳۹۸

(توضیح آیات)

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهادَةُ بَینِکُم إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ المَوتُ حِینَ الوَصِیَّةِ اثنانِ ذَوا عَدلٍ مِنکُم، تا آخر آیه بعد آیات ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست و خلاصه‌اش اینست که خطاب بمؤمنین نموده که اگر یکی از شما در سفر احساس کرد که اجلش نزدیک شده و خواست وصیتی کند دو نفر شاهد عادل از اهل ایمان که از آنها باشند گواه بگیرد و اگر بچنین دو نفری از مؤمنین دست نیافت دو نفر دیگر از غیر مؤمنین مثل یهود و نصاری را گواه بگیرد و اگر پس از مرگش وارثین او شهادت آنانرا نپذیرفتند و در باره آنها سوءظن داشتند آنها را نگاه دارند تا پس از نماز آنها بخدا قسم یاد نمایند و آنها اظهار کنند که ما برای مال میت سوگند دروغ نمیخوریم و کتمان شهادت نمی‌کنیم و اگر جز اینکه باشد از گناهکاران باشیم.

در شأن نزول آیه از واقدی و جماعتی از مفسرین چنین نقل میکنند که گفته آیه راجع بسه مرد فرود آمده که بتجارت از مدینه بشام رفتند یکی بنام عدی و دیگری تمیم بن اوس الداری برادر عدی و اینکه دو نفر نصرانی بودند، و یکی دیگر إبن ابی ماریه مولی عمرو بن العاص السهمی که مسلمان بود و از مهاجرین بود. و از حضرت باقر ع روایت شده که نام آن دو نصرانی تمیم بن اوس الداری و برادرش عدی بود و نام آن مسلمان إبن ابی ماریه چون اینکه سه نفر بشام رسیدند آن مسلمان مریض شد نسخه‌ئی بنوشت و متاعی که داشت گردآوری نمود و دربار خود گذارد وقتی مرض او سخت گردید آن دو نصرانی را خواست و بآنها وصیت کرد اینکه متاع را بمدینه ببرید و بوارثان من بدهید و از دنیا رفت آنها بار او را باز کردند و ظرف سیمین زرکوب او را سرقت کردند و وزن آن سیصد درهم بود و بار را ببستند و ندانستند که دربار نسخه هست که در آن نوشته است و بار را بمدینه آوردند و باهل او تسلیم کردند وقتی بار را باز

صفحه : ۳۹۹

کردند نسخه را یافتند دیدند موافق است مگر آن اناء سیمین که در بار نیست از آن دو نفر نصرانی سؤال کردند آیا در تجارت چیزی فروخت گفتند نه گفتند آیا با کسی معاوضه نمود گفتند نه، گفتند در بیماریش خرجی کرد گفتند نه، گفتند اکنون در بار او ظرف سیمینی باید باشد که وزنش سیصد درهم است و بخط خودش نوشته است گفتند ما خبر نداریم بحکومت نزد رسول صلّی اللّه علیه و آله آمدند خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد.

[ابو الفتوح] در مجمع البیان در شأن نزول آیه چنین گفته سبب نزول آیه اینکه بود که سه نفر برای تجارت از مدینه بشام رفتند یکی

بنام تمیم بن اوس داری و برادر او عدی و آن دو نفر نصرانی بودند- و إبن ابی ماریه مولی عمرو بن العاص سهمی مسلمان بود وقتی ببعضی از راه رسیدند إبن ابی ماریه مسلمان مریض شد و وصیتی نوشت و در بین متاعش مخفی گردانید و بآن دو نفر وصیت کرد و مالش را بآنها سپرد و گفت باهل من برسانید وقتی مرد آنها متاعش را باز کردند و آن دو نفر از مال او آنچه را که آنها را بعجب آورده بود گرفتند و مال را بورثه رسانیدند و وقتی ورثه مال را باز کردند دیدند بعضی از آنچه در آن بوده مفقود است و بوصیت نگاه کردند دیدند تمام در وصیت گفته شده وقتی از آن دو نفر سؤال کردند گفتند ما علم بآن نداریم و بما نسپرد مگر همین را پس حکم را نزد رسول صلّی اللّه علیه و آله بردند آنوقت اینکه آیه نازل گردید.

[واقدی از اسامهٔ بن زید عن ابیه از جماعتی از مفسرین و اینکه قول از ابی جعفر ع روایت شده] و چون بیان مجمع در معنی آیات مفصل است و غرض ما اختصار است برای وضوح اجمالی از آنرا در اینجا ترجمه مینمائیم.

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهادَةُ بَینِکُم) در معنی شهادت چند معنی گفته‌اند:

اول- شهادت گواهی شهود است نزد حکام و اینکه قول إبن عباس است.

دوم- شهادت بمعنی حضور است چنانچه گفته میشود شهدت وصیّهٔ فلان

صفحه : ۴۰۰

و قوله تعالی «وَ لَیَشهَد عَذابَهُما طائِفَةٌ» [سعید بن جبیر و إبن زید] سوم- شهادت ایمان قسم بخدای تعالی است اگر ورثه در دو وصی شک کنند و آن قول قائل است در لعان «اشهد باللّه انی لمن الصادقین» و قول اول اولی است و سزاوارتر بآیه است- و صاحب کتاب نظم القرآن گفته شهادت مصدر است بمعنی شهود مثل اینکه گفته میشود رجل عدل و رجلان عدل پس گاهی مضاف حذف میگردد و معنی چنین میشود تدد شهود بین شما دو نفرند. و إبن جنّی گفته جایز است در معنی گفته شود «تقیموا الشهادهٔ بینکم اثنان» و بنا بر اینکه دو قول مضاف از مبتداء حذف شده و بنا بر قول زجاج و ابی علی از خبر حذف شده إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ المَوتُ حِینَ الوَصِیَّةِ یعنی وقتی اسباب موت از مرض یا غیر آن پدید گردید، زجاج گفته یعنی شهادت در وقت وصیت برای موت است نه اینکه وقت حضور موت است خواه موصی صحیح باشد یا غیر صحیح وقتی مرد بوصیتش عمل میشود «اثنان ذوا عدل منکم» یعنی دو نفر از اهل دین شما «او آخران من غیرکم» یعنی یا دو نفر از غیر اهل دین شما.

[إبن عباس و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر و شریح و مجاهد و إبن سیرین و إبن زید و ابراهیم و همین قول از باقر و صادق علیهما السّلام نقل شده] و بنا بر اینکه «او» در «او آخران» برای تفصیل است نه تخییر یعنی یا آخران از غیر خودتان اگر دو شاهد از خودتان نیافتید، و بقولی معنی اینست که دو عادل از عشیره خودتان یا دو نفر از غیر عشیره خودتان. حسن و زهری و عکرمهٔ و اصم گفته‌اند زیرا که عشیره موصی عالم‌تر است بحال او از غیرش و گفته‌اند شهادت کافر جایز نیست نه در سفر و نه در حضر و زجاج همین قول را اختیار کرده و جماعتی گفته‌اند آیه در شهادت اهل ذمّه است و بعد نسخ گردیده تا آنجا که گفته:

إِن أَنتُم ضَرَبتُم فِی الأَرضِ فَأَصابَتکُم مُصِیبَةُ المَوتِ

صفحه : ۴۰۱

یعنی خدا دانست که بعضی از مردم کسی است که مسافرت میکند و در همراهی او اهل کتابند نه مسلمین و وارد میگردند در دهی که غیر از آنها کسی نیست و او را مرگ میرسد و از مسلمانها کسی را نمی‌یابد که گواه بگیرد قوله تعالی «أَو آخَرانِ مِن غَیرِکُم» یعنی اگر مسافرت کردید پس مرگ بشما رسید پس دو عادل از مسلمانها هم در سفر و هم در حضر شاهد بگیرید اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد در نفر کافر ذمّی مخصوص بسفر شاهد بگیرید وقتی که غیر آنها نباشند، پس از آن گفته:

تَحبِسُونَهُما مِن بَعدِ الصَّلاةِ فَيُقسِمانِ بِاللّهِ إِن ارتَبتُم يعنى آن دو نفر شاهد را نگاه داريد تا بعد از نماز عصر كه وقت اجتماع مردم است.

[و اينكه قول از ابى جعفر ع و قتاده و سعيد بن جبير و غير اينها روايت شده] و بقول حسن بعد از نماز ظهر يا نماز عصر، و بقولى بعد از نماز اهل دين آنها، و معنى «تحبسونهما» «تقفونهما» است مثل اينكه گفته ميشود «مرّبى فلان على فرس فحبس على دابته» يعنى «وقفه» و بقولى آنها را وادار كنيد بر قسم خوردن اگر در شهادت آنها شك داريد و خطاب در (تَحبِسُونَهُما) بورثه ميت است و ممكن است خطاب بقضات باشد و احتمال دارد كه مقصود وصى ميت باشد وقتى ورثه در آن دو نفر شاهد شك كنند پس بايد مدعى عليها براى آنها بخدا قسم ياد كند كه ما براى تحريف شهادت پولى نگرفته‌ايم زيرا كه ثمن خريده نميشود مبيع خريده ميشود و بقولى ها در (بِهِ) بسوى قسم باللّه عود ميكند، و بقولى يعنى معامله نكرديم (بعرض من الدينار) زيرا كسيكه چيزى را معامله نمود او ثمنش را خريده (و لو كان ذا قربى) و ذكر (ذا قربى) براى اينكه است كه مردم بنزديكان خودشان راغب‌ترند (وَ لا نَكتُمُ شَهادَةَ اللّهِ إِنّا إِذاً لَمِنَ الآثِمِينَ يعنى شهادتى كه لازم است ما را اداء آن بامر خدا و اگر كتمان كنيم از گناهكاران محسوب خواهيم گرديد. تا آنجا كه گفته (فَإِن عُثِرَ) يعنى ظاهر شد و مطلع گرديديد (عَلى أَنَّهُمَا)

صفحه : ۴۰۲

بقول إبن عباس يعنى آن دو شاهد و بقول سعيد بن جبير آن دو وصى (استحقا اثما) يعنى معلوم شد كه آن دو نفر قسم دروغ خوردند و خيانت نمودند و شهادتشان بغير استقامت بود و بقولى مستحق عقوبت گناه گرديدند نظير قوله تعالى «إِنِّى أُرِيدُ أَن تَبُوءَ بِإِثمِى وَ إِثمِكَ» يعنى بعقوبت گناه قتل من و عقوبت معاصى تو [جبائى] «فَآخَرانِ يَقُومانِ مَقامَهُما» يعنى بجاى آن دو شاهد كه از غير خودتان بودند «مِنَ الَّذِينَ استَحَقَّ عَلَيهِمُ الأَولَيانِ» يعنى دو نفر ديگر از آنهائيكه اولى‌ترند بميت و لايق ميباشند بجاى آن دو نفر اوّلى بگذارند يا اينكه در معنى دو نفر از اهل ميت را بگذارند بجاى آن دو نفر خائنى كه خيانتشان معلوم گرديده و جايز است كه «اوليان» بدل باشد از قوله «آخران» و جايز است تبديل كردن معرفه را بنكره و معنى اولين آن دو نفرى كه بميت نزديكند و جايز است مقصود آن دو نفرى باشند كه بقسم اولى‌ترند و آنها اولى‌ترند بقسم زيرا كه آن دو وصى ادعا ميكنند كه ميت آن ظرف را قبلا فروخته بوده اينكه است كه قسم منتقل ميگردد بهمان دو وصى اول زيرا كه آنها مدعى ميباشند كه مورث آنها ظرف را فروخته و اينكه مثل آنجا است كه انسان بدينى اقرار بكند و ادعاء كند كه دين را اداء كردم حكمش اينكه ميشود كه بايستى قسم بخورد بر اداء دينش و بقولى يعنى آنهائى از مسلمين كه بشهادت اولى‌ترند [إبن عباس و شريح] «فَيُقسِمانِ بِاللّهِ لَشَهادَتُنا أَحَقُّ مِن شَهادَتِهِما بقولى يعنى شهادت ما و قول ما در وصيت رفيق ما سزاوارتر است بصدق و قبول از شهادت آن دو نفر و بايد بگويند قسم بخدا قسم ما بهتر است از قسم آن دو نفر [إبن عباس] و در اينجا يمين را شهادت ناميده زيرا كه يمين مثل شهادت است نسبت بآنكسى كه قسم ميخورد كه همين است «وَ مَا اعتَدَينا» يعنى ما از حق تجاوز ننموديم در آنچه از حق ما طلب ميكنند و بقولى ما از حق شهادت خودمان تجاوز ننموده‌ايم «إِنّا إِذاً لَمِنَ الظّالِمِينَ» يعنى اگر ما از حق خودمان تجاوز كرده باشيم از جمله ستمكاران محسوب ميگرديم. شيخ طبرسى پس از بيان مفصلّى كه در تفسير اينكه آيه نموده فرموده اينكه آيه با آيه پيش از آن از حيث اعراب و معنى

صفحه : ۴۰۳

و احكام از مشكل‌ترين آيات قرآن بشمار ميرود و نمييابى در هيچ تفسيرى پر فائده‌تر و مختصرتر از آنچه براى تو تلخيص كردم. «ذلِكَ أَدنى» يعنى اينكه قسمها و اقسام يا اينكه حكم نزديك‌تر است «أَن يَأتُوا بِالشَّهادَةِ عَلى وَجهِها» يعنى از حق آن و صدق آن چيزى را كتمان نكنند و نيز چيزى زياد بر آن ننمايند زيرا كه قسم خوردن منع ميكند از امور بسيارى كه مرتدع نميشوند با قسم

نخوردن «أو یَخافُوا أن تُرَدَّ أَیمان» یعنی یا نزدیک‌تر است به اینکه که بترسند که قسم برگردد باولیاء میت زیرا آنها میترسند که قسم برگردد باولیاء میت و آنها قسم بخورند بر کذب و خیانت آنها و آنها مفتضح گردند و غرامت گردنشان را بگیرد پس بسا میشود که قسم دروغ نمیخورند برای اینکه شهادت و قسم برگردد بمستحق آن «وَ اتَّقُوا اللّه» و از خدا بترسید از اینکه خیانت کنید و قسم دروغ بخورید «وَ اسمَعُوا وَ اللّه لا یَهدِی القَوم الفاسِقِین» موعظه خدا را بشنوید و بدانید خدا بسوی ثواب و بهشتش جماعت فاسقین را هدایت نمیکند.

[پایان] یَوم یَجمَع اللّه الرُّسُل فَیَقُول ما ذا أُجِبتُم قالُوا لا عِلم لَنا إِنَّکَ أَنت عَلّام الغُیُوبِ ترجمه آیه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه از بعض مفسرین است که گفته اینکه سؤال توبیخ است اینکه است که رسولان در پاسخ سؤال که امّت در مقابل دعوتتان چه جواب دادند میگویند ما علمی بآن نداریم و تمام علوم نزد تو است و تو سوء اجابت آنها را میدانی و بآنچه دانی آنها را مجازات مینمائی، در انوار گفته «ما ذا» در موضع مصدر است بمعنی «ای اجابة اجبتم» یا بحذف جار یعنی بچه چیزی بشما جواب دادند و بهر معنی سؤال برای شهادت انبیاء است بر قوم خودشان و یا برای توبیخ و تخجیل قوم است مثل سؤال «موؤدة» برای توبیخ و سرزنش وائد اینکه است که پیمبران گفتند برای ما هیچ علمی که تو ندانی نیست یعنی ما را دانشی نیست مگر اینکه علم تو بر آن محیط است و بهتر از ما میدانی توئی دانای نهانیها و میدانی چه

صفحه : ۴۰۴

اجابت کردند بزبان و چه در دل پنهان گردانیدند، و در مجمع گفته در تفسیر اینکه آیه پنج قول است و چون بیان آن مفصل است و بنای ما بر اختصار است و نیز چندان فائده‌ئی در آن نیست اینکه است که از ترجمه آن خودداری مینمائیم.

إذ قال اللّه یا عِیسَی ابن مَریَم اذکُر نِعمَتِی عَلَیکَ وَ عَلی والِدَتِکَ إذ أَیَّدتُکَ بِرُوحِ القُدُسِ الخ «إذ قال اللّه» بدل است از «یوم یجمع» در آیه بالا- و میشود منصوب باشد باضمار «اذکر» یعنی ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله یاد کن وقتی را که خدای تعالی گفت ای عیسی پسر مریم یاد کن نعمت مرا که بر تو و مادرت افاضه نمودم و مقصود از نعمتی که مفرد آورده جمع است مثل قوله تعالی «وَ إن تَعُدُّوا نِعمَةَ اللّهِ لا تُحصُوها» یعنی یاد کن تمام نعمتهائی را که بتو و مادرت عطاء نمودیم.

در اینکه آیات چند قسم از نعمتها و تفضلاتی که بعیسی بن مریم تفضل نموده یادآوری مینماید:

اول- از جمله نعمتهائی که باو عنایت نموده اینکه است که او را تأیید گردانیده یعنی او را بجبرئیل که آنرا بروح القدس نامیده تقویت گردانیده، و تأیید بر وزن «تفعیل» مأخوذ از اید، مجاهد گفته «آیدتک» بر وزن «فاعلتک» مفاعله از اید است یعنی تو را اعانت کردم، و روح القدس نام جبرئیل است یعنی عبد اللّه زیرا روح نام او است و روح اسماء اللّه است که اضافه بخود کرده باضافه تشریفیه و تخصیص مثل «بیت اللّه» و «ناقة اللّه» و اضافه فعل بفاعلش.

دوم- قوله تعالی «تُکَلِّم النّاس فِی المَهدِ وَ کَهلًا» یعنی تو در گهواره بودی و با مردم سخن میگفتی، إبن عباس گفته خدای تعالی عیسی را بسه سالگی بفرستاد و او در قوم خود سی ماه پیغمبری کرد و بعضی از مفسرین گفته‌اند خدای تعالی او را در گهواره عقل تمام داد و پیغمبر گردانید و داستان او در سوره مریم گفته شده.

سوم- «وَ إِذ عَلَّمتُکَ الکِتاب وَ الحِکمَةَ وَ التَّوراةَ وَ الإِنجِیل» یعنی

صفحه : ۴۰۵

یاد کن وقتی که بتو کتاب انجیل آموختم و تو را بکلمات حکمت آشنا گردانیدم چهارم- «وَ إِذ تَخلُق مِن الطِّینِ کَهَیئَةِ الطَّیرِ بِإِذنِی» و نیز یاد کن از جمله نعمتهای من که تو از گل خلق میکردی مقصود خلق تقدیر است نه خلق احداث زیرا که جسم مرغان که از

گل بود از فعل عیسی نبود ایجاد و خلقت خدای تعالی بود اندازه‌گیری صورت مرغی بدست عیسی [ع] انجام گرفت.

پنجم- «فَتَنفُخُ فِيها فَتَكُونُ طَيراً بِإِذنِي» بامر خدا تو بآن گل نفخه‌ئی دمیدی و بقدرت و اراده حق تعالی بنفخه تو آن گل پرنده گردید.

ششم- «وَ تُبرِئُ الأَكمَهَ وَ الأَبرَصَ بِإِذنِي» و نیز از جمله تفضلات بر عیسی بن مریم و برای اثبات رسالت او اینکه بود که بدعای او کور مادرزاد را و نیز آدم برص‌دار را شفا میداد.

هفتم- «وَ إِذ تُخرِجُ المَوتى بِإِذنِي» یاد کن وقتی که بیرون کردی مرده‌گان را اشاره بزنده گردانیدن آنها است و بیرون آمدنشان از قبرها و از لفظ «الموتی» که جمع آورده معلوم میشود که حضرتش باذن خدا مکرر چنین عملی انجام میداد و بیان آن در جاهای دیگر شده و انشاء اللّه در سوره آل عمران نیز میآید.

وَ إِذ كَفَفتُ بَنِي إِسرائِيلَ عَنكَ إِذ جِئتَهُم بِالبَيِّناتِ فَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنهُم إِن هذا إِلّا سِحرٌ مُبِينٌ از آیه معلوم میشود که بنی اسرائیل بنای آزار او را داشتند و خداوند او را از شرّ آنها نگهداری مینمود قوله تعالی در سوره آل عمران در ضمن داستانهای مسیح فرموده «وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللّهُ وَ اللّهُ خَيرُ الماكِرِينَ».

مجاهد از عبید بن عمر روایت کرده که در اینکه وقت که خدای تعالی اینکه نعمتها را بر عیسی بن مریم [ع] شماره نمود حضرتش جامه پشمین پوشیده بود و خوراک او گیاه زمین بود و هرگاه چیزی داشت انفاق میکرد و برای فردای خود نمیگذاشت و خانه نداشت که اندیشه خراب آن داشته باشد و فرزند نداشت که از مرگ او بترسد بهر کجا شب میرسید همانجا میخوابید.

[ابو الفتوح]

صفحه : ۴۰۶

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۱۱ تا ۱۲۰]

اشاره

وَ إِذ أَوحَيتُ إِلَى الحَوارِيِّينَ أَن آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قالُوا آمَنّا وَ اشهَد بِأَنَّنا مُسلِمُونَ (۱۱۱) إِذ قالَ الحَوارِيُّونَ يا عِيسَى ابنَ مَريَمَ هَل يَستَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَينا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ قالَ اتَّقُوا اللّهَ إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ (۱۱۲) قالُوا نُرِيدُ أَن نَأكُلَ مِنها وَ تَطمَئِنَّ قُلُوبُنا وَ نَعلَمَ أَن قَد صَدَقتَنا وَ نَكُونَ عَلَيها مِنَ الشّاهِدِينَ (۱۱۳) قالَ عِيسَى ابنُ مَريَمَ اللّهُمَّ رَبَّنا أَنزِل عَلَينا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ تَكُونُ لَنا عِيداً لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا وَ آيَةً مِنكَ وَ ارزُقنا وَ أَنتَ خَيرُ الرّازِقِينَ (۱۱۴) قالَ اللّهُ إِنِّي مُنَزِّلُها عَلَيكُم فَمَن يَكفُر بَعدُ مِنكُم فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ العالَمِينَ (۱۱۵)

وَ إِذ قالَ اللّهُ يا عِيسَى ابنَ مَريَمَ أَ أَنتَ قُلتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّيَ إِلهَينِ مِن دُونِ اللّهِ قالَ سُبحانَكَ ما يَكُونُ لِي أَن أَقُولَ ما لَيسَ لِي بِحَقٍّ إِن كُنتُ قُلتُهُ فَقَد عَلِمتَهُ تَعلَمُ ما فِي نَفسِي وَ لا أَعلَمُ ما فِي نَفسِكَ إِنَّكَ أَنتَ عَلّامُ الغُيُوبِ (۱۱۶) ما قُلتُ لَهُم إِلّا ما أَمَرتَنِي بِهِ أَنِ اعبُدُوا اللّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُم وَ كُنتُ عَلَيهِم شَهِيداً ما دُمتُ فِيهِم فَلَمّا تَوَفَّيتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيهِم وَ أَنتَ عَلى كُلِّ شَيءٍ شَهِيدٌ (۱۱۷) إِن تُعَذِّبهُم فَإِنَّهُم عِبادُكَ وَ إِن تَغفِر لَهُم فَإِنَّكَ أَنتَ العَزِيزُ الحَكِيمُ (۱۱۸) قالَ اللّهُ هذا يَومُ يَنفَعُ الصّادِقِينَ صِدقُهُم لَهُم جَنّاتٌ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِيَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ ذلِكَ الفَوزُ العَظِيمُ (۱۱۹) لِلّهِ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (۱۲۰)

صفحه : ۴۰۷

[ترجمه]

ای رسول یـاد کن وقتی را که بسوی حواریین وحی کردیم که بمن و برسول من ایمان آریـد- گفتنـد ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما تسلیم امر توایم [۱۱۱]
یـاد کن وقتی را که حواریین گفتنـد ای عیسـی بن مریم آیا پروردگار تو قـدرت دارد که برای ما از آسـمان مائـده بفرستد، عیسـی گفت اگر ایمان آورده‌اید از خدا بترسید [۱۱۲]
حواریین گفتنـد مراد مـا اینکه است که از مائـده آسـمانی بخوریم و قلب ما مطمئن گردد و بـدانیم که تو بما راست گفتی، و بر آن مائده از گواهان بوده باشیم [۱۱۳]
عیسـی بن مریم گفت ای خـدا ای پروردگار ما بر ما مائده از آسـمان نازل گردان تا اینکه برای اولین و آخرین ما عید باشد و از آن آیه و نشانه‌ئی از تو باشد و از آن مائده ما را روزی ده و تو بهترین روزی دهندگانی [۱۱۴]
خدای تعالی فرمود همانا من مائده بر شـما نازل میگردانم و کسـیکه از شـما پس از نزول مائده کافر گردید من وی را عذابی میکنم که احدی از عالمیان را چنین عذابی نکرده باشم [۱۱۵]
ای رسول یاد کن وقتی را که خـدای تعالی بعیسـی بن مریم میگویـد آیا تو بمردم گفتی که من و مادرم را بغیر خـدا دو اله بگیریـد، عیسـی میگوید تو منزهی نشاید و نسزد مرا اینکه بگویم آنچه را که سزاوار نباشم، اگر گفته بودم تو میدانستی تو آنچه در نفس من است میدانی و من آنچه در ذات تو است نمیدانم همانا تو دانای غیبها میباشی [۱۱۶]
بآنها نگفتم مگر آنچه را که بمن امر نموده‌ئی که بگویم پرستش نمائید خدا را

صفحه : ۴۰۸

که پروردگـار من و پروردگـار شـما است و من بر آنهـا گواه بودم تـا وقـتی که بین آنهـا بودم و چون مرا فرا گرفتی تو خود بر آنها نگهبان بودی و تو بر هر چیزی نگهبانی [۱۱۷]
اگر آنها را عذاب کنی همانا آنان بندگان تواند و اگر آنها را بیامرزی تو غالب و درستکاری [۱۱۸]
خـدای تعالی میگویـد اینکه روز (روز قیامت) روزی است که صادقین از صـدق خود بهره‌مند میگردند و برای آنها بهشـتهائی آماده شده که از زیر درختهای آن نهرها جریان دارد در حالیکه همیشه در آن جاویدانند خدا از آنها راضی است و آنها نیز از خدا راضی میباشند اینکه است رستگاری بزرگ [۱۱۹]
مملکت آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است ملک خدا است و او بر هر چیزی توانا است [۱۲۰]

صفحه : ۴۰۹

(توضیح آیات)

وَ إِذ أَوحَیتُ إِلَی الحَوارِیِّینَ أَن آمِنُوا بِی وَ بِرَسُولِی آیه برسولش خبر میدهـد که یـاد کن وقـتی را که مـا بحواریین وحی نمودیم که بمن و رسول من ایمان آرید.

از سیاق آیه معلوم میشود که حواریین یعنی اصحاب عیسی بن مریم قبلا ایمان آورده بودند و از آیه ۴۵ سوره آل عمران «فَلَمّا أَحَسَّ عِیسی مِنهُمُ الکُفرَ قالَ مَن أَنصارِی إِلَی اللّهِ قالَ الحَوارِیُّونَ نَحنُ أَنصارُ اللّهِ آمَنّا بِاللّهِ وَ اشهَد بِأَنّا مُسلِمُونَ» معلوم میشود وقتی عیسی ع احساس کرد بنی اسرائیل که منکر رسالت او بودند و معجزات او را حمل بسحر مینمودند شاید در مقام قتل او هستند اینکه بود که فرمود کیست یاور من باشد در راه خدا.

قالُوا آمَنّا وَ اشهَد بِأَنَّنا مُسلِمُونَ حواریین از سابقین و از طبقه اول از مؤمنین بحضرتش بودند و ظاهرا اینکه دعوت حضرت عیسی ع برای میثاق گرفتن و بیعت کردن بر یاری دین خدا است و اینکه مرتبه بالاتر از اصل ایمان است.

إِذ قالَ الحَوارِیُّونَ یا عِیسَی ابنَ مَریَمَ هَل یَستَطِیعُ رَبُّکَ أَن یُنَزِّلَ عَلَینا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ قالَ اتَّقُوا اللّهَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ یاد کن وقتی که حواریین بعیسی بن مریم گفتند آیا پروردگار تو قدرت دارد که بر ما مائده‌ئی بفرستد و کسائی که یکی از قاریان هفتگانه است «تستطیع» بتاء قرائت کرده و «ربّک» را هم بفتح با خوانده و بنا بر قرائت کسائی چنین میشود معنی آیا تو قدرت داری از پروردگارت مسئلت نمائی که مائده‌ئی بر ما بفرستد تا اینکه بر ایمان و یقین ما افزوده گردد.

و بنا بر سیاهی قرآن که «یستطیع» باشد بقولی حواریین طلب مائده کردند پیش از آنکه در ایمان مستقر بودند و میخواستند ایمان و یقینشان بخدا

صفحه : ۴۱۰

و صفات او محکم گردد.

بعضی از مفسرین در توجیه آیه گفته مقصود حواریین از سؤالشان که آیا خدا قدرت دارد بر ما مائده‌ئی بفرستد در اصل قدرت حق تعالی نبوده زیرا که شأن آنها اجل از اینکه است که چنین سؤالی کرده باشند بلکه سؤالشان در حکمت و مصلحت بوده و مقصود استطاعت بر حسب حکمت و مصلحت است نه از جهت قدرت، اینکه بود که عیسی بآنها فرمود «اتَّقُوا اللّهَ» از خدا بترسید و خود را بازدارید از اینکه در خدا و اقتدار او شکّ کنید و طلب نکنید از آیات خدا چیزی را که وقتی عصیان کردید سبب هلاکت شما گردد.

حواریین در پاسخ گفتند «نُرِیدُ أَن نَأکُلَ مِنها وَ تَطمَئِنَّ قُلُوبُنا وَ نَعلَمَ أَن قَد صَدَقتَنا» حواریین گفتند میخواهیم از مائده سماوی بخوریم و قلبمان مطمئن بایمان گردد، و طلب کردن حواریین مائده آسمانی را دلیل بر اینکه نمیشود که آنها در قدرت خدا یا در نبوّت عیسی [ع] شکّ داشتند بلکه چنانچه بعضی گفته‌اند میخواستند ایمانشان بمشاهده عینی باشد نه از سامعین خبر.

و میتوان گفت که سؤال حواریین در طلب مائده نظیر طلب ابراهیم ع بود که حضرتش با آن علوّ مقامش در معرفت از خدای خود طلب میکند که بمن بنما چگونه مرده‌ها را در قیامت زنده میگردانی پس از آن باو خطاب رسید که «أَ وَ لَم تُؤمِن قالَ بَلی وَ لکِن لِیَطمَئِنَّ قَلبِی» حواریین نیز میخواستند یقینشان بمرتبه عین برسد اینکه بود که گفتند میخواهیم از گواهان بر توحید و نبوّت تو باشیم، لکن نمیشود تعبیر ابراهیم [ع] را بوجهی توجیه کرد که مطابق تعبیر حواریین گردد زیرا که مقام ابراهیم فوق مقام آنها بوده زیرا اگر سؤال ابراهیم [ع] برای ایمان از راه مشاهده و عیان بوده برای اینکه است که ابراهیم دارای مقام عصمت است لکن چون معلوم نیست که حواریین دارای عصمت بوده باشند اینست که مجبور نیستیم کلامشان را اینکه طور حل کنیم.

در مجمع البیان گفته بین علماء اختلاف است در اینکه آیا مائده نازل شد

صفحه : ۴۱۱

یا نشد و قول صحیح اینکه است که نازل شد لقوله تعالی «إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیکُم» و خلف در وعده الهی نیست. و نیز اخبار و احادیث

بسیاری از نبی صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام و تابعین او بر وقوع آن وارد گردیده.

و از إبن عباس نقل شده که عیسی بن مریم ببنی اسرائیل گفت سی روز روزه بگیرید پس از آن هر چه خواهید از خدا سؤال کنید بشما عطا مینماید پس از آنکه آنان سی روز روزه گرفتند وقتی فارغ شدند گفتند ای عیسی اگر ما برای یکی از مردم عملی میکردیم چون فارغ میشدیم ما را طعام میداد و ما سی روز روزه گرفته‌ایم و آمده‌ایم پس تو دعا کن که خدا بر ما مائده‌ئی از آسمان نازل گرداند پس ملائکه بر آنها مائده نازل کردند و با ملائکه هفت قرص نان و هفت ماهی بود که نزد آنها آوردند و آخر آنها خوردند همان طور که اول آنها خوردند و اول و آخر آنها همگی خوردند و از ابی جعفر ع اینکه طور روایت شده [پایان] در عیون الاخبار باسناده الی علی بن الحسن الفضّال عن ابیه چنین نقل میکند که گفته بابی الحسن الرضا گفتم برای چه حواریون را حواریین نامیدند گفت اما مردم آنها را حواریین گفتند چون آنها پاک از اوساخ بودند و لباسشان از چرکی و کثافات شسته شده بود و آن اسمی است مشتق از خبز الحوار، و اما نزد ما آنها حواریون نامیده شدند برای اینکه نفس خود را خالص گردانیده بودند و نیز خالص کننده غیر بودند بوعظ و موعظه از چرکی گناه.

[پایان] قالَ عِیسَی ابنُ مَریَمَ اللّهُمَّ رَبَّنا أَنزِل عَلَینا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ تَکُونُ لَنا عِیداً لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا وَ آیَةً مِنکَ الخ عیسی [ع] وقتی خدا را خواند بکلمه «اللهم» که بالاترین نامهای الهی است او را نداء کرد و گفت «ربنا» ای پروردگار ما بر ما فرو فرست مائده‌ئی از آسمان که آن خوان بر ما عیدی باشد که تعظیم آن کنیم و گویند عید بمعنی سروری است که عاید مردم گردد و هر کسی در آن روز تجملات و زینت خود را

ظاهر میگردانند و دوستان بیکدیگر مبارک باد میگویند «لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا» شاید مقصود از اول و آخر ما همه ماها از اغنیاء ما و فقراء ما که روز سرور و خوشی همه باشد و شاید مقصود زمان ما و از پس ما عید باشد «وَ آیَةً مِنکَ» عطف بر عید است یعنی آن مائده نشانه قدرت تو و صدق نبوّت رسول تو باشد.

و گفت «وَ ارزُقنا» ما را از نعمت خودت روزی بده «وَ أَنتَ خَیرُ الرّازِقِینَ» و تو بهترین روزی دهندگانی.

قالَ اللّهُ إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیکُم فَمَن یَکفُر بَعدُ مِنکُم فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ العالَمِینَ چون عیسی بن مریم [ع] از خدای تعالی بخواهش حواریین مائده طلب کرد جواب رسید، ای عیسی بخواهش تو مائده را میفرستم و کسیکه پس از نزول مائده کافر گردد او را چنین عذابی کنم که باحدی از عالمیان نکرده باشم چه مردمان زمان شما و چه زمانهای دیگر.

و بطوریکه مفسرین گفته‌اند آنهائیکه جحود کردند بمیمون و خنزیر مسخ گردیدند و اینکه عذابی بود که احدی از عالمیان بآن مبتلا نگردیده بود و بقولی آن عذاب استیصال است از إبن عباس نقل شده که گفته آن نوع عذابی خواهد بود که صعب‌تر و شدیدتر از عذاب دوزخ کافرین و منکرین باشد که از قبل مائده عیسی ع بآن معذّب شدند و عذاب منافقین نیز قریب بآن خواهد بود و بقولی آن عذاب همان مسخ شدن آنها بود.

و از ابی الحسن علی بن موسی الرضا ع روایت شده که آنها بخنازیر مسخ گردیدند، و نیز در مجمع البیان گفته در نزول مائده بین علماء اختلاف است. حسن و مجاهد گفته‌اند مائده نازل نشد بلکه چون قوم اینکه شرط را استماع کردند اعراض نمودند و از نزول آن استعفاء کردند و گفتند «لا نریدها و لا حاجة لنا فیها» و نازل نشد. و صحیح اینکه است که مائده نازل شد لقوله تعالی «إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیکُم» زیرا که در خبر او سبحانه خلف جایز نیست. و نیز اخبار

مستفیض است که از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و از اهل بیت علیهم السّلام و صحابه و تابعین رسیده که نازل شد. و از کعب روایت شده که روز یکشنبه بود که مائده نازل شد و از اینکه جهت است که نصاری یکشنبه را عید میگیرند و چون بیان طبرسی مفصّل بود از بیانش خودداری نمودیم.

[پایان] در منهج گفته در اینکه مائده چه چیز بود آنهم در آن اختلاف است از حضرت رسول [ص] روایت شده که فرمود آن نان و گوشت بوده. و از ابی جعفر ع روایت شده که در آن هفت نان بود و هفت ماهی و مردم از اول تا آخر همگی خوردند و هنوز باقی مانده بود. و میسر روایت کرده که در آن مائده همه چیز بود مگر گوشت و سعید بن جبیر از إبن عباس نقل کرده که همه الوان اطعمه در آن بوده غیر از نان و گوشت. و عطاء گفته غیر از سمك و لحم. و عطیه عوفی گفته در آن ماهی بود که در آن طعم همه الوان طعام را میداد. و عمار و قتاده گفته‌اند در آن میوه‌های بهشتی بود. و قتاده گفته صبح و شام بر آنها مثل من و سلوی که بر بنی اسرائیل نازل میشد بر آنها نیز نازل میگردید.

و از سلمان فارسی روایت شده که حق تعالی دو ابر فرستاد سفره سرخی در میان آن بود و بزمین نزدیک شد تا اینکه نزد حواریین بزمین گذاشت عیسی بگریه افتاد و گفت

«اللهم اجعلنا من الشاکرین»

عیسی [ع] گفت هر کس عمل او بهتر است برخیزد و دستار از روی سفره برچیند شمعون گفت یا روح اللّه تو بآن اولی‌تری عیسی ع وضو ساخت و نماز کرد و گفت «بسم اللّه خیر الرازقین» و مندیل از سر سفره برداشت خوانی ظاهر شد آراسته و در آن ماهی بریانی که پوست و خار نداشت و روغن از آن میچکید و نزدیك سر آن نمک بود و نزدیك دم آن سرکه و پنج گرده نان بر آن خوان نهاده بود بر یکی زیتون بر دیگری عسل بر دیگری روغن و در چهارم پنیر و بر پنجم قدید. شمعون که خلیفه عیسی بود برخواست و گفت یا روح اللّه اینکه طعام دنیا است یا آخرت عیسی [ع] فرمود هیچکدام طعامی است که حق تعالی بقدرت خود آفریده تا آنجا که گفته در تفسیر

صفحه : ۴۱۴

اهل بیت علیهم السّلام مذکور است که چون مائده بر آنها نازل گردید همه جمع میشدند و از آن میخوردند بزرگان و متمولین آنها میگفتند ما نمیگذاریم سفله در خوردن با ما شریک گردند حق تعالی مائده را از میان آنها برداشت و آنها را خنازیر یعنی میمون و خوک گردانید.

و در ابوار از بعضی صوفیه نقل کرده که مائده اینجا عبارت از معارف است که غذای ارواح است مثل اطعمه که غذای ابدانست، و بنا بر اینکه شاید بنی اسرائیل در حقایق رغبت کرده باشند و در حقایق مستعد نبودند برای وقوف آن و برای اینکه بود که عیسی بآنها گفته باشد اگر تحصیل ایمان کرده‌اید تقوی را شعار خود نمائید تا اینکه بر اطلاع آن متمکن گردید و چون در آن اصرار کردند بطور اقتراح از حق تعالی سؤال کرده و حق تعالی بیان نموده که آن سهل است و لکن در آن خطر و خوف عاقبت است زیرا وقتی سالك مقصد برای او کشف گردید آنچه اعلی و ارفع از مقام او است بر آن تحمل نمیتواند کرد و نتواند بر آن مستقر گردد و اینکه ضلالت بسیاری را ایجاب مینماید چون بیان او مفصل بود و غرض ما اختصار است تا همینجا آنرا خاتمه میدهیم.

[پایان] وَ إِذ قالَ اللّهُ یا عِیسَی ابنَ مَریَمَ أَ أَنتَ قُلتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَینِ مِن دُونِ اللّهِ قالَ سُبحانَکَ ما یَکُونُ لِی أَن أَقُولَ ما لَیسَ لِی بِحَقٍّ إِن کُنتُ قُلتُهُ فَقَد عَلِمتَهُ گفته‌اند کلمه «اذ» ظرف زمان و متعلق بمحذوفی است که مقام بر آن دلالت دارد و مقصود از آنزمان روز قیامت است بدلیل اینکه در چند آیه بعد فرموده امروز روزی است که راست‌گوئی راستان آنها را سود میدهد و نیز بدلیل اینکه خود عیسی [ع] در جواب خداوند عرض میکند تا میان آنها بودم شاهد و ناظر اعمالشان بودم ولی پس از آنکه مرا فرا

گرفتی از عملیات آنان اطلاعی ندارم تو خودت رقیب و ناظر بر آنان بودی.

راغب در معنی کلمه دون گفته بکسی که از انجام کاری قاصر است دون

صفحه : ۴۱۵

گفته میشود و بعضی از علمای ادب گفته‌اند که اینکه لفظ مقلوب از دنو، و ادون و دنی است و اینکه خدای تعالی فرموده «لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِن دُونِكُم» باین معنی است که دوستی که در دیانت یا بقول بعضی در قرابت بپایه شما نمیرسد انتخاب و اتخاذ نکنید و اینکه فرمود «وَ يَغفِرُ ما دُونَ ذلِكَ» باین معنی است که خدا گناه کمتر از اینکه را می‌بخشد، و بقول بعضی غیر اینکه را و اینکه دو معنی- کمتر- غیر- هر دو با هم متلازمند و بهمین معنی است آیه شریفه «أَ أَنتَ قُلتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّيَ إِلهَينِ مِن دُونِ اللّهِ» یعنی غیر خدا، اینکه است کلام راغب در معنی کلمه «دون».

[پایان] طبرسی (ره) در جوامع الجامع گفته وقتی که در روز قیامت خدای تعالی میگوید یا عیسی، مقصود از استفهام تقریع است بر نصاری و استعظام و بزرگی چنین قولی است «قالَ سُبحانَكَ» عیسی گفت تو منزهی از اینکه برای تو شریک باشد برای من سزاوار نبود کلامی که حق من نبود بگویم و من عبدی میباشم مثل آنها همانا عبادت محقق و مخصوص بتو است «تَعلَمُ ما فِي نَفسِي» یعنی تو میدانی معلومات من را و من معلومات تو را نمیدانم، و اینکه عیسی ع گفت «فی نفسک» بطریق مشاکلهٔ سلوک نموده «إِنَّكَ أَنتَ عَلّامُ الغُيُوبِ» تقریر دو جمله با هم است زیرا آنچه نفسها منطوی بر آنست آن از جمله غیبها است و علم احدی منتهی نمیشود بسوی آنچه خدای تعالی میداند و «ان» در «أَنِ اعبُدُوا اللّهَ» مفسره است و معنی آنست که غیبها در نفسها منطوی نمیگردد بآنچه خدای سبحانه عالم باو است «أَنِ اعبُدُوا اللّهَ» تفسیر و معنی «ما امرتهم الّا بما امرتنی به» است یعنی آنها را امر ننمودم مگر آنچه را که تو مرا بآن امر نموده بودی «وَ كُنتُ عَلَيهِم شَهِيداً» یعنی «رقیبا» مثل شاهد بر آنکسیکه برای وی شهادت میدهد و آنها را از اینکه قول منع میکردم و از چنین عقیده‌ئی آنها را باز میداشتم «فَلَمّا تَوَفَّيتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيهِم» وقتی من را فرا گرفتی تو خودت آنها را بنصب ادله و فرستادن تو انبیاء را آنها را از چنین

صفحه : ۴۱۶

کلامی منع میکنی «وَ أَنتَ عَلى كُلِّ شَيءٍ شَهِيدٌ» و تو بر هر چیزی گواهی.

«إِن تُعَذِّبهُم فَإِنَّهُم عِبادُكَ» و آنها کسانی میباشند که غرض و مقصد آنها عصیان است و آنهایند که رسولان تو را تکذیب میکنند و آیات تو را انکار مینمایند «وَ إِن تَغفِر لَهُم فَإِنَّكَ أَنتَ العَزِيزُ» که قدرت داری بر عقاب کردن و ثواب دادن «الحَكِيمُ» آنکسی است که ثواب نمیدهد و عقاب نمیکند مگر از روی حکمت و درستی و معنی اگر آنها را بیامرزی با کفر آنها مغفرت و بخشش نسبت بهر گنهکاری بحکم عقل عمل نیک است و هر اندازه گناه بزرگتر باشد عفو و گذشت از آن نیکوتر است.

[پایان] قالَ اللّهُ هذا يَومُ يَنفَعُ الصّادِقِينَ صِدقُهُم لَهُم جَنّاتٌ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ظاهرا مقصود از «یوم» روز قیامت است که در آنروز است که راستگویان از طریق صدقشان بهره میبرند. صدق یک معنای جامعی است که شامل میگردد صدق و درستی و مطابق بودن با واقع و حقیقت را و نیز مطابق باشد با اعتقاد بلکه با عمل هرگاه توأم گردد و کسی را بتمام معنی صادق گویند که گفتارش و اعتقادش مطابق واقع و بر طبق حقیقت قرار گرفته باشد، و شاید مقصود از صادقین در اینجا آن صدق و راستی و اعتقاد و قائل شدن آنها بوحدانیّت حق تعالی و اقرار بحقانیّت جمیع انبیاء علیهم السّلام است و چنین مردمانی در روز موعود راستگو باشند و ایشانرا مژده داده ببهشتهائی که از جمله نعمتهای آن بهشتهای متعدد اینکه است که نهرهائی از زیر درختهای آن یا از زیر غرفه‌های آنها علی الدوام جریان دارد.

رَضِيَ اللّه عَنهُم وَ رَضُوا عَنه خدای تعالی از آنها خشنود و راضی است و آنها نیز از خدای خود راضی و خشنودند و رضایت حق تعالی از تمام نعمتهای بهشتی بالاتر و ارجمندتر است.
و از اینجا میتوان استفاده نمود که رضایت او تعالی ایجاب میکند رضایت عبد را

صفحه : ۴۱۷

از پروردگار خودش زیرا که رضایت بنده را عطف داده برضایت خود از او.
اینکه است که در آخر آیه فرموده «ذلِکَ الفَوزُ العَظِیمُ» معلوم است کرامتی بالاتر از اینکه نیست که خدای جلیل از بنده ضعیف خود اظهار رضایت نماید، در بعضی از روایات نقل شده که «هر کس از خدا راضی است معلوم میشود خدا هم از وی راضی است» لِلّهِ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما فِیهِنَّ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ مخصوص بخدا است مملکت آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است بقول بعضی از مفسرین «و من فیهن» نگفت که دلالت بر ذوی العقول کند «ما فیهن» فرمود تا تنبیه باشد و دلالت کند بر اینکه اهل آسمانها و زمین همه عاجز و محتاجند بحق تعالی آنها بهیچ وجه مالک نیستند همه بنده و تحت اراده قدیم تعالی واقعند و او است که بر هر چیزی توانا است.

درباره مرکز تحقیقات رایانهای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بندهای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی

ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


WWW